

از چه وقت حجاب وارد اسلام شد و چرا؟

(چگونگی تحول حجاب از عصر پیامبر تا به امروز)

محمد جعفری ماربینی

طرح روی جلد: سالار خسروجردی

حق چاپ و نشر محفوظ!
انتشار و نقل مطالب با ذکر مأخذ آزاد است!

ارتباط از طریق پست الکترونیک:

mbarzavand@yahoo.com

آدرس پستی:

Engelabe Eslami Zeitung

Postfach 101922

D – 60019 Frankfurt – Germany

انتشارات برزاوند

پیشگفتار

قبل از ورود به بحث اصلی، به چند نکته اشاره می‌شود که لازم است خوانندگان در حین مطالعه و در طول این مباحث به آن توجه داشته باشند:

۱- کتاب پیش رو، که تدوین و تصحیح شده مقالات دوازده‌گانه «از چه وقت حجاب وارد اسلام شد و چرا؟» یا «چگونگی تحول حجاب از عصر پیامبر تا به امروز»، در واقع خلاصه‌ای است از پژوهش ابتکاری آقای امیرحسین ترکاشوند که در قالب کتابی با عنوان «حجاب شرعی در عصر پیامبر» منتشر گردیده است. نظر به اینکه کتاب مذکور، قطور بوده و متجاوز از هزار صفحه می‌باشد و مطالعه آن برای عموم خالی از مشقت نیست، کوشش شد که لب مطالب به زبان ساده‌تری در اختیار عموم قرار بگیرد. البته هر جا توضیح و یا نکات دیگری جهت روشنایی بیشتر لازم دیده شد، به مطالب افزوده گردیده است. در چند مورد هم نقدی بر مطالب آقای ترکاشوند بعمل آمده و یا ابهام زدایی شده است. از آنجایی که اکثر مطالب این کتاب برگرفته از کتاب «حجاب شرعی در عصر پیامبر» است، نقل قولها از این کتاب تا جایی که ممکن بوده در میان «» قرار گرفته، اما در جاهایی که تغییراتی در مطالب اعمال شده، در انتهای آن مطالب، شماره پی‌نوشت مربوط به مأخذ آن ذکر شده است. البته ممکن است در برخی موارد هم سهواً ذکر مأخذ از قلم افتاده باشد، که چون فضل تقدم این بحث از آقای ترکاشوند است و گویی این کتاب هم از آن ایشان می‌باشد، از بررسی مجدد و تدقیق آن که بسیار زمان‌بر است صرف نظر می‌شود. همین جا از آقای ترکاشوند، به جهت اینکه با شهامت و شجاعت به این تحقیق پرداخته و آن را در معرض افکار عموم قرار داده، به نوبه خود سپاسگزاری می‌نمایم و با انتشار این اثر، در پی ارج نهادن به این کار ارزشمند ایشان نیز می‌باشم.

۲- در این پژوهش، وقتی از روایات و احادیث، چه صحیح و چه مجعول، بحث می‌آید، هدف از وجهی؛ نشان دادن وضعیت و بستر تاریخی دوران صدر اسلام یا زمانه‌ای که گزارشگران و یا جاعلان در آن می‌زیسته، می‌باشد، زیرا روایات و احادیث خود نوعی گزارش تاریخی بشمار می‌آیند، چرا که حتی

احادیث و روایات جعلی، چون در خلأ و منتزع از شرایط و وضعیت زمانه نمی‌توانست جعل شود، به نحوی گویای شرایط و وضعیت آن دوران است. از وجه دیگر؛ روایات و احادیث چون منبع اصلی فقه بوده و مباحث فقهی از آنها سرچشمه گرفته‌اند، برای روشن شدن وضعیت و چگونگی حجاب بانوان در دوران های مختلف ضرورت دارد. بررسی صحت و سقم و انتساب روایات و احادیث به پیامبر و یا سایر ائمه هم میزان خود را دارد و آن میزان تنها قرآن است که بایستی آنها با قرآن سنجیده شود تا عیارشان مشخص شود و در باره اینکه چرا قرآن میزان صحت و سقم احادیث است و باید آن را میزان قرار داد، در جای خود نکاتی آمده است.

۳- شاید بسیاری بگویند که اکنون دیگر جای طرح اینگونه مسائل نیست و زمان آن گذشته و لازم است که به کار مهم‌تری پرداخته شود. البته از دید کسانی که اعتقادی به اینگونه مسائل ندارند و یا مشکلی با حجاب رایج ندارند، شاید اینگونه باشد، ولی از دید کسانی که معتقد هستند و می‌خواهند عامل به مسائل دینی خود باشند، حائز کمال اهمیت است که بدانند پیامبرشان و حتی امامان و فقها در طول زمان چگونه با این مسأله برخورد کرده‌اند و تکلیف واقعی آنها از منظر شرعی چیست. و مهمتر اینکه سوء استفاده از این وسیله، از قدرت حاکم گرفته شود و مشخص گردد؛ چگونه حقوق زنان پایمال شده و آنها از زیست طبیعی و رشد و بالندگی خود در عرصه جامعه محروم گشته‌اند، و چگونه علمای شیعه که برخی از آنها خواسته و بعضی هم ناخواسته برای اینکه از فقه حاکم عقب نمانند، احادیث و روایات اهل سنت (به ویژه در مورد سنگسار و عورت بودن زن) را از آنها اخذ کرده و سپس به آن لباس شیعی پوشانده و به شکل منبع شیعی درآورده‌اند و خواسته یا ناخواسته به قافله تحکیم فقه حکومتی پیوسته‌اند.

۴- به منظور سهولت و ساده کردن مطالب برای عموم، تا جای ممکن ترجمه فارسی آیات قرآن و احادیث و روایات آورده شده و متن عربی یا حداقل مأخذ آنها به پی‌نوشتها منتقل گشته است تا پژوهشگران بتوانند به متن اصلی آن دست یابند و افزون بر این هر جا واژه «ترجمه» پیش از متن ترجمه آمده، مراد این بوده که ترجمه از ناحیه اینجانب است.

۵ - در این کتاب از حواشی دستنویس آقای ابوالحسن بنی‌صدر بر کتاب «حجاب شرعی در عصر پیامبر» نیز نقل قول شده است که در جای خود مشخص می‌باشد.

بعد از ذکر نکات فوق، پیشاپیش بهتر است گفته شود که مطابق این پژوهش، حجاب رایج و مرسوم امروزه در میان مسلمانان، با حقیقت آن در قرآن و واقعیتی که در عصر پیامبر، و حتی در تاریخ فقه داشته است، فاصله‌ای بس عمیق دارد و عمق این سیر تغییر و تحول چنان است که وقتی حقیقت حجاب در قرآن و واقعیت آن در عصر پیامبر روشن شود، بسیاری آن را باور نخواهند کرد، چرا که امروزه وقتی بحث از حجاب بانوان آن عصر و به ویژه همسران پیامبر یا حضرت فاطمه یا حضرت زینب بمیان می‌آید، گمان می‌شود که آنها پوشش و یا حجاب سرتاسری داشته، به گونه‌ای که از فرق سر تا نوک انگشتان پای‌شان را در میان می‌گرفته است و حتی همچنان که به تصویر کشیده می‌شوند، همراه با روبند و نقاب بوده و همواره در پستوی خانه و در پس پرده بسر می‌برده‌اند. این عدم باور، به این دلیل می‌باشد که اندیشه مردم در طول نسلها با چنین باورهای نادرستی از آن دوران عجین شده است. افزون بر این؛ حاکمان و روحانیت قدرتمدار برای حفظ قدرت و تحت سلطه نگاه داشتن زنان، هر روز و هر ساعت، جامعه را با اطلاعات غلط بنام دین و رسول خدا و... بمباران می‌کنند و بر شدت رسوخ باورهای غلط می‌افزایند. بخشی از آگاهان جامعه هم به خاطر ترس از قیامت و جهنم، و یا طمع بهشت، و یا حفظ موقعیت سیاسی، اقتصادی و... به آن تمکین می‌کنند.

توده عادی مردم که مقلد این و یا آن مرجع تقلید هستند، نمی‌توانند باور کنند که آراء متفاوت بس فاحشی در مورد حجاب بانوان و اندازه آن در طول تاریخ وجود دارد و گاه این تفاوت به قدری فاحش است، که اینان حتی با اطلاع از آن، با خود می‌گویند؛ مگر می‌شود این همه تفاوت وجود داشته باشد؟! حتی برای بسیاری دشوار است که بپذیرند بخش مهمی از آنچه امروز به عنوان نظر قرآن و یا پیامبر گرامی در مورد حجاب عرضه می‌شود، تدابیری است که فقهای قدرت طلب، که در طول تاریخ به طور مستقیم یا غیرمستقیم بخشی از قدرت را در دست داشته‌اند و در دوران ما منحصرانه آن را می‌خواهند، برای به سلطه کشیدن زنان و در نتیجه

تسلط بر نسل‌های دست پروده آنان، در جهت حفظ و افزایش قدرت خود، بکار برده‌اند، و از زبان پیامبر، قرآن و یا امامان، همراه با چاشنی ترس از جهنم و امید بهشت، و امروز با زور حکومتی که خود را مجری شریعت می‌داند، به توده عامی، باورهای غلط را به عنوان دین القاء می‌کنند. و این در حالی است که اصل پذیرش دین با آزادی و اختیار است، چه رسد به اجرای بعضی از دستورات، به نام شریعت! امید است که این اثر بتواند در روشن بخشی به پوشش و حجاب از دیدگاه قرآن و فقه و تغییرات آن از دوران پیامبر گرامی اسلام تا عصر حاضر به علاقه مندان یاری رساند.

و توفیق همه از اوست

محمد جعفری

لندن ۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۶

فهرست

۹	توضیح مختصر و فشرده
۱۱	فصل اول
۱۱	وضعیت زیست مردمان در دوران جاهلی و دوران پیامبر اسلام
۱۱	وضعیت خانه‌ها از نگاه تاریخ
۱۴	وضعیت پوشاک
۱۶	لباس شهرت
۱۷	آنچه از تن را باید پوشانند
۲۰	لباس یکی از علائم تفاخر
۲۲	وضعیت روابط اجتماعی زنان و مردان
۲۵	وضعیت قضای حاجت و استحمام
۳۱	وضعیت روابط جنسی عنان گسیخته
۳۷	وضعیت طواف
۳۹	فصل دوم
۳۹	بررسی حجاب شرعی در آیات قرآن
۴۱	۱- آیه حجاب و پرده
۴۴	۲- آیه جلباب و پوشاک
۵۲	۳- آیه خمار و زینت
۵۵	الف - غض بصر و حفظ فرج
۵۵	۱- بررسی بر اساس «نگاه» و «پوشش»
۵۸	۲- بررسی بر اساس «چشم پوشی از آلودگی جنسی» و «پاکدامنی»
۵۹	خلاصه‌ای از بررسی «غض بصر» و «حفظ فرج»
۶۰	ب - بررسی زینت
۶۰	۱- زیورآلات و مواد آرایشی
۶۳	۲- زینت به معنای جامه و پوشاک
۶۵	۳- زینت به معنای اندام بانوان
۶۹	معنای خمار
۷۲	معنای «وَأَلْيَضْرِبِينَ بِخُمْرٍ عَلَيَّ جُيُوبَهُنَّ»
۷۲	طرق مختلف بررسی خمار
۷۲	طریقه اول - بررسی حالات متصور برای خمار

- ۷۴ طریقه دوم - مقایسه با جملات ماقبل
- ۷۵ طریقه سوم - بررسی معانی حَبِيب
- ۷۶ طریقه چهارم - نسبتِ خمار با «لَا يُبْدِيْنَ زِيْنَتَهُنَّ»
- ۸۲ محارم زنان
- ۸۷ مصادیق ما ظهر منها یا برهنگی‌های مجاز
- ۹۰ ۴- آیه نهی از تبرج
- ۹۲ واژه تبرج
- ۹۷ ۵ - آیه وضع ثیاب (جامه نهادن)
- ۹۸ ۶ - آیه «يَبِيْءَاۡدَمَ خُذُوۡا زِيْنَتَكُمْ عِنۡدَ كُلِّ مَسْجِدٍ»
- ۱۰۰ ۷- آیه پوشیدگی آدم و حوا
- ۱۰۸ هدف قرآن از حجاب و پوشش
- ۱۰۸ ۱- نگهداری از سرما و گرما
- ۱۰۸ ۲- تکمیل زیبایی آفرینش
- ۱۱۰ ۳- صیانت جنسی و اعلام پرهیز از آلودگی
- ۱۱۷ **فصل سوم**
- ۱۱۷ از چه وقت حجاب وارد اسلام شد و چرا؟
- ۱۱۸ شهید اول، مبتکر بحث مو
- ۱۲۰ دسته‌بندی فقها از منظر رأی در باره پوشش موی سر
- ۱۲۰ الف - قائلین به وجوب پوشش مو
- ۱۲۱ ب - پوشش قسمتی از موی سر که بر روی کاسه سر است
- ۱۲۴ ج - ابهام و تردید در صدور رأی
- ۱۲۴ د - قائلین به عدم وجوب پوشش مو
- ۱۲۶ رأی حداقلی ابن جنید اسکافی
- ۱۲۷ رأی اسکافی و قرآن
- ۱۳۳ گسترش قائلین به وجوب پوشش مو
- ۱۳۵ استنباط وجوب پوشش مو از احادیث مجعول
- ۱۳۶ حدیث اول
- ۱۳۷ حدیث دوم
- ۱۳۹ ایراد اساسی به سند و انتسابش به رسول خدا
- ۱۴۲ حدیث سوم

- یک حدیث مجعول دیگر؛ مستند حکم حجاب نزد شیعیان ۱۴۳
- پیرامون کتاب جعفریات یا اشعثیات ۱۴۴
- بحثی پیرامون جعل احادیث و روایات در اسلام ۱۴۷
- احادیث جعلی و ساختگی در میزان ثواب سور قرآن ۱۵۱
- کتابهای فقهی مجعول از جمله فقه الرضا ۱۵۲
- امکان تلفیق آراء ۱۵۳
- در فتنه‌ها راه حل را از قرآن بجوید ۱۵۴
- بعضی از علل جعل احادیث ۱۵۷
- خمیر کردن کتاب مطهری ۱۵۸
- پوشش در نماز ۱۶۰
- احادیثی در وصف میزان پوشیدگی حضرت فاطمه و مؤید جواز کشف مو ۱۶۲
- جمع بندی و نتیجه‌گیری ۱۶۶
- فصل چهارم** ۱۶۸
- علل تغلیظ آراء در مورد حجاب بانوان ۱۶۸
- ترکاشوند و موارد شناسایی شده تغلیظ پوشش و حجاب ۱۶۹
- احکام کتب مقدس ۱۷۰
- نادیده گرفتن شأن نزول وحی و واقعیات عصر پیامبر ۱۷۱
- داستان ستر آدم و حوا ۱۷۲
- روایت عورة المؤمن علی المؤمن حرام ۱۷۳
- روایت المرأة عورة (عورت شمردن زنان) ۱۷۴
- تصور پرده نشینی زنان پیامبر و حضرت فاطمه ۱۷۴
- شخصیت عمر بن خطاب ۱۷۵
- دگرگونی معنای واژه‌ها ۱۷۵
- سه عامل شناخته شده دیگر (علاوه بر موارد ترکاشوند) ۱۷۷
- الف - نگهداری، استمرار و حفظ قدرت ۱۷۷
- ب - تبدیل شدن فقه شیعی به فقه عامه (= اهل سنت) یا فقه حکومتی ۱۸۳
- ج - پذیرش بی‌چون و چرای گفته‌های فقها ۱۸۷
- خلاصه و ختم کلام ۱۸۸
- پی‌نوشت‌ها: ۱۹۱
- کتابنامه ۲۲۷

توضیح مختصر و فشرده

کوشش قرآن بر این بوده و هست که سلامت جنسی را در جامعه بی‌بند و بار آن روز و در هر عصر و زمانی به گونه‌ای که رابطه تن با تن در چارچوب قانونی و مشخص برقرار شود و زنان از اذیت و آزار جنسی، و جامعه از اثرات رواج فحشا، در امان بمانند را تحقق بخشد. و چون اذیت و آزار جنسی طبقه نسوان از امور مستمر بوده و هست، در صورت بکارگیری رهنمودهایش در همه دوران‌ها آنان را اذیت و آزار جنسی محفوظ نگاه دارد. حجاب و پوشش امری، مطلق نبوده و نیست و آن یک مسأله سنتی، اقلیمی، اجتماعی و مقید به زمان و مکان و شرایط اجتماعی است و علاوه بر محفوظ نگه داشتن آدمی از سرما و گرما، به منظور تکمیل زیبایی آفرینش و صیانت جنسی و اعلام پرهیز از آلودگی نیز مورد بهره برداری قرار می‌گیرد. مهمترین فلسفه پوشش هم که از آن به حجاب شرعی یاد می‌شود، صیانت جنسی و اعلام پرهیز از آلودگی جنسی است. هدف اصلی قرآن و پیامبر هم از پوشش و حجاب و لباس خودداری از فحشا و رعایت پاکدامنی جهت استحکام بنیاد خانواده و اجتماع و دوری از آلودگی هاست و نه اینکه لباس و پوشش خود هدف باشد. نه تنها پوشش هدف نیست بلکه در برهه‌هایی از زمان لباس می‌تواند، لباس خفت و ذلت باشد. و حتی پوشش، لباس و حجاب چه برای مرد و چه برای زن اگر به قصد خود برتر بینی، تفاخر، دلربایی باشد، مذموم و ناپسند است. چرا که پیامبر مانند دیگران لباس می‌پوشید و شکل و شمایل پیامبر هم مانند همه مردم بود و تفاوتی در لباس پوشیدن و در امور روزمره با دیگران نداشت. نه تنها پیامبر اسلام، بلکه همه پیامبران، لباسشان لباس مردمان هم دوره خود بوده است و آنها لباس خاصی را به خود اختصاص نداده بودند و مثل امروز نبود که روحانیون لباس خاصی را به خود اختصاص داده و خود را از لحاظ لباس و پوشاک هم از سایر طبقات مردم جدا کرده باشند و حتی هر روحانی را که بخواهند مجازات و یا تنبیه کنند اول او را از پوشیدن آن لباس محروم می‌کنند!

بنابر تحقیق‌های انجام شده، تا قرن هشتم هجری در نزد فقهای شیعه بحث پوشش مو مطرح نبوده است، و کسی از فقها، هیچ عبارتی در باره «موی سر» و «لوزم پوشش آن» مطرح نکرده است. اولین فقهای قائل به وجوب ستر مو، حدود ۹ تا ۱۰ قرن پس از رسول اکرم (ص) و حدود ۸ قرن پس از امام جعفر

صادق می‌زیسته‌اند بنابراین آیا نباید این سؤال مطرح شود که ۹ تا ۱۰ قرن بعد، چگونه می‌توان مباح را حرام کرد؟! البته از دست فقها همه چیز بر می‌آید و این هم یکی از آنها است! وقتی در قرآن حتی یک کلمه درباره حکومت و کشورداری نیامده است، و فقها به دروغ، به ویژه بعد از پیروزی انقلاب، به حکومت سرایت داده‌اند و بعد هم فقیه را متولی آن ساخته، همه چیز از دستشان برمی‌آمده است! برای استخراج وضعیت پوشش و حجاب بانوان در آن عصر و نیز فهم بهتر دلالت آیات قرآن در این مورد، و تغییراتی که در طول زمان بوجود آمده این تحقیق در چهار فصل تدوین یافته است:

- ۱- فصل اول به مروری مختصر بر وضعیت زیست مردمان در دوران جاهلی و دوران پیامبر، می‌پردازد،
- ۲- فصل دوم به بررسی حجاب شرعی در آیات قرآن، اختصاص یافته،
- ۳- فصل سوم هم مباحث فقهی و تاریخی موضوع بحث، را توضیح می‌دهد، و
- ۴- فصل چهارم عوامل و عللی که به تغلیظ حجاب بانوان در طول تاریخ انجامیده را گزارش می‌کند.

فصل اول

وضعیت زیست مردمان در دوران جاهلی و دوران پیامبر اسلام

همانطور که در پیش گفتار آمد، قبل از اینکه وارد مبحث حجاب از منظر قرآن شویم، بهتر است مروری داشته باشیم بر اوضاع و احوال حاکم بر زیست مردمان در دوران جاهلی و نیز ابتدای رسالت پیامبر گرامی اسلام تا با بستر نزول آیات الهی و شکل‌گیری سنت پیامبر بیشتر آشنا شویم و بتوانیم فهم صحیح‌تری را از مراد آیات، و چرایی و چگونگی سنت پیامبر در مورد حدود و ثغور پوشش و مسائل مرتبط با آن بیابیم. از این رو، از طریق گزارشهای تاریخی، مواردی را اجمالاً بررسی می‌نماییم.

وضعیت خانه‌ها از نگاه تاریخ

تاریخ گزارش می‌کند که تا زمان قصی بن کلاب (جد پنجم رسول خدا) خانه‌سازی در مکه معمول نبود و مردم برای استراحت، قضای حاجت و خواب شبانه از محدوده حرم و شهر فاصله می‌گرفتند و به نقاط دورتر، ارتفاعات و کوههای محیط بر شهر می‌رفتند. بنا به دلایل شرعی آنها مجاز به قطع اشجار و بوته‌ها نبودند و از ساختن خانه در محدوده حرم ابا داشتند. در این میان قصی بن کلاب هرچند به قوانین شرعی پایبند بود، ولی چون خود امیر بود، جسارت به خرج داد و اقدام به بریدن درختها و بوته‌ها کرد و به ساخت خانه پرداخت. بدین ترتیب اولین خانه‌ای که در شهر بنا شد، خانه قصی بن کلاب بود. این خانه همان خانه‌ای بود که به «دارالندوه» معروف شد.

چه قصی اولین بار اقدام به ساخت خانه کرده باشد و چه دیگری، روشن است که زمان آغاز به ساختن خانه از زمان بعثت پیامبر اسلام چندان دور نبوده است. خانه‌هایی که آن زمان در مکه و دوردور کعبه می‌ساختند، به دلیل نبود آب کافی و سایر وسایل لازم، در واقع اتاقهایی کاملاً ابتدایی و بدون در و دیوار مستحکم بود و به احتمال قوی اتاقها مدور بوده است چرا که به آن «دار» گفته می‌شد، و به خانه خدا که مکعب شکل بود، «کعبه» می‌گفتند.

به دلیل مسأله شرعی، کسی حق مالکیت بر زمین و خانه‌های ساخته شده در مکه را نداشت و حاجیان در مواقع حج و زیارت بی‌هیچ مشکلی می‌توانستند از این خانه‌های ساخته شده استفاده کنند. از آنجایی که خانه‌ها از وسایل ابتدائی ساخته می‌شدند و فاقد درهای محافظ و یا پرده بودند، هر کسی از بیرون قادر بود که داخل خانه‌ها را ببیند.

در تاریخ آمده که چون تا زمان قصی بن کلاب، در محدوده حرم خانه‌های ساخته نشده بود و فرزندان اسماعیل به صورت عاریه (عاکف) در چادرهای کوچک و بزرگ زندگی می‌کردند، بعدها هم که خانه ساخته شد برای اثبات رعایت شرعی عاریه بودن و مجاز بودن استفاده حاجیان و زائران از این خانه‌ها، خانه‌های خود را به حفاظ و درب و لنگه درب مجهز نکردند.

جالب اینکه فقدان درب بر مدخل خانه‌های مکه و وجود خانه‌های همیشه باز و بی‌درب تا ظهور اسلام و حتی پس از آن تا زمان معاویه تداوم داشته است. این امر که در آن دوران افراد بدون اذن به درون خانه‌های یکدیگر آمد و رفت می‌کردند، واقعیات عصر پیامبر را بیشتر روشن می‌کند. مطهری در این مورد می‌نویسد:

«در بین اعراب، در محیطی که قرآن نازل شده است معمول نبوده که کسی برای ورود در منزل دیگران اذن بخواهد. در خانه‌ها باز بوده همان طوری که الآن هم در دهات دیده می‌شود. هیچ وقت رسم نبوده است - چه شب چه روز - که درها را ببندند زیرا بستن درها از ترس دزد است و در آنجاها چنین ترسی وجود نداشته است. اولین کسی که دستور داد برای خانه‌های مکه، «مصراعین» یعنی دو لنگه در قرار دهند، معاویه بود و هم او دستور داد که درها را ببندند. در خانه‌ها همیشه باز بود و اجازه گرفتن هم بین عربها متداول نبود و حتی اجازه خواستن را نوعی اهانت نسبت به خود می‌دانستند. سر زده و بی‌اطلاع قبلی وارد خانه‌های یکدیگر می‌شدند...» (۱)

اسلام این رسم غلط را منسوخ کرد و دستور داد سرزده داخل خانه‌های مورد سکونت دیگران وارد نشوند. هر کسی در محل سکونت خود اسراری دارد و مایل نیست دیگران بفهمند. حتی دو نفر رفیق صمیمی هم باید این نکته را رعایت کنند زیرا ممکن است دو دوست یکرنگ در عین یگانگی و یکرنگی، هر یک از نظر زندگی خصوصی، اسراری داشته باشد که نخواهد دیگری بفهمد. بنابراین نباید فکر کرد که دستور استیذان اختصاص دارد به خانه‌هایی که در آنها زن زندگی

می‌کند. برخورداری از مسکن امن حق هر انسان است و اجازه ورود گرفتن وظیفه مطلق و عام است. مردان و زنانی که مقید به پوشش هم نیستند، ممکن است در خانه خود، وضعی داشته باشند که نخواهند دیگران آنان را به آن حال ببینند. اجازه ورود خواستن عمل به حق است و دستوری است کلی‌تر از حجاب، فلسفه‌اش هم کلی‌تر از فلسفه حجاب است.

جمله «حتی تستأنسوا» در «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا» (نور ۲۷) یعنی تا استعلام نکرده‌اید وارد نشوید، و این گویای حق خانه‌نشینان و عیب داشتن سرزده وارد شدن است. این کلمه می‌فهماند که ورود شما به خانه‌ای که دیگران در آن سکونت دارند می‌باید با استعلام و جلب انس باشد، نباید سرزده وارد شوید که تجاوز به حق است.

به منظور نشان دادن وضعیت خانه‌ها در آن دوران یکی از جامع‌ترین گزارش‌هایی که در باره خانه پیامبر آمده، از این قرار است:

«راوی در مورد خانه همسران پیامبر می‌گوید: چهار تا از این اتاقها با خشت ساخته شده بود. برای این اتاقها حجره‌هایی از لیف خرما وجود داشت [یعنی دیواری حصیری در مقابل اتاقها نصب شده و ساتر درون اتاق محسوب می‌شد]. پنج تای دیگر از این اتاقها با لیف خرما گل اندود شده ساخته شده بود که فاقد حجره مذکور بودند. ولی در عوض، بر مدخل و درگاهشان پرده موئی آویزان بود...» (۲)

و یا این گزارش:

«ترجمه سخن راویان: من خانه همسران رسول خدا (ص) را در آن موقع که به فرمان عمر بن عبدالعزیز ویران کردند دیدم، دیوار حیاطها از خشت خام بود و هر حیاط دارای حجره‌هایی بود از چوب و شاخ خرما که میان آن را گل اندود کرده بودند. شمرم نه حجره بود... ضمناً متوجه شدم که حیاط حجره ام سلمه از خشت خام است، از پسرش [پسر پسرش] علت آن را پرسیدم. گفت: هنگامی که پیامبر (ص) به جنگ دومه رفته بودند ام سلمه حجره خود را با خشت خام بنا کرد و چون رسول خدا برگشت متوجه آن شدند و نخست به خانه ام سلمه آمدند و فرمودند این بنا چیست؟ ام سلمه گفت ای رسول خدا خواستم از دید مردم محفوظ باشم. فرمودند ای ام سلمه بدترین چیزی که اموال مسلمانان در آن راه خرج شود ساختمان است * ... حجره‌های همسران رسول خدا را دیدم که از شاخ خرما درست شده و بر

درهای آن پرده‌های موئین سیاه بود * ... چهار خانه از آنها با خشت خام ساخته شده بود و حجره‌هایی از چوب خرما داشت و پنج خانه فقط با چوب گل انود بود و حجره‌ای نداشت و بر در آنها پرده موئین آویخته بود. گوید من پرده‌ها را اندازه گرفتم سه ذراع طول و یک ذراع و یک وجب بلکه کمتر از یک وجب عرض داشتند * ... [این] خانه‌های پیامبر (ص) است که من دیده بودم با شاخ‌های خرما ساخته و فواصل آنها از گل آکنده شده بود و پرده‌های موئین داشت * ... حجره‌های پیامبر را پیش از آنکه خراب کنند دیده بودم شاخ‌های خرمائی بود که بالای آن سفره‌های چرمین انداخته بودند * ... حجره‌های همسران رسول خدا (ص) را دیدم که بر سقف آنها چادرموئین بود * ... به روزگار خلافت عثمان داخل خانه‌های همسران پیامبر می‌رفتم و به راحتی دست من به سقف آنها می‌رسید» (۳)

امام علی نیز خانه اهل بیت پیامبر را چنین وصف می‌کند:

«... ما اهل بیت محمد (ص) خانه‌ها مان نه سقف داشت، نه درب محافظ و نه ساتر، و پرده‌ای بجز الیاف و شاخ و برگ درختان نداشت. نه زیرانداز داشتیم نه روانداز و اغلب‌مان یک قطعه لباس را دست به دست می‌گردانیدیم تا با آن نماز بخوانیم» (۴)

معمولاً استفاده از چنین خانه‌ها و داشتن فقط یک لباس و فقدان لباس تعویضی را از زاویه زهد و ساده زیستی مورد توجه قرار می‌دهند، اما گویای حقیقتی که وجود فقر مالی، و بی‌توجهی به حجاب امروزی است، نیز هست. (۵)

پیامبر در میان مردمی زندگی می‌کرد «که بسیاری از آنان نه چندان مال داشتند که بتوانند خود را به خوبی بپوشانند و نه اینکه پدیده نیمه برهنگی (و حتی برهنگی) در نزد آنان زشت می‌نمود، بلکه امری نسبتاً رایج و عادی بود. در فقر مال و نبود جامه، همین بس که گاه رسول خدا همانند بسیاری از مردم، فاقد جامه معوض بود بطوری که پس از شستن لباسی که دربرداشت از جامه دیگر خبری نبود. به همین خاطر منتظر می‌ماند که جامه‌اش خشک شود تا همان را دوباره بپوشد» (۶)

وضعیت پوشاک

مردان زیادی فقط دارای یک قطعه پارچه (جامه) بودند، که اگر این قطعه پارچه بلند بود آن را بر دوش می‌نهادند و دنباله‌اش تا نیمه ران و یا زانو می‌رسید و اگر پارچه کوتاه بود در این صورت رأس آن را به پشت گردن متصل می‌کردند و یا پارچه را از زیر سینه همانند لنگ به دور بدن می‌بستند تا حداقل شرمگاه و پایین تنه را در برگیرد. و کسانی که دارای دو قطعه پارچه بودند، یک قطعه را به

صورت لنگ (= ازار، دامن) به دور کمر می‌بستند که تا وسط ران، زانو، وسط ساق پا یا مج پا امتداد می‌یافت و قطعه دوم را بر روی شانه و کتف سوار می‌کردند تا لباس بالاتنه‌شان باشد (= رداء، رودوشی). این لباس همانی است که امروز به لباس احرام معروف است. لباس بدون دوخت و دوز حتی تا زمان امام صادق تدوام داشته است. (۷)

زنان مستمند و یا کنیزان نیز یک قطعه پارچه بیشتر نداشتند و آنهایی هم که توان داشتند از پیراهن که «درع» نامیده می‌شد و از نیمه‌های سینه تا نزدیکی‌های زانو را در بر می‌گرفت استفاده می‌کردند. گاه علاوه بر پیراهن، قطعه‌ای پارچه بر روی «دوش» می‌گذارند یا بر روی «سر» سوار می‌کردند تا «سینه و پستان، شانه و بازو» را در بر بگیرد. پیراهن زنان تقریباً معادل ازار مردانه، و رودوشی و سرانداز آنها تقریباً معادل رداء مردانه بود. (۸) وقتی می‌گوییم «پیراهن زنانه» پیراهن‌های امروزی در ذهنمان تداعی می‌شود، اما واقعیت این است که در آن دوران پیراهن بسیار ساده و قطعه پارچه‌ای بود که شکافی در وسط آن ایجاد شده بود و تقریباً نیمی از سینه و پستان را می‌پوشاند. (در روستاها و در نقاط شمالی کشور خودمان و در بین عشایر حتی تا همین اواخر چنین بود.) با این اوصاف؛ از البسه «زیر» هم که امروزه معمول است در آن دوران خبری نبوده است. (حتی در دهه چهل که من در آبادان به دبیرستان می‌رفتم، مردان عرب از یک پیراهن بلند بدون شرت استفاده می‌کردند، که گاه در بعضی مواقع قُبُل و دُبُر آنان آشکار می‌گشت و هیچ هم نگران نبودند. زنان هم چنین وضعیتی داشتند.)

احادیثی از پیغمبر با مضمونی واحد در کتب روایی آمده که زنان و مردان را از پوشیدن لباسهای بلند که تمام پا و دست را بپوشاند نهی کرده است، و اگر این کار منتهی با مباحات و فخرفروشی همراه می‌شد، پیامبر آن را مستحق قهر الهی و دور شدن از رحمت او دانسته است. نمونه‌ای از اینگونه روایات چنین است: «خداوند به کسی که لباسش بلند باشد در روز قیامت نگاه نمی‌کند» (۹) چون زنان در احادیثی که در این مورد آمده استثنا نشده‌اند، پس آنها نیز مشمول نهی از استفاده «دامن بلند، پیراهن بلند و لباس آستین بلند» بوده‌اند چرا که زنان نیمی از جمعیت را تشکیل می‌داده‌اند و ضرورت صراحت در ذکر استثنا آنها لازم‌تر بوده است و چنین استثنائی مطرح نشده است. (۱۰)

لباس شهرت

جالب اینکه یکی از مصادیق «لباس شهرت» در زمان رسول خدا که در احادیث آمده همین جامه‌های بلند است. از حضرت نقل شده که فرمود: «هر کس لباسی برای ایجاد شهرت و عزت بپوشد، خدا جامه خواری و ذلت را بر تنش خواهد کرد.» (۱۱) اگر این سخن پیامبر را امروزه نیز مطمح نظر قرار دهیم، لباس روحانیان نیز لباس خفت و ذلت است چرا که خلاف رهنمود پیامبر و نیز سنت او عمل می‌کنند، چرا که وقتی کسی از خارج به مدینه و به مسجد پیامبر وارد می‌شد، نمی‌توانست بفهمد که پیامبر کدام شخص است، زیرا اولاً؛ همه دایره‌وار بدون هیچ تفاوتی با هم می‌نشستند و ثانیاً؛ پیامبر مانند دیگران لباس می‌پوشید و شکل و شمایل پیامبر هم مانند همه مردم بود و تفاوتی در لباس پوشیدن و در امور روزمره با دیگران نداشت. به این علت شخص تازه وارد می‌پرسید؛ پیامبر کدام شخص است و یا کدام یک از شما می‌باشد؟ نه تنها پیامبر اسلام، بلکه همه پیامبران، لباسشان لباس مردمان هم دوره خود بوده است و آنها لباس خاصی را به خود اختصاص ندادند و مثل امروز نبود که روحانیون لباس خاصی را به خود اختصاص داده باشند، که خود را از لحاظ لباس و پوشاک هم از سایر طبقات مردم جدا کرده باشند و حتی هر روحانی را که بخواهند مجازات و یا تنبیه کنند اول او را از پوشیدن آن لباس محروم کنند!

آقای دکتر بهشتی، رئیس دیوان عالی کشور و اولین قاضی القضاة در جمهوری اسلامی، وقتی هنوز به قدرت نرسیده بود، در مقاله‌ای نوشت:

«... در اسلام هیچ چیز طبقاتی نیست و مناصب و مشاغل و حدود و حقوق و اصناف گوناگون و مزایای هر صنف متناسب با وضع طبیعی یا شبه طبیعی افراد و امتیازاتی است که واقعاً دارا هستند و با کار و کوشش به کسب آنها نائل شده‌اند. روحانیت و شئون گوناگون آن نیز مخصوص طبقه معین یا خانواده معین نیست و برای روحانی هیچ گونه امتیاز طبقاتی مقرر نشده است. از این بالاتر، در اسلام سمت خاصی بنام روحانیت، نظیر آنچه در میان پیروان بسیاری از ادیان هست و تقریباً شغل و حرفه خاص روحانیون شمرده می‌شود، سراغ نداریم. آنچه در اسلام هست؛ یک سلسله تکالیف واجب یا مستحب عمومی است که برخی عینی و اغلب کفائی است بی‌آنکه کمترین شغل و حرفه‌ای برای یکدسته داشته باشد.» (۱۲)

و نیز می‌افزود که علمای دین لباس خاص ندارند:

«... هر کس مختصر اطلاعی داشته باشد لا اقل از طرز لباس پوشیدن مردم نقاط مختلف می‌تواند به آسانی بفهمد که اولاً عبا و عمامه و قبا در هیچ دوره لباس منحصر علمای دین نبوده و حتی در عصر ما مردم عادی بسیاری از بلاد قبا می‌پوشند و عمامه بر سر می‌گذارند. ثانیاً در هیچ زمانی از طرف روحانیون تشکیلات و مقرراتی وجود نداشته که کسی را از پوشیدن این لباس محروم کنند. هر کس می‌تواند این لباس را ببوشد.» (۱۳)

اما وی وقتی لباس قدرت بر تنش پوشیده شد، تمام آن حرفها که «سمت خاصی بنام روحانیت... سراغ نداریم»، «هیچ گونه امتیاز طبقاتی» و یا لباس ویژه مخصوص به خود ندارند، به بوته فراموشی سپرده شد، و نه تنها لباس روحانیت لباس ویژه‌ای شد بلکه در دادگاه ویژه‌ای لباس برخی از روحانیون از تن‌شان کنده شده و تشکیلات روحانیت هم مسلط بر جان و مال و ناموس مردم گردید. اما،

«در حالی که امروزه تفکیک صفوف مردان و زنان نمازگزار امری مسلم و بدیهی می‌نماید اما باید دانست که علت اولیه جداسازی آنان از یکدیگر، به وجود دامن‌های کوتاه برخی نمازگزاران در حیات پیامبر برمی‌گشت. بر این اساس پیامبر (ص) برای دیده نشدن عورت یکدیگر توسط جنس مخالف، تدبیر و رهنمودهایی شامل «عقب‌تر بُردن صفوف زنان نسبت به مردان، عدم نگاه زنان به مردان سجده‌کننده، و دیرتر برخاستن زنان از سجده نسبت به مردان جلوتر از خود» اتخاذ کرد تا بر تبعات منفی ناشی از کوتاهی دامن‌ها که عمدتاً در خم و راست شدن سجده رخ می‌نمود غلبه گردد» (۱۴)

باز در تأیید کوتاهی دامن؛ «امام علی از قول پیامبر آنجا که بیست ویژگی مؤمن را برمی‌شمارد، آورده است: یکی از ویژگی‌های مؤمن این است که وسط جسم خود را با ازار ببندد... روایت شده که پیامبر به منزل در آمد و همسرش ام سلمه را دید که خود را نپوشانده بود (و یا در حال پوشاندن بود) پس پیامبر به وی گفت: پارچه را دورتادور ناحیه دامن‌ت (به خوبی) ببیچان» (۱۵)

آنچه از تن را باید پوشاند

«برخی احادیث پیامبر گویای این است که اندام لازم به پوشش، چه در مورد مردان و چه حتی در مورد زنان، عبارت از ناحیه عورت است. عورت به فرموده حضرت از دور کمر (زیر ناف) تا زانو می‌باشد. «عورة الرجل علی الرجل

كعورة المرأة على الرجل، و عورة المرأة على المرأة كعورة المرأة على الرجل» و «عورة المؤمن مابين سرته إلى ركبته» و گویا حضرت در همین راستا مردم را از راه رفتن با جامه‌ای که هیچ بخشی از آن بر روی فرج و شرمگاهشان نباشد نهی کرد. «(۱۶)

موافق روایت دیگری وقتی «همسران پیامبر، از حضرت پرسیدند: دامن لباس را چقدر آویزان و دراز کنند؟ رسول خدا پاسخ داد: یک وجب. همسران گفتند: یک وجب کم است زیرا عورت از آن بیرون می‌زند. حضرت گفت: یک ذراع [دو وجب]. همسران دوباره گفتند: در این صورت پاهایشان نمایان می‌ماند. پیامبر (ص) گفت: همان یک ذراع باشد و چیزی بر آن نیفزایند.» (۱۷)

در کوتاهی دامن زنان بنا به نقل روایت از امام باقر اینکه زنان در حین گزاردن نماز در عصر رسول خدا عقب مردان می‌ایستادند، به علت کوتاهی دامن زنان نمازگزار بود که بلندی از زانو فراتر نمی‌رفت و هنگام سجده، بخشهای بیشتری از بدنشان دیده می‌شد. (۱۸) بنا بر گزارش عبدالله بن عدی بلندی دامن زنان پیامبر تا حدود زانوی پای‌شان بود، و در نتیجه ساق پای آنها نمایان و بدون ساتر بود. «عمر بن خطاب گفت: زنان رسول خدا خواهان میزان بلندی دامن لباس شدند. حضرت پاسخ داد: یک وجب. زنان گفتند: یک وجب کم است زیرا [هنگام تحرک و نشست و برخاست] عورت از آن بیرون می‌زند و نمایان می‌گردد. رسول خدا گفت: پس به اندازه یک ذراع بگیرید.» (۱۹)

خلیل بن احمد، واحد اندازه‌گیری ذراع را معادل فاصله آرنج تا نوک انگشت وسط می‌داند. بر این قیاس، اندازه دامن بانوان از کمر تا زانو بوده و در نتیجه ساق مکشوف و نمایان بوده است. ولی اگر «شبر» را مطابق برخی توضیحات عبارت از یک وجب و چهار انگشت بدانیم در این صورت دو «شبر» که در بعضی روایات به جای ذراع آمده، برابر با حدود ۶۱ سانتیمتر خواهد شد. بر این قیاس، اندازه دامن زنان از کمر تا نیم وجب پایین‌تر از زانو بوده و در نتیجه بیشتر ساق پا نمایان بوده است. ممکن است پرسش زنان پیامبر به دلیل نهی حضرت از پوشیدن جامه‌های بلند بوده باشد که با ناز و تبختر توأم بوده و موجب آزرده‌گی خاطر مستمندان بی‌جامه را فراهم می‌کرده است. (۲۰)

شایان ذکر است که در آن دوران، فقر مالی چنان شدید بوده است که بسیاری از مردم حتی توانایی تأمین غذا و خوراک خود را نداشتند، چه رسد به تأمین پوشاک. از این رو قرآن یکی از کفاره‌های «ظهار» را غذا دادن به ۶۰ فقیر معین

نموده است. (۲۱) و یا کفاره قَسَم‌هایی نیز که از روی اراده خورده می‌شود و سپس شکسته می‌گردد، پوشاندن ۱۰ نیازمند اعلام کرده است. (۲۲) گمان نرود که منظور از پوشاندن مستمندان در آیه فوق الذکر در آن زمان، یکدست پوشش کامل بوده، بلکه موافق اخبار وارده، منظور آن یک قطعه پارچه کوچک که می‌توانست عورت و پانین تنه را بپوشاند بوده است (۲۳) باید توجه داشت که حتی موافق حدیث زیر که در قرن دوم هجری وقتی از امام در این مورد سؤال می‌شود که منظور از پوشاندن چیست؟ امام می‌فرماید: «قطعه پارچه‌ای که عورت و پانین تنه را بپوشاند.» (۲۴)

عده زیادی از مؤمنان و کسانی که به پیامبر می‌گرویدند از برده و غیر برده از شدت فقر در برهنگی به سر می‌بردند. شرح حال «اهل صفا» عمق برهنگی و فقر را در آن دوران می‌رساند. اهل صفا مؤمنان فقیری بودند که به مدینه هجرت کردند، اما در مدینه نه سرپناهی داشتند و نه مال و ثروتی. آنان برهنه بودند و شبها را در صفا مسجد پیامبر بسر می‌بردند. وقتی رسول خدا پارچه یا پرده بلند و کم عرضی به دست آورد، آنها را فراخواند و پارچه را تقسیم به قطعاتی (که به اندازه‌گیری به دور کمر هر یک از آنان حاصل می‌شد) به صورت لنگ درآورد و در اختیارشان قرار داد و به این ترتیب برهنگان یاد شده را ستر عورت نمود.

بنا به گزارش کلینی؛ «زنی وقتی متوجه شد که شوهرش با کنیزش خلوت کرده بدون اینکه جامه‌ای بپوشد برهنه از خانه خارج شد و نزد پیامبر آمد و گویا به خاطر شدت ناراحتی به پیامبر گفت: «من مرتکب فجور شده‌ام پس پاکم کن.» شوهرش که متوجه موضوع شده بود، دوان دوان در پی او آمد و پارچه‌ای بر روی بدن لختش انداخت. پیامبر (ص) گفت: «چه نسبتی با تو دارد؟» مرد گفت: «همسر من است، با کنیزم خلوت کردم و او چنین رفتاری با من کرد.» رسول خدا پس از پاسخ شوهر، به وی گفت: «زنت را در آغوش بگیر. زن در آن هنگام غیرتی شدن [عقلش را گم می‌کند و] بالا و پایین دره را هم تشخیص نمی‌دهد.» (۲۵)

شیخ صدوق در مصادقة الاخوان آورده: «مردی دیر نزد رسول خدا رفت و فرمود: ترا چه شده است که دیر آمده‌ای؟ گفت: ای رسول خدا برهنگی مرا باز داشت، فرمود: مگر ترا همسایه نبود که دارای دو جامه باشد و یکی را به تو عاریت دهد؟ گفت: آری [ای] رسول خدا، فرمود: پس او ترا برادر نیست» (۲۶)

برهنگی و نیمه برهنگی بسیار شایع بود تا جایی که برهنه بیرون رفتن از خانه تا قرن دوم هجری وجود داشته است و از سوالهایی که از امامان می‌کردند

این نکته عیان است، مثلاً از امام صادق در باره تکلیف کسی که عریان خارج شود و وقت نماز فرا رسد پرسیده شد و امام نیز پاسخ داد: «...اگر کسی او را نبیند، ایستاده نماز بخواند لیکن اگر کسی او را می‌بیند نشسته بخواند» (۲۷)

اینکه مردم از شدت فقر برهنه و یا نیمه برهنه بودند بدین معنی نیست که کسانی هم نبودند که توان تهیه لباس و پوشاک نداشته باشند، البته «ثروتمندانی بودند که با تهیه انواع پوشاک «فراخ و بلند» در سطح جامعه رفت و آمد می‌کردند.» (۲۸)

لباس یکی از علائم تفاخر

در آن روزگار، فراخ و دراز بودن لباس، علامت ثروت و بزرگی بود و هرچه لباس و پوشاک بلندتر و عریض‌تر، نمایانگر ثروت بیشتر و تفاخر به حساب می‌آمد، همچنانکه امروز هم لباس و پوشاک بین بسیاری از زنان و مردان یکی از علائم مهم تفاخر، خود بزرگ بینی، برازندگی و شیک‌پوشی است. کافی است که شما به انواع لباس‌های زنانه که خود مبلغ حجاب هستند بنگرید تا به عمق مسئله واقف شوید. حتی کفایت می‌کند که فقط به روسری‌های آنها توجه کنید، به طوری که یکی از مغازه‌داران روسری فروش تهران برایم نقل می‌کرد، بعضی از زنان و دختران سران رژیم وقتی می‌خواهند روسری بخرند، مغازه‌دار را وادار می‌کنند که مغازه را برای آنها قرق کند تا کسی آنان را بدون حجاب نبیند، و با فراغ پال بتوانند، انواع و اقسام روسری‌های شیک مخصوص به خود را که هر یک از آنها چندین میلیون تومان قیمت دارد، برای خود انتخاب کنند.

نظر به اینکه متمولین به داشتن چنین جامه‌های بلند و فراخ فخر و مباهات می‌کردند و دوست داشتند که مردم به آنها نگاه کنند، و یا حتی بدون اینکه بخواهند فخر فروشی کنند، این عمل بر روح و جان بینوایان بی‌لباس اثر منفی برجای می‌گذاشت و لذا از پیامبر برای کاستن اثرات منفی بر روح و جان بینوایان احادیث زیادی با مضمون واحدی نقل شده که «زنان و مردان را از پوشیدن لباسهای بلند که تمام پا یا دست را بپوشاند نهی کرده است، و اگر این کار منهی با مباهات و فخر همراه می‌شد، مستحق قهر الهی و دور شدن از رحمت او دانسته است.» (۲۹) و یا «اباذر گفت: خداوند به کسی که لباسش بلند باشد در روز قیامت نگاه نمی‌کند» (۳۰) و همچنین «امام باقر، جز ازار و پوشیدن البسه بلند را از کارها (و عادات) بنی‌امیه می‌دانسته و گفته که امام علی دامن و دنباله پیراهنش را

به طرف بالا جمع می‌کرد.» (۳۱)

اشتباه نشود روایات عام است و نهی پیامبر از جامه‌های بلند اشرافی، مرد و زن هر دو را در می‌گرفته و نه فقط مردان را زیرا در جامعه آن روز، زنان بینوا در جامعه کم نبودند و طبیعی است که زنان نسبت به این مسائل از مردان حساس‌تر هستند.

علاوه بر برهنگی و یا نیمه برهنگی که در اثر فقر وجود داشت بنا به گفته مطهری «در جاهلیت بین اعراب [پوشاندن شرمگاه] معمول نبود و اسلام آن را واجب کرد» (۳۲)

نه اینکه البسه دوخته اصلاً وجود نداشت بلکه کمتر رایج بود و الا قمیص یا پیراهن و سروال وجود داشت. سروال در بعضی مواقع و نزد بعضی افراد به جای إزار برای ستر پایین تنه به کار می‌رفت و آن چیزی شبیه و یا معادل شلوارک امروز بوده که تا حد زانو امتداد دارد. (۳۳)

منقول است که امام علی گفت: «من و پیامبر در یک روز ابری و بارانی در بقیع نشسته بودیم که زنی سوار بر الاغ از آنجا گذشت و دست الاغش در سوراخی فرو رفت و زن به زمین افتاد. پیامبر رویش را برگرداند [تا نگاهش به عورت و پایین تنه زن نیفتد]. حاضران عرض کردند: ای رسول خدا! او سروال به پا دارد. پیامبر سه بار گفت: خدایا! زن شلوارک پوش را بیامرز! ای مردم سروال بپوشید که پوشاترین جامه‌های شما است و زنان خود را هنگامی که بیرون می‌آیند با سروال حفظ کنید.» (۳۴)

جامه‌های دوخته و به اصطلاح لباس، مدت‌ها پس از رسول خدا شایع گردید و پیامبر خودش از دو قطعه جامه نادرخته یعنی إزار و رداء استفاده می‌کرد. از پیامبر در باره اقامه نماز با یک قطعه پارچه سؤال شد و حضرت پاسخ داد: مگر همه مردم می‌توانند دو قطعه پارچه بیابند! (۳۵)

اصلاً مصداق فرد برهنه در پیش از اسلام و هنگام ظهور اسلام و تا زمان امام صادق با زمان حاضر تفاوت اساسی پیدا کرده است زیرا در حال حاضر به کسی که یک سوم و یا نیمی از اندامش بی لباس باشد برهنه و عریان می‌گویند، اما در آن زمان به چنین کسی برهنه نمی‌گفتند. امام جعفر صادق می‌گوید:

«عریان کسی است که هیچ لباسی بر تن ندارد بطوری که اگر حفره‌ای بیابد وارد آن می‌شود تا نماز بخواند و رکوع و سجده نماید.» (۳۶)

مردم در آن دوران به دلایل عدیده‌ای، عزم و دقتی در پوشاندن پایین تنه و

عورت نداشتند و لذا موافق بعضی روایات در جامعه نوظهور اسلام، اولین خواست پیامبر از مردم چه در مورد مرد و چه زن، ستر عورت است که به فرموده حضرت دور کمر (زیر ناف) تا زانو می‌باشد. (۳۷)

وضعیت روابط اجتماعی زنان و مردان

شیوه همنشینی زن و مرد عرب در دوران جاهلی و دوران پیامبر با آن چیزی که امروزه فقها تصویر می‌کنند کاملاً متفاوت بوده است، آنها گاه افسار گسیخته و بدون هیچ قید و بندی همنشینی می‌کردند و پیامبر با تدابیر ساده و عملی، جامعه را به سمت روابطی سالم و به دور از تجاوز به حقوق زنان سوق داد و در این راستا تدابیری اندیشید و آن را به کار گرفت تا محیط سالم برای رشد و نمو خانواده و انسانها فراهم گردد. برای روشن شدن وضعیت و روابط زن و مرد در دوران جاهلی و زمان پیامبر نمونه‌هایی از تاریخ که نشان دهنده وضع آن دوران است آورده می‌شود:

بنا به تحقیق زکی یمانی تا زمانی که اسلام به خارج از عربستان گسترش پیدا نکرده بود، اثر و خبری از نقابی که بخشی از زنان آن را به عنوان یک دستور دینی می‌پوشند، نبود. پس از اینکه خلفای بنی امیه به روم شرقی (یا سوریه کنونی) که زیر سیطره یونانیان بود دست یافتند، نقاب را از آنان گرفته و بعد به سایر نقاط گسترش پیدا کرد و بعد هم برایش حدیث و روایت ساخته شد تا به عنوان یک امر شرعی آن را بر زنان تحمیل کنند و نقابی که بخشی از زنان آن را می‌پوشند، از فرهنگ یونانیان گرفته شده و یا یک امر اقلیمی بوده و ربطی به دین و اسلام ندارد.

«جامعه مدینه، جامعه‌ای بود که در آن زن با مرد پهلو به پهلو در همه عرصه‌های زندگی اجتماعی مشارکت داشت و موضوع تا آغاز دوره اموی به همین منوال ادامه یافت، زیرا عرب سنتهای خویش را حفظ کردند، به این خاطر زن در جامعه با چهره‌ای باز حاضر می‌شد، تا اینکه برخی از خلفای بنی امیه زنان خود را ملزم به پوشش (چهره) کردند؛ سپس برخی از اشراف اموی شروع کردند به تقلید از خلفای بنی امیه. در حالی که دمشق، شهری عربی نبود بلکه از شهرهای قدیمی زیر سیطره یونانیانی بود که نقاب را بر زنانشان واجب می‌شمردند. به همین خاطر پیش از اسلام، فقط در دمشق و نه سایر شهرهای اسلامی، نقاب و جدایی میان زن و مرد رایج بود.» (۳۸)

ویل دورانت هم در تاریخ تمدن می‌نویسد:

«در قرن اول هـ ق مسلمانان زنان را در حجاب نکرده بودند، مردان و زنان با یکدیگر ملاقات می‌کردند و در کوچه‌ها پهلو به پهلو می‌رفتند و در مسجد با هم نماز می‌گزارند. عایشه، دختر طلحه و همسر مصعب بن زبیر، روی نمی‌پوشید و چون مصعب او را ملامت کرد گفت: «خدای متعال مرا به زیور جمال آراسته و دوست دارم مردم آن را ببینند و کرم خدا را بدانند. هرگز آن را نخواهم پوشانید، به خدا من عیبی ندارم که کسی از آن سخن تواند گفت.» حجاب و خواجهداری در ایام ولید دوم (۱۲۵ - ۱۲۶ هـ ق، ۷۴۳ - ۷۴۴ م) معمول شد» (۳۹)

جواهر لعل نهرو، نخست وزیر فقید هند، معتقد است که حجاب از ملل غیرمسلمان روم و ایران، به جهان اسلام وارد شد:

«يك تغيير بزرگ و تأسف‌آور نیز تدریجاً روی نمود و آن در وضع زنان بود. در میان زنان عرب رسم حجاب و پرده وجود نداشت. زنان عرب جدا از مردان و پنهان از ایشان زندگی نمی‌کردند بلکه در اماکن عمومی حضور می‌یافتند، به مسجدها و مجالس وعظ و خطابه می‌رفتند و حتی خودشان به وعظ و خطابه می‌پرداختند... به قراری که نقل شده است مخصوصاً بر اثر نفوذ امپراطوری قسطنطنیه و ایران بود که رسم جدایی زنان از مردان و پرده‌نشینی ایشان در میان عربها رواج پیدا کرد.» (۴۰)

بنا بر گزارشهای تاریخی، زنان و مردان در آن زمان جدا از یکدیگر نبودند و گفتگو و اختلاط زنان و مردان امری عادی و طبیعی بوده است و این در حالی است که «بسیاری از مردم لباس و دامن‌شان از حیث بلندی و اندازه تا زانو بود و بسیار دیگر بلندی دامنشان کوتاهتر بود و برخی نیز فاقد لباس و پوشش بودند و یا با تک قطعه پارچه می‌توانستند ناحیه دامن را بپوشانند البته عده‌ای هم ملبس به پوشاک کامل بودند. با اقدام پیامبر آن دسته از مؤمنینی که فاقد هرگونه ساتری بودند به حداقل پوشاک دست یافتند تا دست کم ناحیه کمر و دامن را بپوشانند» (۴۱)

با چنین وضعیتی زنان و مردان به صورت مختلط نزد پیامبر می‌آمدند تا پیام وحی را بشنوند و با پیامبر «در کنار هم» به اقامه نماز می‌پرداختند. در این حالت و با آن وضع لباس، وقتی نمازگزاران به رکوع و سجود می‌رفتند، «شرمگاه و میان دو پایشان» به دلیل کوتاهی دامن و لباس نمایان می‌شد. و حتی بعضی از مردان چشم چران و یا منافق به عمد به صفهای آخر می‌ایستادند تا در حال رکوع

و سجود، به لمبر و کفل زنان نگاه کنند. و موافق روایات آیه «وَلَقَدْ عَلَّمْنَا الْمُسْتَفْذِمِينَ مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلَّمْنَا الْمُسْتَحْرِينَ» (حجر ۲۴) در این مورد نازل شد. (۴۲)
 با توجه به واقعیت موجود، پیامبر با اتخاذ تدابیری و دادن رهنمودهایی به حل مشکل «نمایان شدن ناحیه دامن و شرمگاه» پرداخت، تدابیر عبارت بودند از:
 «۱- مردان در صف جلو قرار گیرند و زنان در صف عقب برای پوشیده ماندن ناحیه دامن زنان از مردان)

۲- وقتی مردان به سجده می‌روند، زنان به آنها نگاه نکنند (برای دیده نشدن شرمگاه و دامن مردان توسط زنان)

۳- زنان صبر کنند تا ابتدا مردان سر از رکوع و سجده بردارند و سپس آنها سرشان را بردارند (تا شرمگاه مردان یا خود زنان، در معرض رؤیت و دیدرس قرار نگیرد)» (۴۳)

دلیل این رهنمود پیامبر را امام باقر این گونه بیان کرده است: «زیرا وقتی بینوایان و اهل صفا به رکوع و سجده می‌رفتند شرمگاه [قبل و دبر] به دلیل کوتاه بودن دامن‌شان از پشت نمایان می‌شد. سپس این دستور پیامبر به صورت یک روال و سنت در آمد که زنان سرشان را پس از مردان، از رکوع و سجده بردارند.» (۴۴)

در اینگونه موارد احادیث زیادی وجود دارد. به ترجمه دو نمونه توجه کنید:
 «امام علی گفت: زنانی که با پیامبر نماز می‌خواندند مأمور شدند قبل از مردان، سرشان را [از سجده] بردارند زیرا [لنگ یا] دامن لباسها کوتاه بود» (۴۵) و یا «امام باقر گفت: زنان در زمان رسول الله (ص) مأمور شدند تا سرشان را از پس مردان [از سجده و رکوع] بلند کنند و این به خاطر کوتاهی دامن زنان بود.» (۴۶)
باید گفت که:

«اگر مراد امام علی کوتاهی دامن مردان باشد (چنانچه احادیث دیگری به آن دلالت دارد) در این صورت این کوتاهی در حین سجده به اوج خود می‌رسید و در نتیجه اگر زنان زودتر سر از سجده برمی‌داشتند عورت و شرمگاه مردان را می‌دیدند ولی اگر مراد امام کوتاهی دامن زنان باشد در این صورت نیز پی می‌بریم که اندازه دامن در حدی نبوده که حتی به زانوانشان برسد و در نتیجه وقتی پیش از مردان سر از سجده برمی‌داشتند و می‌نشستند، شکاف تحتانی دامن لباسشان در سطح افق قرار می‌گرفت، و مردان حاضر در سجده می‌توانستند از میان پای خودشان درون دامن لباس زنان را ببینند و حتی به شرمگاه آنها بنگرند» (۴۷)

بنابراین، این تدابیر فقط به منظور نمایان نشدن عورت زنان و مردان بر نمازگزاران به هنگام رکوع و سجود بود و به خودی خود اصالتی نداشت و موافق روایات، مردان و زنان، حتی با عدم پوشاک کافی، در کنار یکدیگر نماز می‌خواندند و جهت پوشیده بودن نسبی فرج و شرمگاه و نگاه نکردن به فرج و شرمگاه یکدیگر نکاتی به آنها گوشزد شد.

موافق نقل قولی که ابوالفرج اصفهانی آورده «زنان و مردان در سال ۱۷ هجری در کنار یکدیگر به نماز در مسجد مشغول بودند.» (۴۸) حتی از روایات قرن دوم نیز برمی‌آید که زنان و مردان، مختلط در کنار یکدیگر نماز می‌خواندند. «مثلاً از امام جعفر صادق در باره حکم نماز مردی که زنی نیز در کنار او مشغول نماز است، سؤال شد، و امام پاسخ داد اشکالی ندارد.» (۴۹) چنان به نظر می‌رسد که «شیخ طوسی دست به توجیه زده و می‌گوید: پاسخ امام مربوط به زمانی است که ده زراع میان زن و مرد فاصله باشد و یا میان آن دو حائلی باشد و یا اینکه مربوط به وقتی است که مرد، مقدار کمی از زن جلوتر باشد. اما فیض کاشانی توجیه اول شیخ را بعید و توجیه دومش را بعیدتر از اولی دانسته است.» (۵۰) به همین دلایل است که حتی امروز هم در مسجدالحرام زن و مرد در کنار یکدیگر نماز می‌خوانند و احدی هم به آن اشکال وارد نمی‌آورد.

وضعیت قضای حاجت و استحمام

وقتی بحث از قضای حاجت و استحمام و این قبیل امور در دوران پیامبر و حتی چند قرن بعد بمیان می‌آید، برای بسیاری وضعیت امروزی آن با کم و کاستی‌هایی تداعی می‌شود، غافل از اینکه در آن دوران نه از حمام و مستراح خبری بوده و نه از آب سالم و مواد شوینده. آن دوران به کنار، تا همین ۶۰ - ۷۰ سال گذشته، حتی در کشورمان، در بعضی از جاها برای قضای حاجت از مکانهای آزاد و گودالها استفاده می‌کردند. اینجانب در دهات خودمان بسیار دیده بودم که مستراح‌ها در کنار کوچه‌ها با دیوارهای کوتاه گلی بود که کسانی که از آنجا عبور می‌کردند، اگر چشم چران بودند، می‌توانستند آن شخص را ببینند.

فقدان آب کافی در شبه جزیره عربستان آن روز به حدی بوده که مردم امکان استحمام خود را نداشتند و استحمام نکردن با آب، عادی و فراگیر بوده و از حرارت خورشید برای استحمام استفاده می‌شده است. عمر در دوران حکومتش نامه‌ای به دیار آذربایجان می‌نویسد و به مخاطبانش می‌گوید که از حرارت

خورشید استفاده کنید، زیرا که آن حمام عرب است. متن نامه چنین است: «ابو عثمان نهدی گفت: به همراه عتبه در آذربایجان بودیم که نامه عمر بن الخطاب به ما رسید و در آن آمده بود: اما بعد، خود را با ازار (یعنی لنگ) ببوشید و از شلوار ببرهیزید. دمپایی و نعلین استفاده کنید و از پا کردن کفش خودداری کنید. بر شما باد به استفاده از لباس پدرتان اسماعیل، از زندگی راحت، تن آسایی و روش زندگی غیرعربی ببرهیزید! بر شما باد به خورشید، که آن حمام مردم عرب است» (۵۱)

لازم به ذکر است که وقتی بحث از بهداشت و شستشو مطرح می‌شود، منظور ما نشان دادن وضعیت و مشکلات این قبیل امور در آن دوران و استفاده جمعی از امکاناتی که وجود داشته است می‌باشد، تا بتوانیم از این منظر حدود و ثغور حجاب و پوشش را در آن دوران دریابیم و نه اینکه بخواهیم موضوع نظافت و پاکی و پاکیزگی را به طور کلی بررسی نماییم. روشن است که از امرهای مستمر یکی نظافت و طهارت است. اما همین شستشو و نظافت و طهارت که امری مستمر است، بستگی مستقیم به امکانات و شرایط زمان و مکان دارد. قرآن و اسلام دین پاکی و نظافت است. قرآن بر پاکی و نظافت، چه از بُعد بدن و جسم و امور مربوط به آن، و چه از بعد معنوی، تأکید دارد و پیامبر نظافت را قرین ایمان قرار داده که «نظافت جزو ایمان است» (۵۲) کسی که نظافت و پاکی را رعایت نکند ایمان درستی ندارد و یا «خداوند زییاست و زیبایی را دوست دارد، بخشنده است و بخشش را دوست دارد، پاکیزه است و پاکیزگی را دوست دارد.» (۵۳) و از این مهمتر اینکه پیامبر به وسایل و در دست بودن امکانات بهداشتی و نظافت توجه تمام داشته و تأکید فرموده که «خدای متعال اسلام را بر پایه پاکیزگی بنا کرده است، با هر وسیله‌ای که می‌توانید خودتان را پاکیزه کنید، زیرا هرگز به بهشت نرود مگر کسی که پاکیزه باشد.» (۵۴)

اسمهایی که در آن روزگار برای قضای حاجت، و نیز افعالی که برای عزیمت به سوی آن مکان به کار می‌بردند همگی گویای این است که برای این منظور از محدوده مسکونی دور شده و به زمینهای اطراف می‌رفتند و از گودی‌های زمین، دره‌ها، نخلها و بوته‌ها، خرابه‌ها و پشت خاکهای تپه شده برای استتار نسبی خود استفاده می‌کردند. گرچه همه مردم چنین ملاحظاتی نداشتند و به ویژه که برای ادرار، کمتر خبر از دور شدن از خانه‌ها بود. (۵۵) این واژگان عبارتند از:

- خلاء: مکان خالی و باز

- غائط : زمین گود، پست و نرم
- برّاز : فضای خالی و دور
- منصع و مناصع : حوض‌ها و آبگیرهای خارج از محدوده مسکونی
- تَبْرز و برز : رفتن به جای باز و خالی.

بنابراین در روزگار پیامبر و پیش از آن، اتاق و یا مکان پوشیده‌ای به نام «بیت الخلاء» یا هر عنوان دیگر جهت دفع و ادرار، نه در خانه‌ها، نه در بیرون خانه‌ها و نه حتی بیرون از محله مسکونی وجود نداشته است (۵۶) احادیث و روایات حکایت از موارد فوق دارد:

«ناپوشیدگی مکانهای دفع و ادرار، و نیز بی‌مبالاتی مردم در این باره چنان بود که پیامبر (ص) هنگام بیعت زنان، از ایشان خواست که در خلوتگاه قضای حاجت در کنار مردان ننشینند. امام جعفر صادق گفت: آن چه زنان از جانب رسول خدا در هنگام بیعت، متعهد به رعایت آن شدند یکی این بود که زانو در بغل [احتباء] ننشینند [که موجب ظهور درون دامنشان شود] و دیگر اینکه در خلاء [و شستشو] در کنار مردان ننشینند!» (۵۷)

رسول خدا می‌گوید:

«خدا متّصف به حیاء و پوشیدگی است پس هرگاه کسی خواست استحمام و غسل کند باید [شرمگاه] خود را با چیزی بپوشاند.» (۵۸)

امام علی نیز از قول رسول خدا، در ضمن مجموعه مناهی حضرت گفته است:

«هرگاه فردی از شما در مکان باز و پهنه‌ای از زمین به استحمام و غسل می‌پردازد باید از شرمگاهش محافظت کند.» (۵۹)

این احادیث گویای این است که مردم در آن دوران در مکانهای باز به قضای حاجت و یا شستشو خود می‌پرداختند و آن هم بدون «ساتر عورت»، و لذا پیامبر دستور داد که در مواقعی که به این عمل می‌پردازید، حداقل ولو با پارچه ناچیزی قُبُل و دُبُر خود را بپوشانید.

محمد باقر بهبودی نیز در خصوص وضعیت قضای حاجت و استحمام می‌نویسد:

«اگر با تاریخ صدر اسلام و احادیث ابواب طهارت آشنا باشیم، می‌دانیم که در زمان رسول خدا در منطقه مدینه و مکه نه مستراحی بوده و نه حمامی و نه وسایل

بهداشتی ... کنار دیواری و پشت درختی نهان می‌شدند و برای قضای حاجت در درّه‌ها و خرابه‌ها و نخلستانهای متروکه جا می‌گرفتند ... تمام احادیث که در باب آداب حمام و آداب بیت الخلاء وارد شده است علی و بی‌اعتبار است...» (۶۰)

با وجودی که وجود حمام سرپوشیده و محصور در عصر پیامبر (مگر در خانه متمولان) در حاله‌ای از ابهام بوده و مخدوش است، ولی به فرض صحت، گزارشها و احادیثی که بر وجود حمام دلالت دارد، بر این نکته نیز دلالت دارد که حاضرین در حمام از هیچگونه پوششی برای پوشاندن ناحیه دامن و عورتین‌شان استفاده نمی‌کردند! ملا محسن فیض کاشانی می‌گوید: «عموم مردم در روزگار پیامبر، بدون لنگ [و چیزی که بتوان عورتین را پوشاند] وارد حمام می‌شدند» (۶۱) آقای خمینی هم ورود به حمام را بدون پوشش در آن زمان امری متعارف و رایج می‌داند. (۶۲) از این نگاه؛ از حیث شرعی، فرقی بین استحمام در مکانهای باز با مکانهای سرپوشیده‌ای که همه در آن کاملاً برهنه بودند، نیست.

بسیاری از محدثان معتقدند که «در روزگار پیامبر چیزی به نام حمام در آن منطقه وجود نداشته است» (۶۳)، تاریخ هم بر این نکته گواهی می‌دهد. بنابراین احادیث نبوی نهی از ورود زنان به حمام، همگی جعلی و ساختگی است. در مورد حمام و زنان دو نوع روایت وجود دارد، که از سیاق آنها معلوم می‌شود که هر دو جعلی هستند و نمی‌توانند از رسول خدا باشند: اول اینکه حمام هم خوب است و هم بد، و دوم اینکه زنان اصلاً نباید به حمام بروند. احادیث فراوانی از سنی و شیعه، منسوب به رسول خدا وجود دارد:

«پیامبر (ص): زنان امت خود را از ورود به حمام نهی می‌کنم.» (۶۴) و یا «رسول خدا گفت: هر کس به خدا و روز آخرت ایمان دارد نباید همسر و حلالش را به حمام روانه کند.» (۶۵)

از امام صادق هم نقل شده:

«امام صادق گفت: انسان مؤمن به خدا و آخرت، همسرش را به حمام نمی‌برد.» (۶۶) و از زبان عایشه گفته اند:

«عایشه گفت: رسول خدا مردان و زنان را از رفتن به حمام برحذر داشت، سپس به مردان رخصت داد با لنگ وارد آن شوند، اما چنین اجازه‌ای به زنان نداد.» (۶۷) و نیز از بان صحابی پیامبر: «جابر بن عبدالله گفت: رسول خدا گفت: هر کس به خدا و روز آخرت ایمان دارد نباید وارد حمام شود مگر اینکه از پارچه‌ای [برای پوشاندن عورت و شرمگاه] استفاده کند. و هر مردی که به خدا و روز آخرت ایمان

دارد نباید [اجازه دهد] همسرش وارد حمام شود.» (۶۸) و همچنین: «رسول الله (ص) [به زنی بنام أمّ دردا که از حمام خارج شده بود گفت]: سوگند به خدا، هیچ زنی نیست که در جایی غیر از خانه مادرانش جامه درآورد [و برهنه شود] مگر این که [او با این کار] تمام حجابها و پوششهای مابین خود و خدا را از بین برده است.» (۶۹)

در مورد رفتن به حمام احادیثی با نگاه مثبت و منفی از پیامبر نقل شده است که این خود معلوم می‌کند که هر دو نوع احادیث جعلی است زیرا دو دسته «روایات متضاد از سوی یک نفر بعید و بلکه منتهی است، آن هم شخصی که فرستاده خدا بوده و سخنانش مبنای عمل انسانها است.» (۷۰) **بعضی از روایات** «چنان پیامبر را با حمام و گرمابه بیگانه نشان می‌دهند که اگر کسی از اهتمام پیامبر به امور بهداشتی بی‌اطلاع باشد، پیش خود می‌گوید انگار او نه از استحمام خبری داشته و نه از جزئیات آن، و حتی چنان القا می‌کنند که وی از کار بهداشتی حمام بی‌خبر بوده است.» (۷۱)

مضاف بر احادیث مذکور، «احادیثی وجود دارد که طیّ آنها پیامبر می‌گوید؛ سرزمینهای دیگر در آینده فتح می‌شود و در آن سرزمینها با خانه‌هایی به نام «حمام» برمی‌خورید، استفاده از آن برای شما مردان اتم جز با لنگ حرام است ولی زنان اتم حتی با لنگ نیز نباید به آن درآیند مگر در بیماری و یا نفاس.» (۷۲) **و یا** «رسول خدا گفت: سرزمین عجم در آینده برای شما فتح خواهد شد. در آنجا خانه‌هایی پیدا می‌کنید که به آن حمام می‌گویند. پس نکند مردان جز با لنگ وارد آن شوند ولی زنان را [حتی با وجود لنگ] از ورود به آنجا منع کنید مگر اینکه بیمار باشند و یا در ایام نفاس» (۷۳)

اینگونه احادیث چه ساختگی باشد و چه فرضاً واقعی، یک چیزی را به روشنی بیان می‌کند و آن اینکه در زمان پیامبر چیزی به نام حمام وجود نداشته که مردم عربستان بخواهند از آن استفاده کنند. بنابراین معلوم می‌شود که احادیث حمام، همگی جعلی و ساختگی است.

در «المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام» آمده:

«وارد شده که رسول خدا هرگز به گرمابه‌ای داخل نشده و [در واقع] هیچ حدیثی در باره حمام صحت ندارد. از جمله چیزهایی که بر عدم رواج حمام در روزگار رسول خدا دلالت دارد این است که حضرت خودش را در خانه می‌شست» (۷۴)

کلام ابن جوزی نیز صریح است که «رسول خدا اصلاً وارد هیچ حمامی نشده

[چرا که] نزد آنها حمام وجود نداشت.» (۷۵)

محمد باقر بهبودی همچنانکه در بالا آمد، این احادیث را جعلی می‌داند و می‌گوید:
 «در زمان رسول خدا در منطقه مدینه و مکه مستراحی نبود و نه حمامی و نه وسایل بهداشتی... و لذا است که این رشته احادیث فریقین علیل و بی اعتبار است گرچه فراوان روایت شده است... تمام احادیثی که در باب حمام و آداب بیت الخلا وارد شده است علیل و بی اعتبار است» (۷۶)

روشن است که با توجه به تاریخ و احادیث کاملاً متضاد و غیرانسانی و غیرمنطقی، تمام احادیث در باب حمام جعلی و ساختگی است. اما چگونه و به چه دلیل این احادیث ساخته شده‌اند؟ احادیث حمام در دو مرحله و یا توسط دو گروه متمایز ساخته شده است: بعضی از جاعلان در ساخته خود از مردان خواسته‌اند که اگر به خدا و روز آخرت ایمان دارند، اولاً خودشان به حمام نروند مگر با لنگ، و ثانیاً به زنان اجازه ندهند حتی با لنگ به حمام بروند. «اما وقتی این گروه جاعل با این پرسش روبرو شدند که مگر در زمان رسول خدا حمام وجود داشته که تکلیفی در باره ورود یا نحوه استفاده از آن پدید آید، در این هنگام بود که همان افراد و یا گروه دیگر از جاعلان دست بکار شدند تا مشکل را برطرف کنند. آنها زمانی دست بکار جعل جدید شدند که لشکرکشی‌ها به ممالک مجاور انجام شده بود و فتوحات مختلف به دست آمده بود. اینان در ساخته‌های جدید خود اعلام کردند که: «پیامبر در زمان حیاتش مژده داد در آینده نزدیک، سرزمین شام و غیر شام به دست شما فتح خواهد شد و در آنجا با مکانها و خانه‌هایی مواجه می‌شوید که به آن حمام می‌گویند ولی نباید مردان وارد آن شوند مگر این که لنگی بپوشند و در ضمن زنان نیز از ورود به آن منع کنید مگر بیمارانشان». از این بهتر نمی‌شد زیرا جاعلان حدیث با یک تیر دو نشان زدند: هم لشکرکشی‌های پس از پیامبر به سرزمینهای دیگر را مشروع و مورد خواست حضرت نشان دادند و هم مشکل قبلی در مورد احادیث حمام را حل کردند زیرا مطابق ساخته‌هایی جدید، مواجهه با حمام به پس از رسول الله یعنی هنگام فتح سرزمینهای مجاور موکول شد و در عین حال خواسته‌های مذکور در جعل اول در آن لحاظ شده بود. مژده فتح شام که به وسیله «عمر بن الخطاب» محقق گردید و نیز تشدید حجاب که این نیز خواست عمر بود، هر دو در متنی واحد گرد آمدند؛ و این می‌تواند حلقه اتصال جعلیات باشد که جاعلان برای خوش آمد حاکمان پیرو عمر، دست به ساخت اینگونه روایات زده باشند.» (۷۷) متن حدیث از قول عمر چنین است:

«راوی گوید عمر بن الخطاب می‌گفت از رسول خدا شنیدم که گفت: بزودی سرزمین شام را فتح خواهید کرد در آنجا با خانه‌هایی مواجه می‌شوید که به آن حمام گفته می‌شود. استفاده از آنها برای مردان امّتم مگر با لنگ، و بر زنان امّتم مگر در نفاس و بیمار حرام است.» (۷۸)

اما واقعیت این بوده است که در هنگام شستشو در مکانهای باز و یا رودخانه و برکه و از این قبیل، زن و مرد مختلط با هم به استحمام می‌پرداختند. از این رو؛ رسول خدا حضور زنان و مردان را به طور مختلط، چه در مکانهای باز و چه پوشیده منع می‌کند و به صورت جداگانه نیز از مردم می‌خواهد که در حین شستشو، غسل و یا قضای حاجت شرمگاه خود را از دیگران بپوشانند. بعد از فتح شام (سوریه) و ایران که مسلمانان با مکانهایی به نام حمام مواجه می‌شوند دیدند که استفاده از آن بسیار خوب است، ولی مردم لخت عریان به داخل آنها می‌روند و به شستشوی خود می‌پردازند، از این رو به منظور جلوگیری از عریان بودن کامل در این مکانها، از اینکه پیامبر فرموده بود؛ در هنگام استحمام و غسل شرمگاه خود را با چیزی بپوشانند، استفاده کرده و مطابق ذائقه و تفکر خود به جعل و ساختن حدیث در زمانها مختلف می‌پردازند که همه آنها داد می‌زند که جعلی است و از انسان معمولی چنین دستوراتی بر نمی‌آید چه رسد به رسول خدا. حتی از روایات و احادیث قرن دوم و دوران امام صادق بر می‌آید که هنوز مردم عریان وارد حمام می‌شدند:

«امام صادق از رسول خدا نقل کرد که خداوند بیست و چهار خصلت را در شما نمی‌پسندد و شما را از داشتن آنها نهی می‌کند. از جمله آنها گفت: غسل در زیر آسمان بدون ساتر عورت، شنا در آب رودخانه بی‌پوشش عورت، و ورود به حمام بدون استفاده از لنگ» (۷۹) باز از امام صادق است:

«امام صادق گفت: هر کس وارد حمام شود و از نگریستن به شرمگاه برادر [دینی‌اش] پرهیز کند خدا وی را از عذاب قیامت ایمن می‌دارد» (۸۰)

وضعیت روابط جنسی عنان گسیخته

برای روشن شدن وضعیت و روابط زن و مرد در دوران جاهلی و زمان پیامبر نمونه‌هایی از تاریخ که نشان دهنده وضع آن دوران است آورده می‌شود: بنا بر گزارش تاریخ، مکه در جاهلیت عیاشخانه عرب بوده است و از زنان به وضعی ننگین بهره‌ور می‌شدند. روسپیان بسیار بودند، به گونه‌ای که مقارن

بعثت، هفت تن، در اوج شهرت بر خانه خویش پرچم داشتند. (۸۱) در یثرب، شهر دوم حجاز نیز زنان بدکاره فراوان بودند که خویشتن را به کرایه می‌دادند و از همه مردم شهر مال‌دارتر بودند، و رسوم زمان، کسب مال از راه تن فروشی را ناروا نمی‌شمرد.

عبدالله بن خدعان تیمی از کرایه دادن کنیزان، سود فراوان می‌برد. عبدالله بن ابی، مدعی سلطنت یثرب چند کنیز داشت که به زناکاری می‌فرستاد و از حاصل کارشان جیب می‌انباشت و اگر روزی دخلشان کمتر از انتظار بود از خانه برو نشان می‌کرد که بروید کار کنید و آیه سی و سوم از سوره نور به توبیخ وی آمد که: «ولا تُکْرِهوا فِتْیَاتِکُمْ عَلَی الْبِغَاءِ»، رسومی بسیار زشت داشتند یکی زن خود به خانه مرد دیگر می‌فرستاد که با وی همبستر شود و زن، روزها و هفته‌ها به خانه بیگانه می‌ماند و این را نکاح استبضاع می‌گفتند. مردان فراوان از ده با زنی رابطه می‌یافتند و مولود حاصل از این عمل بدخواه زن یا به حکم قیافه شناس، خاص یکی از آنها بود. (۸۲) طلبکار به حکم رسوم، زن یا دختر بدهکار را به حریف می‌داد و از کارمزدشان، طلب خویش ایفا می‌کرد. این رسوایی در فقه نامکتوب آن زمان عنوان مساعات داشت. (۸۳)

واژه «نکاح» در آن روزگار صراحتاً بر جماع و آمیزش جنسی دلالت داشته است. این کلمه به معنای عقد و معامله وارد شده و هم به معنای آمیزش و تماس جنسی. بعضی‌ها معنای اول را حقیقی و معنای دوم را مجازی می‌دانند: «اصل النکاح للعقد، ثم استعیر للجماع» (۸۴) ولی برخی دیگر آمیزش و جماع را حقیقی دانسته و عقد را مجازی می‌دانند. (۸۵) طبرسی هر دو احتمال را ذیل آیه سوم سوره نور آورده است. (۸۶) در هر حال اگر آمیزش جنسی معنای حقیقی نکاح نباشد، دست کم یکی از معانی حتمی و مصادیق قطعی آن است، بطوری که در روایتی از عایشه به وجود چهار نوع نکاح در روزگار جاهلیت اشاره شده که همگی ناظر بر حالات آمیزش جنسی می‌باشد:

- نوع اول: آمیزش جنسی زن و شوهر پس از خواستگاری رسمی و ازدواج.
- نوع دوم: آمیزش زن شوهردار با مردی دیگر بنا به خواست شوهر و با هدف ولادت فرزندی نجیب.

- نوع سوم: آمیزش تعدادی مرد که شمارشان به ده نفر نمی‌رسد با یک زن.
- نوع چهارم: تن فروشی تابلودار و حرفه‌ای و آمیزش با مردان بی‌شمار. (زنان زناکار حرفه‌ای برای تبلیغ این کار بر در خانه‌شان پرچمی نیز می‌افراشتند). (۸۷)

جا حظ در کتاب القیان می نویسد:

«بین مردان و زنان عرب حجاب و مانعی نبود. مردان وقتی که لباس زنان از اندامشان جدا می‌شد، به تک نگاه سهوی و یا به نگاه دزدکی اکتفا نمی‌کردند بلکه [تازه پس از رفع پوشش] برای گفتگو و شب‌نشینی دور هم جمع می‌شدند و کاملاً جفت و جور و زانو به زانو و صمیمانه به بیان گفته‌ها می‌پرداختند. مردان مشتاق به اینگونه همنشینی‌ها را «زیر» [یعنی دوستدار مجالست زنان] می‌نامیدند.» واژه زیر مشتق از زیارت است. این گفتگوها و همنشینی‌ها تماماً در حضور اولیاء و همسران بود و آنها این کار را، اگر از منکر در امان بودند، تقبیح نمی‌کردند... چه در جاهلیت و چه در اسلام، همواره مردان با زنان گفتگو می‌کردند تا اینکه حجاب در خصوص همسران پیامبر زده شد [منظور این است که مقرر شد همسران پیامبر بر درب حجره‌های خود پرده آویزان کنند]... زنان نجیب و اصیل به گفتگو با مردان می‌نشستند و نگاه کردن ایشان به یکدیگر نه در جاهلیت عار به حساب می‌آمد و نه در اسلام حرام بود.» (۸۸)

با این اوصاف می‌توان گفت فساد علنی در آن روزگار امری رایج و عادی بوده است، بطوری که زنان و مردانی مشهور به زناکاری در جامعه وجود داشته‌اند. در تفسیر صافی و تفسیر روض الجنان (۸۹) و تفسیر المیزان، همین مسأله علت نزول آیه ۳ سوره نور قلمداد گردیده است که می‌فرماید: «الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحَرَمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ». از امام صادق از معنای این آیه می‌پرسند، می‌فرماید: «اینها زنان و مردانی معروف به زنا بودند که به این عمل شهرت داشتند، و مردان به این عنوان آنها را می‌شناختند، مردم امروز هم مانند مردم عصر پیامبر می‌باشند.» مثل این روایت را کافی از ابی جعفر به این عبارت آورده: «ایشان مردان و زنانی بودند که در عهد رسول خدا مشهور به زنا بودند. پس خدای تعالی مردم را از این مردان و زنان نهی فرمود، و مردم امروز هم به مانند مردم آن روز می‌باشند.» (۹۰) و عکر مه گفته است:

«آیت در باره زنانی آمد زناکننده که در مکه و مدینه بودند، و بسیار بودند، و از مشاهیر ایشان نه زن بود و صواحب رایات چون علمهای بیطار تا ایشان را به آن بشناختندی... و خانه‌های ایشان را خرابات خواندندی در جاهلیت و به خانه ایشان الا مشرکی یا زانی نرفتی. و در جاهلیت عادت بودی که مردم فرومایه، زنان ناپارسا به زنی کردی به طمع کسب ایشان، و آن را طعمه بساختندی. جماعتی

درویشان مسلمان را اندیشه افتاد که همچنین کنند. از پیغامبر دستوری خواستند. خدای تعالی این آیت را فرستاد و نهی کرد ایشان را از مناکحت ایشان و امثال ایشان» (۹۱)

در تفسیر میزان هم در این خصوص آمده است:

«وقتی مهاجرین مکه به مدینه آمدند به جز چند نفر انگشت شمار همه در شدت تنگی بودند، در شهر مدینه هم گرانی و قحطی بود، و نیز در بازار فاحشه‌های علنی و رسمی بود از اهل کتاب، و اما از انصار یکی امیه دختر کنیز عبدالله بن ابی بود، و یکی دیگر نسیکه دختر امیه بود که از مردی از انصار بود و از کنیزکان انصار عده‌ای بودند که زنا می‌دادند و هر یک به در خانه خود بیرقی افراشته بودند تا مردان بفهمند این جا خانه یکی از آنان است، و این زنان از همه اهل مدینه زندگی بهتری داشتند و بیش از همه به دیگران کمک می‌کردند. پس جمعی از مهاجرین برای نجات از قحطی و گرسنگی با اشاره بعضی تصمیم گرفتند با این زنان ازدواج کنند تا به این وسیله معاش‌شان تأمین شود. یکی گفت خوب است قبلاً از رسول خدا (ص) دستور بگیریم، پس نزد رسول خدا شده گفتند: یا رسول الله (ص) گرسنگی بر ما شدت کرده و چیزی که سد جوی ما کند پیدا نمی‌کنیم و در بازار فاحشه‌هایی از اهل کتاب و کنیز زادگانی از ایشان و از انصار هستند که با زنا کسب معاش می‌کنند، آیا صلاح هست ما با آنان ازدواج کنیم و از زیادی آنچه بدست می‌آورند استفاده کنیم. البته هرگاه زندگانی خودمان راه افتاد و بی‌نیاز از ایشان شدیم رهایشان می‌کنیم. در این هنگام خدا این آیه را فرستاد: «الزَّانِي لَا يَنْكِحُ...» و بر مؤمنان حرام کرد ازدواج با زناکاران را که علنی زنا می‌دادند» (۹۲)

در هر حال، آیه مذکور و روایات در این رابطه از واقعیت داشتن انواع نکاحهای جاهلی و اختلاطهای جنسی خارج از زناشویی در آن عصر حکایت می‌کند، به گونه‌ای که آلودگی جنسی، همسایه دیوار به دیوار مردم بوده است. در مورد شأن نزول آیه «وَلَا تَبْرَحْنَ تَبْرُجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى» (احزاب ۳۳) شیخ طوسی نقل کرده:

«برخی گویند منظور از «تَبْرُجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى» آن چیزی است که اهل جاهلیت مرتکبش می‌شدند زیرا آنها داشتن رفیق برای زنان شوهردار را جایز و روا می‌دانستند. پس نیمه پایین اندام زنان برای شوهرش بود [که با او آمیزش و مجامعت کند] و نیمه بالایی‌اش برای رفیقش بود که او را ببوسد و در آغوش گیرد.

پس خدای تعالی همسران پیامبر را از این اقدام بازداشت.» (۹۳)
طبرسی در مجمع البیان نیز این مضمون را نقل کرده است. (۹۴) در تفسیر قرطبی نیز از قول ابوالعباس مبرد آمده:

«عبارت جاهلیت الاولی مانند این است که بگویی عین جاهلیت [جاهلیت محض، عین حماقت] ... زن در حین ابتلاء به جاهلیت، آن چه اظهارش قبیح است را ظاهر می‌کردند. زن در این حالت همراه با شوهرش و رفیقش می‌نشست و [اندام] مافوق إزار را در اختیار رفیق، و [اندام] مادون إزار را در اختیار شوهر قرار می‌داد؛ و چه بسا یکی از آن دو خواستار جابجایی با دیگری می‌شد.» (۹۵)

مضاف بر اینها نقل شده که پیامبر اسلام:

«پس از اینکه رسول خدا (ص) از جنگ خیبر و وادی ام القری با غنائم به دست آمده فارغ شد، رو به مدینه نهاد و در منزلگاه جرف به یارانش چنین سفارش کرد: پس از نماز عشاء به خانه‌هایتان وارد شوید. اما مردی از حاضران در منزلگاه شبانه به خانه رفت و چیزی را که نباید، دید. او در پی این ماجرا زن را آزاد گذاشت که برود ولی قطع رابطه نکرد. او از وی دارای فرزند بود و خودش را هم دوست می‌داشت به همین خاطر دلش نیامد که از او جدا شود و وی را طلاق دهد. آری مرد از دستور رسول خدا سرپیچی کرد و به بلای رؤیت آن صحنه زشت گرفتار آمد.» (۹۶)

و باز نقل شده:

«هنگامی که رسول خدا (ص) از سفری بر می‌گشت و در مُعرّس اطراق کرد به همراهانش گفت: شبانه وارد خانه‌هایتان نشوید اما دو نفر از همان کسان که سخن حضرت را شنیده بودند، در همان تاریکی شب راه افتادند و بر خانواده وارد شدند که بناگاه هر یک از آن دو، مردی را همبستر زنش دید.» (۹۷)

شاهد دیگر رواج فحشا و زنا در جامعه آن روز اینکه؛ وقتی در موسم حج، ۱۲ نفر که از رؤسای انصار بودند، در عقبه با پیامبر دیدار کردند و بعضی که اسلام نیاورده بودند، اسلام آورده و سپس به برنامه آن روز پیامبر که شامل موارد مشخص و معین و مهمترین معضل آن جامعه بود، با وی بیعت کردند - اولین بیعت در اسلام - و متعهد شدند که شش چیز را که مهمترین معضلهای جامعه در آن زمان بود را رعایت کنند، از جمله آن موارد، یکی اینکه از زنا دوری جویند و بچه حرامزاده‌ای را با بهتان به دیگری نسبت ندهند. (۹۸)

روابط نامشروع به اندازه‌ای بدون قبح بوده و شیوع داشته که جامعه و زنان

از آن نگرانی نداشتند و لذا قرآن برای بیعت زنان با پیامبر، از جمله از آنها خواست که زنا نکنند و فرزندان که از غیر شوهر خود بدست می‌آورند را با بهتان به شوهر (و یا دیگری) نسبت ندهند. (۹۹)

شیوع و عادی بدون زنا و فحشا در آن عصر از آیه ۳۲ سوره اسری نیز آشکار است که «به زنا نزدیک هم نشوید که کاری بس زشت و راهی بد است.» (۱۰۰) و در آیات دیگر که «مؤمنان کسانی هستند که پاکدامند» (۱۰۱) و یا «بندگان خدای رحمان زنا نمی‌کنند» (۱۰۲) و یا «و مردان و زنان مؤمن فرجهای خود حفظ می‌کنند و پاکدامن هستند» (۱۰۳)

در هیچ یک از مواردی که ذکر آن رفت، سخنی از این نیست که زانی و زانیه را باید کشت و یا سنگسار کرد. بلکه قرآن برای استحکام بخشیدن به بنیاد خانواده و سالم سازی محیط جامعه از فحشا و بی‌بندوباری، راهکارهایی اخلاقی و به دور از خشونت‌های مشمنز کننده و جبران ناپذیر را عرضه داشته و کوشیده که با بیداری وجدان عمومی و فراخواندن به بازگشت به زندگی خانوادگی سالم به حل آن معضلات بپردازد. حتی بعضی از فقها با وجودی که می‌دانند، چنین دستور مشمنزکننده غیر انسانی را شرع تجویز نکرده، ولی از ترس حکام و یا همقطاران خود جرأت آشکار کردن حق را به خود نمی‌دهند و در امری که مخالف نص صریح قرآن است، ساکت می‌مانند، حجاب و پوشش زن که جای خود دارد.

اما رواج منکرات مذکور، فقط منحصر به دروان قبل از جاهلیت و یا همان دوران اولیه اسلام و عصر پیامبر نبوده است؛ از روایات که می‌شود آنها را هم به مثابه گزارش تاریخی نگریست، بر می‌آید که در دوران امام صادق هم این قبیل موارد وجود داشته و از عقوبت سنگین و مشمنزکننده سنگسار هم که امروزه به نام دین و قرآن اجرا می‌شود، خبری نبوده است و زناکاران نگران چنین کیفرهایی نبوده‌اند. به دو نمونه آن توجه کنید:

«عبدالله سنان از امام صادق (ع) پرسید: اگر مردی از زنش ارتکاب زنا بیند در این صورت آیا شایسته هست که وی را نگهدارد [و طلاق ندهد] امام پاسخ داد: اگر بخواهد بله.» (۱۰۴) **نمونه دوم:**

«امام صادق گفت: ایرادی ندارد شوهری که همسرش را در حال زنا دیده! وی را طلاق ندهد و حدّ بر او اقامه نکند. چیزی از گناه زن متوجه شوهر نیست.» (۱۰۵)

وضعیت طواف

موافق گزارش تاریخ، اعراب پیش از اسلام، چه مرد و چه زن، مراسم طواف بر گرد کعبه را برهنه انجام می‌دادند. ابن عباس می‌گوید:

«قبایل عرب جاهلی خانه خدا را برهنه طواف می‌کردند، مردان در روز و زنان در شب. و عادت بر آن بود که چون به مسجد منی می‌رسیدند، جامه را از تن می‌افکندند و برهنه به مسجد در می‌آمدند و می‌گفتند: ما در جامه‌هایی که در آنها مرتکب گناه شده‌ایم طواف نمی‌کنیم...» (۱۰۶)

گزارشهایی وجود دارد که حتی قبیله قریش و هم پیمانانشان، خانه خدا را برهنه طواف می‌کردند. طبرسی می‌نویسد:

«کسانی که شرمگاهشان را در طواف آشکار می‌کردند و زن و مردشان برهنه مادرزاد بر گرد خانه خدا طواف می‌کردند و چنین استدلال داشتند که؛ همانند حالتی که از مادر زاییده شده‌ایم طواف می‌کنیم و در لباسهایی که در آن مرتکب گناه گشته‌ایم به طواف کعبه نمی‌پردازیم...» (۱۰۷)

شیخ طوسی نیز بر برهنگی مردان و زنان در حین طواف تأکید دارد. (۱۰۸) در این رابطه روایات فراوانی هم وجود دارد.

البته بعضی از گزارشها هم می‌گوید که زنان لخت شده و با کف دست شرمگاه جلو و عقب را می‌پوشاندند و یا با رشته‌های چرمی و یا از پشم به کمر خود می‌بستند و رشته‌ها را در برابر عورتشان قرار می‌دادند و این شعر را می‌خواندند: «الیوم بیدو بعضه او کله / و ما بدا منه فلا احله»، یعنی امروز برخی از آن یا همه آن آشکار می‌شود و من آنچه را آشکار شده حلال نمی‌کنم. (۱۰۹) روایت کرده‌اند که این شعر، سروده ضباعه دختر عامریه است که زنی زیبا بود و در حین طواف آن را می‌خوانده است. این باتوی شاعر از جمله زنانی بود که در مکه به پیغمبر و آیین او ایمان آورد.

پدیده طواف عریان در میان مردم عصر پیامبر، چه مرد و چه زن، حتی تا یکی دو سال پیش از رحلت رسول خدا رواج داشته است. روایات پر شماری وجود دارد که مطابق آنها پیامبر پس از فتح مکه، در سال نهم هجری طواف عریان را ممنوع اعلام کرد. (۱۱۰) طواف کننده برای اینکه از عریانی بیرون آمده باشد «کافی بود حداقل از یک لنگ (إزار) استفاده می‌کرد تا به دستور پیامبر عمل کرده باشد. توضیح مفسران صدر اول گویای همین است که اگر افراد شرمگاه

خود را می‌پوشانیدند، به وظیفه دینی‌شان عمل کرده بودند.» (۱۱۱)

در بین مسلمانان چنین مرسوم است که در حج یعنی در حال احرام باید از دو قطعه پارچه نادوخته به عنوان لباس استفاده کرد به این ترتیب که یکی را دور کمر بست و دیگری را بر شانه‌ها نهاد. (۱۱۲) که این همان رداء و ازار است که مردم را از برهنگی بیرون می‌آورد. وجود جامه نادوخته در هنگام حج و احرام، چه بسا اشاره به لباس متداول آن دوران دارد، و هم جلوگیری از طواف عریان که در آن دوران مرسوم بود. شیخ طوسی تمام نکاتی را که در مورد مُحرم بر مردان لازم است بر زنان نیز لازم می‌داند و حتی روایتی را که پوشیدن پیراهن برای زنان را جایز دانسته است، نمی‌پذیرد. و احرام آنها را همانند مردان می‌داند. (۱۱۳) علامه حلی هم نظر شیخ طوسی را که لباس احرام برای زن و مرد یکنواخت و یکسان است، نقل می‌کند. (۱۱۴)

ما گمان می‌کنیم که پوشاک مردم آن دوران با کم و زیادهایی نظیر دوران ما بوده است! در حالی که لباس متداول آن دوران همین دو قطعه پارچه (رداء و ازار) بوده است و بعدها در طول تاریخ با تغییر وضعیت و پیشرفت صنعت پوشاک، پوشش، وضعیت دیگری به خود گرفته است و لباس احرام به دلیلی سادگی و بی‌آرایی که از جمله حذف هر نوع تشخیصی در ایام احرام است، در همان دو قطعه ثابت مانده است.

در این فصل وضعیت زیست مردمان در دوران جاهلی و دوران پیامبر و نیز وضعیت پوشاک، روابط جنسی، امکانات بهداشتی و روابط اجتماعی مردم از خلال گزارش‌های تاریخی و روایات تاحدودی روشن شده است. روشنایی وضعیت آن دوران و معضلاتی که پیامبر درگیر آن بود، و دسترسی به بستر نزول آیات الهی، ما را به فهم و درک بهتر «بررسی حجاب شرعی در آیات قرآن» که در فصل دوم پیگیری می‌شود، یاری خواهد رساند.

فصل دوم

بررسی حجاب شرعی در آیات قرآن

در فصل پیش، وضعیت عمومی پوشش مردان و زنان و منزل و استحمام و سایر مسائل مبتلا به جامعه دوران قبل از اسلام و دوران پیامبر تا حدودی روشن گشت و معلوم شد که جامعه دوران حضرت رسول با چه مسائل و مشکلات حادثتری نسبت به حجاب روبرو بودند، که حل آنها دغدغه مهم پیامبر گرامی بوده است تا پوشاندن موی سر زنان. حال در این فصل به بررسی حجاب شرعی در آیات قرآن می‌پردازیم. اما قبل از آن لازم است که معنی واژه «حجاب» و تغییری که در طول زمان یافته است روشن شود. واژه حجاب در قرآن در معانی «حایل و پرده و حاجب» بکار رفته است:

- «وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ» (اعرف ۶)، و بین آن دو حایلی است
- «... مِنْ وَرَائِ حِجَابٍ...» (احزاب ۵۳)، از پشت پرده...
- «حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ» (ص ۳۲)، تا اینکه [خورشید] در پس پرده پنهان

شد

- «... وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ» (فصلت ۵)، و میان ما و تو پرده‌ای است
- «...إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَائِ حِجَابٍ» (شوری ۵۱)، مگر از راه وحی یا از

پشت پرده

مرتضی مطهری در این خصوص می‌نویسد: «معنای لغوی «حجاب» که در عصر ما این کلمه برای پوشش زن معروف شده است، چیست؟ کلمه «حجاب» هم به معنی پوشیدن است و هم به معنی پرده و حاجب. بیشتر استعمالش به معنی پرده است.» (۱۱۵) «استعمال کلمه حجاب در مورد پوشش زن يك اصطلاح نسبتاً جدید است. در قدیم و مخصوصاً در اصطلاح فقها کلمه «ستر» که به معنی پوشش است بکار رفته است. فقهاء چه در کتاب الصلوة و چه در کتاب النکاح که متعرض این مطلب شده‌اند کلمه «ستر» را به کار برده‌اند نه کلمه حجاب را. بهتر این بود که این کلمه عوض نمی‌شد و ما همیشه همان کلمه «پوشش» را بکار می‌بردیم. زیرا

چنانکه گفتیم معنی شایع لغت «حجاب»، پرده است» (۱۱۶) وی تصریح می‌کند که در آیات قرآن «لغت حجاب بکار نرفته است. آیاتی که در این باره هست، چه در سوره مبارکه نور و چه در سوره مبارکه احزاب، حدود پوشش و تماسهای زن و مرد را ذکر کرده است بدون آنکه کلمه حجاب را بکار برده باشد. آیه‌ای که در آن، کلمه حجاب بکار رفته مربوط است به زنان پیغمبر اسلام ... «وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسَأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ» (احزاب ۵۳). یعنی اگر از آنها متاع و کالای مورد نیازی مطالبه می‌کنید از پشت پرده از آنها بخواهید. در اصطلاح تاریخ و حدیث اسلامی هر جا نام «آیه حجاب» آمده است مثلاً گفته شده قبل از نزول آیه حجاب چنان بود و بعد از نزول آیه حجاب چنین شد، این آیه هم مربوط به زنان پیغمبر است.» (۱۱۷)

حال علی‌رغم اینکه معنای واژه «حجاب» ناظر بر پوشش شرعی نبوده است، اما به جهت رواج اصطلاح «حجاب شرعی»، ما نیز تحت این عنوان، آیاتی را که به نحوی با «پوشش زنان» مرتبط هستند یا آنها را بنا به اشتباه یا سوء نیت، مرتبط نموده‌اند، بررسی می‌نماییم. به عبارت دیگر به بررسی آیاتی می‌پردازیم که مفسرین و فقها، مستقیم و یا غیرمستقیم، حجاب امروزی را از آنها استنباط کرده یا از بیرون آورده و مستند نظرات نادرست خود قرار داده‌اند. این آیات عبارتند از:

- وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسَأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ (احزاب ۵۳)

- يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزُوجَكَ وَ بَنَاتِكَ وَ نِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلْبَابِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذِينَ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً (احزاب ۵۹)

- وَ لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ لِيُضْرَبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَيَّ جُيُوبَهُنَّ ... (نور ۳۱)

- وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَ لَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى ... (احزاب ۳۳)

- وَ الْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ الَّتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ

ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ (نور ۶۰)

- يَبْنِيْ عَادَمٌ خُدُوْا زِيْنَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ (اعراف ۳۱)

- فَوَسَّوْا لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْءَاتِهِمَا ... يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتَكُمْ وَرِيشًا (اعراف ۲۰ و ۲۶)

۱- آیه حجاب و پرده

«... وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعاً فَسَأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ...» (احزاب ۵۳) / و اگر از زنان پیامبر چیزی خواستید، از پشت پرده بخواهید. این کار برای دل‌های شما و هم دل‌های آنها پاک‌دارنده‌تر است.

همانطور که ملاحظه می‌شود، بر خلاف آنچه امروزه در بین ایرانیان رایج است، معنای واژه «حجاب» در این آیه «پوشش» نیست، بلکه به معنای «پرده و حائل» است و هیچ ربطی هم به حجاب شرعی ندارد. در ضمن با توجه به صراحت خود قرآن، این آیه خاص زنان پیامبر است که طبق آن مردم موظف بودند به خاطر شرایط ویژه همسران پیامبر و نیز با توجه به وضعیت خانه‌های آن دوران که پیش از این توضیح آن آمد، هرگاه می‌خواهند چیزی از آنان بگیرند از پشت پرده باشد.

همانگونه که گفته شد، آیه ۵۳ سوره احزاب مربوط به زنان پیامبر است و افزون بر این، بنا بر قرآن؛ زنان پیامبر از چند جهت با زنان دیگر فرق دارند:

۱- زنان پیامبر با سایر زنان تفاوت دارند «يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ» (احزاب ۳۲)، ای زنان پیامبر شما با سایر زنان فرق دارید.

۲- زنان پیامبر ممنوع شدند بعد از آن حضرت با شخص دیگری ازدواج کنند: «وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَرْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا» (احزاب ۵۳)، و شما را نسزد که هرگز پس از او با همسرانش ازدواج کنید چون این کار نزد خدا [گناهی] بزرگ است.

۳- قرآن کریم صریحاً به زنان پیغمبر می‌گوید: «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ» (احزاب ۳۳)، یعنی در خانه‌های خود بمانید. اسلام می‌خواسته است «امهات المؤمنین» که خواه ناخواه احترام زیادی در میان مسلمانان داشتند از احترام خود سوء استفاده نکنند، و احیاناً ابزار عناصر خودخواه و ماجراجو در مسائل سیاسی و اجتماعی واقع نشوند. «و چنانکه می‌دانیم یکی از «امهات المؤمنین» (عایشه) که از این دستور تخلف کرد، ماجراهای سیاسی ناگواری برای جهان اسلام بوجود آورد. خود او همیشه اظهار تأسف می‌کرد و می‌گفت دوست داشتم فرزندان زیادی از پیغمبر می‌داشتم و می‌مردند اما به چنین ماجرائی دست نمی‌زدم» (۱۱۸)

روشن است که هر سه تفاوت برای جلوگیری از سوء استفاده سیاسی و

اجتماعی از موقعیتی است که زنان پیامبر، چه در حیات و چه بعد از ممات آن حضرت، نزد مردم داشته‌اند که این هم امر مستمری است. افزون بر این از عبارت پایانی آیه فهمیده می‌شود که برخی از مراجعین نسبت به همسران پیامبر، چه در حیات و چه در ممات آن حضرت، خیالات سونی در ذهن می‌پروراندند و حتی به طوری که از تفاسیر بر می‌آید برخی مردم نقشه ازدواج با آنان را، پس از درگذشت پیامبر، به منظورهای مختلف - چه به منظور سوء استفاده سیاسی و اجتماعی و یا تشخیص طلبی و غیره - داشتند.

شوربختانه برخی «إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسَلُّوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ» (احزاب ۵۳) را به خانه نشینی زنان تعبیر کردند، حال آنکه هم تاریخ، هم قرآن و هم روایات گواه بر این است که بعد از نزول آن، زنان پیامبر از خانه بیرون می‌رفتند. خود آیه کاملاً روشن است که مربوط به لزوم خانه نشینی زنان پیامبر نیست چرا که:

۱- «در این آیه هیچ تکلیفی متوجه زنان پیامبر نیست و از آنان چیزی خواسته نشده است.» (۱۱۹)

۲- خطاب آیه به مردان است و نه زنان که «ای مردان مؤمن، اگر از همسران پیامبر چیزی خواستید از پس پرده بخواهید.» (۱۲۰)

۳- هیچ یک از معانی واژه حجاب دلالت بر خانه نشینی ندارد، بلکه واژه «حجاب» دلالت دارد بر: الف) پرده سر در، پرده منصوب بر باب، یا پرده حصیری جلو خانه، ب) دیوارهای جانبی باب خانه، ج) پرده اندرونی.

با توجه به سه نکته فوق و متن آیه، قرآن برای بازگشت نظم و آرامش به درون خانه پیامبر و نیز برای «حفظ حریم خانواده رسول و پیشگیری از شیطنتها و خیالات پرهوسان جاهل که حتی حرمت پیامبر را پاس نمی‌داشتند، از مردان مراجعه کننده خواست که اصلاً وارد خانه پیامبر (به ویژه زمانی که حضرت در خانه نیست) نشوند، بلکه خواسته خود را از همان پشت پرده و حصیر به همسرانش بگویند تا کالای درخواستی را برای‌شان به دم در بیاورند و یا نیاز و پرسش‌شان را بعداً به آگاهی پیامبر برسانند.» (۱۲۱) معنای تمام آیه حجاب با توجه به جنبه‌های مختلفی که در متن آیه به آنها اشاره شده است چنین می‌شود:

«ای مردانی که ایمان آوردید [نه تنها سرزده و بی‌رحمت بلکه حتی با کسب اجازه] وارد اتاقهای پیامبر مشوید، مگر آنکه [با دعوت خودش] برای خوردن طعام به شما اجازه ورود داده شود، آن هم نه اینکه [پیش

از طبخ غذا وارد شوید و] در انتظار پخته شدنش باشید، بلکه وقتی دعوت شدید [همان موقع] وارد شوید و هنگامی که تناول کردید پراکنده شوید بی آنکه سرگرم سخن شوید [و وقت پیامبر تلف، و آسایش از همسرانش سلب شود]. بی شک این زود آمدن و دیر رفتن تان پیامبر را آزار می دهد ولی از شما آزر م دارد [که عذرتان را بخواهد] ولی خدا از حقگویی شرم نمی کند. و چنانچه [در غیاب پیامبر] خواهان چیزی [چه دریافت کالا و چه پی جویی و خبرگیری از رسول الله] از همسران حضرت هستید [بی آنکه وارد خانه شوید] از همان پشت پرده [سردریا پشت حائل حصیری و یا در صورت فقدان پرده و حصیر، از کنار دیوار خانه] به طرح خواسته تان بپردازید. رعایت این نکته، به پاکی دل های [پرهوس] شما و دل های [جاهلیت زده ولی در حال تزکیه] همسران رسول می انجامد. شما مردان حق ندارید رسول خدا را [با اطراق کردن در خانه اش به ویژه در غیاب وی، و یا بر زبان آوردن سخنان غیر اخلاقی در مورد قصدتان نسبت به همسران حضرت] برنجانید و ابداً حق ندارید که همسرانش را [زیر نظر گرفته و بخواهید] پس از [درگذشت] او به نکاح خود در آورید. این [گونه توجه داشتن به همسران پیامبر، و ازدواج با آنها پس از وی] در پیشگاه خداوند جهان بسیار سهمگین است.» (۱۲۲)

با توجه به متن آیه و آنچه گفته شد، این آیه هیچ ربطی به حجاب شرعی و پوشش زنان ندارد. دستوری که در این آیه ذکر شده است راجع به سنن خانوادگی و رفتاری است که انسان باید در خانه دیگران داشته باشد. طبق این دستور، مردان نباید وارد جایگاه زنان بشوند، بلکه اگر چیزی می خواهند باید از پشت حائل صدا بزنند. مرتضی مطهری هم معتقد است که: «دستور حجاب که در این آیه است غیر از دستور «پوشش» است که مورد بحث ما می باشد. دستوری که در این آیه ذکر شده است راجع به سنن خانوادگی و رفتاری است که انسان باید در خانه دیگران داشته باشد. طبق این دستور، مرد نباید وارد جایگاه زنان شود، بلکه اگر چیزی می خواهد و مورد احتیاج اوست باید از پشت دیوار صدا بزند. این مسأله ربطی به بحث «پوشش» که در اصطلاح فقه نیز تحت عنوان «ستر» (نه «حجاب») نامیده می شود، ندارد.» (۱۲۳)

۲- آیه جلباب و پوشاک

آیه جلباب بعد از آیه حجاب نازل شده و بر جواز خروج همسران پیامبر از خانه صحه گذاشته است. در این آیه، قرآن از همه بانوان، چه همسران پیامبر و چه سایرین، هنگام حضور در جامعه، با هدف جلوگیری از ایذاء افراد هوس باز، خواهان نوعی پوشش شده است:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكُمْ وَ بَنَاتِكُمْ وَ نِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً»
(احزاب ۵۹)

این آیه از طرف برخی متأخرین مورد استفاده حجاب شرعی قرار گرفته است. حال برای اینکه ببینیم استناد آنها به این آیه صحیح است یا نه، باید دریابیم که مشکل و معضل اصلی چه بوده که این آیه برای حل آن نازل شده است؟ ابتدا باید روشن شود که معنای واژه «جلایبب» که مفرد آن «جلباب» است، چیست؟ در تشخیص معنای جلباب اختلاف است و با مصادیق مختلفی روبرو شده است و به نظر می‌رسد که هر مفسر یا فقیهی برداشت خود را به قرآن نسبت داده است:

- روسری که موی سر را دربرگیرد
- مقنعه یا سربندی که پیشانی و سر را می‌پوشاند
- روسری کوچکی که سر و صورت را بپوشاند
- روسری متوسط که سینه و بازوان را نیز تحت پوشش قرار دهد
- روسری بلند (چادر کوتاه) که تا شکم و کمر امتداد یابد
- چادر بلندی که از بالا تا پایین آویزان باشد و اندام را بپوشاند
- ملحفه که بر روی سایر البسه قرار می‌گیرد
- پیراهن و لباس گشاد
- و ...

مظهری در این خصوص می‌نویسد: «در اینکه جلباب چه نوع لباسی را می‌گویند، کلمات مفسرین و لغویین مختلف است و به دست آوردن معنای صحیح کلمه دشوار می‌باشد.» وی حتی می‌افزاید: «چنانکه ملاحظه می‌فرمایید معنی

جلباب از نظر مفسران چندان روشن نیست.» (۱۲۴)

ترکاشوند هم معتقد است که با این معانی معلوم نیست «که کارکرد جلباب، پوشاندن چه قسمتی از پیکر است: «موی سر»، «سرو پیشانی»، «سینه، گردن و بازو»، «نیمه بالای بدن»، «همه پیکر»، «اندام و سایر البسه»، اما به نظر می‌رسد این واژه به هیچ لباس مشخص اشاره ندارد بلکه معنایش «پوشاک و وسیله پوشش» به طور کلی است.» (۱۲۵) فولادوند در ترجمه همین معنی کلی را برگزیده است: «پوشش‌های خود را بر خود فروتر گیرند.» مرتضی مطهری در جای دیگر؛ آیه جلباب را خالی از اشعار به کیفیت و حدود پوشش می‌داند: «در این آیه حدود پوشش بیان نشده است... آنچه از این آیه استفاده می‌شود این است: [دستور وقار در وضع لباس در هنگام رفت و آمد] نه کیفیت خاصی برای پوشش.» (۱۲۶)

بسیاری بدون توجه به آیات دیگر قرآن که همه انسانها را برابر می‌داند و «گرامی‌ترین آنها نزد خداوند با تقواترین آنها است» (حجرات ۱۳) و اینکه بسیاری از مؤمنین و اصحاب نزدیک آن حضرت، مردان و زنان برده بودند، در تفسیر و معنی کردن آیه، آزار و اذیت زنان برده را مجاز دانسته و برایش شأن نزولی هم درست کرده‌اند:

«ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ، یعنی این نزدیکتر است به اینکه شناخته شوند به زی خودشان که اینها زنان آزاد (و نجیبه) هستند و کنیز نیستند پس اهل هوا و شهوت، ایشان را (با مزاح و متلک گفتن خود) اذیت نکنند، چون آنها با کنیزان شوخی می‌کردند، و چه بسا بود که منافقین از شوخی با کنیزان تجاوز کرده و سر به سر زنان آزاد (و نجیبه) هم می‌گذاشتند، پس وقتی به ایشان می‌گفتند که چرا این کار را کردی، می‌گفتند ما خیال کردیم کنیز و برده هستیم، پس خدا عذر ایشان را قطع نمود.» (۱۲۷)

این‌گونه معنی کردن و تفسیرها، نادیده گرفتن انسانیت کنیزهاست که راویان ملاکهای تبعیض آمیز خود را به قرآن نیز تحمیل کرده‌اند. تحشیه بنی‌صدر در رابطه با مطلب فوق چنین است:

«... ارتباط مغز با مغز؛ آزاد، و ارتباط تن با تن؛ محدود به همسری است. زمان و مکان آیه محدود به زمان پیامبر و مدینه نمی‌شود بلکه امر مستمر است، در همه جا و هر وقت اذیت پیش آمد، زن مدافع خویش است.»

در این آیه پدیده ایذاء و آزار جنسی، نقش اصلی در علت نزول آیه دارد. «نقش این پدیده به طور سربسته و کلی اما به وضوح در متن آیه ذکر شده است: «ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ»، نزدیکتر سازی جلباب به اندام موجب می‌شود که شناخته شوند تا مورد ایذاء واقع نشوند.» (۱۲۸) حکم آیه، پوشش را مقید و وابسته به «وجود ایذاء جنسی» کرده است، پس حکم آیه مطلق نیست. در آیه، پس از اینکه می‌گوید زنان خانواده پیامبر و سایر زنان مؤمن باید جلباب‌هایشان را بر اندامشان فروخوابانند، در ادامه‌اش می‌آورد: «ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ»، یعنی این کار برای اینکه شناخته شوند و در نتیجه مورد آزار واقع نشوند بهتر است. حال این سؤال مهم مطرح است که زنان به چه چیزی باید شناخته شوند؟

برخی مفسران در پاسخ به این پرسش که زنان به چه چیزی باید شناخته شوند تا مورد آزار قرار نگیرند، به خطاء رفته‌اند و پاسخ ایشان این بوده است که زنان آزاد از کنیزان شناخته شوند! از جمله تفسیر واحدی و تفسیر التعلبی گفته‌اند چون در مدینه در بین کنیزان، زنان تن‌فروشی بودند، گروهی از زناکاران وقتی زنها شب هنگام از خانه خارج می‌شدند تعقیب‌شان می‌کردند. البته آنها در پی‌شکار کنیزان بودند. به این علت آیه نازل شد تا کنیزان از زنان آزاد شناخته گردند. (۱۲۹) این تفاسیر هرچند به معضل تن‌فروشی در مکه و مدینه توجه داشته‌اند، اما آن را مختص کنیزان دانسته، در صورتی که تاریخ گواه است که روسپی‌گری و تن‌فروشی مختص کنیزان نبوده است. اینان توجه نکرده‌اند که قائل شدن به این شأن نزول با پیام پیامبر که همه انسانها برابرند و بسیاری از زنان مؤمنه در سلک کنیزان هستند، مغایر است. مرتضی مطهری در رد چنین برداشتی می‌گوید:

«مفسرین گفته‌اند: گروهی از منافقین، اوایل شب که هوا تاریک می‌شد، در کوچه‌ها و معابر مزاحم کنیزان می‌شدند... گاهی اوقات این جوانان مزاحم و فاسد، متعرض زنان آزاد نیز می‌شدند و بعد مدعی می‌شدند که ما نفهمیدیم آزاد زن است و پنداشتیم کنیز است. لذا به زنان آزاد دستور داده شد که بدون جلباب یعنی در حقیقت بدون لباس کامل از خانه خارج نشوند تا کاملاً از کنیزان تشخیص داده شوند و مورد مزاحمت و اذیت قرار نگیرند. بیان مذکور خالی از ایراد نیست، زیرا چنین می‌فهماند که مزاحمت نسبت به کنیزان مانعی ندارد و منافقین آن را به عنوان عذری

برای خود ذکر می‌کرده‌اند، در حالی که چنین نیست... این تفسیر صحیح نیست. به هیچ وجه قابل قبول نیست که قرآن کریم فقط زنان آزاد را مورد عنایت قرار دهد و از آزار کنیزان مسلمان چشم‌پوشد.» (۱۳۰)

ابن حزم صریح‌تر از مطهری سخت بر چنین استنباطی تاخته است:

«برخی افراد ضعیف‌الفکر در باره آیه، «يُذْنِبْنَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلْبَابِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَنْنَ» و انگیزه نزولش گفته‌اند که فاسقان برای فسق متعرض زنان می‌شدند به همین خاطر خدا زنان آزاد را فرمان داد که جلباب بپوشند تا افراد فاسق بفهمند که آنها زنانی آزاد هستند و در نتیجه به آنها تعرض نکنند... ما از این تفسیر فاسدی که ناشی از لغزش مفسر و کج فکری وی است و یا ناشی از افتراء دروغ پرداز فاسق است بیزار می‌جویم زیرا بنا به این تفسیر خدا دست فاسقان را برای تعدی به کنیزان آزاد گذارده، و این مصیبة الأبد است. این در حالی است که هیچ یک از اهل اسلام در این مورد اختلاف ندارند که تحریم زنا نسبت به زن آزاد همانند تحریم زنا نسبت به کنیز است و نیز کیفر زناکاری که با زنی آزاد مرتکب زنا شده، همانند کیفری است که اگر با کنیز مرتکب شود و هیچ فرقی وجود ندارد و همچنین تعرض به زن آزاد با تعرض به کنیز فرقی با هم ندارد. به خاطر همین چیزهاست که لازم است قول احدی پس از رسول الله پذیرفته نشود مگر اینکه به وی اسناد شود.» (۱۳۱)

چگونه می‌شود به روایات و شأن نزولهایی که هم اشاره به کنیز و هم عموم زنان دارد و هم انسان را به سمت تبعیض آمیزی می‌برد، اعتنا کرد و بدانها استناد جست و آنها را بر قرآن تحمیل کرد؟! توجه به متن آیه روشن می‌سازد که منظور و هدف آیه ایمن سازی زنان مؤمن، چه کنیز و چه آزاد، و از بین بردن بهانه از دست فاسدان است و نه هرگز به منزله جواز ایذاء کنیزان.

با تمام این اوصاف، قائلان به دلالت این آیه بر حجاب شرعی برای زنان آزاد، توجه نکرده‌اند که اگر مطابق برخی روایات کنیزان مسلمان از روسری معاف می‌بودند، و حتی روسری برای ایشان ممنوع بوده است، دیگر نمی‌توانند قائل به دلالت آیه بر حجاب شرعی باشند زیرا اگر دلیل استفاده از روسری پوشیدگی سر و خصوصاً مو از نامحرم (آن هم به دلایل شرعی، اخلاقی و عدم تهییج جنسی) باشد، چه فرقی بین کنیزان مسلمان و زنان آزاد مسلمان باید باشد؟ به ویژه که کنیزان از نژادهای متنوع با موهای رنگارنگ‌تر هم بوده‌اند. (۱۳۲)

مضاف بر این، حتی اگر قائل به این شویم که مراد از جلباب، روسری بوده است که به عنوان علامت و نماد تمایز زنان مؤمن از کنیزانی که به آلودگی جنسی تن می‌دادند، باید پوشیده می‌شده است، پس هرگاه احتمال ایذاء و ناامنی جنسی مطرح نبوده است، کنار گذاردنش مجاز بوده است. مثلاً چون نماز در محیطی برگزار می‌شده است که خبری از ایذاء در آن نبوده، بنابراین اشکال نداشته است که سر برهنه نماز خوانده شود.

اما برخی قائلند که جلباب علامتی بوده برای نشان دادن زنان متأهل و یا نشانه انتساب به پیامبر، و نتیجه گرفته‌اند که جلباب جنبه حجاب و پوشش نداشته و صرفاً علامت و تشریفات بوده است. از جمله محمداقربار بهبودی می‌گوید:

«این سه گروه [همسران رسول، دختران حضرت و زنان شوهردار] باید با پوشیدن یک جامه گشاد و بلند، شخصیت والای خود را در جامعه اعلان کنند تا مبدا بی‌خردان با آنان تماس بگیرند و بگویند که: آرزوی همسری دارند... در هر حال بدیهی و روشن است و لفظ آیه کریمه نیز صراحت دارد که این لباس جنبه تشریفاتی دارد نه حجاب شرعی... این دستور ویژه برای آن بود که آزادیهای جامعه اسلامی دائر بر تماس بانوان و آقایان به صورت مطبوع و شایسته‌ای کنترل شود و احیاناً ایجاد درد سر نکند زیرا اساس قوانین قرآنی، تماس اجنبی را با این سه دسته از بانوان غدقن کرده بود. ولی آقایان ناخواسته و ناشناخته با آنان تماس می‌گرفتند و این خود مایه تهمت و بدنامی بود و اسباب مشاجرات لفظی و احیاناً درگیری خانوادگی را فراهم می‌کرد. لذا دستور آمد که این سه دسته از خانمها با پوشیدن یک لباس ممتاز و غیر معمول یعنی جلباب که معمولاً به هنگام خواب، روی خود می‌کشیده‌اند، هویت خود را اعلام نمایند که ما شوهر داریم و نزدیک شدن با ما و تماس با ما جز تهمت و بدنامی و آزار و اذیت برای ما و شما ثمری نخواهد داشت. طبیعی است که باید این جلباب را بر روی ازار و خمار بپوشند تا با عبارت قرآنی «يُذْنِبْنَ عَلَيْنَ» مطابق باشد.» (۱۳۳)

علاوه بر اینها، مطابق روایات مربوط به ظهور روسری؛ در پی نزول آیات جلباب و خمار، فقط زنان انصار به روسری روی آوردند و زنان مهاجر مکه چنین نکردند. طبق خبر، عایشه همواره زنان انصار را این چنین ستایش می‌کرد: «مرحبا به زنان انصار! همین که آیات سوره نور نازل شد یک نفر از

آنان دیده نشد که مانند سابق بیرون بیایند. سر خود را با روسری‌های مشکی می‌پوشیدند. گویی کلاغ روی سرشان ننشسته است.» (۱۳۴)

سنن ابوداود (جلد ۲ ص ۳۸۲) همین مطلب را از قول ام سلمه نقل می‌کند با این تفاوت که ام سلمه می‌گوید؛ پس از آنکه آیه سوره احزاب (یدنین علیهن من جلابیهن) نازل شد زنان انصار چنین کردند. (۱۳۵) فارغ از صحیح یا مجعول بودن، از این موارد نیز چنین مستفاد می‌شود که حتی وقتی این آیات نازل شده، باز هم پوشش سر، اجباری و واجب نبوده است. زیرا اگر چنین بود حتماً زنان مؤمن مکه از آن تبعیت می‌کردند و نه اینکه فقط زنان انصار از آن پیروی کنند.

اما باید توجه کرد که در آیه مورد بررسی، عبارت «نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ» دلالت بر مطلق زنان دارد زیرا در قرآن واژه نساء محدود به همسران و زنان شوهردار نیست. این واژه اعم بوده و به معنای مطلق زنان و افراد مؤنث است و در واقع نقطه مقابل رجال به معنای مردان می‌باشد. به دو آیه زیر توجه شود:

«وَ إِذْ نَجَّيْنَكُمْ مِنْ ءَالِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُم سَوَاءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ...» (بقره ۴۹)

«يَأْيِهَ النَّاسِ اتَّفَوْا رَيْكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَ بَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً...» (نساء ۱)

باید توجه داشت که در عصر نزول قرآن، مصداق عفت و عفاف خودداری از زنا و آلودگی جنسی بود. فخر رازی می‌گوید: ممکن است مراد آیه این باشد که آنها به وسیله آن شناخته می‌شوند که اهل زنا نیستند. (۱۳۶) سمعانی به این نکته توجه کرده و در تفسیر خود توضیح داده: «مفسران گویند که منازل مدینه تنگ و محدود بود و زنان شبها برای قضای حاجت به سمت [خرابه‌ها] و زمینهای متروک [بیرون شهر] از خانه خارج می‌شدند. در این هنگام گروهی از منافقان و فاسقان در کمین‌شان می‌نشستند و متعرض‌شان می‌شدند. پس [هنگام مواجهه] هر کدام از زنان که عقیف بود جیغ می‌کشید و آنان وی را رها می‌کردند و اگر غیر عقیف بود به وی چیزی می‌دادند و [در عوض] با او نزدیکی می‌کردند.» (۱۳۷)

نکته قابل توجه اینکه در این گزارش، بحثی از کنیز و آزاد بمیان نیامده بلکه سخن از تشخیص «عقیف» از «غیر عقیف» است. بنابراین «فَلَا يُؤَدِّينَ» در همین معنای آلودگی بکار برده شده و در نتیجه ترجمه «ذَلِكَ أَذْنِي أَنْ يُعْرِفَنَّ فَلَا يُؤَدِّينَ» چنین است: نزدیک سازی جلباب، موجب می‌شود که به عدم رغبت به

آلودگی شناخته شوند و در نتیجه آلوده نشوند. با این گزارش کیفیت پوششی که قرآن خواستارش شد، «علامتی» بود که زنان مؤمن به وسیله آن، عدم تمایل خود را به زنا و آلودگی جنسی و معاشقه ابراز می‌کردند و به نحوی هویت اخلاقی آنها شناخته می‌شد. مضافاً باید گفت که این زنان با پوشاندن بهتر و بیشتر اندامها و جاذبیت‌های جنسی خود، بهانه‌ای دست هوس‌بازان ندهند.

حال باید دید که «يُذْنِبْنَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيهِنَّ» به چه معنا است؟ برخی گفته‌اند در اینجا مراد «فرود آوردن و پایین آوردن» جلباب است. در این صورت این معنا ناظر بر این است که «زنان عصر پیامبر گاهی اوقات جلباب‌شان را بر روی صورت و چهره قرار می‌دادند تا در حین تردد در برخی نقاط مبهم و به ویژه در حین عزیمت به سمت دستشویی و خلاء (که مکانهای نامطمئنی از حیث استنثار بودند) هویت‌شان شناخته نشود! در این بین، برخی افراد فاسق و بی‌مبالا که در گوشه و کنار مزاحمت ایجاد می‌کردند، به دلیل عدم شناخت طرف مقابل که ناشی از مخفی بودن چهره‌اش بود، مقدمات ایذاء را نسبت به چه عفیف و چه آلوده اجرا می‌کردند. پس آیه بر مبنای معنای مذکور و در واکنش نسبت به این معضل، از خانواده پیامبر و از سایر زنانی که ایمان آورده بودند خواست که جلباب را از روی صورت و چهره پایین آورند تا دیده شده و شناخته شوند، و در نتیجه [از سوی مزاحمان و فاسقان حاضر در کمین به گمان اینکه غیر عفیف هستند] مورد ایذاء قرار نگیرند. در راستای تقویت چنین معنایی می‌توان به عذر مزاحمان و فاسقان در شأن نزولهای گذشته اشاره کرد که می‌گفتند: ما آنها را نشناختیم و نفهمیدیم چه کسی هستند: عفیف‌اند غیر عفیف‌اند، آزادند، جزو کنیزان آلوده هستند...؟ بدیهی است روشن‌ترین تفسیری که برای عذر مذکور به ذهن متبادر می‌شود این است که آنان چهره زنان عابر را به دلیل پوشیده بودنش نمی‌دیدند و در نتیجه برای رفع این مشکل خواهان پایین آوردن جلباب از روی صورت شد.» (۱۳۸)

آنهایی که آیه را به معنای پوشاندن سر و صورت گرفته‌اند، شاید با تخیل و ظن و یا بر اساس روایت و یا حدیثی که کم و کیف آن معلوم نیست تخیل خود را بر قرآن تحمیل کرده و در شأن نزول آیه گفته‌اند: پوشاندن صورت، پیشانی، سر، گردن و موی سر را می‌گویند چون سر را نمی‌پوشاندند، سر و پیشانی را نمی‌پوشاندند، صورت را نمی‌پوشاندند، صورت و گردن را نمی‌پوشاندند، صورت، گردن و تمام اندام را از بالای سر تا نوک انگشتان پا را نمی‌پوشاندند، آیه نازل شد! جای تأسف است که به جای دست یازیدن به شأن نزولهای نادرست، به خود

آیه مراجعه نمی‌کنند و شأن نزول را از خود آیه نمی‌جویند. «نتیجه این گونه برداشتها، به شرط اطلاق آیه، یا حبس محترمانه بانوان در خانه است و یا نصب نقاب و روبنده بر چهره» (۱۳۹) که هر دو این نتیجه با آیه در تضاد است. حتی اگر ما فرض کنیم مراد آیه، پوشش سر و صورت است باز دستور یاد شده، مربوط به وقت بروز ایذاء است و نه سایر اوقات! مرحوم مطهری نیز می‌گوید:

«مفسران قبول دارند که مفهوم اصلی «يُذْنِبْنَ» پوشانیدن نیست... تا آنجا که من الآن به خاطر دارم هیچ فقیهی به این آیه به عنوان یکی از ادله وجوب ستر استناد نجسته است.» (۱۴۰)

روشن است که حکم آیه متعلق به شرایط خاص و آن هم زمانی است که زن در معرض ایذاء است. جالب است توجه شود که فیض کاشانی آیه را دال بر پوشش چهره و بدن می‌داند، (۱۴۱) اما جای تعجب است که همین فیض کاشانی «در کتاب فقهی‌اش نه تنها پوشاندن وجه و کفین را لازم نمی‌داند بلکه حتی پوشاندن «موی سر» و «گردن» را نیز واجب ندانسته است! امروزه رأی فیض کاشانی عجیب می‌نماید ولی این رأی در سابق هرگز عجیب و غیر منتظره نبود.» (۱۴۲)

بنی صدر در حاشیه ص ۵۱۴ کتاب حجاب شرعی می‌نویسد:

«مشخص است که ظرف اجرای حکم، مربوط به زمان ایذاء است یعنی هر زمان زن در معرض ایذاء قرار گیرد، حق دارد از خود دفاع کند و در آن شرایط مدینه یک شیوه جلباب بوده است. این برداشت شأن نزول آیه را امر مستمر (ایذاء جنسی) دانستن است.»

خود آیه صراحت دارد و روشن است که مسأله اصلی ایذاء جنسی بوده است و شناخته شدن زنانی که اهل زنا نبوده‌اند برای گرفتن بهانه از دست آزاردهندگان، «ذَلِكَ أَذْنِي أَنْ يُعْرِفَنَّ فَلَا يُؤْذِنَنَّ» و این در هر زمانی صادق است. اگر چه آیه رأساً به صدور رهنمود در امر پوشش پرداخته است، اما در عین حال از همین آیه می‌توان استنباط کرد که تشخیص پوشش و کیفیت آن، از عهده عقل نیز بر می‌آید زیرا در آخرین جمله آیه، زنان مورد بحث را مشمول آمرزندگی و بخشش قرار داد: «وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً» و پیدا است که غفران ناظر به گناهی است که از آنان سر می‌زده است. زیرا به قول زمخشری آنها پیش از نزول آیه نیز می‌توانستند به «مدد عقلشان» پوشش صحیح را به دست آورند (وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً)... اما به تشخیص عقل و ندای درونی توجه نکردند و در نتیجه به

گناه افتادند. پس خدا رأساً رعایت پوشش درست را مورد تأکید قرار داد، و گناه قبلی نادیده گرفتن تشخیص عقل را (به شرط تغییر رویه) بخشید. بنابراین جامعه ایمانی عصر پیامبر کافی بود میزان پوشش را با خردورزی و عقل خدادادی استخراج نماید. البته میزان حجاب عقلانی و حریم عفاف در عین حال که ایمنی دهنده و آرامش بخش زنان مؤمن بوده است، دست و پاگیر و محدود کننده و نیز شامل پوشاندن مو و گردن و صورت نبوده است که در ادامه مباحث به اثبات آن خواهیم پرداخت.

و اما ترجمه آیه مورد بحث بر اساس توضیحاتی که داده شد:

«ای پیامبر به زنان و دخترانت و زنان مؤمنان بگو! جامه را بر اندام بنشانند، این کار موجب می‌شود که به [خودداری از آلودگی] شناخته شده و در نتیجه آلوده نگردند. و خدا [نسبت به گناهان قبلی (که برخواسته از عدم توجه به ندای عقل و در نتیجه حدوث برهنگی‌ها و سپس آزار دیدن و آلودگی بود) در صورت بکار بستن دستور آیه و توجه به ندای عقل] برده پوش و مهربان است» (۱۴۳)

در هر حال آنچه مسلم می‌باشد این است که این آیه هیچ ربطی به حجاب شرعی و یا نوع پوشش ندارد، بلکه برای جلوگیری از آزار جنسی و شناخته شدن زنان و دختران پیامبر و زنان مؤمن از زناکاران است.

۳- آیه خمار و زینت

آیات ۳۰ و ۳۱ سوره نور را کاملترین و حاوی ریزترین توضیح در باره رعایت حجاب شرعی زنان می‌دانند. اما مهم این است که بدانیم این آیه خواهان پوشاندن چه قسمت‌هایی از اندام و پیکر زنان شده است. آیه می‌گوید:

«وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَعْضُرْنَ مِنْ أَبْصَرِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَ لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ لِيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَي جُيُوبِهِنَّ وَ لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ... وَ لَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يَخْفَيْنَ مِنْ زِينَتِهِنَّ...» «به زنان مؤمن بگو! دیده بگیرند و دامن‌شان را حفظ کنند و زینت خود را جز آن مقدار که نمایان است آشکار نکنند و پارچه خمار را بر روی جیوبشان قرار دهند و زینتشان را جز در برابر شوهر، پدر شوهر،... آشکار نکنند و نباید چنان قدم زنند که زینت نهانشان برملا گردد...» (۱۴۴)

توجه به آیه مشخص خواهد کرد که آنچه آیه خواهان پوشش آن شده است، با تصورات کنونی بسیار تفاوت دارد. برداشتهای متفاوت و «ضعیف باعث شده که خواست آیه را چیزی بگیرند و به مردم معرفی کنند که هیچ جایی در متن آیه ندارد» (۱۴۵) و «از جمله می‌گویند:

۱- زنان مؤمن نباید هیچ قسمتی از هیکل و اندامشان را نمایان گذارند و فقط نمایان بودن یکی از این موارد استثنا شده است: «لباسهایی که بر تن دارند!» یا «گردی صورت و انگشتان دست» یا «صورت و کف دست و انگشتان دست» یا «مواضع سرمه، انگشتر، الگو و دستبند، حنا و نیز گونه و رخسار» یا «وجه [ناحیه وضو خور صورت]، کف [ناحیه دستکش خور] و قدم [ناحیه کفش خور]» یا «ظهور ناخودآگاه وجه و کفین». مشاهده می‌شود که در آیه فوق از هیچکدام از این اندام نامی برده نشده است. توضیح کمی بعد خواهد آمد.

۲- زنان باید آیه‌های خمار [که آن را به روسری و کارکرد امروزش ترجمه می‌کنند] را به گونه‌ای در جلو بدن وصل کنند که علاوه بر ناحیه سینه، همچنین گردن، موی سر و شانه‌ها کاملاً پوشیده گردد.

۳- زنان اجازه ندارند «مواضع موجود در زیر سرانداز» و یا «زینتهای پنهان و مواضع آن شامل زیور خلخال که به مچ پا می‌بندند، زیور گوشواره که به گوش متصل می‌کنند، دستبند که به مچ می‌آویزند و...» را جز در برابر محارم آشکار نمایند تا جایی که نمایان بودن ناحیه «گوشواره، خلخال و دستبند» یا «اعضای واقع در زیر سرانداز» حتی در برابر زنان غیرمسلمان ممنوع است، چه رسد به مردان!

۴- زنان مؤمن نباید به گونه‌ای حرکت کنند و پا بر زمین بکوبند! که دنباله دامنشان بالا رود و در نتیجه خلخال که متصل به مچ پا است پیدا گردد و یا صدای آن به گوش نامحرم برسد.» (۱۴۶)

توجه نکردن به وضعیت و مشکلاتی که جامعه آن دوران با آن روبرو بوده، انسان را به برداشتهای غلط از آیه سوق می‌دهد. بی‌تردید اگر به صدر آیه (و قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَرِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ) که حاکی از بی‌دقتی زنان در استتار فرج و دامن است توجه می‌شد (که توضیح آن خواهد آمد)، به این برداشتهای نادرست و بی‌ارتباط با آیه نمی‌رسیدند. این اشتباه معنا کردن‌ها و تفاسیر نادرست، بخشی، بخاطر یکسان گرفتن عصر پیامبر با عصر امروز است. و بخشی هم از رهگذر استناد به حدیث و یا روایتی نادرست و مغایر با قرآن.

اینان چنین می‌اندیشند که لباس و زینت آلات و آداب و رسوم همین‌ها بوده است که در دوران ما رواج دارد، در صورتی که اصلاً این دو دوران قابل مقایسه نمی‌باشد. حال برویم به سراغ بررسی آیات ۳۰ و ۳۱ سوره نور. این آیات ناظر بر سه موضوع می‌باشند:

الف - غض بصر و حفظ فرج

﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ، وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ﴾

ب - خودداری از ابداع زینت

﴿وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ﴾
 و لَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ...

ج - گروه‌های محارم که زنان در برابر آنها از پوشاندن زینت معاف هستند.

﴿وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَائِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوْ التَّبَعِينَ غَيْرِ أُولِي الْأَرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوْ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَيَّ عَوْرَتِ النِّسَاءِ﴾

و اما در این موضوعات، موارد اختلافی و بحث انگیزی وجود دارد؛ اولین و دومین مورد بحث انگیز مربوط به مراد از «غض بصر» و «حفظ فرج» است. سومین مورد اختلاف مربوط به معنای «زینت» می‌باشد که در آیه سه بار آمده است. چهارمین اختلاف مربوط به ترجمه «لَا يُبْدِينَ» برمی‌گردد که یک معنای رایجش «آشکار نکردن و نشان ندادن و نمایان نگذاشتن» است و معنای دیگرش مطابق برخی تفاسیر «در نیاوردن و کنار نگذاشتن» است. بنابراین معنای ترجمه جمله «لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ» بر پایه معنای اول چنین است: «زنان مؤمن نباید زینتشان را آشکار کنند»، و بر پایه معنای دوم: «زنان مؤمن نباید زینتشان را در بیاورند.»

پنجمین مورد اختلاف مربوط به عبارت «إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» است و ششمین مورد بحث انگیز معنا و مصداق واژه «خمار» است که بسیاری آن را روسری و سرانداز گرفته‌اند و برخی معادل «رداء» (که برای ستر نیمه بالای تن است). هفتمین مورد به واژه «جَبَب» برمی‌گردد که معنای آن «شکاف» است که می‌تواند به شکاف حاصل از جدایی طرفین جامه هم اشاره داشته باشد. هشتمین چالش بر

سر نهی موجود در «لَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ...» است و نهمین چالش مربوط به ظرف مکانی آیه (یعنی محلی که باید پوشاند) می‌باشد. (۱۴۷)
 حال کوشش می‌کنیم به تفکیک و به طور مبسوط به بررسی موضوعات و موارد فوق بپردازیم:

الف - غَض بَصْرٍ وَحِفْظِ فَرْجٍ

ترجمه عبارات ناظر بر غَض بَصْرٍ وَحِفْظِ فَرْجٍ در آیات ۳۰ و ۳۱:

«بگو مر مؤمنان را که فروگیرند دیدشان را و نگاه دارند عورت‌هاشان را، آن پاکیزه‌تر است برای ایشان، به درستی خدا آگاه است به آنچه می‌کنند، و بگو مر زنان با ایمان را که فروگیرند دیده شان را و نگاه دارند عورت‌هاشان را...» (۱۴۸)

مفسران مقصود از حفظ فرج در «يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ... يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ» را یا «پوشاندن» شرمگاه می‌دانند و یا به معنای رایج‌تر آن، یعنی «پاکدامنی و عدم ارتکاب زنا» می‌گیرند. و همچنین «يَغْضُوا مِنْ أَبْصَرِهِمْ... يَغْضُنَّ مِنْ أَبْصَرِهِنَّ» را می‌توان به معنای «نگاه نکردن و دیده نداشتن» گرفت یا آن را دال بر «خودداری از آلودگی و چشم پوشی از زنا دانست». بر همین اساس آیات یاد شده را در دو مرحله مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱- بررسی بر اساس «نگاه» و «پوشش»

۲- بررسی بر اساس «چشم پوشی از آلودگی جنسی» و «پاکدامنی»

۱- بررسی بر اساس «نگاه» و «پوشش»

قرطبی می‌گوید: منظور از «و يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ» این است که فرج و عورت خود را از دیده شدن توسط نامحرمان ببوشاند. (۱۴۹) طبرسی نیز چنین نقل می‌کند: «امام صادق فرموده است: حفظ فرج در تمام مواردی که در قرآن آمده، به معنای خودداری از زناست، مگر در این مورد که به معنای پوشش است تا هیچ کس به عورت دیگری نگاه نکند.» (۱۵۰) طبرسی در تفسیر مجمع البیان نیز از قول ابن زید می‌گوید: «هرجا در قرآن بحث حفظ فرج مطرح شده، منظور «ارتکاب زنا» است مگر در این آیات که منظور پوشاندن فرج و عورت است تا کسی نتواند به آن نگاه کند.» (۱۵۱) همین برداشت را از قول ابوالعالیه نیز آورده‌اند. صاحب المیزان می‌گوید: «و مقابله‌ای که میان جمله «يَغْضُوا مِنْ أَبْصَرِهِمْ» با جمله «و يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ» افتاده، این معنا را می‌رساند که مراد از

«حفظ فرج» پوشاندن آن از نظر نامحرمان است، نه حفظ آن از زنا و لواط که بعضی پنداشته‌اند.» (۱۵۲) طبق این نظر؛ پس برای زنان هم جایز نیست نظر کردن به چیزی که برای مردان جایز نیست و برای‌شان واجب کرده که عورت خود را از اجنی - چه مرد و چه زن - بپوشانند. مرتضی مطهری نیز به نقل همین اقوال پرداخته، و دلیل آن را چنین توضیح داده است:

«عقیده مفسرین اولیه اسلام و همچنین مفاد اخبار و احادیث وارده این است که هر جا در قرآن کلمه حفظ فرج آمده است، مقصود حفظ از زنا است جز در این دو آیه که به معنای حفظ از نظر است و مقصود وجوب ستر عورت است. چه این تفسیر را بگیریم، یا حفظ فرج را به معنی مطلق پاکدامنی و عفاف بگیریم، در هر حال شامل ستر عورت می‌باشد. در جاهلیت بین اعراب ستر عورت معمول نبود و اسلام آن را واجب کرد.» (۱۵۳)

پس تا اینجا معلوم می‌شود که مقصود پوشاندن عورتین است و ربطی به پوشاندن موی سر و دیگر اعضای بدن ندارد.

چکیده سخن لغویون و مفسران در باره معنای «غض بصر»؛ نگاه برگرفتن، پایین انداختن چشم، خودداری و بازداشتن چشم از نگاه، خیره نشدن و به تماشا نشستن، دیده ندوختن و... می‌باشد. حال اگر غض بصر در «يَغْضُوا مِنْ أَبْصَرِهِمْ ... يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَرِهِنَّ» را «دیده ندوختن به دیگران» بگیریم، این پرسشها مطرح می‌شود که اولاً؛ از چه نوع نگاهی باید دیده برگیریم؟ و ثانیاً؛ به جنس مخالف و یا هر دو جنس؟ ثالثاً؛ به کجای دیگران نباید چشم دوخته شود؟ در پاسخ به پرسش اول باید گفت: نظر به اینکه قرآن بیان امور مستمر در تاریخ است (که اگر غیر از این بود، معجزه باقیه نمی‌توانست باشد و کاربردش در همان دوران پیامبر خاتمه می‌یافت)، مراد نگاه شهوانی نکردن است. چنین نگاه کردنی امر مستمر است و انسان از نگاه شهوانی به دیگران، چه آن زمان و چه این زمان، منع شده است و از این رو پاسخ پرسش دوم این می‌شود که مقصود می‌تواند نگاه شهوانی نکردن به هر دو جنس باشد.

در پاسخ به پرسش سوم که دیده دوختن به کدام اندام انسان نباید باشد، باید گفت که اگر مراد عدم نگاه به «چهره و صورت» باشد، که بعضی‌ها با تشبیه‌های نادرست چنین پنداشته‌اند، در این صوت آیه معنای شفافى ندارد: «به مردان و زنان مؤمن بگو! نگاه از چهره دیگران برگیرند و علاوه بر آن فرج و شرمگاه

خود را از دیگران پوشیده دارند». به این دیدگاه ایراد اساسی وارد است، زیرا خدا انسانها را طوری نیافریده که سرشان را در اجتماع به زیر اندازند و به یکدیگر نگاه نکنند و بتوانند اموراتشان را بگذرانند! به عبارت دیگر؛ این نحو زیست اجتماعی برای انسانها غیرممکن است! این تلقی از آیه، علاوه بر اینکه آفرینش خدا را زیر سؤال می‌برد، متضمن تضعیف انسانها در خویشتن‌داری می‌باشد و در نتیجه پیامد آن خارج کردن نیمی از انسانها از اجتماع می‌شود. پس این احتمال مردود است و نگاه‌های عادی و طبیعی که مقدمه و لازمه سخن گفتن با طرف مقابل و لازمه حضور در اجتماع است، نمی‌تواند منظور نظر قرآن باشد.

«گفتنی است معنای «فرج» همان معنای رایج ققهی‌اش است که عبارت از عورتین و اطراف است که تقریباً با دو کف دست می‌توان آن را پوشاند. این معنا دقیقاً منطبق بر معنای لغوی فرج که عبارت از «مابین دو چیز» است، می‌باشد که در اینجا منطبق بر «ما بین دو پا» بوده و از طرفی می‌دانیم که ما بین دو پای زنان و مردان چیزی جز «عورتین، پیرامون و حد فاصلشان» وجود ندارد. با توجه به نکات فوق، ترجمه مرحله اول بررسی این گونه می‌شود: به مردان مؤمن بگو! چشم از تماشای فرج و شرمگاه زنان [و احتیاطاً مردان] پوشیده دارند و فرج و عورتشان را در برابر زنان [و احتیاطاً مردان] پوشیده دارند... و به زنان مؤمن بگو! دیده از تماشای فرج مردان [و احتیاطاً زنان] برگیرند و فرج و شرمگاه خود را در برابر مردان [و احتیاطاً زنان] بپوشانند.» (۱۵۴)

با توجه و دقت در این بخش از آیه معلوم می‌شود که مردم آن دوران، چه زن چه مرد، دقت و عزمی بر استتار حساسترین موضع پیکرشان یعنی فرج و دامنشان نداشتند و تاریخ هم گواه بر این مطلب است. و بنابراین قرآن در واکنش به این واقعیت، خواهان پوشاندن فرج و پایین تنه از سوی زنان و مردان مؤمن شد. ترکاشوند در این خصوص می‌نویسد:

«توجه دقیق به این نکته که قرآن در آغاز آیه ۳۱ اشاره به بی‌مبالاتی زنان در پوشاندن فرج دارد (به طوری که خواهان رفع این بی‌مبالاتی شده) راه را برای فهم درست آیه ۳۱، که حساسترین جملات قرآن در باره پوشش است، هموار می‌کند و مانع برداشتهای غلیظ [یا غلط] درباره میزان حجاب مورد انتظار آیه می‌شود و انتظاراتمان را متناسب با آنچه جاری بوده می‌کند و نه آن چه بعدها به حوزه حجاب و پوشش راه یافت.» (۱۵۵)

۲- بررسی بر اساس «چشم پوشی از آلودگی جنسی» و «پاکدامنی»
 بررسی دقیق‌تر چنین است که در این آیات اساساً به موضوع «نگاه» و
 «پوشش» پرداخته نشده است، چرا که نه معنای «غض بصر» منحصر در نگاه
 نکردن است و نه «حفظ فرج» منحصر در پوشاندن، بلکه «غض بصر» به
 معنای چشم پوشی، خودداری و صرفنظر کردن از انجام عملی نیز هست. در این
 حالت، آن عملی که قرآن خواستار چشم پوشی از آن شده، عبارت است از فحشا.
 بنابراین «غض بصر» در «يَعْضُوا مِنْ أَبْصَرِهِمْ... يَعْضُونَ مِنْ أَبْصَرِهِنَّ» به
 معنای «چشم پوشی از زنا و آلودگی جنسی» است و نه نگاه نکردن به فرج و
 عورت که بعضی از مفسران گفته‌اند.

پس قرآن با بیان عبارت «غض بصر» و «حفظ فرج»، از مردان و زنان
 مؤمن می‌خواهد که از ارتکاب زنا چشم پوشی کنند [و همچنین در برابر
 درخواست دیگران نیز] دامن خود را از آلوده شدن به آن حفظ نمایند. بر این
 اساس ترجمه پایانی مرحله دوم بررسی که ترجمه‌ای درست‌تر نسبت به ترجمه
 مرحله اول می‌باشد از این قرار است:

«[ای پیامبر] به مردان مؤمن بگو [از زنا] چشم پوشی کنند و پاکدامنی
 پیشه نمایند، زیرا رعایت این رهنمود، به تزکیه بیشتر می‌انجامد. خدای
 جهان نسبت به بندگان مؤمن [چه از ارتکاب زنا، چه از پشیمانی و تغییر
 رویه] آگاه است [اگرچه از دید مردم، بستگان و خانواده طرفین پوشیده
 باشد] و به زنان مؤمن [نیز] بگو [از افتادن در روابط جنسی ناسالم و
 خائنه] خودداری کنند و دامن [از فحشا] مصون دارند» (۱۵۶)

نتایج این بررسی نشان می‌دهد که این آیات اساساً به بحث پوشش و نگاه
 نپرداخته، اما خواستار خودداری از فحشا و رعایت پاکدامنی شده است. ابتلا به
 همین معضلات حاد، گویای وجود برهنگی بسیار در آن دوران بوده است و قرآن
 نسبت به فحشاء مذکور از خود واکنش نشان داده و خطاب به جامعه ایمانی نوپا،
 ابتداء، خواستار رعایت پاکدامنی و دوری از آلودگی جنسی شده و سپس در ادامه
 آیه ۳۱ (که مورد بررسی قرار خواهد گرفت) «تدابیری» را در مورد پوشش بیان
 کرده تا زمینه آلودگی مذکور از میان برود.

در پرتو بررسی آیه ۳۰ و ابتدای آیه ۳۱ که انجام گرفت، نکات زیر روشن
 می‌شود:

«۱- تفسیر مرحله اول یعنی انطباق غض بصر بر «دیده ندوختن به فرج»

دیگران، نشان می‌دهد که وظیفه مردان و زنان مؤمن در بخش نگاه منهی، صرفاً متوجه «فرج و دامن» دیگران است و نه سایر مواضع جنس مخالف و موافق.

۲- علی‌رغم دو ترجمه کاملاً متفاوتی که برای آیات انجام شد اما در هر ترجمه، هر یک از دو جمله به کمک دیگری تفسیر می‌شود به این صورت که: در ترجمه اول، جمله غض بصر کمک می‌کند تا جمله حفظ فرج به معنای حفظ از نگاه باشد، و حفظ فرج نیز کمک می‌کند تا غض بصر اولاً به معنای عدم نگاه بوده و ثانیاً این عدم نگاه نسبت به خاص فرج باشد. در ترجمه دوم، حفظ فرج کمک می‌کند تا غض بصر به معنای خودداری و چشم پوشی از «آلودگی و زنا» باشد، غض بصر نیز کمک می‌کند که حفظ فرج به معنای «خودداری و پرهیز» باشد تا پوشش از نگاه دیگران.» (۱۵۷)

بنی صدر در اینجا حاشیه زده که اگر ما نخواهیم احادیث و روایات را بر قرآن تحمیل کنیم و صحت آن را از قرآن بجویم، آیه بدون هیچ شأن نزولی روشن است که منظور از آن «خویشتنداری از نگاه شهوانی [است و] همه انواع را در برمی‌گیرد و شفاف نیز هست و امر مستمر موضوع حکم هم هست.» حال چرا مفسرین و فقها، آیه به این روشنی را به دست اندازهای پیچیده‌ای انداخته‌اند، مهمترین علت توجه نکردن به معضلات و مسائل مبتلا به و عادی شده رایج آن دوران و قرآن را بیان امور مستمر ندانستن است.

خلاصه‌ای از بررسی «غض بصر» و «حفظ فرج»

از بررسی «غض بصر» و «حفظ فرج» دو معنا به دست می‌آید:

الف - غض بصر و حفظ فرج به معنای «چشم پوشی از آلودگی جنسی» و «رعایت پاکدامنی و عدم زنا» است که در حقیقت هر دو، معنای واحدی را با مختصر تفاوتی می‌رسانند. در اولی می‌گوید؛ خودتان اقدام نکنید و در دومی می‌گوید؛ از اقدام و پیشنهاد دیگران هم استقبال نکنید. این خواسته در آیات متعددی برای اصلاح جامعه نوپای اسلامی و تحکیم خانواده ابلاغ شده و روشن است که در این دو عبارت بحثی از حجاب شرعی بمیان نیامده است ولی به معضلات حادثتری که زنا باشد و در جامعه آن روز متداول بوده پرداخته است.

(۱۵۸)

ب - رأی دیگر به ممنوع کردن نگاه و هم بحث پوشیدگی حجاب پرداخته است. نگاه و امر به پوشش محدود به موارد زیر است:

۱- نهی زنان از نگاه به فرج و پایین تنه مردان (و احتمالاً سایر زنان)
 ۲- امر به زنان در مورد پوشاندن فرج و پایین تنه از مردان (و احتمالاً سایر زنان)

استنباط پوشش از واژه «حفظ» در عبارت «يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ» مستند به سخن مفسران اولیه است، اما محدود بودن موضع پوشش به «ناحیه فرج» بی‌نیاز از توضیح می‌باشد، زیرا به صراحت در خود آیه ذکر شده است. این نکته از واقعیت مهمی پرده برمی‌دارد: در آن دوران، حتی زنان، استتار ناحیه فرج و دامن‌شان را چندان مراعات نمی‌کرده‌اند و دچار بی‌مبالاتی بوده‌اند. توجه به این نکته، فهم دقیق‌تر ادامه دستور آیه را واقعی‌تر می‌کند. بنابراین، دو عبارت مورد بحث، یا «خواهان پاکدامنی جنسی» و یا «خواهان عدم نگاه به فرج دیگران، و نیز پوشیدن فرج خود از نگاه دیگران است.» (۱۵۹) و هیچ ربطی به حجاب شرعی ادعائی ندارد.

ب - بررسی زینت

با وجودی که معنای زینت در «لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا...» روشن و خالی از اعوجاج است، بر مبنای معانی متفاوت زینت، آیه را بررسی می‌کنیم. سه معنی و یا مصداق برای زینت مطرح است: ۱- زیور و آرایش ۲- جامه و لباس ۳- اندام

۱- زیورآلات و مواد آرایشی

گروه کثیری مراد از زینت را زیورآلات و مواد آرایشی می‌دانند. ولی معتقدند منظور آیه، «مواضع» زینت است و نه خود زینت، زیرا انگشتر، گوشواره، سینه‌ریز، خلخال، حنا و... به خودی خود مورد بحث نبوده، بلکه دیده شدن جایگاه و مواضعشان بر روی اندام، یعنی دست، گوش، سینه، پا و... مورد بحث است. (۱۶۰) «همچنین منظور از موضع زینت، کل آن عضوی است که زینت بر روی بخشی از آن قرار گرفته و نه فقط بخش کوچکی از عضو که زینت در آنجا قرار دارد.» (۱۶۱) پس جایگاه گوشواره، سرمه، انگو، زیور پا، انگشتر و... به ترتیب عبارت است از: تمام گوش، کل صورت (یا چشم)، همه ساعد، تمام ساق پا، کل کف و پنجه و... .

قاتلان به این نظر، «از آنجا که منظور اصلی از زینت را «مواضع» زیور و آرایش می‌دانند، به واقع با کسانی که زینت را مستقیماً به اندام و بدن می‌گیرند فرقی ندارند، جز اینکه مواضعی از اندام که قابل تزئین به زیورآلات و مواد آرایش هست را مد نظر دارند. ولی آنهایی که زینت را اندام طبیعی می‌دانند، محدود به گستره مواضع زینت آلات نمی‌شوند، بلکه بخشهای بسیاری از جسم و بدن (مانند گیسوان، صورت، سینه و پستان، شکم، کمر، بازو، کتف، ران، لمبر، ساق، ساعد، کف و قدم) و شاید تمام پیکر و اندام را در نظر می‌گیرند.» (۱۶۲)

مفسران زیورآلات و مواد آرایشی را به دو دسته تقسیم می‌کنند: «الف - زینت ظاهری و آشکار: یعنی زیورها و آرایشهایی که بیرون از محدوده جامه و لباس است و در نتیجه پوشاندن جایگاهشان در برابر مردان بیگانه لازم نمی‌باشد. ب - زینتهای باطنی و پنهان: یعنی زیور آلات و آرایشهایی که در پس لباس پنهان بوده و نباید موضعشان جز در برابر محارم مکشوف گردد. البته آنان در تعیین محدوده و مصداق زینت ظاهری، و نیز مصداق زینت باطنی هم رأی نیستند.» (۱۶۳) **و نظرات متفاوتی ابراز داشته‌اند.**

تفسیر زینت به زیور و آرایش ابهامات زیادی را به همراه دارد و شاید برای فرار از مواجهه با ایرادات است که منظور از زینت را مواضع زینت گرفته‌اند و نه خود زینت و در موضع زینت هم بدون توجه به متن قرآن اختلاف بسیار زیاد است. تازه «اگر قائل به مدخلیت زیورآلات و آرایشها در معنای آیه باشیم، نهایتاً می‌توان آن را یک بخش از زینت موجود در آیه دانست که آن را زینت مصنوعی، عارضی، الحاقی، ظاهر، رو و آشکار می‌نامیم.» (۱۶۴) **در برابر این زینت نمایان، زیباییهای اندام قرار دارد که زینت طبیعی، ذاتی و باطنی است که می‌تواند در پس جامه، پنهان باشد.**

بنی‌صدر در حاشیه ص ۵۴۷ کتاب حجاب شرعی می‌نویسد: اینان توجه نکرده‌اند که «امر مستمر؛ خود آراستن، محض دلبری یا رابطه تن با تن برقرار کردن است. [آیه] می‌گوید مردان و زنان این کار را نکنند و ربطی هم به پوشش ندارد.» **و نیز در حاشیه ص ۵۵۱:** «آنچه خداوند آفریده است زینت پوشاندنی نیست و اجبار به پوشاندن، ناقض حقوق او است. پوشاندنش اما [لازم] می‌شود وقتی به قصد ایجاد رابطه سکس با سکس آراسته می‌شود.»

اینک دو ترجمه از آیه برای دو معنای متفاوت از زینت:

ترجمه اول:

«زنان مؤمن نباید همه زینتهای [طبیعی و مصنوعی]شان را [در برابر بیگانگان] آشکار کنند مگر زیورآلات و آرایش‌ها که [زینتهای مصنوعی و ظاهری‌اند و] همیشه جایگاه این زینتها [شامل: موی سر (موضع موبند و زلف مصنوعی)، صورت (موضع سرمه و مالیدنی‌های تزئینی)، گوش (موضع گوشواره)، گردن و بالای سینه (موضع گردن بند و سینه ریز)، بازو (موضع زیور بازو)، ساعد (موضع انگو و دستبند)، مچ دست به پایین (موضع حنا و انگشتر)، مچ پا به پایین (موضع حنا) و یا (موضع زیور پا)، در برابر محرم و غیر محرم] آشکار و پیدا است. زنان مؤمن باید جامه‌شان را بر روی شکافها [ی ناشی از «رها شدگی طرفین جامه»، «اشتمال صماء» و...] قرار دهند و نباید زینتهای طبیعی [فاقد زیور و آرایش شامل: «تنه» و «ران»] را جز در برابر شوهر، پدر شوهر، پسر، پسر شوهر، برادر، ... [و سایر محارم] آشکار کنند.»

ترجمه دوم:

«زنان مؤمن نباید [اندام خود یعنی] زینتهای طبیعی‌شان را نمایان سازند مگر آن بخش [از اندام شامل: مو، گردن، ساعد و ساق پا] که [به وسیله زیور و آرایش موجود بر آنها] ظهور یافته است. آنان می‌بایست جامه‌هاشان را بر روی شکافها و فاصله‌ها قرار دهند تا سایر بخشهای اندامشان جز در برابر شوهر، پدر، پسر شوهر، ... نمایان نشود.» (۱۶۵)

در این ترجمه، سنت موجود در جامعه که مکشوف بودن موی سر، گردن، ساعد و ساق پا بوده ملحوظ شده است. و اگر هم سر، گاهی پوشیده بوده به دلیل شرایط اقلیمی بوده که در هر جامعه‌ای متفاوت است، بویژه در عربستان، که به دلیل هوای گرم و وجود شنهای روان صحرای عربستان که مردان هم اغلب سر خود را می‌پوشاندند که تا به امروز هم ادامه یافته و به صورت سنت درآمده بوده است.

۲- زینت به معنای جامه و پوشاک

اگر زینت را جامه و پوشاک بگیریم، در این صورت در ترجمه «لا یُبَدِّینَ» دو حالت پیش می‌آید:

حالت اول: اگر فعل «لا یُبَدِّینَ» در همان معنای مشهورش یعنی آشکار نکردن بکار رود در این صورت عبارت «ما ظهر منها» منطبق بر «لباسهای رو» بوده و ترجمه چنین می‌شود: «زنان مؤمن نباید لباسهای رو را [که خودبخود آشکار و در معرض دید هستند] ... ولی [هرگز] نباید جامه‌های زیرینشان را جز در برابر، شوهر، پدر، پدرشوهر، ... نمایان سازند». این تفسیر و یا معنی مخدوش است زیرا:

الف - از «اندام» زنان که محور و موضوع حجاب است غفلت شده و در عین حال زنی مجهول الهویه را به تصویر کشیده که از وی فقط لباس او (که از فرق سر تا نوک پایش را فراگرفته) نمایان است.

ب - عدم رواج البسه زیر در مقابل البسه رو در آن زمان. (در آن زمان البسه رو به صورت امروزی وجود نداشت تا چه رسد به البسه زیر!)

ج - با این فرض به راحتی نمی‌توان عبارت «وَ لَیْضُرِّیْنَ بِخُمْرِهِنَّ عَلٰی جُیُوبِهِنَّ» را معنا کرد.

د - در این حالت لازم نبود «إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» (= لباسهای رو) بیاید، چون ظهور لباسهای رو توضیح واضح است.

اگر جامه [و زیور] را بخشی از زینت مذکور در آیه بگیریم، به معنای معقول‌تری دست می‌یابیم: «زنان مؤمن نباید [در برابر نامحرم] بجز «لباس، سرمه، انگشتر، حنا و دستبند» هیچ زینت [طبیعی و عارضی] را آشکار نمایند مگر در برابر شوهر، پدر شوهر، ...» در این حالت چادر بی‌محل می‌شود و دیگر نمی‌توان قائل به وجود و تأیید پارچه‌های چادرمانندی برای زنان بود. اگر زینت را تنها بر لباس رو منطبق کنیم، ترجمه آیه چنین می‌شود: «زنان مؤمن نباید [در برابر نامحرم] بجز لباس رو را [که ساتر تنه، ران و بازو است] آشکار کنند و باید جامه‌هاشان را بر روی فاصله‌ها و شکاف‌ها قرار دهند [تا هیچ قسمتی از مواضع تحت پوشش لباس رو، در برابر نامحرم نمایان نگردد] و نباید لباس زیر [که فقط ساتر کمر تا ران و زانو است] را بجز در برابر شوهر، پدر شوهر، ... نمایان کنند.» (۱۶۶)

- حالت دوم: اگر فعل «لا یُبدین» به معنای «لا یضعن» یعنی «در نیاوردن» بگیریم با ترجمه‌های زیر روبرو می‌شویم:

الف - با فرض اشاره «ما ظهر منها» به ظهور موردی و ناخواسته بودن برهنگی:

«... زنان مؤمن نباید [در برابر نامحرمان] لباس‌شان را در بیاورند مگر اینکه ناخودآگاه [جامه کنار رود و در نتیجه اندامشان] آشکار گردد... [بنابراین] زنان مؤمن نباید [عامداً] جز در برابر شوهر، پدر، پدر شوهر، ... جامه و لباس را از تن به درآورند.»

ب - با فرض اشاره «ما ظهر منها» به لباس رو:

«... زنان مؤمن نباید [در برابر نامحرمان] جامه و لباس را درآورند مگر لباسهای رو را، ... [پس] لباسهای زیر را جز در برابر شوهر، پدر، ... [و سایر محارم] نباید از تن درآورند.»

ج - با فرض ترجمه زینت به ازار و ننگ:

«... به زنان مؤمن بگو [از آلودگی جنسی] چشم پوشی کند و حافظ فرج و دامن‌شان باشند و ازار (یا دامن لباس) را [در اثر سهل انگاری و یا برای جلب توجه مردان از روی پایین تنه] کنار نزنند مگر اینکه ناخواسته [و در پی حرکت و فعالیت کنار رود و در نتیجه] [پایین تنه] آشکار گردد. و [برای جلوگیری از اتفاق مذکور] می‌بایست جامه و پوشاک را بر روی فاصله [میان دو پا] یا شکاف [ما بین لبه‌های جامه در پایین تنه] قرار دهند [تا بروز فرج و پایین تنه را قطعاً متوقف کنند] و حق ندارند ازار را جز در برابر شوهر، پدر، پدر شوهر، ... یا کودکانی که بر ناحیه عورت زنان وقوف [و آگاهی جنسی] ندارند از تن در آورند.» (۱۶۷)

د - با فرض منقطع بودن استثناء «ما ظهر منها»

«... زنان مؤمن نباید [در برابر نامحرمان] جامه از تن درآورند و یا آن را رها گذارند [که منجر به ظهور برهنگی‌شان گردد] مگر آن بخش [از اندام: شامل مو، گردن، ساعد و ساق] که اغلب لخت و آشکار می‌باشد [و معمولاً لباس بر روی آنها قرار ندارد]. آنها می‌بایست جامه و پوشاک را بر روی شکاف‌ها و فاصله‌ها قرار دهند [تا بر ظهور برهنگی فائق آیند] و جز در برابر شوهر، پدر، ... [و سایر محارم] نمی‌بایست جامه

[پوشاننده تنه، ران و بازو را] از تن درآورند و یا آن را کنار زنند.»
خواننده ملاحظه می‌کند که انطباق زینت بر «زیورآلات» و بر «جامه و لباس» منطقی نبوده و نکته بیهوده‌ای است و به همین دلیل ترجمه‌های مختلف گذشته با خدشه جدی روبرو است.

۳- زینت به معنای اندام بانوان

جدی‌ترین معنای زینت، اندام بانوان است زیرا زینت معنای «زیبایی» می‌دهد و هنگامی که این زیبایی به انسان و به ویژه زنان نسبت داده می‌شود، مراد از آن اندام وی خواهد شد که زیبایی‌های طبیعی و خدادادی‌اش است. روایات متعددی نیز که «اندام» جایزالکشف را (هنگام شرح زینت ظاهر الا ما ظهر منها) معنی کرده‌اند، مؤید همین معنا است.

بدن بانوان به دو قسمت تقسیم می‌شده است: قسمتی که معمولاً برهنه بوده و جامه‌ای بر روی آن قرار نمی‌گرفت، که آن قسمت‌ها «معاری» (= قسمت‌های برهنه) گفته می‌شد. بخش دیگر پیکر بانوان که دارای جامه و لباس بود و به وسیله آن پوشیده می‌شد، به «عورت» (= قسمت‌های اغلب پوشیده که نباید برهنه شود) تعبیر می‌شده است.

حال مسأله مهم این است که مشخص شود قسمت‌های معمولاً آشکار زنان در روزگار وحی چه بوده و قرآن چه واکنشی با آن داشته است؟ از هری می‌گوید: «بخشهای برهنه زن جاهایی است که چاره‌ای جز آشکار و نمایان بودنش نیست.» اصمعی در این باره می‌گوید: «محل‌های همیشه برهنه [زنان] عبارت است از: صورت، اطراف: [دست، پا، سر و گردن] و ترائب [ناحیه سینه و بالای آن ...]» (۱۶۸) بنابراین جهت تعیین محدوده عورت و معاری کل اندام بانوان را به دو بخش اصلی تقسیم می‌کنیم: «اولین بخش «تنه» است که از بیخ گردن و رأس شانه‌ها آغاز می‌شود و تا انتهای ناحیه دامن و نشیمن گاه امتداد می‌یابد. تنه، به همراه ران و گویا بازو همان بخشهایی است که مطابق رسم عقلای جامعه دارای پوشاک معین بوده است و به همین دلیل اغلب پوشیده بوده، هر چند سهل انگاری فراوانی وجود داشت. دومین بخش «اطراف» است که شامل سر، گردن، دست‌ها و پاها می‌شود و معمولاً بیشتر این اعضاء عریان بوده و جامه‌ای (با انگیزه‌های اخلاقی) بر روی آن قرار نمی‌گرفته است. پس به این ترتیب تمام سر و گردن (مگر به دلایل خاص اقلیمی)، بیشتر دستها (از انگشتان تا آرنج و بلکه نیمه بازو)

و نیمی از پاهای (از انگشتان تا زانوها) برهنه و فاقد پوشاک بوده و در واقع حساسیتی نسبت به لخت بودن این قسمتها در میان افراد جامعه نبود.» (۱۶۹)

قرآن می‌گوید: «و لا یُبدین زینتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا»، زنان مؤمن نباید اندامشان را [در اثر بی‌توجهی، رها گذاردن جامه با استفاده ناقص از آن] نمایان سازند مگر فقط آن موضعی که [به حسب عادت جاری و عرف جامعه] پیدا و نمایان است. در این عبارت قرآنی اندام زنان به دو بخش تقسیم شده و در هر مورد حکم یا رهنمودی صادر شده است.

الف - اندام نمایان که لباسی بر روی آن قرار ندارد. قرآن نیز پیدا بودن این بخش را بلامانع دانست و آن را در قالب «إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» (مگر قسمت‌هایی از اندام که معمولاً آشکار و نمایان است) بیان کرد. پس «مَا ظَهَرَ مِنْهَا» یعنی اندامی که بر اساس عرف و عادت برهنه بود. (۱۷۰) و چون تعبیر قرآنی «إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» انطباق دارد بر «معاری» که قبلاً توضیح داده شد، در نتیجه آیه نیز نمایان بودن «مو، گردن، و نیمه پایین دست و پا» را روا دانست.

امام صادق نیز زینت را «اندام زن» دانسته و در شرح «إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» می‌گوید: منظور، وجه زن و دو ذراع وی است. (۱۷۱) بنابراین ملاحظه می‌شود که امام صادق (ع) اندام جایز الکشف را وجه و دو ذرع گرفته است. وجه به معنای صورت و چهره است و در باره ذراع می‌گویند حد فاصل مابین آرنج تا نوک انگشتان دست است و به این ترتیب ذراع علاوه بر کفین شامل «ساعد» نیز می‌شود. تشبیه بودن ذراع، اشاره به دو دست (دست چپ و دست راست) ندارد و مانند مشرقین (برای مشرق و مغرب)، قمران (برای قمر و شمس)، أبوان (برای آب و ام)، اشاره به دست و پا دارد. بنابراین دست باتوان (از نوک انگشتان تا آرنج) و پای ایشان (از نوک انگشتان تا زانو) جزو موضعی‌اند که پیدا بودنشان بر طبق این توجیه امام جایز است. (۱۷۲)

استثنا کردن وجه از کل سر هم به مفهوم مخالف کشف مو نیست، زیرا زنان «عرفاً و عادتاً» چیزی بر سر می‌نهند که ناظر بر حجاب شرعی و اخلاقی نبود. به همین علت وقتی صحبت از حجاب شرعی می‌شود امام قائل به جواز کشف سر [و به تبع کردن] بود. به موثق این بکیر توجه کنید: «بر بانوی مسلمان ایرادی نیست که سر برهنه نماز گذارد.» (۱۷۳) بنا بر روایت «حضرت نه تنها کشف سر در حین نماز یومیه را بلامانع می‌دانست بلکه آن را «مقدمه و شرط» دعا و استغاثه به درگاه خدا در زیر پهنه آسمان! برای شفای فرزند رو به موت می‌داند.» (۱۷۴)

(شرح سر برهنه و موی پریشان به عنوان نقض رسم عرفی و اعتبار اجتماعی، در مباحث فقهی در فصل سوم خواهد آمد.) با توجه با آنچه در بالا آمد «بنابراین علاوه بر نیمه پایین دست و پا (یعنی ساق و ساعد و کف و قدم) همچنین مو و گردن نیز جزو زینت‌ها و مواضعی‌اند که پوشاندن‌شان مطابق آیه لازم نبود و در واقع مصداق «إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» در عصر وحی می‌باشد.» (۱۷۵)

ب - اندام لباس‌دار. «این بخش از اندام که دارای جامه و لباس بود ولی زنان استفاده درستی از آن نمی‌کردند به طوری که یا خود را نمی‌پوشاندند و در نتیجه گهگاه سینه، شکم و حتی ناحیه دامن و ران‌شان نمایان بود و یا گاه جامه را از تن بیرون می‌آوردند که در این صورت برهنگی‌شان بیشتر می‌شد. قرآن در این باره واکنشی از خود نشان داد؛ اول اینکه خواهان آشکار نامندن اندام لباس‌دار (شامل تنه، ران، و گویا بازو) شد (لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ) و در این راستا تدبیری عملی ابلاغ کرد که طی آن از ایشان خواست تا با قرار دادن طرفین جامه بر روی هم، مانع از نمایان گشتن اندام [شامل تنه، سینه و پستان، شکم، ران و کل پایین تنه] گردند (وَ أَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ) پس آیه خواهان رفع سهل انگاری‌های شدید زنان در حفظ پوشش «تنه، ران و بازو» گردید. دوم اینکه مکشوف بودن مواضع اخیر را صرفاً در برابر محارم روا دانست (وَ لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا...). بنابراین از عبارت «وَ لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» و از ذکر استثناء محارم به دست می‌آید که زنان نه تنها مو، گردن، ساعد، و ساق را نمی‌پوشاندند بلکه حتی در پوشش اندام لباس‌دار (تنه، ران و بازو) نیز عزم و جدیتی نداشتند، بطوری که قرآن در واکنش به این بی‌مبالاتی فاحش، خواهان محفوظ نگاهداشتن نقاط اصلی پیکر (تنه، ران و بازو) در برابر نامحرمان شدور عایت دقت در این امر را مورد توجه قرار داد.» (۱۷۶)

پس وقتی «خمار»؛ تن پوش، و «زینت» به معنای هر یک از اندام زنان باشد، ترجمه آیه چنین می‌شود:

«زنان مؤمن نباید پیکرشان را [در برابر نامحرمان] نمایان سازند مگر آن اندام [واقع در اطراف تنه، شامل سر و گردن، و نیمه پایین دست و پا] که [معمولاً بنا به عادت و عرف جامعه] آشکار هستند. زنان مؤمن می‌بایست [برای دیده نشدن اندام اصلی‌شان شامل «تنه، ران و بازو» لبه‌های] پوشاک و جامه‌شان را به هم وصل نموده و بر روی هم قرار دهند، و حق ندارند [این] اندام را جز در برابر شوهر، پدر، پدر شوهر، ... آشکار نمایند.» (۱۷۷)

نتایج حاصله از بررسی «لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا...» از این قرار است:

۱- در آوردن جامه یا بی‌اعتنایی به حفظ و کارکرد آن، که به نیمه فرهنگی و گاه برهنگی می‌انجامد، یک پدیده رایج در بین زنان آن روزگار بود. همچنان که امروز هم چنین است. قرآن در برابر چنین پدیده‌ای واکنش نشان داد و از زنان مؤمن خواست که (با جدا کردن جامه از خود یا با استفاده ناقص از آن) مرتکب برهنگی و آشکار شدن اندام نشوند. این بی‌مبالاتی چنان بود که پیامبر، برهنه شدن زنان در غیر خانه خودشان را موجب هتک آنچه ما بین آنها و خدا است می‌داند. (پیامبر گفت: هیچ زنی نیست که جامه‌هایش را در غیر خانه‌اش درآورد، مگر اینکه موجب هتک پرده میان خود و خدا شده است.) (۱۷۸) همچنین روایتی که در شأن نزول همین آیه آمده، گویای این واقعیت است:

«اسماء بنت مرشد در کنار نخش در باغ بنی حارث بود که زنان شروع کردند به وارد شدن بر او، در حالی که جامه و دامنشان را به خود نیبچانده بودند و به همین خاطر ما بین پاها، سینه و گیسوانشان نمایان بود. اسماء با دیدن این وضعیت گفت: چه منظره زشتی. در پی این رویداد آیه «قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَرِهِنَّ...» بر پیامبر نازل شد.» (۱۷۹)

۲- بسیاری از زنان تا پیش از این آیه، علاوه بر محارم و نزدیکان، در برابر دیگران نیز لباس از تن درمی‌آوردند و یا دچار بی‌مبالاتی جدی در نگهداریش بودند. آنان چنان در برابر مردم نسبت به پوشش تنه و ران کم‌انگیزه و لاقید بودند که قرآن فهرست افرادی که «صرفاً» در برابر آنها اجازه داشتند فاقد جامه باشند را به ایشان معرفی کرد.

۳- حداقل یکی از علل مهمی که باعث شد قرآن از زنان مؤمن بخواهد در مورد حجابشان دقت‌های یاد شده را بکار بندند «مهار زمینه‌های زنا و فحشا» و «اعلام عملی عدم تمایل به آن» بود و این رهنمودها در خلال آیه‌ای آمده است که صدر آن بر «چشم پوشی از آلودگی» و «حفظ پاکدامنی» است.

۴- به دلیل تماس‌های جنسی خارج از قید و بند و عادی بودن آن در جامعه آن روز است که قرآن از مردان و زنان مؤمن خواست که از عمل فحشا دوری گزینند و تمهیداتی هم برای سالم سازی جامعه به آنها یادآور شد. (۱۸۰) حال قبل از ادامه بحث چون در آیه کلمه «خمار» بکار برده شده است، جا دارد که تا جای ممکن معنای آن روشن شود.

معنای خمار

میرزا ابوالقاسم قمی (۱۱۵۱-۱۲۳۱ق) ضمن اینکه «معتقد است در روایات، تصریحی به مواضعی که زنان باید بپوشانند نشده، نیز معتقد است محدوده‌ای را که مقنعه و بعضی البسه دیگر تحت پوشش قرار می‌دهند، نامعلوم است و فقط آن تعریفی از البسه مذکور در روایات معتبر است که در همان زمان رایج بوده و نه تحولاتی که بعداً در معنا و محدوده‌شان به وجود آمده است.» (۱۸۱)

از این رو، چون در ادامه آیه، کلمه «خمار» بکار برده شده است (وَ لِيُضِرْنَ بِخُمْرِهِنَّ عَلَي جُيُوبِهِنَّ) و نیز چون در برخی روایات از واژه «مقنعه» استفاده گردیده است، و از این کلمات، در طول زمان، هر فقهی معنای خاصی را استنباط کرده است که گاه با معنای مورد نظر قرآن، زمین تا آسمان فاصله دارد، قبل از بررسی ادامه آیه، به معنا و محدوده این کلمات می‌پردازیم:

از «وَ لِيُضِرْنَ بِخُمْرِهِنَّ عَلَي جُيُوبِهِنَّ» و «يُذِنْنَ عَلِيهِنَّ مِنْ جَلْبَابِهِنَّ» نادرستی البسه در هنگام ظهور اسلام استنباط می‌شود، چرا که خمار و جلباب هر چه باشند، از نوع پوششهایی بوده‌اند که «قابلیت جابجایی بر روی اندام» را داشته‌اند و امکان این را دارا بوده‌اند که با تغییر وضعیت، کاربرد بهتری برای آن ایجاد گردد. این آیات، دست کم گویای عدم رواج مقنعه‌های امروزی یا پیراهنهای مطمئن در آن روزگار می‌باشد. (۱۸۲) مجمع البیان هم مقنعه‌های عصر وحی را پارچه نادرخته می‌داند که خود دلالت بر رد مقنعه‌های کنونی می‌کند. (۱۸۳)

طباطبایی در المیزان می‌نویسد: «کلمه خُمُر جمع خمار است، و خمار آن جامه‌ای است که زن سر خود را با آن می‌پسند، و زاید آن را بر سینه‌اش آویزان می‌کند. و کلمه جیوب، سینه‌ها است.» (۱۸۴)

در حالی که امروز خمار را صرفاً به روسری ترجمه می‌کنند با توجه به احادیث موجود چه بسا در عصر پیامبر کارکرد «لنگ و ازار» داشته است. در کتب حدیث و فقهی آمده است: «لَا يَقْبَلُ اللَّهُ صَلَاةَ حَائِضٍ إِلَّا بِه خَمَارٍ»، خداوند نماز دختری را که بالغ شده است نمی‌پذیرد مگر اینکه از پارچه‌ای پوشاننده استفاده کند. شماری از فقها و محققان از همین حدیث برای اثبات وجود «ستر عورت» (یعنی پوشش شرمگاه) استفاده کرده‌اند. با این حساب واژه خمار در این روایت، که پارچه پوشاننده ترجمه شده است، به معنای دامن یا ساتر پایین تنه

است و نه روسری و سرپوش. (۱۸۵)

البته برخی گفته‌اند که در آن دوران علاوه بر «درع» از سرانداز یا روسری نیز استفاده می‌کردند که آن را خمار و مقتعه می‌نامیدند. البته مقتعه نیز همانند خمار یک پارچه بوده و هیچ ربطی به مقتعه‌های دوخته و جلو بسته امروزی نداشته است. اگر لبه‌های سرانداز را در جلو بدن بهم وصل می‌کردند در این صورت از پیدا بودن سینه و پستان جلوگیری می‌کردند، اما بعضاً آن را پس از قراردادن بر روی سر به پشت بدن می‌انداختند (شبیه روسری‌هایی که شمالی‌ها و بعضی عشایر دنباله آن را به پشت سر می‌اندازند) و به همین خاطر سینه و پستان بسیاری از آنان پیدا بوده است. (۱۸۶)

بعضی دیگر خمار را به معنای رداء و شنل که بر روی شانه‌ها قرار می‌گیرد و تا ناحیه کمر را مورد پوشش قرار می‌دهد، دانسته‌اند و برخی نیز آن را اسمی عام برای هر جامه پوشاننده‌ای قلمداد کرده‌اند، یا به عبارتی؛ مطلق پوشاک. (۱۸۷) اما مطابق احادیثی که در مباحث فقهی (فصل سوم) بدان خواهیم پرداخت، می‌توان نتیجه گرفت که کاربرد اصلی «خمار» عبارت از ستر عورت و پوشاندن ناحیه دامن بوده است. روایاتی که واژه مقتعه و خمار را منطبق بر روسری می‌دانند عمدتاً مربوط به پیامبر نبوده بلکه منسوب به دیگران است و به ویژه در قرن دوم تثبیت گردیده است. طرفه اینکه روایات منحصر به زمان نماز است. تمامی روایاتی که در آنها از واژه خمار، مقتعه و ملحفه استفاده شده، صرفاً لباس زنان در «هنگام برپایی نماز» را توضیح می‌دهند و چیزی در غیر نماز نمی‌گویند. پس اگر حتی بتوان با استناد به آنها لزوم ستر مو و گردن را اثبات کرد، باز هم صرفاً موقع نماز را در برمی‌گیرد و نه سایر اوقات را... از کیفیت پرسش راویان این‌طور برمی‌آید که لباس نماز از لباس عادی مهمتر و حساستر می‌باشد. (۱۸۸) مضاف بر اینها وقتی در آن دوران برای بسیاری از مستمندان تهیه بیشتر از یک قطعه پارچه مقدور نبوده است، روشن است که چگونه از آن استفاده می‌کردند. از این رو چپستی و چگونگی استفاده از «خمار» نیز روشن می‌شود. گذشته از زنان مستمندی که یک قطعه پارچه بیشتر نداشتند مابقی به یکی از این دو صورت عمل می‌کردند:

الف - اکثراً از پیراهن زنانه که «درع» نامیده می‌شده و از نیمه‌های سینه تا نزدیکی‌های زانو را در بر می‌گرفته استفاده می‌کردند. گاه علاوه بر پیراهن، از قطعه پارچه‌ای به نام احتمالی «خمار» که بر روی «دوش» می‌گذارند یا بر روی

«سر» سوار می‌کردند تا سینه و پستان، شانه و بازو را در بگیرد بهره می‌گرفتند. بنابراین درع یا پیراهن زنانه تقریباً کارکرد ازار مردانه را داشته، اگر چه منطقه بیشتری (از جمله: کل شکم، کمر و بیشتر سینه و پستان) را دربرمی‌گرفته است. همچنین خمار یا «رو دوشی و سرانداز» زنانه تقریباً معادل رداء مردانه بوده است.

ب - برخی نیز همانند مردان از ازار و رداء (خمار) بهره می‌گرفتند. (۱۸۹) در روایتی منقول است که «حفصه دختر عبدالرحمن، نزد عایشه می‌رود. وی خمار نازکی دربرداشته، به همین خاطر عایشه جامه او را پاره کرده و به جای آن، خمار ضخیمتری را به او داد: «دخلت حفصة بنت عبدالرحمن علی عایشة زوج النبی (ص) و علی حفصة خمار رقیق، فشقته عائشة و کستها خماراً کثیفاً.» ممکن است برخی واژه خمار در این روایت را به روسری و سرپوش تفسیر کنند ولی باید گفت با این فرض محتوای حدیث هر گز با واقعیات عصر پیامبر همخوانی ندارد، زیرا در آن زمان تقیدی نسبت به جاهای بسیار حساس تراز موی سر نیز وجود نداشت و در نتیجه نوبت به انتقاد و واکنش به روسری نازک و پیدابودن مونی رسید.» (۱۹۰) در آن دوران بسیاری از اندام زنان همیشه نمایان بوده و این امری عادی بوده است. به علاوه مابقی مواضعشان نیز گهگاه به دلایلی نمایان می‌گشته است. در چنین آشفته بازاری جامعه اسلامی فقط می‌توانست از آنان انتظار داشته باشد که مناطق تحت پوشش جامه‌ها را به خوبی حفظ کنند و از آشکار شدن ناحیه دامن، سینه و... جلوگیری نمایند، زیرا آنان مبتلابه پوشش‌های بی‌ثمر و نیز دچار بی‌مبالاتی بودند. از این رو زمینه‌ای برای امر به پوشش «ساق پا، ساعد و آرنج، گردن و موی سر» وجود نداشته است.

از سوی دیگر؛ وقتی به وضعیت اقلیمی عربستان توجه شود، معلوم می‌گردد که پوشش در عصر پیامبر تنها در ارتباط با عفت جنسی نبوده است، بلکه بیشتر ناشی از مسائل عرفی و اقلیمی بوده است. در شرایط اقلیمی عربستان و در صحراهای شن زارش که هر لحظه شنهای نرم صحرا در همه جا پراکنده می‌شود، زنان و مردان برای فرار از شن، روسری سر می‌کردند که هنوز هم متداول است، با این تفاوت در شکل و شمایلش تغییراتی حاصل شده است. حتی در خوزستان اعراب ایرانی نیز چنین‌اند و طبیعی است که این سنت برای فرار از آلوده شدن بوده است و ربطی به حجاب شرعی ندارد.

معنای «وَ لِيَضْرِبَنَّ بِخُمْرِهِنَّ عَلَي جُيُوبِهِنَّ»

ترجمه عبارت فوق، به طور کلی این است: «و می‌بایست خمارشان را بر روی جیب‌شان قرار دهند». بنابراین برای فهم مراد این عبارت، باید معنی و مصداق دو کلمه خمار (مفرد خُمُر) و جیب (مفرد جُيُوب) روشن شود. این عبارت از جمله عبارت قرآنی است که تحت تأثیر ذهنیت قبلی مفسران معنا می‌شود؛ مفسرانی که بالا تنه زنان را کاملاً پوشیده و به عبارت دیگر آنان را دارای پیراهن و لباس کنونی تصور می‌کنند، مراد عبارت را ستر کردن، مو و قسمت ناچیزی از سینه که به گردن متصل است می‌دانند. (۱۹۱) «ولی مفسرانی که به واقعیات عصر پیامبر توجه بیشتری دارند، مقصود عبارت را ستر بخشهای مشهود سینه و پستان و جلوی بدن قلمداد می‌کنند چرا که زنان آن دوره را فاقد پیراهن می‌دانند یا اگر هم قائل به پیراهن‌اند، گریبان‌ش را فراخ (به طوری که حتی می‌توانستند دست را به درونش بُرد) دانسته و به همین خاطر مقصود عبارت را ستر بخشهای سینه و پستان می‌دانند.» (۱۹۲) در بسیاری از نقاط ایران نیز، به ویژه در روستاهای کشور، پیراهن زنان چنین بوده است و حتی زنان روستا در مقابل مردان همان روستا، پستان خود را برای شیر دادن بچه ظاهر می‌ساختند. حال به دلیل اهمیت موضوع، عبارت مورد بحث را (که امروز علاوه بر سینه، حتی پوشش مو و گردن را نیز از آن استنباط می‌کنند) از چند طریق مورد بحث قرار می‌دهیم:

طرق مختلف بررسی خمار

طریقه اول - بررسی حالات متصور برای خمار

حالت اول - رفع برهنگی سینه: زنان جاهلی دو گونه لباس می‌پوشیدند: الف - درع و خمار: قبلاً توضیح داده شد که آنان معمولاً از پیراهن و بعضاً همراهش از سرانداز استفاده می‌کردند اما هر یک از این دو دارای اشکالی بود؛ از یک سو گریبان پیراهن بسیار فراخ بود بطوری که نیمی از سینه زنان و پیرامونش نمایان بود و از سوی دیگر خمار را در جلو سینه به هم وصل نمی‌کردند بلکه آن را آویزان می‌گذاشتند و یا به پشت گردن هدایت می‌کردند و در نتیجه مانع پیدایی سینه نمی‌شد. بر این اساس آیه از آنان خواسته که طرفین سرانداز را بر گریبان نهند تا سینه و پستان پوشیده گردد. ب - ازار و رداء: برخی از زنان از ازار و رداء استفاده می‌کردند: ازار همانند

لنگ است که از حدود ناف یا زیر سینه به دور بدن می‌بستند و تا زانو امتداد داشت و برای ستر بالا تنه، خمار که رداء زنانه است را بر دوش (یا بعضاً بر سر) می‌نهادند تا کل سینه و بازو را در برگیرد، اما چون طرفین خمار را به خوبی به هم وصل نمی‌کردند، مرتب سینه‌هاشان نمایان می‌شد. بر این اساس آیه از آنان خواسته که طرفین خمار را در ناحیه سینه بهم برسانند تا سینه آنان پوشیده گردد. مفسران نیز خمار را به معنای روسری و سرانداز، و جیب را اشاره به ناحیه سینه می‌دانند و همان توضیح بند الف را مطرح می‌کنند. (۱۹۳) البته کسانی هم هستند که قائل به ستر مو هستند و به همین خاطر خمار را به سرپوش و مقفعه ترجمه می‌کنند، اما اینان توجه ندارند که استفاده از خمار بر روی سر، ناشی از رسوم و اعتبارات اجتماعی و یا برخاسته از شرایط اقلیمی و آب و هوایی آن دیار (با هدف مهار تابش آفتاب و گرد و غبار) بود و در نتیجه ارتباطی به حجاب، عفت جنسی، و انگیزه‌های اخلاقی و شرعی نداشت، و درست به همین خاطر بود که مردان نیز سرشان را می‌پوشاندند. (۱۹۴) همچنان که در نواحی خراسان و سیستان و بلوچستان بسیاری از مردان نیز سر خود را با پارچه‌ای عمامه مانند می‌پوشانند. پس در این حالت آیه از زنان می‌خواهد که برای پوشاندن سینه از خمار استفاده کنند. با این وصف بهتر است که خمار را به سرانداز ترجمه کنیم.

حالت دوم - رفع ظهور فرج و پایین تنه: در باره نارسایی لباس به طور عموم در عصر پیامبر مطالبی گفته شده است. یکی از آن نارسایی‌ها؛ وجود مفرج الجانبین و غیر مخیط الجانبین بوده که با اینکه پایین تنه را در بر می‌گرفته است ولی به دلیل شکاف جانبی‌اش حتی به خوبی نمی‌توانسته کفل‌ها را تحت پوشش قرار دهد. نارسایی دیگر؛ ابتلاء آنان به دو گونه استفاده منهی از جامه بود: یکی اینکه دامن لباس را از سمت چپ یا راست یا هر دو سمت به بالا آورده و بر روی کتف می‌نهادند (که به این عمل اشتمال صماء گفته می‌شد) و در نتیجه کناره‌های ران، پهلو و یا عورت نمایان می‌گشت. در این خصوص در تفسیر سورآبادی آمده:

«آن وقت که مسلمانی نبود زنان حریرهای تنگ می‌پوشیدند با زبان‌های گشاده بیرون آمدندی همی خرامیدندی بلیحه و «دامن بر کتف افکنده» و پیراهن‌های...» (۱۹۵)

گونه دیگر اینکه؛ آنها برای استتار فرج و پایین تنه، فقط به دامن لباس‌شان اکتفا می‌کردند و شکاف تحتانی لباس در هنگام نشستن رو به افق یا آسمان قرار

می‌گرفت (که این نوع «احتباء» نامیده می‌شد) و در نتیجه اگر با پارچه‌ای دیگر یا با اضافه همان پارچه خود را نمی‌پوشاندند در این صورت فرج، ران و پایین تنه آشکار می‌شد. (در بسیاری از نقاط ایران هم تا همین اواخر و به ویژه در روستاها، زنان تنها دامن می‌پوشیدند و اگر دقت نمی‌کردند در بسیاری مواقع عورت‌شان نمایان می‌شد.) با این اوصاف، شاید رسول الله به دلیل این گونه لباس پوشی (یعنی اشتغال صماء و احتباء)، ثوب واحد را نهی کرد. (۱۹۶)

پس در این حالت، مراد قرآن در عبارت «وَ لِيُضْرِبَنَّ بِخُمْرِهِنَّ عَلِي جُيُوبِهِنَّ»، به طور کلی پوشاندن شکافهای جانبی پوششها بوده است.

حالت سوم - خمار به عنوان پوشاک تنه: گستره معنای واژه «خمار» همچنان که توضیح داده شد، شامل مطلق جامه و «پوشاک» نیز می‌باشد. «جیب» نیز چنین وضعیتی دارد و به معنای «شکاف» و فاصله میان دو چیز است. از این رو، از اطلاق کلی و عام واژه خمار به پوشش، و جیب به شکاف، رفع برهنگی هر قسمتی از تنه و ران را می‌توان فهمید. بنابراین در این حالت، رفع برهنگی ناشی از شکافها و فاصله‌ها خواسته شده است. در نتیجه دستور پوشش در این آیه، محدود به موضع خاصی نبوده و هر موضعی از تنه و ران که در اثر بی‌مبالاتی برهنه و باز می‌ماند را در برمی‌گیرد.

از بررسی حالات سه گانه فوق معلوم می‌شود که حکم پوشش در «وَ لِيُضْرِبَنَّ بِخُمْرِهِنَّ عَلِي جُيُوبِهِنَّ»، یا خاص ناحیه سینه است، یا دامن و پایین تنه، و یا به طور کلی؛ هر قسمت حساس. (۱۹۷)

طریقه دوم - مقایسه با جملات ماقبل

دومین راه نزدیک شدن به معنای «وَ لِيُضْرِبَنَّ بِخُمْرِهِنَّ عَلِي جُيُوبِهِنَّ» مقایسه‌اش با عبارات پیش از آن است. در این رابطه سه احتمال وجود دارد:

حالت اول - ستر سینه: اگر عبارت صدر آیه یعنی «يَحْفَظُن فُرُوجَهُنَّ» را محور مقایسه قرار دهیم، با این شرط که حفظ فرج را در آن به معنای «ستر عورت و پایین تنه» بگیریم، در این صورت اولین جای مهم پس از عورت و پایین تنه که در صدر آیه آمده، عبارت از بالاتنه با محوریت سینه و پستان می‌باشد و در نتیجه می‌توان مراد قرآن را در عبارت «وَ لِيُضْرِبَنَّ بِخُمْرِهِنَّ عَلِي جُيُوبِهِنَّ» ناظر به امر پوشش سینه دانست. خیل کثیری از مفسران نیز مراد عبارت را پوشش همین ناحیه دانسته‌اند.

حالت دوم - ستر فرج و پایین تنه: اگر جمله صدر آیه را نه به معنای ستر عورت بلکه به معنای ارتکاب فحشا و زنا بدانیم در این صورت اولین موضع لازم الستر، برای مهار نسبی فحشاء، پوشاندن ناحیه دامن و پایین تنه است، بنابراین در این حالت مراد آیه در عبارت «وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَي جُيُوبِهِنَّ»، لزوم دقت در پوشش فرج و پایین تنه است، به ویژه که در این امر در آن زمان بی‌توجهی‌هایی معمول بوده است.

حالت سوم - ستر جاهای حساس به طور کلی: اما اگر جمله «لَا يَبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» که بلافاصله پیش از عبارت مورد بحث و پس از «يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ» آمده است را ملاک مقایسه قرار دهیم، در این صورت این عبارت بنا بر آنچه قبلاً توضیح داده شد، دال بر مهار برهنگی در ناحیه تنه، ران و بازو است. پس عبارت اصلی می‌تواند گویای «توجه عملی» به پوشش مواضع مذکور، رعایت دقت و ارائه شیوه‌ای اجرایی در آن خصوص باشد.

در طریقه دوم بررسی نیز، با سه احتمال متصورش، مشخص شد که حکم آیه، یا تمرکز بر پوشش سینه است، یا پوشش دامن و پایین تنه، و یا پوشش هر قسمت حساس به طور کلی. (۱۹۸)

طریقه سوم - بررسی معانی جیب

سومین طریق دستیابی به معنای «وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَي جُيُوبِهِنَّ» پیگیری معانی و مصادیق «جیب» (مفرد جیوب) است. در این رابطه نیز سه حالت به شرح زیر وجود دارد:

حالت اول - ستر سینه: چنانکه پیش از این گفته شد بسیاری از مفسران بر این باورند که منظور از جیوب در این آیه، ناحیه سینه و گریبان است و در نتیجه هدف آیه را لزوم پوشش «سینه» دانسته‌اند.

حالت دوم - ستر فرج و پایین تنه: از دیگر مصادیق واژه «جیب»، کاربرد آن به جای واژه «فرج» به معنای شرمگاه است! (۱۹۹) بنابراین آیه در عبارت «وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَي جُيُوبِهِنَّ» خواهان پوشش ناحیه فرج و پایین تنه، و رعایت دقت در این امر شده است تا زنان مؤمن از ظهور گاه و بی‌گاه این ناحیه، که به صورت عادت درآمده، جلوگیری کنند. این مصداق و تفسیر گرچه امروز غیر منتظره می‌نماید و با ذهنیات مفسران (به ویژه آن ذهنیاتی که عبارت را دال بر پوشش کردن و مو می‌دانند) تفاوت فاحش دارد اما برگرفته از معانی مسبوق

به سابقه در ادبیات کهن عرب بوده و از آن گذشته در آیه، قرینه روشنی دال بر انحصار معنای جیب بر سینه وجود ندارد و در نتیجه نمی‌توان احتمال کنونی را نادیده گرفت.

حالت سوم - ستر همه شکافها و فاصله‌های جامه: معنای اصلی جیب عبارت از شکاف و فاصله میان دو چیز است. پس هر شکاف و فاصله‌ای که بر روی یک جامه و یا حد فاصل میان دو جامه بود و منجر به نمایان شدن بخش‌هایی از تنه، ران و بازو می‌گشت را دربرمی‌گیرد؛ چه این شکاف لباس در ناحیه گریبان و سینه، و یا میان طرفین سرانداز باشد، چه ناشی از فاصله ما بین لباس پایین تنه و لباس بالا تنه باشد و منجر به ظهور شکم و کمر بگردد، چه ناشی از شکافهای جانبی جامه، درع و ازار بود و موجب نمایان شدن پهلوها و کناره‌های ران بگردد و چه مربوط به شکافهای تحتانی ازار و دامن لباس باشد که در هنگام نشستن و زانو در بغل گرفتن، به کشف عورت و ران می‌انجامد. بر این اساس عبارت «وَلْيُضْرِبَنَّ بَخْمَرٍ عَلَيَّ جُيُوبَهُنَّ» خواهان بسته شدن «همه» شکافها و فاصله‌های مذکور شده است. به عبارت دیگر، رفع برهنگی هر بخشی از اندام یاد شده را مورد توجه قرار داده و نه فقط ناحیه سینه و یا ناحیه فرج و پائین تنه را. (۲۰۰)

نتیجه طریقه سوم که با سه احتمال همراه بود، عبارت است از خواهان پوشاندن سینه یا پایین تنه و یا به طور کلی هر قسمتی از اندام غیر ظاهر شده است.

طریقه چهارم - نسبت خمار با «لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ»

عبارت «لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» که بلافاصله پیش از عبارت مورد بحث آمده می‌تواند ملاکی برای تعیین معنای آن باشد. جمله فوق به «کلیتِ نهی از برهنگی اندام غیرظاهر» پرداخته است. در اینجا نیز چند حالت متصور است:

حالت اول - اگر این عبارت، امر به «هویدا نساختن اندام غیرظاهر» باشد، در این صورت «وَلْيُضْرِبَنَّ بَخْمَرٍ عَلَيَّ جُيُوبَهُنَّ» خواهان استفاده بهینه از جامه‌های‌شان، و در نتیجه بر طرف ساختن کاستی‌هایی است که منجر به پیدا شدن اندامی می‌باشد که معمولاً پوشیده بود تا بدان وسیله مراد آیه در عبارت «وَلْيُضْرِبَنَّ بَخْمَرٍ عَلَيَّ جُيُوبَهُنَّ» فعلیت یابد.

حالت دوم - تأکید بر ستر جاهای حساس؛ اگر بنا باشد عبارت «وَلْيُضْرِبَنَّ بَخْمَرٍ عَلَيَّ جُيُوبَهُنَّ» در صدد تأکید بر «مواضعی خاص» از میان اندام ملحوظ

در «لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» (شامل تنه، ران و بازو) باشد در این صورت با دو برداشت روبرو هستیم:

الف - وقتی مراد پوشاندن فرج، و عبارات گویای ناحیه «دامن و فرج» باشد که در فقه به آن «ستر عورت» گفته می‌شود، هر دو واژه جیب و فرج به معنای «مرز، شکاف و فاصله» میان دو پا است که منطبق بر ناحیه عورتین می‌باشد که برای تحقق استتارش می‌بایست از پارچه‌ای که دور کمر تا نزدیک زانو امتداد می‌یافت استفاده می‌کردند. ترجمه: «زنان مؤمن نباید اندام [واقع در محدوده تنه، بازو و ران] را نمایان سازند... و [به ویژه] می‌بایست جامه و پوشاکشان را بر فرج و پایین تنه بنهند [و از استتارش اطمینان حاصل کنند.]» البته این برداشت وقتی صحیح است که عبارت «يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ» به معنای صیانت جنسی و عدم زنا باشد. (۲۰۱)

ب - ناحیه سینه: برداشت دوم این است که اگر «يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ» به معنای ستر عورت و پایین تنه باشد در این صورت عبارت اصلی برای ستر سینه و بالا تنه است. زیرا پس از فرج و پایین تنه، حساسترین موضع برای پوشش همین سینه است که برای استتارش کافی بود که طرفین سرانداز و روسری را در ناحیه جلو بدن به هم وصل کنند. پس معنای جیب و جیوب در این عبارت سینه و جلو بدن است. (۲۰۲) با این برداشت ترجمه کل عبارت چنین است: «زنان مؤمن نباید اندامشان را آشکار سازند و [به ویژه علاوه بر اطمینان از فرج و دامن که در صدر آیه آمد] می‌بایست جامه‌شان را بر روی سینه [نیز] قرار دهند [و بدین وسیله از استتار دو ناحیه مهم، یعنی دامن و سینه اطمینان یابند.]» (۲۰۳)

حالت سوم - نبود نسبت و رابطه: بر این اساس عبارت «وَأَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَي جُيُوبِهِنَّ»، جمله‌ای جدید بوده که با جمله ماقبلش «لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» رابطه ندارد. این احتمال به شرحی که خواهید خواند از اساس نادرست است. اگر عبارت «وَأَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَي جُيُوبِهِنَّ» را بدون رابطه با جمله ماقبلش بگیریم در این صورت می‌شود انتظار داشت که «وَأَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَي جُيُوبِهِنَّ» به پوشاندن ناحیه جدیدی از پیکر (علاوه بر تنه، ران و بازو که قبلاً از «لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» به دست آمد) اشاره دارد. این ناحیه جدید را، چنانکه از برخی گزارشات و تفاسیر برمی‌آید، می‌توان موی سر و گردن تصور کرد:

«گفته می‌شود به این دلیل دستور «وَأَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَي جُيُوبِهِنَّ»

نازل شد که زنان مو، گوشواره و گردن را بپوشانند.» (۲۰۴)

مطهری نیز می‌گوید:

«دقت فرمایید! خمار = روسری، اساساً برای پوشانیدن سر وضع شده است. ذکر کلمه خُمُر می‌فهماند که زن باید روسری داشته باشد...» (۲۰۵)

در رد این برداشت تا به حال توضیحاتی آورده شده، و در اینجا توضیح دیگر به آنها افزوده می‌شود؛ همه کسانی که عبارت را دال بر پوشش سر و گردن دانسته‌اند به خوبی می‌دانند که هیچ اسمی از موی سر در آیه نیامده و نیز قبول دارند که نصّ عبارت صرفاً دستور به قرار دادن سرانداز بر روی سینه (و حد اکثر گردن) داده است. مطهری هم می‌نویسد: «وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ، یعنی می‌باید روسری خود را بر روی سینه و گریبان خویش قرار دهند.» (۲۰۶) پیدا است که مطهری هم، استنباط پوشش مو را، نه از صراحت متن، بلکه از لابلای عبارت استخراج کرده است. همچنین پیدا است که آنان استفاده از سرانداز را پیش از نزول آیه، لازم و به عبارتی شرعی تلقی کرده‌اند، در صورتی که استنباط لزوم پوشش مو، از راه قهری بودن استتارشان در پی پوشش سینه و گردن، در نهایت ضعف و سستی است.

«شرعی قلمداد شدن استفاده از سرانداز در پیش از نزول آیه نیز نادرست است زیرا هیچ آیه‌ای پیش از این آیه (و حتی پس از آن) دال بر استفاده از خمار به معنای سرانداز نازل نشده و هیچ اسمی از آن بمیان نیامده است. ذکر خمار به معنای سرانداز به خودی خود نمی‌تواند کاشف از حکم قرآن مبنی بر لزوم پوشش قلمرو تحت استتارشان باشد مگر اینکه «امر» به استفاده از آن شده باشد ولی هرگز چنین امری در آیه نیست بلکه خمار صرفاً به عنوان وسیله‌ای برای قرار گرفتن بر روی ناحیه دیگر یاد شده است... حتی اگر خمار به معنای سرانداز و روسری باشد در این صورت استفاده از آن به شرایط اقلیمی، عادت جاری، اعتبار اجتماعی، و رسم و عرف رایج‌شان برگشت می‌کرد و در نتیجه «صرف ذکر» سرانداز نمی‌تواند مبنای تفسیرمان از آیه قرار گیرد. در واقع وجود خمار در متن آیه، بدون اینکه وظیفه‌ای برای آن در قبال ستر مو تعریف کند، دلالت بر عرفی بودن کاربردش دارد.» (۲۰۷)

بدین ترتیب، اگر خمار به معنای سرانداز باشد، خمار به عنوان دم دست‌ترین وسیله در اختیار زنان که به ناحیه سینه نزدیک است، انتخاب شده تا به وسیله آن

جیب و سینه را بپوشانند و نه اینکه کاربرد قبلی آن مورد تشریح و امضا قرار گرفته باشد که برخاسته از رسوم و شرایط اقلیمی بوده و مردان و زنان، هر دو از آن استفاده می‌کردند.

لازم به ذکر است که تمام مطالبی که در توضیح فوق آورده شد «بر این مبنا استوار بود که خمار را به معنای روسری و سرانداز، و جیب را مربوط به ناحیه سینه بدانیم در حالی که نه خمار لزوماً به معنای روسری و سرانداز است و نه جیب الزاماً اشاره به ناحیه سینه دارد. از توصیفات [هم] که در متن روایات در مورد خمار آمده، چنین به نظر می‌رسد که تعریف این واژه در آن عصر، نزدیک به عمامه می‌باشد و نه روسری‌های کنونی.» (۲۰۸)

این نکته انکار ناپذیر است که جمله «وَ لِيَضْرِبَنَّ بِخُمْرِهَا عَلِيَّ جُيُوبَهُنَّ» با جمله ماقبلش (لَا يُدْبِنَنَّ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا) ارتباط مستقیم دارد و اینکه می‌گویند جمله‌ای جدید بوده و یا به عبارت فقها جمله مستأنفه است، خالی از وجه است و «به همین خاطر، امکان استنباط پوشش مو و گردن به عنوان نواحی جدید، از این عبارت، از اساس نادرست است. برای اثبات مطلب کافی است که کل عبارات را با ادامه آن مرور کنیم و به جمله تکرار شده‌اش در همین آیه دقت کنیم: «لَا يُدْبِنَنَّ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ لِيَضْرِبَنَّ بِخُمْرِهَا عَلِيَّ جُيُوبَهُنَّ وَ لَا يُدْبِنَنَّ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ...» چنانکه متن آیه روشن و صریح است که جمله «لَا يُدْبِنَنَّ زِينَتَهُنَّ» برای استثناء کردن شمول آیه نسبت به محارم تکرار شده، ولی جالب است که جمله «وَ لِيَضْرِبَنَّ بِخُمْرِهَا عَلِيَّ جُيُوبَهُنَّ» در این تکرار همراهش نیامده است و این نشان می‌دهد که «وَ لِيَضْرِبَنَّ بِخُمْرِهَا عَلِيَّ جُيُوبَهُنَّ» در عبارت یکپارچه «لَا يُدْبِنَنَّ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ لِيَضْرِبَنَّ بِخُمْرِهَا عَلِيَّ جُيُوبَهُنَّ» به عنوان توضیح و تتمه «لَا يُدْبِنَنَّ زِينَتَهُنَّ» است، زیرا اگر جمله مستقل (= مستأنفه) و بی‌ارتباط با ماقبل بود و در نتیجه اشاره به پوشش مو و گردن (یا هر بخش جدیدی از اندام) داشت، در این صورت لازم بود علاوه بر استثناء «لَا يُدْبِنَنَّ زِينَتَهُنَّ»، همچنین ستر مو و گردن نیز در برابر آنان (محارم) با ذکر دوباره «وَ لِيَضْرِبَنَّ بِخُمْرِهَا عَلِيَّ جُيُوبَهُنَّ» استثناء می‌شد، در حالی که چنین نشده است.» (۲۰۹)

تا اینجا عبارت «وَ لِيَضْرِبَنَّ بِخُمْرِهَا عَلِيَّ جُيُوبَهُنَّ» از طرق مختلف مورد بررسی قرار گرفت و مشخص شد که دستور آیه در این عبارت:

۱- یا مبین ستر «سینه و پستان» است، زیرا خمار را به معنای سرانداز (با قابلیت استتار جلو بدن) می‌دانند و جیب را حاکی از باز بودن ناحیه سینه دانسته‌اند.

۲- یا گویای ستر «فرج و پایین تنه» می‌باشد زیرا جیب به معنای فرج هم بوده، و خمار در معنای عام ساتر و پوشش هم کاربرد دارد.

۳- و یا بهتر از همه این است که دستور آیه را یک رهنمود کلی بدانیم و واژه‌های کلیدی خمار و جیب را ناظر به معانی کلی‌شان. به این ترتیب جیب، اشعار بر شکاف یا فاصله خاصی ندارد، بلکه دال بر هر شکاف یا فاصله نمایانی بود که به خاطر جامه‌های نادوخته‌شان در وضعیت‌های مختلف حادث می‌شد و در نتیجه تنه و ران را در معرض برهنگی قرار می‌داد و به ویژه موجب ظهور «فرج و پایین تنه» و «سینه و پستان» می‌گشت. همچنین خمار نیز اشعار بر جامه خاصی نداشته، بلکه دال بر جامه و پوشاک به طور کلی است که بر روی اندام قرار می‌گرفت و می‌توانست ظهور جیب را مهار کند و به ویژه ناحیه «فرج» و «سینه» را بپوشاند.

بنابراین جمله «وَ لَيُضْرِبَنَّ بِخُمْرِهِنَّ عَلَي جُيُوبِهِنَّ»، که در ادامه و در تبیین عبارت «لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» آمده، خواهان بسته شدن شکاف‌هایی است که رو به فحشا باز شده، زیرا صدر آیه، به عنوان محور بحث، در رابطه با چشم پوشی از زنا و رعایت صیانت جنسی نازل شده است (يَعْضُنَّ مِنْ أَبْصَرِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ). همچنان که بارها توضیح داده شده است، در روزگار عصر پیامبر مصادیق این نقاط خطر که باید پوشیده می‌شد، عبارت از باز ماندن فرج و دامن، سینه و پستان بود که نگاه‌های شیطانی منجر به فحشا را در پی داشت. حتی «اگر خمار مذکور در آیه به معنای سرانداز و روسری باشد، با این حال قرینه واضحی وجود ندارد که آیه در صدد «شرعی قلمداد کردن» وجود آن بر روی سر و گردن است. آن چه می‌توان احتمال داد یکی از این دو مورد است:

الف - تشریح کاربرد جدید خمار در پوشاندن ناحیه جیب. اگر جیب را مطابق رأی مفسران، سینه بگیریم در این صورت قرآن از زنان مؤمن خواسته است که دنباله پارچه‌های واقع بر سر را، روی سینه قرار دهند تا موجب استتار سینه‌شان گردد. بدیهی است که امر به استفاده جدید از یک پوشاک، به معنای «تشریح کاربرد قبلی» آن پوشاک نیست! ...

ب - قرار دادن دنباله سرانداز بر جیب با هدف اطمینان از پوشیدگی بخش‌هایی از مو و گردن که به دلیل عدم اتصال طرفین سرانداز به همدیگر، مکشوف مانده بود. چنانکه ملاحظه می‌شود این برداشت صرفاً یک احتمال است که البته به دلیل وجود معضلات یا برهنگی‌های حادث‌تری که در مطلع آیه «يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ» به آن

اشاره شد، صحیح نمی‌نماید.» (۲۱۰)

با این حال در قرون اخیر، برخی از فقها برای اثبات ستر مو به «وَأَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَي جُيُوبِهِنَّ» روی آورده و خمار را به معنای روسری گرفته و سپس هدف آیه از قرار دادن آن بر روی جیوب را ستر مو، گردن و... گرفته‌اند. در این رابطه، نکته مهمی که درخور ذکر می‌باشد این است که «فقهای پیشین امامیه هرگز در مباحث فقهی خود به این آیه استناد نکرده‌اند. این در حالی است که فقیهان حتی احادیث ضعیف را هم مورد توجه قرار می‌دهند، چه رسد آیه‌ای وجود داشته باشد و بتواند فصل‌الخطاب باشد! اما دو سه قرن اخیر گروه قلیلی از فقیهان، آیه را با استناد به اقوال روایی مجمع البیان و نیز با تحلیلی خاص، مستند رأی خود قرار داده‌اند. راستی اگر چنین سند محکمی در لزوم پوشش مو و گردن وجود داشت چرا هیچ یک از فقهای پیشین در طول یک هزار سال فقاقت، به آن استناد نکرده‌اند و اسمی از «موی سر» و اسمی از «آیه مذکور به عنوان سند» بمیان نیاورده‌اند؟! جالب اینکه شهید اول و ثانی و محقق کرکی که اولین مطرح کنندگان ستر مو هستند به این آیه استناد نکرده‌اند» (۲۱۱) **طبرسی هم که اقوال منقول در تفسیر وی ملاک قائلان به وجوب پوشش مو است، «خودش پوشش موی سر را مطرح نکرده و بلکه از عبارت «وَأَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَي جُيُوبِهِنَّ» تنها پوشش نحر (سینه یا گردن) را استنباط کرده و سایر اقوال مورد بحث را به عنوان آراء مرجوح یا منقول، آن هم از منابع فقهی غیر شیعی، بیان کرده است.» (۲۱۲) مفسران فقیه و از جمله احکام القرآن جصاص، «هدف و نتیجه آیه «وَأَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَي جُيُوبِهِنَّ» را پوشش موی سر ندانسته بلکه مراد قرآن را پوشانیدن سینه می‌دانند و در غلیظترین حالت علاوه بر سینه، گردن را هم استنباط کرده‌اند.» (۲۱۳)**

بنی‌صدر در خصوص اطلاق خمار به روسری، در حاشیه کتاب «حجاب شرعی در عصر پیامبر» می‌نویسد:

«هرگاه خمار روسری باشد و قرآن گفته باشد با آن سینه را بپوشانید، پوشاندن سر را نیز دستور داده است و گرنه می‌گفت پیراهن یقه باز نپوشید الا اینکه با روسری نمی‌توان سینه را پوشاند مگر به شیوه دوخته که در حال حاضر بکار می‌رود. اگر خمار روسری بوده، در آن روز این مشکل را داشته و نمی‌توانسته است سینه را بپوشاند. راستی این است که آیه سر راست و شفاف است: پوششی که باید فروج را بپوشاند، کدام است؟ قرآن می‌گوید سینه را با خمار بپوشانید. اما نمی‌گوید فروج را به

کدام پوشش بیوشانید؟ آیه سر راست است می‌گوید با تن پوشی که زنان فروج خود را می‌پوشانند، یعنی خمار، سینه خود را نیز بیوشانند. زمانی که حجاب مطرح نبود، کسی نیاز نداشت آیه را تغییر معنی دهد. از زمانی نیاز به آیه پیدا شد که روایت کفایت نکرد و لازم شد معنی آیه قلب شود.»

محارم زنان

اگرچه محارم زنان در «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ...» توجه می‌شد، این آیه سرراست و روشن، دچار این همه گرفتاری‌ها و مشکلات و تفاسیر به رأی نمی‌شد. هنگام شرح «لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» به این نتیجه رسیدیم که «زنان مؤمن می‌بایست به جزوجه، مو، گردن، و نیمه پایین دست و پا، دیگر بخشهای اندام شامل تنه، ران و بازو را از غیر بیوشانند. قرآن در ادامه آیه، به ذکر افرادی می‌پردازد که محرم بشمار آمده و در نتیجه زنان مؤمن اجازه داشتند در برابر آنان «تنه، ران و بازو» را نیز نمایان کنند. اینان ۱۲ گروهند.» (۲۱۴) از این ۱۲ گروه، ۸ گروه اول آن به ذکر محارمی با نسبتهای مشخص پرداخته است و در ۴ گروه، محارم کلی و نامشخص معین شده‌اند:

- ۱- شوهر (إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ)
 - ۲- پدر (أَوْ آبَائِهِنَّ)
 - ۳- پدر شوهر (و داماد) (أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ)
 - ۴- پسر (أَوْ أَبْنَائِهِنَّ)
 - ۵- پسر شوهر (و شوهر مادر) (أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ)
 - ۶- برادر (أَوْ إِخْوَانِهِنَّ)
 - ۷ و ۸- پسر برادر و پسر خواهر (و عمودایی) (أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ)
 - ۹- زنان (که هم جنس اویند) (أَوْ نِسَائِهِنَّ)
 - ۱۰- بردگان (که در خدمت اویند) (أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ)
 - ۱۱- مردان بی‌طمع (که بی‌خطر برای اویند) (أَوْ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْأَرْبَابَةِ مِنَ الرِّجَالِ)
 - ۱۲- کودکان بی‌خبر (که نا آشنا به رمز و راز اویند) (أَوْ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَتِ النِّسَاءِ)
- «بنابراین، زنان مؤمن از ستر اندام پنهان (شامل تنه، ران و بازو) در برابر

۱۲ استثناء مذکور معاف شدند. در نتیجه پیدا شدن هر یک از این اندامها در برابر آنان بلا اشکال است.» (۲۱۵)

در هشت گروه اول همه تقریباً متفق القولند و اختلاف مهمی در بین نیست، الا اینکه به دلیل اطلاق «يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ» (با فرض استخراج معنای ستر از آن) که در صدر آیه آمده، ناحیه فرج و پایین تنه را از شمول حریمیت، مگر در برابر شوهر، برکنار می‌دانند. رأی غالب فقها در فقه اسلامی نیز همین است. (۲۱۶)

پس از ۸ گروه اول محارم که نسبتهای مشخص دارند، یک گروه کلی از محارم، یعنی زنان (أَوْ نِسَائِهِنَّ) را نام می‌برد. در این باره اتفاق نظر وجود ندارد؛ شمار زیادی از مفسران مراد آیه از «نِسَائِهِنَّ» را صرفاً زنان مؤمن و مسلمان می‌دانند و بر این مبنا بر زنان مؤمن جایز نیست که خود را در برابر زنان غیرمؤمن برهنه کنند. (۲۱۷) طباطبائی هم معتقد است که مراد از «نساء» زنان مؤمنین است: «و اینکه فرمود: «نِسَائِهِنَّ» و زنان را اضافه کرد به ضمیر زنان، برای اشاره به این معنا بود که مراد از «نساء» زنان مؤمنین است که جایز نیست خود را در برابر زنان غیرمؤمن برهنه کنند.» (۲۱۸) مرتضی مطهری با وجودی که احتمال کنونی را ترجیح داده است، ولی آیه را صریح در حرمت برهنگی در برابر زنان غیرمسلمان ندانسته است:

«... روایاتی آورده شده که برهنه شدن زن مسلمان در برابر زنان یهودیه و یا نصرانیه منع کرده است. در این روایات استناد شده است به اینکه زنان غیرمسلمان ممکن است زیبایی زنان مسلمان را برای شوهران و یا برادران خود توصیف کنند... ولی البته آیه صراحت کامل ندارد به اینکه ظاهر کردن زینتها و زیباییها در برابر آنها [زنان غیرمسلمان] حرام است. لهذا با قرائن و دلایل ممکن است گفته شود که این عمل مکروه است. فقها معمولاً در این مسأله قائل به پوشش زن نسبت به زنان غیرمسلمان نیستند و تنها به کراهت بی‌پوششی فتوا می‌دهند.» (۲۱۹)

در گروه دهم، مملوکین و بردگان خانه آمده است. بنابراین مملوکین خانواده نیز، اعم از غلامان و کنیزان، جزء محارم زن می‌باشند.

توجه به این نکته جالب است که قرآن در ۱۰ گروه گذشته بستگانی را اعلام کرد که عموماً فاقد سوء نظر و تمایل جنسی نسبت به زن مورد بحث بوده و به همین دلیل عام، محرم زن شمرده می‌شوند. اما در گروه ۱۱، به یک گروه کلی می‌پردازد که به دلایل خاص و موردی فاقد ولع، نیرنگ، سوء نظر و شهوت

نسبت به آن زن بوده و به همین دلیل خاص محرم وی می‌باشند. بنابراین ترجمه عبارت «التَّبَعِينَ غَيْرِ أُولِي الْأَرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ» که به عنوان «مردان بی‌نظر» آورده شده چنین است: «[علاوه بر محارم مشخص قبلی همچنان] سایر مردان همراه و پیوستگانی که [به دلایل خاص] فاقد حسّ جنسی و نیرنگ [نسبت به زن مربوطه] هستند [نیز محرم و خودمانی بشمار می‌آیند]» (۲۲۰) شاید به همین دلیل است که در قدیم کسانی که در ارتباط دائم با خانواده بودند نظیر نمکی، آب حوضی، نوکر و...، زنان خانه به آنها نمکی، آب حوضی، نوکر خودمان می‌گفتند و در برابر آنها بی‌پوشش می‌آمدند و به عنوان محرم به آنها نگاه می‌کردند.

این گروه کلی می‌تواند به گروه‌های فرعی زیر اشاره داشته باشد:

الف - افراد سفیه و ناقص العقل که فقدان حس جنسی در آنها، به طبیعت خلقت‌شان برمی‌گردد. مطهری هم می‌گوید:

«قدر مسلم، این جمله دیوانگان و افراد بُلّه را که دارای شهوت نیستند و

جاذبه‌ای که در زن است را درک نمی‌کنند شامل می‌گردد.» (۲۲۱)

ب - مردان اخته و خواجه که مقطوع الذکر بوده و از انجام عمل جنسی ناتوان‌اند.

ج - مردان سالخورده که دوران تمایلات جنسی‌شان به پایان رسیده و به همین خاطر سودای معاشقه و برقرار کردن رابطه جنسی را در سر نمی‌پرورانند. (۲۲۲)

د - مردان فقیر و نیازمندی که در خانه به عنوان خدمتکار و وَر دست یا شاگرد خانه مشغول شده و به دلیل فاصله طبقاتی‌شان با اعضای خانه، قصد رابطه با زنان منزل را نمی‌کنند.

ه - مردان کاملاً مرتبط و آشنایی که به دلایلی خاص (از جمله: زندگی مشترک خانواده‌ها، ارتباط زیاد، در یک خانه و اطاق زندگی کردن، احساس پدر و دختری یا مادر و پسری یا برادر و خواهری نسبت به هم داشتن، نسبت به وی حس جنسی نداشته باشند).

و - اشخاص صالح و رجال کامل و جا افتاده‌ای که به دلیل والائی شخصیت، از رهیدگی تمایلات جنسی به دور بوده و از هیجانی شدن غرائز جنسی (جز در برابر همسر و کنیز) پرهیز می‌کردند. (۲۲۳)

نظر به اینکه هدف قرآن از پوشش بانوان جلوگیری از آلودگی جنسی است که در مطلع آیه آمد (غض بصر و حفظ فرج)، لذا با وجود ایمنی و اطمینان خاطر

زنان از شخصیت طرف مقابل، الزامی به رعایت حجاب مذکور در برابر آنان نیست. ریشه تعدد احتمالات یاد شده، «عمدتاً به نوع برداشتی برمی‌گردد که از تعبیر «غَيْرِ أُولِي الْأَرْبَةِ» (فاقد ولع و شهوت) ناشی می‌شود. زیرا گروهی این فقدان شهوت را قهری دانسته و به طبیعت و خلقت فرد برمی‌گردانند (بند الف) و یا همچون اختگان و مجبوبین ناشی از فقدان عضو جنسی می‌دانند (بند ب). ولی برخی دیگر فقدان شهوت را مقطعی و مربوط به دوران سالخوردگی و کهنسالی می‌دانند (بند ج) و عده‌ای دیگر آن را ناشی از اختلاف مالی و ورستان، خدمتکاران و سایر بینوایان می‌دانند که با صاحب و ارباب خود داشتند (بند د). حالت دیگر فقدان شهوت و سوء نظر، مربوط به بستگان و آشنایان صمیمی است که به دلیل قرابت زیاد و زندگی توأمان، هر گونه سوء نظر از سوی ایشان نسبت به آن زن منتفی است، با این تفاوت که نه نیروی جنسی در ایشان خفته است و نه سایر زنان می‌توانند در برابر آنان فاقد پوشش باشند (بند هـ). و سرانجام؛ گروهی که بر مهار تمایلات جنسی توانا هستند و بطور ارادی آن را مهار می‌کنند، مراد مردان صالح و شخصیت‌های پخته‌ای هستند که از پنجره شهوانی به زنان نمی‌نگرند و به همین سبب در ایشان احساس اطمینان به وجود می‌آورند (بند و). بعید نیست که این عبارت قرآن به گونه‌ای تنظیم شده باشد که همه احتمالات بالا را در بر گیرد زیرا همه آنها در بی‌خطر بودن و قصد شهوانی نداشتن اشتراک دارند و این اشتراک، با تعبیر «التَّائِبِينَ غَيْرِ أُولِي الْأَرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ» مغایر نبوده و بلکه با آن هماهنگ و مطابق است.» (۲۲۴)

کودکان بی‌خبر آخرین گروه محارم زنان هستند (أَوِ الْوَالِدِينَ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَيَّ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ). گروه کلی «کودکان» که از حیث سن و سال، نقطه مقابل مردان هستند، کودکانی که فاقد آگاهی نسبت به رازهای جنسی بوده و یا توانایی رویارویی جنسی با زنان را ندارند و به همین دلایل به محرم بودنشان حکم شده است. در اینجا عبارت را می‌توان چند گونه ترجمه نمود: «کودکانی که هنوز به رازها و جاذبه‌های نهان جنسی زنان پی نبرده‌اند» و یا «کودکانی که از شرمگاه زنان آگاهی ندارند.» (۲۲۵) مرتضی مطهری در این باره می‌گوید:

«کودکانی که از امور جنسی بی‌خبرند، یا توانایی ندارند. این قسمت را نیز دوجور می‌توان تفسیر کرد... کودکانی که بر امور نهانی زنان آگاه نیستند. و ممکن است مفهوم غلبه و قدرت را بدهد، پس معنی چنین می‌شود: کودکانی که بر استفاده از امور نهانی زنان توانایی ندارند.» (۲۲۶)

با توجه به گروه‌های محارم نسبت به زن، معلوم و مشخص می‌شود که هدف اصلی از پوشش جلوگیری از فحشا و زنا است و نه ستر مو و یا حجاب شرعی. و اما بخش پایانی آیه: «وَ لَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَ تُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ». در قسمت قبل دیدیم که منظور از زینت، اندام طبیعی است و نه زیورآلات و آرایش و یا جامه و پوشاک. حال بر مبنای زینت به معنای ناحیه پایین تنه و ران، بحث را ادامه می‌دهیم:

قرآن در ابتدای آیه، به نهی فحشای جنسی پرداخت (يَعْضُضْنَ مِنْ أَبْصَرِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ)، سپس در همین راستا زنان را از «نمایان ساختن اندام» نهی کرد (لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ)، و با توجه به واقعیت آن عصر دو دستور صادر کرد. دستور اول «وَ لَا يَضْرِبْنَ بِخُمْرِهِنَّ عَلَي جُيُوبِهِنَّ» مربوط به تردد زنان و حالت ایستادن‌شان است که شرح آن گذشت و مشخص شد که می‌بایست شکاف‌ها و فاصله‌های باز را ببندند تا به ویژه ناحیه دامن و سینه‌شان پوشیده گردد. دستور دوم «لَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ» می‌تواند مربوط به زمان نشستن و قرار گرفتن زنان بر روی زمین باشد و مراد این باشد که به هنگام نشستن نباید بین پاهای آنها فاصله بیفتد یا زانوها بالا رود تا که پایین تنشان (شامل ران، لمبر، فرج و شرمگاه) نمایان گردد. (۲۲۷) با این دو رهنمود می‌توان نتیجه گرفت که قرآن خواهان دقت در پوشش دو بخش اندام یعنی «ناحیه دامن» و «ناحیه سینه و پستان» شده است.

با این زاویه؛ اگر زینت را جامه خاص بدانیم که نقش پوشاندگی‌اش کم رنگ، و جنبه تزئینی آن (با استفاده خاص از آن) بیشتر مطمح نظر باشد، این پوشاک و زیور خاص همان چیزی می‌شود که در متون کهن «خلخال» نامیده شده است. خلخال بر خلاف تصور رایج، لزوماً به معنای زیور و حلقه‌ای که به میچ یا می‌بستند، نیست بلکه پارچه نازک و یا رشته مانند و جواهرنشانی بود که به ران و یا دور ناحیه دامن می‌بستند. بر این اساس ترجمه عبارت چنین می‌شود: «زنان مؤمن نباید پاهایشان را به نحوی قرار دهند که پوشاک مزین و پنهان [در زیر دامن]شان نمایان گردد.» بنابراین «خَطِّ محوری آیه که صیانت جنسی است و در مطلع آن آمده و در طول آیه مورد توجه قرار گرفت، در این عبارت نیز دنبال شد و طی آن از زنان مؤمن خواست که دست از فریبندگی و دعوت به آلودگی بردارند.» (۲۲۸) و این امر مستمر و همه‌زمانی و همه‌مکانی است.

و اما از زاویه دیگر؛ «نشان ابتناء تمام رهنمودهای آیه بر حول پرهیز از

آلودگی جنسی را در عبارت انتهایی آیه می‌توان سراغ گرفت؛ آنجا که خواهان توبه همگانی مؤمنان از عملکرد سابقشان شده است: «تُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»... در اینجا از زنان مؤمن می‌خواهد که با قصد عرض اندام و نمایش زیبایی‌های نهان به تردد در سطح جامعه نپردازند: «لَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ»، از زنان مؤمن می‌خواهد که با قصد عرض اندام و نمایش زیبایی‌های نهان به تردد در سطح جامعه نپردازند. گفتنی است که پیش از این عبارت، «وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ» نیز یادآور آیه جلباب بود که در هر دو، توجه به مراقبت از جامه‌های رها، نادوخته و نارسا داده است. (۲۲۹)

مصادیق ما ظهر منها یا برهنگی‌های مجاز

بی‌گمان حساس‌ترین توضیحی که قرآن در باره پوشش زنان آورده، عبارت «لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ لِيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ» می‌باشد که پیش‌تر به آن پرداخته و نظرهای مختلف در باره آن آورده شد. اینک به استخراج معنای «ما ظهر منها» و اقدام به تعیین مصادیق معنای برگزیده، و سرانجام حکم قرآن در باره حجاب متعارف و مرسوم در پیش از نزول وحی، آورده می‌شود. (۲۳۰)

یکی از مهم‌ترین چالش‌ها در عبارت «لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا...» دستیابی به معنای «ما ظهر منها» است، که انتخاب یکی از دو مورد «اندام ظاهر و نمایان» یا «ظهور موردی اندام» می‌باشد:

الف - اندام ظاهر و نمایان: بر این اساس ما ظهر منها اشاره به اعضای مشخص و بخشهای معین از اندام زنان دارد و در نتیجه عبارت چنین معنا می‌شود: «زنان مؤمن نباید اندام و زیبایی‌هایشان را نمایان سازند مگر آن بخش‌هایی که [معمولاً] نمایان و ظاهر هستند...»

ب - ظهور موردی اندام: ما ظهر منها اشاره به عضو بخش معینی از پیکر نداشته، بلکه به معنای ظهور موردی و برهنگی ناخودآگاه بخشهایی از اندام است. در نتیجه، عبارت چنین معنی می‌دهد: «زنان مؤمن نباید اندام و زیبایی‌هایشان را نمایان سازند مگر این که [خود بخود] نمایان شود [و از لباس بیرون زند]...» (۲۳۱) ابن رشد الحفید هر دو احتمال را فهرست کرده (۲۳۲) و وجود هریک از این دو قول را در ترجمه‌های معاصر می‌توان سراغ گرفت: «...جز آن مقداری که نمایان است» (ترجمه ناصر مکارم) و «...جز آنچه قهراً

ظاهر می‌شود» (ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای)

تفسیر اول؛ توجه به اندامی دارد که معمولاً نمایان و فاقد پوشش بوده و به بیانی دیگر ذاتاً آشکار بوده است. این قول رامی‌توان برای آسانی کار، «اندام نمایان» نام گذاری کرد. تفسیر دوم؛ توجه به بیرون زدن اندام پوشیده، و ظهور ناخودآگاه دارد. در این برداشت، ظهور و برهنگی بر اندام عارض می‌شود. این قول رانیز می‌توان «ظهور موردی» یا پدیدار شدن اتفاقی اندام پوشیده نامید و به طوری که خواهید دید این تفسیر با متن قرآن هماهنگی ندارد و با دنباله آیه در تضاد است. همچنان که گفته شد قول اول مشهورتر و درست بوده و استثناء آیه مربوط به آشکار بودن بخش‌هایی از اندام است که معمولاً فاقد پوشش بودند. زیرا:

۱- در دیگر آیات قرآنی «ما ظهر» در کنار «ما بطن» قرار گرفته و چون «ما بطن» به معنای چیزهای پنهان است و نه چیزهایی که گهگاه پنهان می‌شود، بنابراین «ما ظهر منها» که نقطه مقابل آن است به معنای اندام نمایان و ظاهر می‌باشد و نه اندامی که گهگاه به صورت ناخودآگاه ظاهر می‌شود.

۲- از آنجا که در ادامه همین آیه صریحاً سخن از زینت مخفی و غیرظاهر (در مقابل زینت ظاهر و نمایان) شده است (لا یضربن بأرجلهن لیعلمن ما یخفین من زینتهن) بنابراین خود آیه قائل به تقسیم مذکور می‌باشد و در نتیجه ما ظهر منها به معنای اندام نمایان و زیبایی‌های آشکار است. (۲۳۳)

۳- «با استنباط ظهور اتفاقی از ما ظهر منها، ترجمه عبارت چنین می‌شود: «زنان مؤمن نباید زینت و پیکرشان را نمایان سازند مگر این که ناخواسته آشکار شود...». اما این تفسیر حاوی توضیح و اضحات بوده که از ساحت قرآن به دور است، زیرا بلا اشکال بودن ظهور ناخودآگاه، بدیهی بوده و همه فهم است. اما از آن گذشته به گواه خود آیه وقتی زنان عصر پیامبر، حتی در پوشش «ارادی» حساس‌ترین بخش‌های پیکرشان بی‌مبالا بودند، جایی برای رفع ابهام ظهور «غیر ارادی» اندامشان وجود نداشت. آنها مگر در موارد خودآگاه انگیزه درستی برای پوشش داشتند که در پی آن منتظر کسب تکلیف در خصوص موارد ناخواسته باشند، یعنی همان موارد ناخواسته‌ای که از دایره تکلیف بیرون بوده و نیازی به حکم جداگانه ندارد. [بنابراین] ترجمه عبارت با توجه به معنایی که برای ما ظهر منها انتخاب شد، چنین است: «زنان مؤمن نباید، به جز اندام [معمولاً] نمایان، [مابقی] اندام و زیبایی‌هایشان را آشکار سازند...» (۲۳۴)

حال باید بررسی کرد که این نواحی مجاز به کشف، کدامین بخش از اندام

بانوان بوده و به عبارت دیگر مصادیق «ما ظهر منها» چه اعضایی از پیکر است. «پس باید جستجو کرد که زنان عصر پیامبر نسبت به پوشش چه بخشهایی از پیکرشان بی‌پوشیده بوده و معمولاً آن بخشها را نمایان و باز می‌گذارند؟ پاسخ این است که آنان تدبیر و برنامه‌ای برای پوشاندن «صورت، گردن، موی سر، دستها از آرنج به پایین و پاها از زانو به پایین» نداشتند و برهنگی این مواضع کاملاً رایج و فاقد هر گونه قبح و اشکالی بود.» (۲۳۵) در آن دوره، قسمتهای فوق از تن پوشیده نبود و قرآن با انشاء عبارت «الا ما ظهر منها»، تداوم رسم جاری زنان را بلا اشکال دانسته و آن رویه را تصدیق کرده است.

«در اینجا این پرسش مطرح است که اگر رسم مذکور بلا اشکال است پس در این صورت آیه چه چیزی از زنان مؤمن خواسته است؟ پاسخ این است که زنان علاوه بر اینکه مطابق آنچه در بالا آمد، اساساً برنامه‌ای برای استتار «صورت، گردن، موی سر، ساعد، ساق، کفین و قدمین» نداشتند، در پوشش سایر مواضع حساس‌تر پیکرشان (شامل تنه، ران و غیره) که معمولاً پوشیده و دارای جامه بود نیز بی‌مبالا، فاقد حساسیت و عاری از عزم و جزم بودند. پس قرآن با توجه به این دو واقعیت (الف - مکتوف بودن صورت، گردن، موی سر، ساعد و ساق، ب - بی‌مبالا بودن در استتار تنه، ران و بازو) از خود واکنش نشان داد و عبارت «لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ لِيُضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَيَّ جُيُوبَهُنَّ» را نازل کرد تا حکم خدا در مورد دو رویه مذکور ابلاغ شود. بر این اساس واکنش قرآن، و نتایج حاصله از آن، از این قرار است:

۱- از زنان مؤمن خواست که اندام و زیبایی‌های معمولاً پوشیده (شامل تنه، ران و بازو) را محافظت کنند و در این راستا خواستار اطمینان از رفع شکافها و کاستی‌های جامه شد تا مواضع مذکور ظهور نیابند (لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ لِيُضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَيَّ جُيُوبَهُنَّ).

۲- اما در مورد اندام معمولاً مکتوف و باز (شامل صورت، گردن، مو و دست و پا از آرنج و زانو به پایین) رهنمود جدید و اصلاحی صادر نکرد و تداوم وضع سابق را بلا اشکال دانست (إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا)، زیرا به گواهی همین آیه و تفسیراتش حتی در پوشاندن «فرج و دامن» و «سینه و پستان» نیز بی‌مبالا بودند (يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ... وَ لِيُضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَيَّ جُيُوبَهُنَّ). (۲۳۶)

نتیجه شماره ۱ و ۲ اینکه؛ «زنان می‌بایست در استتار اندامشان دقت و از بی‌مبالا بودن دوری می‌کردند، ولی در مورد بخشهایی که معمولاً خارج از دایره

پوشش بود فاقد تکلیف بودند.» (۲۳۷)

این آیه حجاب متعارف و رایج زمان نزول را مبنا قرار داده، اما در بست هم آن را نپذیرفته است. آیه در صدد است که با گوشزد کردن نقاط ضعف، حجاب متعارف و رایج، زمان را کارآمدتر سازد، تا بتواند از بروز پنجره‌های مبتنی به فحشا که در صدر آیه آمده است جلوگیری بعمل آورد. بنابراین تعیین مورد در قرآن اصل نیست، بلکه تنها صرف کارآمدی پوشش در مقابله با فحشا، خواست آیه است. با توجه به آیه جلباب که قبلاً آمد، این کارآمدی از طریق توجه به تشخیص عقل و عقلا در هر زمان فراهم است. با توجه به آنچه گفته شد، به ترجمه نهایی آیه می‌پردازیم:

«[ای پیامبر] به زنان مؤمن بگو چشم از آلودگی جنسی فروپوشند و دامن از ارتکاب فحشا مصون دارند و [برای تحقق آن] به غیر از زیبایی‌های [معمولاً] پیدا [در برابر مردم شامل: صورت، مو، گردن، و نیمه پایین دست و پا]، زیبایی‌های [معمولاً] نهان [شامل تنه، ران و بازو] را جز در برابر شوهر، پدر، پسر شوهر، [داماد]، پسر، پسر شوهر، [شوهر مادر]، برادر، پسر برادر، پسر خواهر، [دایی، عمو]، زنان، غلام زرخزید، سایر مردان بی‌طمع و کودکان بی‌خبر نمایان سازند و باید [برای نمایان نشدن زیبایی‌های نهان] جامه و پوشاک را بر روی شکافها [و دروازه‌های جامه در نواحی تنه، سینه، دامن و پهلوی] قرار دهند. و نباید برای نمایاندن زیبایی‌های نهان‌شان به تردد و قدم زنی پردازند. و همه شما مؤمنان، شرمنده و پشیمان [از گذشته با بکار بستن رهنمودهای مذکور] به سوی [خواست] خدا باز گردید تا بلکه [از آلودگی‌های جنسی و اخلاقی] رهایی و نجات یابید.» (۲۳۸)

۴- آیه نهی از تبرج

آیه دیگری که برخی از آن حجاب کامل و حتی شدیدتر از آن؛ حکم خانه نشینی و زندانی کردن زن در خانه را بیرون کشیده‌اند، آیه عدم تبرج است:

«وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (احزاب ۳۳)

این آیه مخصوص زنان پیامبر صادر شده است و ربطی به بانوان دیگر

ندارد. با وجود این، عده‌ای به استناد این آیه «خانه نشینی و در خانه ماندن» زنان پیامبر را عنوان کرده‌اند و به دنبال آنان گروهی دیگر، بهترین پوشش برای همه بانوان را ماندن دائم در خانه عنوان کرده‌اند و قائل به این شده‌اند که حتی اگر در مواردی، زنان ناچار به خروج از خانه شدند، باید با پوشش سرتاسری و همراه با روبنده باشند. اینان از ناآگاهی مردم از قرآن و تاریخ و دین استفاده کرده و احتمالاً برای جلب رضای قدرت حاکم نظر خاص خود را بر قرآن تحمیل کرده و به اصطلاح؛ تفسیر به رأی و نظر خود کرده و به خورد مردم داده‌اند.

برای روشن شدن معنای درست آیه، باید معنای واژه «قَرْن» و «تَبْرُج» روشن شود. وقتی این دو مطلب روشن شود معلوم می‌گردد که این آیه هیچ ارتباطی با مقوله خانه نشینی زنان پیامبر ندارد. (۲۳۹)

واژه «قَرْن» صیغه جمع مؤنث مخاطب از فعل امر است. اما در اینکه ریشه این فعل چیست و در نتیجه معنایش چه می‌باشد، اختلاف وجود دارد و چهار احتمال مختلف برای آن برشمرده شده است:

- احتمال اول: ریشه «وَقَر» و مصدر «وَقَار» به معنای با وقار بودن، و سنگین و آرام بودن است. یکی از دو معنای برگزیده طبرسی نیز همین معناست. (۲۴۰) در این حالت، معنای عبارت چنین است: «ای زنان پیامبر! در خانه‌هاتان سنگین و با وقار باشید» و ناظر است به کیفیت حضور در خانه، و نه لزوم حضور در خانه. - احتمال دوم: ریشه «قَر» و مصدر «قَرار» به معنای قرار گرفتن، مستقر شدن، آرام گرفتن، پابرجا و ثابت شدن و... در این حالت صیغه مربوط، «قَرْن» به فتح قاف است که مطابق با رسم الخط قرآنها می‌باشد.

- احتمال سوم: ریشه «وَقَر» و مصدر «وَقَرَأ». گویا این احتمال در بردارنده دو معنا است: یکی نشستن همراه با وقار (وَقَرَّ يَقْرُ وَقْرًا فَيُبيتُه: جلس بوقار)، و دیگری نشستن صرف. ترجمه عبارت به معنای اول چنین است: «ای زنان پیامبر، در خانه‌هاتان با وقار بنشینید». در این حالت نیز هدف آیه کیفیت حضور در خانه است و نه الزام به حضور در خانه. اما در شق دوم، معنای عبارت ناظر می‌شود بر حضور و ماندگاری در خانه: «ای زنان پیامبر، در خانه‌هاتان بنشینید و بمانید».

- احتمال چهارم: «قار، یقار». در این صورت معنای عبارت چنین است: «ای زنهای پیامبر، در خانه‌هاتان مجتمع شوید». هدف آیه در این احتمال نیز، لزوم حضور در خانه است.

از مجموع احتمالات چهارگانه، دو ترجمه کلی بدست می‌آید که یکی ناظر است به «حضور» در خانه؛ و بدین ترتیب از زنان پیامبر خواسته می‌شود که در خانه‌شان بمانند، و دیگری ناظر است بر «نحوه و کیفیت» حضور در خانه و در آن سخنی از حضور یا عدم حضور در خانه بمیان نیامده و فقط خواسته که زنان پیامبر، هنگام حضور در خانه وقارشان را حفظ کنند. (۲۴۱)

واژه تبرج

حال به واژه «تبرج» می‌پردازیم. این واژه معانی مختلف زیر را دارد:
 ۱- آشکار شدن در برابر مردم، همانطور که برج قلعه برای همه هویدا است. در این حالت ترجمه عبارت «وَلَا تَبْرَجْنَ تَبْرُجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى...» چنین است: «ای زنان پیامبر، همچون [زنان دوران] جاهلیت اولی درمیان مردم ظاهر نشوید» (۲۴۲)

۲- بیرون رفتن و خارج شدن؛ «ای زنان پیامبر، به شیوه [زنان در دوران] جاهلیت اولی [از خانه] بیرون نروید». سخن طبرسی نیز در همین راستا است.
 ۳- نشان دادن زیبایی‌ها و اظهار محاسن. انتساب این ویژگی به زن، نشان می‌دهد که او درصدد است با زینتهای مصنوعی مثل زیورآلات و البسه، یا با زینتهای طبیعی مثل اندام برهنه، و یا با طرق وسوسه انگیز دیگر، خود را نمایش دهد؛ «ای زنان پیامبر! به گونه [زنان دوران] جاهلیت اولی به خودنمایی و اظهار زیبایی‌ها نپردازید.»

۴- برخی نیز معنای آن را «همانندی در اظهار زیبایی‌ها» گرفته‌اند؛ «ای زنان پیامبر! در اظهار زیبایی‌هاتان [با زنان دوران] جاهلیت اولی همانندی نکنید.»
 ۵- دیگر معنای تبرج «هویدا شدن شخص از [درون] خانه و قصر» است؛ «ای زنان پیامبر، به شیوه [زنان دوران] جاهلیت اولی به نمایان سازی خود از درون خانه‌ها مپردازید.» (۲۴۳)

تمامی معانی برشمرده برای «تبرج» را می‌توان در «عرض اندام و رفتارهای نمایش‌گرایانه» که امر مستمر واقع نیز هست جمع کرد. حال از آنجایی که «وَلَا تَبْرَجْنَ تَبْرُجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى» با «قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ» پیوستگی معنوی دارد و در واقع مکمل آن است، دو حالت برای آیه متصور است:

۱- اگر مراد «قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ»؛ حفظ وقار و احکام درون خانه باشد و نه مربوط به روی آوردن به خود خانه، ترجمه عبارت «وَلَا تَبْرَجْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ» و لا

تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى» که بسیاری آن را حکم خانه نشینی همسران پیامبر و در خانه ماندنشان می‌دانند از این قرار است: «ای همسران پیامبر! در خانه‌هاتان با وقار و آرام باشید و به شیوه جاهلی، خود را از درون خانه و از مقابل درب و پنجره ننمایانید.» بنابراین در این حالت آیه فرمان رعایت وقار هنگام حضور در خانه را در واکنش به عرض اندام و رفتارهای نمایش‌گریانه که از درون و یا مقابل خانه برای جلب افراد بیرون از خانه انجام می‌گرفته، صادر نموده است و درصدد خانه نشین کردن هیچ کس، حتی زنان پیامبر نبوده است. (۲۴۴)

۲- حال اگر «قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ» به معنای استقرار در خانه باشد، مفهوم آیه این می‌شود: «در خانه بمانید و به شیوه جاهلی برای جلب توجه بیرون نروید.» در این حالت، چیزی که مورد نهی قرار گرفته؛ «کیفیت خروج به سبک زنان جاهلیت» است و نه اصل بیرون رفتن. پس امر به «درون خانه ماندن» در واکنش نسبت به «خروج توأم با زئی جاهلیت» ابلاغ شده و نه به عنوان حکمی مستقل و مطلق. (۲۴۵)

مقدم بر تمام اینها، در رد دلالت آیه بر لزوم خانه نشینی زنان، باید به این نکته توجه گردد که «حصر خانگی» ناقض حقوق انسان در قرآن می‌باشد و حتی در آن زمان ناممکن بوده، چرا که برآوردن نیازهای اولیه زنان آن دوران، در خانه‌ای که در حد حجره‌ای بوده، ممکن نبوده است.

اما برای وضوح بیشتر معنای آیه، باید به منشأ تاریخی مسأله و به امر واقع مستمر توجه شود. باید دید رفتار جاهلی چگونه بوده که فرمان منع از آن برای زنان پیامبر و مؤمنان آمده است؟ زنان چگونه رفتار می‌کردند و در معرض ابتلا به چه چیز ناپسندی بودند که آیه خواهان عدم وقوع آن در آینده شده است؟ مفسران اولیه (هنگام شرح «عدم تبرج به جاهلیت اولی») مهمترین چیزی که در باره شیوه زنان جاهلی مطرح می‌کنند، مربوط به برهنگی‌ها و کیفیت پوشش آنها است. برخی از این روایات که در تبیین جاهلیت اولی آمده از این قرار است:

«وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى: و خویشان را از حد بیرون میارایید بی عستکی چون بی عستکی نادانوار نخست، آن وقت که مسلمان نبود زنان حریرهای تنگ پوشیدندی با ذبانه‌های گشاده بیرون آمدندی همی خرامیدندی بلیحه و دامن برکتف افکنده و پیراهنهای مرواریدوار پوشیدندی و در آن بیرون خرامیدندی پیش نامردان محرم [مردان نامحرم]، تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى چنان بود.» (۲۴۶) و نیز:

«[شیوه تبرج در جاهلیت اولی چنین بود که] زنان پیراهن از لؤلؤ می‌پوشیدند درحالی که سمت چپ و راست پیراهنشان نادوخته بود، و نیز جامه‌های نازک می‌پوشیدند به گونه‌ای که بدنشان را نمی‌پوشاند.» (۲۴۷)

در واقع این جلوه فروشی امر واقع مستمری است که قرآن آن را نهی کرده است. در اینجا تحشیه آقای بنی‌صدر چنین است:

«امر واقع مستمر؛ جلوه فروشی زنان ایستاده بر در با زنان دیگر و یا از پشت پنجره و در خارج از خانه در محلهای تجمع بوده است و هست. چنین حالاتی حالا هم مشاهده می‌شود.»

در بند پایانی آیه، فلسفه وجودی این فرمان الهی، زدودن ابتلا به رجس و آلودگی از همسران پیامبر بیان شده است: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا». در اینجا باید دید که «رجس» چیست که پاک شدن از آن برای زنان پیامبر خواسته شده است؟ «رجس به معنای عمل زشت و قبائح شدید، پلیدی و ناپاکی، شک و دودلی، وسوسه شیطانی، و آلودگی آمده است.» (۲۴۸)

نام هر کار تنفرآور است. اقرب و صحاح نیز آن را پلید گفته‌اند. (۲۴۹)

مطابق مندرجات فصل اول، یکی از معضلات حادی که در باره زنان عصر پیامبر مطرح بوده است؛ «معشوقه بازی و آلودگی جنسی» می‌باشد. مطابق روایات، وجود چنین مواردی چنان شایع بوده است و با توجه به معنای «رجس» و نیز مواردی که تا کنون توضیح آنها آمده است، باید گفت که برهنگی‌ها و نارسایی جامه‌ها و آلودگی‌های رفتاری و اخلاقی چنان در عصر پیامبر رواج داشت، که همه زنان، حتی همسران پیامبر نیز مواجه با چنین معضلات و خطراتی بودند. از این رو قرآن در وحله اول، با صدور فرامینی می‌خواهد زنان پیامبر را از آلودگی، ایمن و سربلند سازد و از آنان می‌خواهد که از برهنگی‌های ناشی از ضعف پوشش جلوگیری نموده و به ویژه از نزدیک شدن به آلودگی جنسی و اخلاقی بپرهیزند.

اینک در پایان بررسی آیه، ترجمه آن را می‌آوریم:

«ای همسران پیامبر در خانه‌هاتان با وقار و آرام باشید، و به شیوه جاهلی از درون خانه [و از مقابل درب و پنجره] خود را نمایانید، و نماز برپا دارید، و زکات دهید و خدا و رسولش را اطاعت کنید، زیرا

خدا می‌خواهد [با حذف اعمال و رفتار قبیح] آلودگی را از شما خانواده پیامبر بزدايد و [در نتیجه] شما را چنان که شایسته و بایسته است پاک نماید» (۲۵۰)

توضیحات ترکاشوند، در ذیل آیه مورد بحث، که از نظر گذشت، در مورد «و لا تَبْرَجْنَ تَبْرَجَ الْجَهْلِيَّةِ الْأُولَى» شافی و وافی است، اما در مورد «و قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ»، اگر ترکاشوند به موقعیت ویژه‌ای که زنان پیامبر داشتند، توجه کرده بود، آیه از روشنایی کاملی برخوردار می‌شد که هدف از «در خانه‌هایتان بمانید» به این معنا نیست که مطلقاً از خانه بیرون نیایند، بلکه بدین معنا است که به دلیل موقعیت ویژه‌ای که دارند، برای پرهیز از سوء استفاده‌های سیاسی و اجتماعی، چه از جانب دیگران و چه از جانب خود، از خانه‌های خود بیرون نیایند و در خانه‌هایشان با وقار و سنگین بمانند. در قرآن، آیاتی چند در مورد زنان پیامبر آمده است که حاکی از موقعیت ویژه ایشان است:

۱- «ای پیامبر به همسرانت بگو: اگر خواهان زندگی دنیا و زینت آنید، بیایید تا مهرتان را بدهم و خوش و خرم شما را رها کنم، و اگر خواستار خدا و فرستاده وی و سرای آخرت هستید، پس به راستی خدا برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی آماده گردانیده است.» (۲۵۱)

۲- «ای همسران پیامبر، هر کس از شما مبادرت به کارهای زشت آشکاری کند، عذابش دو چندان خواهد بود.» (۲۵۲)

۳- «و شما را نسزد که هرگز پس از او با همسرانش ازدواج کنید چون این کار نزد خدا [گناهی] بزرگ است.» (۲۵۳)

۴- «ای همسران پیامبر، شما مانند هیچ یک از زنان دیگر نیستید.» (۲۵۴)

یعنی اینکه به لحاظ مواضع اجتماعی و سیاسی با سایر زنان فرق دارید.

۵- «در خانه‌هایتان بمانید» (۲۵۵)

کاملاً روشن است که موارد فوق، برای جلوگیری از سوء استفاده سیاسی و اجتماعی از موقعیتی است که زنان پیامبر چه در حیات و چه بعد از ممات آن حضرت، نزد مردم داشته‌اند. بنابراین منظور از آیه ۳۳ سوره احزاب روشن می‌شود که اولاً ربطی به حجاب و پوشش ندارد، و ثانیاً مخصوص «زنان پیامبر» است و ثالثاً نظر به اینکه قرآن توجه خاصی به زنان پیغمبر، چه در زمان حیات آن حضرت و چه بعد از وفات ایشان داشته، و برای پاک ماندن آنان از درگیریهای سیاسی و اجتماعی و سوء استفاده از آنان، به صراحت عنوان کرده که در

خانه‌های خود با وقار و سنگینی بمانند، و از شرکت در مسائل سیاسی و اجتماعی که باعث سوء استفاده از آنان می‌شود، از خانه‌های خود بیرون نیایند و خود نیز از موقعیت خود سوء استفاده ننمایند. مطهری هم به این مسأله توجه کرده و نوشته:

«می‌دانیم که در قرآن کریم درباره زنان پیغمبر دستورهای خاصی وارد شده است. اولین آیه خطاب به زنان پیغمبر با این جمله آغاز می‌شود: «يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ»، یعنی شما با سایر زنان فرق دارید. اسلام عنایت خاصی داشته است که زنان پیغمبر چه در زمان حیات آن حضرت و چه بعد از وفات ایشان، در خانه‌های خود بمانند، و در این جهت بیشتر منظورهای اجتماعی و سیاسی در کار بوده است. قرآن کریم صریحاً به زنان پیغمبر می‌گوید: «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ»، یعنی در خانه‌های خود بمانید. اسلام می‌خواسته است «امهات المؤمنین» که خواه ناخواه احترام زیادی در میان مسلمانان داشتند از احترام خود سوء استفاده نکنند، و احیاناً ابزار عناصر خودخواه و ماجراجو در مسائل سیاسی و اجتماعی واقع نشوند. و چنانکه می‌دانیم یکی از «امهات المؤمنین» - عایشه - که از این دستور تخلف کرد، ماجراهای سیاسی ناگواری برای جهان اسلام به وجود آورد. خود او همیشه اظهار تأسف می‌کرد و می‌گفت دوست داشتم فرزندان زیادی از پیغمبر می‌داشتم و می‌مردند اما به چنین ماجرای دست نمی‌زدم.» (۲۵۶)

ترکاشوند به عبارت پایانی آیه نیز، از وجهی دیگر توجه داده است که: «شیعیان، تطهیر و رفع آلودگی مذکور در بند پایانی آیه را متوجه پنج تن (رسول الله (ص)، امام علی، فاطمه، حسن و حسین) می‌دانند؛ این در حالی است که رفع رجس و سطح تطهیر مستفاد از آیه، در مراتبی معمولی قرار دارد که هرگز با عظمت «پاکی و آلودگی» مورد نظر شیعیان در خصوص پنج تن، در یک سطح نیست.» (۲۵۷)

شیعیان به این علت که صیغه‌ها و ضمیر در آغاز آیه، مؤنث بکار رفته و در بند پایانی (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) به ضمیر مذکر «كُمْ» تغییر پیدا کرده آن را مربوط به پنج تن می‌کنند. در صورتی که ضمیر مذکر «كُمْ» به واژه «أهل» در عبارت «أهل البيت» که خانواده پیامبر هستند و در این آیه به قرینه نساء النبی، به زنان پیامبر محدود می‌شوند،

برمی‌گردد. و این هم در قرآن سابقه و پیشینه دارد، نظیر: «قَالُوا أَتَتْحَبِّينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمَتَ اللَّهِ وَ بَرَكَتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ» (هود ۷۳) یا «وَ حَرَمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَ هُمْ لَهُ نَصْحُونَ» (قصص ۱۲). پس تطهیر مورد بحث، نه به پنج تن اشاره دارد و نه سطح آن چنان بالا است که فضیلتی برای همسران پیامبر و یا پنج تن به شمار آید.» (۲۵۸) و در این مورد به نظر من به احتمال زیاد حق به جانب ترکاشوند است. همچنان که وقتی عایشه از طرف شایعه سازان مورد اتهام جنسی واقع شد، آیه‌ای نازل شد و او را مبرا از این عمل شنیع نمود و به پاکی عایشه گواهی داد و اگر این قسمت آیه اشاره به پنج تن دارد، نباید شیعیان بگویند که رسول خدا (ص)، امام علی، حسن و حسین و فاطمه، چه عمل رجس و ناپاکی داشتند که خداوند می‌خواست آنها را از آن پاک و تطهیر نماید؟! اینها که از دوران جاهلیت نبودند، علی که در دامن پیامبر پرورش یافته و سه تن دیگر از آنان، یعنی فاطمه، حسن و حسین در دامن اسلام بدنیا آمده و در دامن رسول خدا بزرگ شده بودند! اگر شیعیان تعصب را کنار بگذارند و با فراغ بال و دید روشن به قسمت پایانی آیه نگاه کنند، متوجه می‌شوند که اگر بنا به گفته آنان؛ این در مورد پنج تن نازل شده، نه تنها فضیلتی برای آنان به شمار نمی‌آید، بلکه از مقام و منزلت آن نیز می‌کاهد!

۵ - آیه وضع ثیاب (جامه نهادن)

«وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ الَّتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَّهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»

آیه ۶۰ سوره نور به آیه وضع ثیاب یا جامه نهادن مشهور است. این آیه حکم قرآن را در مورد «لزوم حجاب و پوشش، از زنان یائسه و کهنسال برداشته است.» (۲۵۹) ترجمه متن این چنین است: «و بر زنان از کار افتاده‌ای که [دیگر] امید زناشویی ندارند گناهی نیست که پوشش خود را کنار نهند [به شرطی که] زینتی را آشکار نکنند؛ و عفت و ورزیدن برای آنها بهتر است، و خدا شنوا و داناست.» (۲۶۰)

این آیه بر خلاف آیات قبلی که نوعی پوشش را خواستار بودند، بنابر «الْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ الَّتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا»، خواهان نبودن پوشش برای گروهی از زنان است. لازم است توجه شود که در آیه سخن از ثیاب یعنی لباس بمیان است

و ثیاب با پوشش یکی نیست و فرق میکند. در فصل سوم نظر فقهی ابن جنید اسکافی خواهید دید که حد حجاب تا بالای ران می‌داند. پس پیرزنان میتوانند لباس برگیرند بی آنکه جلوه بفروشند! در حقیقت، این آیه تصدیق نظری است که آیه ۳۱ نور را ناظر بر پوشاندن عورتین و سینه و تنه می‌داند و نه پوشاندن از فرق سر تا نوک پا، چرا که معلوم می‌کند مراد از خمر لباس است و نه چادر و در این آیه می‌فرماید پیر زنان می‌توانند نپوشند. حد هم معین نمی‌کند جز به زینت. متن آیه هم روشن است که نفیاً یا اثباتاً، به بحث حجاب ارتباطی ندارد و در نتیجه نمی‌توان آن را از جمله آیات حجاب و پوشش بحساب آورد. (۲۶۱)

۶ - آیه «يَبْنِيْءَ اَدَمَ خُدُوْا زِيْنَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ»
 «يَابْنِيْءَ اَدَمَ خُدُوْا زِيْنَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوْا وَاشْرَبُوْا وَلَا تُسْرِفُوْا اِنَّهٗ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِيْنَ»

گرچه آیه ۳۱ سوره اعراف «ای فرزندان آدم برگیرید زینتهای خود را نزد هر پرستشگاهی و بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید که خدا دوست ندارد اسراف کنندگان را» (۲۶۲) ناظر به پوشش موی سر و حجاب شرعی نیست، اما اکثر مفسران بر این باورند که این آیه نیز با موضوع حجاب مرتبط است.

ملا محسن فیض کاشانی می‌گوید: «پوشاندن عورت در نماز به اجماع فقها واجب است و آیه «خُدُوْا زِيْنَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ» مطابق رأی همه مفسرین در همین باره نازل شده است.» (۲۶۳) علاء الدین کاشانی در خصوص آیه مذکور می‌گوید: «زینت، آن مقدار جامه‌ای است که عورت و شرمگاه را بیوشاند.» شهید اول نیز می‌گوید: «... علما بر واجب بودن پوشش شرمگاه در نماز اجماع دارند. این امر از دیدگاه ما و اکثریت، به دلیل آیه «يَبْنِيْءَ اَدَمَ خُدُوْا زِيْنَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ»، شرط صحت نماز است. گویند که مفسران اتفاق نظر دارند بر این که زینت در این آیه آن چیزی است که به وسیله آن شرمگاه را برای انجام نماز و طواف می‌پوشاند، زیرا از نماز و طواف به مسجد تعبیر شده.» (۲۶۴)

در هر حال، این مفسران محدوده پوشش مورد نظر این آیه را فقط پوشش عورت و شرمگاه استنباط کرده‌اند و نه بیشتر، آن هم فقط در حین نماز یا طواف حج و نه سایر اوقات! اما این استنباط هم از آیه اشتباه است، چرا که در ادامه آیه می‌گوید: «وَکُلُوْا وَاشْرَبُوْا وَلَا تُسْرِفُوْا اِنَّهٗ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِيْنَ». توجه به معنی

اسراف منظور آیه را روشن می‌گرداند. «اسراف یعنی تجاوز از حد مباح و روا، به حدی که مباح و روا نباشد، چه این تجاوز در جهت افراط و زیاده‌روی باشد و چه در جهت تفریط و اتلاف و مهمل گذاردن. مثلاً خوردن بیش از حد لازم که موجب ضایعات جسمانی شود، اسراف و زیاده‌روی است. همچنین نخوردن خوراکی‌های موجود که موجب هدر رفتن و از بین رفتن آنها شود، نیز اسراف و اتلاف است. در این آیه و به موجب شأن نزولهای متعدد، اسراف در جنبه دیگرش یعنی «اتلاف، بلا استفاده گذاردن، از بین بردن و هدر دادن» کاربرد دارد و منظور اتلاف لباس، خوراکی و نوشیدنی‌های همراه است و نه زیاده‌خوری! پس اسراف در این آیه بر خلاف تصور رایج به معنای استفاده نکردن و هدر دادن است و نه زیاد استفاده کردن. بنابراین ترجمه عبارت چنین است: «خوراکی‌ها و نوشیدنی‌های خود را بخورید و بیاشامید و آنها را با دور انداختن از بین نبرید زیرا خدا کسانی که مواهب وی را اتلاف کرده و هدر می‌دهند دوست ندارد.» (۲۶۵)

این آیه صراحت دارد که دو چیز در ایام حج و طواف، از سوی خود مردم و یا از جانب متولیان تحریم شده بود: پوشاک و خوراک. در ایام حج، متولیان حج، پوشاک و خوراک غیر مکی را تحریم کرده بودند و بنا به گزارش تاریخ؛ رسوم قریش تا قبل از اینکه پیامبر اکرم آنها را از میان ببرد چنان بود که حجاج خوراکی‌ها و پوشاکی را که با خود آورده بودند، به درون حرم نمی‌بردند و با جامه ویژه قریش و یا برهنه به طواف می‌پرداختند و آنها را بدور می‌انداختند و جامه دور انداخته شده را «لقی» یعنی دور افکنده می‌گفتند و «در نتیجه حجاج، مجاز به استفاده از جامه و آذوقه خود نبودند و می‌بایست هنگام حضور در قلمرو حرم، از پوشاک و خوراک کسبه مکه خریداری نمایند.» (۲۶۶) شاهد این مدعا آیات ۳۲ و ۳۳ همین سوره است که در ادامه آیه مذکور نازل شده است و با توضیحات ارائه شده، و با توجه به گزارش تاریخ، ترجمه این سه آیه چنین است:

«ای فرزندان آدم [و ای حجاج] جامه‌تان را [در بیرون حرم به زمین مگذارید بلکه آن را] بردارید [و بپوشید و داخل حرم گردید] و [نیز آذوقه‌تان را در بیرون حرم مگذارید بلکه با خود به درون حرم ببرید و] بخورید و بیاشامید و مرتکب هدر رفتن [خوراک و پوشاک] مشوید. چه کسی [آوردن] خوراک و پوشاک، که خدا برای بندگان قرار داده را [به درون حرم خدا] تحریم کرده است... ای پیامبر [به ایشان] بگو! پروردگار من فقط فحشاهای آشکار و نهان، گناه و ستم و افزون‌طلبی،

شرک و نسبت ناآگاهانه به خدا را تحریم کرده است [و بردن لباس تن و آذوقه همراه به درون حرم خدا جزو هیچ یک از موارد تحریم نیست]» (۲۶۷)

بنابراین گرچه آیه سر راست توجه داده است به اسراف نکردن و حرام نبودن خوراک و پوشاکی که حجاج همراه خود آورده بودند و خود را آراستن در پرستشگاهها و دست نزدن به زشتکاری‌های آشکار و نهان، اما حتی «اگر قائل باشیم که آیه در باره حجاب شرعی است، در این صورت مطابق رأی مفسران و فقیهان، فقط پوشیدگی شرمگاه و دامن را مورد توجه قرار داده، آن هم فقط هنگام نماز یا طواف حج، و از آن گذشته معلوم نیست این حکم از باب وجوب است یا استحسان و رجحان و یا صرفاً گویای جواز.» (۲۶۸)

۷- آیه پوشیدگی آدم و حوا

کسانی هم آیات مربوط به پوشیدگی شرمگاه آدم و حوا را گویای حجاب شرعی دانسته‌اند! از این رو این آیات را نیز از نظر می‌گذرانیم.

«ای آدم! تو و همسرت در بهشت مأوا گزینید و هرچه خواستید بخورید، اما گرد این درخت نگردید که زیان خواهید دید. شیطان آن دو را وسوسه کرد تا شرمگاه مستورشان را ظاهر سازد و گفت: پروردگار به این سبب شما را از آن درخت نهی کرد که به نحوی فرشته می‌شوید و جاودانه خواهید شد و برای‌شان سوگند یاد کرد که من خیرخواه شمایم. بدین ترتیب آنها را فریب داد. وقتی از آن درخت تناول کردند شرمگاهشان آشکار شد و بر آن شدند که از برگهای بهشت بر خود بپوشانند، پروردگار ندا داد: مگر شما را از آن درخت منع نکردم و نگفتم که شیطان دشمن آشکار شماست؟ گفتند: پروردگار! به خود ستم کردیم و اگر ما را نیامرزی و بر ما رحمت نیآوری زیانکار خواهیم بود. فرمود: فرود آیید که با یکدیگر دشمن خواهید شد و مدتی زمین قرارگاه شماست و امکان بهره‌گیری از آن را خواهید داشت. فرمود: در آن زیست می‌کنید و در آن می‌میرید و از آن بیرون‌تان آورند.» (۲۶۹)

دریافتی که از این متن به ذهن خواننده می‌رسد این است که «آدم و زوج وی در اثر فریب و وسوسه، نهی الهی را نادیده گرفته، آن چیز ممنوعه را خوردند و در پی آن مکشوف العوره شدند (و یا دریافتند که برهنه و عریان‌اند) پس شروع به

پوشاندن عورت و شرمگاه خود با استفاده از برگ درختان کردند.» (۲۷۰) بر اساس این آیات «گفته می‌شود که نتیجه اولین سرکشی آدم و حوا که سر سلسله بشر بودند، پیدا شدن شرمگاهشان بود و یا اولین چیز بد که از جانب شیطان به آدمی رسید کشف عورت وی بود: «اول سوء أصاب الإنسان من الشيطان انكشاف العورة». بنابراین از آیات یاد شده نتیجه می‌گیرند که مطابق حکم قرآن «پوشاندن فرج و شرمگاه» بر تمام نوع بشر، اعم از مرد و زن واجب است. در واقع مشهورترین و صریح‌ترین آیاتی که از آن برای لزوم ستر عورت در تمام اوقات استفاده می‌شود، همین آیات است و چون این بحث با داستان آفرینش گره خورده، نتیجه اولین سرکشی آدم و حوا قلمداد می‌شود، بنابراین اهمیت فوق العاده و درجه اول پیدا کرده است.» (۲۷۱)

ابتدا باید توجه نمود که این آیات از منظر «پوشش»، «صرفاً بر پوشیدگی و برهنگی «شرمگاه» آدم و حوا متمرکز بود و در واقع بخش‌های دیگر اندامشان از موضوع حجاب شرعی بیرون بود.» (۲۷۲) ترکاشوند به درستی معتقد است که این برداشت حداقلی، مبنی بر دلالت آیه بر وجوب پوشش عورتین، نیز با خدشه‌های جدی روبرو است و تقلیل این بحث و تفسیر نادرست «از روز شمار آفرینش در حد خوردن و نخوردن، افتادن دامن، پوشاندن شرمگاه با برگ درخت و... اشتباه بزرگی است» (۲۷۳) که توضیح چرایی آن را به شرح زیر بیان می‌داریم:

ویژگی بهشتی که آدم و حوا در آن بودند، به طوری که در سوره طه آمده چنین است:

«پس گفتیم: ای آدم در حقیقت این [ابلیس] برای تو و همسرت دشمنی [خطرناک] است. زنهار تا شما را از بهشت بدر نکند تا تیره بخت گردی. در حقیقت برای تو در آنجا این [امتیاز] است که نه گرسنه می‌شوی و نه برهنه می‌مانی و [هم] اینکه در آنجا نه تشنه می‌گردی و نه آفتاب زده. شیطان او را وسوسه کرد، گفت: ای آدم، آیا تو را به درخت جاودانگی و ملکی که زایل نمی‌شود، راه نمایم؟ آن گاه از [درخت ممنوع] خوردند و برهنگی آنان برای‌شان نمایان شد و شروع کردند به چسبانیدن برگ‌های بهشت بر خود. و [این گونه] آدم به پرودگار خود عصیان ورزید و بیراهه رفت.» (۲۷۴)

پس آیه مذکور در ضمن داستان بالا، خود نشان می‌دهد که مراد از «فَبَدَّتْ

لَهُمَا سَوْءَةٌهُمَا» که معمولاً آن را همانند متن اخیر، «برهنه شدن و ظهور شرمگاه» معنی می‌کنند، چیز دیگری است زیرا پیش از آن به صراحت عدم برهنگی آدم در آنجا مورد تأکید قرار گرفته بود: «إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَ لَا تَعْرَى» (نه گرسنه می‌شوی و نه برهنه می‌مائی)، و حتی عدم برهنگی را مربوط به خاصیت آنجا دانسته بود که تغییر ناپذیر است. (۲۷۵)

اگر ما به معنی کلمه «سَوْءَةٌ» توجه کنیم، روشن می‌شود که منظور از «سَوْءَةٌ» لباس نیست:

«واژه «سَوْءٌ» که در فارسی نیز کاربرد دارد، به معنای «زشتی، بدی و بد کردن» است و واژه مقابلش «حسن» بوده که به معنای «زیبایی و نیکویی» است. گویا واژه «سوءة» بر وزن فَعْلَةٌ، مصدر نوعی برای سوء باشد که معنای آن «نوعی از بدی و زشتی» خواهد بود و در رابطه با آیات مورد بحث؛ «آن نوع از بدی که هنوز سر برنیاورده است». پس «سوءات» که جمع «سوءة» است و در آیه بکار رفته، عبارت از «بدی و زشتی‌های سر برنیاورده، بدی‌های باطنی [و پنهان در وجود آدمی]، زشتی‌ها و بدی‌های بالقوه‌ای که در نهاد آدمی زمینه‌اش وجود دارد، عیوب نهان در نهاد» است و نه لزوماً شرمگاه پنهان در زیر شورت. به این ترتیب معنای عبارات چنین خواهد شد: «[شیطان، آدم را (در آغازین روزهای آفرینش) فریفت تا زشتی‌ها و بدی‌های خفته و بالقوه آن دو را ظاهر و آشکار کند» و [در پی آن آدم و حوا به وسوسه شیطان] زشتی‌های نهفته در وجودشان برای‌شان ظاهر و هویدا شد.» (۲۷۶)

برای روشن‌تر شدن توضیح ترکاشوند در مورد فوق باید افزود که «سوءات» که جمع «سوءة» است و در آیه بکار رفته، عبارت است از بدی و زشتی‌های سر برنیاورده‌ای که به محض برقرار کردن رابطه قوا یا همانندی جستن با خدا پیدا می‌شوند. بنابر اینکه انسان مستقل و آزاد آفریده شده است، پس می‌تواند از استقلال و آزادی خویش غافل بگردد و عمل او صفت بد و زشت بیابد. در آدمی قوه تمیز خوبی از بدی وجود دارد، با این حال، به محض غافل شدن از داشته خود، میوه ممنوعه قدرتمداری را می‌خورد و زشتی عملش نمایان می‌شود. و در حقیقت شیطان، آدم و حوا را فریفت تا با خدا وارد رابطه قوا شود و با این عمل است که زشتی‌ها و بدی‌های عمل این دو آشکار شد.

آقای ترکاشوند می‌نویسد:

«پدیدار شدن بدی‌های درونی آدم و حوا در این رویداد، نقطه عطفی است در تاریخ بشریت، زیرا اولین فعل سوء و کار بدی که رقم خورد (عصیان و سرکشی در برابر خدای عالم!) حادثه‌ای بود شکوهمند! زیرا خدا موجودی را آفرید که صاحب اختیار و آزادی بود چرا که موجودات قبلی هیچ یک مختار و دارای آزادی انتخاب نبودند و هر یک در مسیر مشخص حرکت می‌کردند.» (۲۷۷)

و در جای دیگر می‌افزاید:

«... بنابراین «سوءات» به معنای زشتی‌های نهان در نهاد انسان است و نه شرمگاه آدمی، که نمایان شدنش موجب شرم باشد؛ و «لباس پوشاننده سوءات» لباس تقوی و خویشتن‌داری، و نیروی مقاومت فرد است که صفات و بدی‌های نهفته در وجود آدمها را می‌پوشاند (و مانع بروز لغزش‌ها می‌شود) و نه دامن یا شرتی که شرمگاه زنان و مردان را در برابر نگاه دیگران می‌پوشاند؛ و مراد از لباس تقوی، همان تقوی است و نه ساتر عورت...» (۲۷۸)

نظر ارائه شده در این خصوص، به تفکیک زیر عبارت است از:

الف - «سوءات» به معنای بدی‌های بالقوه و زشتی‌های پنهان در وجود انسان، یا همان خیانت‌های ذاتی و صفات بد او است و «نه» شرمگاه آدمی، که نمایان شدنش موجب شرم باشد.

ب - «لباس پوشاننده سوءات» لباس تقوی و خویشتن‌داری است که مانع نمایان شدن بدی‌های نهان در وجود آدمی است و «نه» ازار یا لباسی که شرمگاه را می‌پوشاند.

ج - منظور از «کنده شدن لباس آدم و حوا و سایر انسانها» از دست رفتن قدرت خویشتن‌داری و متزلزل شدن جامه تقوی است و «نه» درآورده شدن ازار یا لباس پوشاننده شرمگاه.

د - و سفارش به انسانها در مورد «کنده نشدن لباسشان توسط شیطان» توصیه به حفظ جامه پرهیزگاری، و در نخلتیدن به آلودگی و زشتی است و «نه» مراقبت از لباس یا دامن که شیطان با فریب و دغل در نیاورد.» (۲۷۹)

آقای ترکاشوند درست توجه کرده است که «سوءات» به معنای زشتی است و منظور از لباس هم لباس تقوی است، ولی توجه نکرده است که عیوب درونی باطنی وجود ندارد، زیرا اگر در ذات انسان، بدی‌های بالقوه و زشتی‌های پنهان

وجود داشته باشد یا ذات انسان با صفات بد و خبایث عجیب باشد، چگونه انسان می‌تواند مخالف ذات خود عمل کند؟! و اگر موافق ذات خود عمل کرد، چه عقاب و یا صوابی می‌تواند بر عمل او مترتب باشد؟! این عمل انسان است که آن عیوب را پدید می‌آورد. چون انسان، مستقل در انتخاب و آزاد در گزینش نوع انتخاب آفریده شده است و لازمه داشتن حق اختیار و آزادی انتخاب، داشتن استعداد و یا الهام تقوی و فجور در وجود آدمی است و خداوند انسان را چنین آفریده است:

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا، فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا، قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا، وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا (شمس ۷ تا ۱۰)، سوگند به نفس و آن کس که او را درست کرد، سپس پلیدکاری و پرهیزکاری‌اش را به او الهام کرد، که هر کس آن را پاک گردانید، قطعاً رستگار شد و هر که آلوده‌اش ساخت، قطعاً در باخت.»

توضیح بیشتر اینکه؛ بر اساس این آیات، وقتی خداوند انسان را آفرید و اختیار و آزادی را ذاتی او قرار داد و استعداد گناهکاری و تقوی را به او بخشید و یا گناهکاری و تقوی را به او الهام کرد (که دو جمله فوق یک مفهوم را می‌رساند و آن هم؛ داشتن استعداد و توانایی به فجور و تقوی است) اما خداوند به این انسان مختار و آزاد، انذار و هشدار داد و به او گفت: تو در بهشت نه گرسنه می‌شوی و نه برهنه می‌مانی (إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَ لَا تَعْرَى - طه ۱۱۸) و در آنجا نه تشنه می‌گرددی و نه آفتاب زده (وَ أَنْتَ لَا تَطْمَوُّا فِيهَا وَ لَا تَصْحَى - طه ۱۱۹)، اما از غفلت و فراموشی عمل خود مواظب باش! که غفلت کردن، موجب عصیان پروردگار می‌شود و زشتی را پدید می‌آورد. و بدان که این ابلیس برای تو و همسرت دشمنی (خطرناک) است. زنه‌ار شما را از بهشت به در نکند تا تیره بخت‌گرددی (فَقُلْنَا يٰٓأَدَمُ إِنَّ هٰذَا عَدُوٌّ لَّكَ وَ لِرِجَالِكَ فَلَا يَخْرُجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى - طه ۱۱۷) پس آدم مختار و آزاد بر اثر وسوسه شیطان مبنی بر جاودانگی و داشتن ملکی دائمی اغوا شد و به خداوند عصیان ورزید (فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطٰنُ قَالَ يٰٓأَدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لَّا يَبْلَى وَ عَصَىٰ عَادَمُ رَبَّهُ فَغَوَى - طه ۱۲۰ و ۱۲۱) و به محض اینکه در اثر وسوسه شیطان از درخت عصیان خوردند (فَأَكَلَا مِنْهَا)، در آغازین روزهای آفرینش، زشتی عملشان که عصیان خداوند بود، بر ایشان آشکار گشت (فَبَدَّتْ لِهَمَا سُوءَ عَثْمًا). پس گفتند خداوند! ما به خود ظلم کردیم و اگر بر ما نبخشایی و به ما رحم نکنی، مسلماً از زیانکاران خواهیم بود، (قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَ إِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخٰسِرِينَ

- اعراف (۲۳)، پس توبه کردند و خداوند بر آنها ببخشد (فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَىٰ - طه ۱۲۲) اما نتیجه وضعی عمل آدم و همسرش که بر اثر داشتن آزادی و اختیار، به آن دست زده بودند، خروج از بهشت و هیبوط به زمین بود، (قَالَ اهْبِطُوا... - اعراف ۲۴) که دامنگیرشان شد. تا این بار با سعی و کوشش خود و با لباس تقوی به قله رستگاری و ملاقات خداوند به بهشت صعود کنند که «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلْئِئِهِ» (انشقاق ۶)

بنی‌صدر هم ذیل توضیحات آقای ترکاشوند در خصوص اینکه منظور از «سوءات»، زشتی‌های نهان در نهاد انسان است، خطاب به ایشان تحشیه زده است:

«قول شما ناقض آفریده شدن بر فطرت است و با لباس تقوی، انسان استقلال و آزادی خویش را از یاد نمی‌برد و اگر از یاد ببرد رابطه با خدا را با رابطه با قدرت جانشین می‌کند و درجا سوءت او نمایان می‌شود که حاصل این غفلت است.»

وی می‌افزاید:

«معایب درونی و باطنی وجود ندارد، عمل انسان آن را پدید می‌آورد. لباس تقوی؛ آراستگی روز افزون است به تقوی، یا پرهیز از جهت ویرانگر دادن به نیرو است.»

آقای بنی‌صدر در مورد اینکه «خداوند از سویی بدن را دارای قسمت‌های زشت می‌آفریند و از آن سو، با لباس می‌پوشاند» نیز حاشیه زده است:

«پس پوشش نه برای پوشاندن زشتی مقرر است، بلکه مقرر است در حدی که رابطه حق با حق را به رابطه قوا - که سکس‌مداری و استبداد سکس یکی از فرآورده‌های این رابطه است - برنگرداند و زن را مادون و مرد را مافوق نگرداند و...»

آری، وقتی «سوءات» به معنای زشتی است، لباس پوشاننده زشتی، لباس تقواست. لباس تقوی، لباسی است که انتخاب فجور را می‌پوشاند. یعنی انتخاب آزاد عصیان در برابر امر خدا را که استعدادش را دارد و می‌تواند با عمل خود آن را انتخاب کند، می‌پوشاند و مانع می‌شود که انسان نسبت به امر خدا عصیان ورزد. بنابراین «سوءات» به معنای زشتی‌های قدرتمداری انسان است و نه شرمگاه آدمی، که نمایان شدنش موجب شرم باشد؛ و «لباس پوشاننده سوءات»؛ لباس تقوی و خویش‌ن‌داری، و نیروی مقاومت فرد است در برابر تمایل به قدرت

و زشتکاریهای ناشی از آن صفات که وجود آدمها را می پوشاند. علامه طباطبایی نیز معتقد است که «سوات» در آیه ۲۷ به معنای زشتی و معایب آمده است، و آیه را چنین بیان می نماید:

«ای بنی آدم! بدانید که برای شما معایبی است که جز لباس تقوا چیزی آن را نمی پوشاند، و لباس تقوا همان لباسی است که ما از راه فطرت به شما پوشانده ایم. پس زنهار! که شیطان فریبتان دهد و این جامه خدادادی را از تن شما بیرون نماید، همانطوری که در بهشت از تن پدر و مادرتان بیرون کرد. ما شیطان را اولیای کسانی قرار دادیم که به آیات ما ایمان نیاورده و با پای خود دنبال آنها راه بیفتند.»

وی می افزاید که:

«از اینجا معلوم می شود آن کاری که ابلیس در بهشت با آدم و حوا کرده (کندن لباس برای نمایاندن عورتشان) تمثیلی است که کندن لباس تقوا از تن همه آدمیان به سبب فریفتن ایشان نشان می دهد و هر انسانی تا فریب شیطان نخورد، در بهشت سعادت است. و همین که فریفته او شد خداوند او را از آن بیرون می کند.» (۲۸۰)

در مورد معنای «ریش» در «یا بنی آدم قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوَاتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ» باید توجه نمود که «ریش» در معنای اصلی به پر و بال پرندگان اطلاق می شود که با آن می توانند به پرواز درآیند، و هم، رنگ وارانگ است و هم زینت بخش آنها است. انسان هم با لباس تقوا می تواند به پرواز درآید. پس با توجه به این معنی ترجمه آیه ۲۶ اعراف چنین است:

«ای فرزندان آدم، ما برای شما لباسی فرو فرستادیم که [آن لباس] زشتیهای شما را بپوشاند و [برای شما پوشاندن] زشتیها زینتی است.»

نظر به اینکه زشتیها هم رنگ وارانگ است، پس برای انسان چه زینتی بهتر از این لباس می تواند باشد؟! و ترجمه آیه ۲۷ که می فرماید «یا بنی آدم لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوَاتِهِمَا» چنین می شود:

«ای فرزندان آدم! مبادا شیطان شما را بفریبد، همچنانکه پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد و جامه [تقوی] ایشان را از تنشان برکند [تا اینکه عصیان ورزیدند]، و زشتی عصیانشان برایشان نمایان گردید.»

پس منظور خداوند از کلمه «ریش» در آیه ۲۶ سوره اعراف، پوشاک و یا لباس زمینی (= زینت) نبوده است، زیرا در آیه ۳۱ و ۳۲ به دنباله همان آیات، کلمه زینت را بکار برده است:

«ای فرزندان آدم! به گاه عبادت [یا نماز در هر عبادتگاهی] زینتهای خود را برگزید [لباس مناسب بپوشید] ... بگو: چه کسی زینتی را که خداوند برای بندهاش پدید آورده، حرام کرده است.»

طبرسی بدون دقت به این نکته؛ «ریش» را لباس زینت و آراستگی گرفته و بر این باور است که ریش پرنده [پر پرنده] به عاریت گرفته شده چرا که می‌گوید پر پرنده هم لباس اوست و هم زینت و زیبایی‌اش. وی «لباساً یواری سواتکم» را جامه‌ای می‌داند که عورت و شرمگاه را می‌پوشاند، و «ریشاً» را اشاره به لباسی می‌داند که مایه آراستگی و زیبایی است و «لباس التقوی» را عبارت از ورع، پارسایی و خشیت از خدا می‌داند. (۲۸۱)

مقدس اردبیلی هم «بر همین خط رفته و «لباساً یواری سواتکم» را اشاره به وجوب پوشش شرمگاه، و «ریشاً» را اشاره به مستحب بودن آراستگی به لباس می‌دانسته است.» (۲۸۲)

اما باید دقت نمود که انسان به آزادی و اختیار خود در تصمیم‌گیری ایمان دارد، ولی این ایمان، عریان و برهنه است و در معرض خطر و هم غفلت قرار می‌گیرد و حدیث نبوی هم مؤید این معنا است که «ایمان برهنه است و لباس آن پرهیزگاری است و آرایش آن آزره است و میوه‌اش دانش» (۲۸۳) و بنابراین لباس تقوی و یا پرهیزگاری او را از غفلت و تصمیم غلط باز می‌دارد.

در هر حال، جدای از تمام این توضیحات، نتیجه نهایی آقای ترکاشوند در مورد پوشش و حجاب از آیات مربوط به پوشیدگی آدم و زوجش که «اساساً آیات مورد بحث، نفیاً و اثباتاً، ارتباطی به ساتر مذکور و به مقوله حجاب شرعی ندارد» (۲۸۴) به نظر اینجانب نتیجه درستی است و حق به جانب او است، چرا که حتی اگر محتوای آیه را به عنوان پوشش و حجاب در نظر بگیریم، که نیست، باز آیه بر پوشیدگی و برهنگی «شرمگاه» آدم و حوا دور می‌زند و بخشهای دیگر اندامشان از موضوع بحث پوشش و حجاب شرعی خارج است. پس این آیه به طور کلی ربطی به موی سر و یا حجاب شرعی ندارد.

هدف قرآن از حجاب و پوشش

در پایان این فصل، به مثابه جمع بندی، به اهداف قرآن از حجاب و پوشش می‌پردازیم. می‌توان گفت اهداف قرآن در امر حجاب و پوشش عبارتند از:

- ۱- نگهداری از سرما و گرما
- ۲- تکمیل زیبایی آفرینش
- ۳- صیانت جنسی، و اعلام پرهیز از آلودگی

۱- نگهداری از سرما و گرما

وظیفه محافظت از سرما و گرما در انسان، برخلاف حیوانات، به خود انسانها واگذار شده است و قرآن این هدف را به صراحت نام برده و می‌فرماید: «... وَ جَعَلَ لَكُم سُرْبِيلَ تَقِيَكُمُ الْحَرَّ وَ سُرْبِيلَ تَقِيَكُم بَأْسَكُمْ»، و خدا برای شما تن‌پوش‌هایی مقرر کرده که شما را از گرما [و سرما] حفظ می‌کند و تن‌پوش‌ها [زره‌ها] بی که شما را در جنگ حمایت می‌نماید. (۲۸۵) جدی‌ترین کاربرد پوشاک و جامه، همین نگهداری از سرما و گرما است.

۲- تکمیل زیبایی آفرینش

زیبایی چنان در عرصه خلقت و نزد همه انسانها ارزشمند و از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است که خداوند وقتی از آفرینش زمین و گسترش آن نام می‌برد، تمامی آفریده خود را در زمین زیبا و بهجت آفرین می‌خواند:

«وَ الْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَ أَلْقَيْنَا فِيهَا رَوْسِي وَ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ رَوْجٍ بَهِيحٍ

(ق ۷ و حج ۵)، و زمین را گسترانیدیم و در آن لنگر‌هایی افکندیم و در

آن از هر [چیز] جفت زیبا [دل‌انگیز] رویانیدیم.»

و موزون نام می‌برد:

«وَ الْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَ أَلْقَيْنَا فِيهَا رَوْسِي وَ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْزُونٍ

(حجر ۱۹)، زمین را گسترانیدیم و در آن کوهها افکندیم و همه

چیزهای متناسب [زیبا] در آن رویانیدیم.»

و انسان را اشرف آنها معرفی می‌کند. خداوند از آفرینش انسان در قرآن

سخن بمیان می‌آورد، از زیبایی چنین آفرینشی در عرصه خلقت به خود تبریک

می‌گوید و او را در عرصه خلقت ممتاز می‌گرداند و معرفی می‌کند:

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ... فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (مؤمنون ۱۲ و ۱۴)،
 ... آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است.»
 خداوند این آفرینش ممتاز خود را چنین وصف می‌کند:
 «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ (تین ۴)، ما انسان را به زیباترین و
 والاترین صورت در عرصه خلقت آفریدیم.»

بنابراین زیبایی پیکره انسان، خارق العاده است. اما از آنجا که در طول تاریخ و در همه جوامع از لباس به عنوان وسیله‌ای که به انسان زیبایی می‌بخشد و یا انسان را زیباتر می‌کند، استفاده شده و می‌شود، قرآن نیز بر این خواست طبیعی انسان که امری مستمر در تمامی دورانها بوده و خواهد بود، صحنه گذاشته و در آیات حجاب به انسان یادآور شده است. در آیات مربوط به حجاب چند بار واژه «زینت» بکار رفته و بسیاری از مفسران مراد از آن را جامه و لباس می‌دانند. همچنین در یک آیه از واژه «ریشاً» استفاده شده که آن را نیز دال بر لباس و پوشاک می‌دانند. وقتی زینت منطبق بر جامه و لباس بدانیم و چون زینت (و ریشاً) آن چیزی است که باعث زیبایی می‌شود، پس در قرآن از جامه و لباس به عنوان یک وسیله زیبا کننده آدمی یاد شده است. (۲۸۶)

زیبایی از چنان اهمیتی برخوردار است که بنا بر روایت تماشای زن زیبا اگر به شرط قصد پاک و خارج از پلشتی باشد وحتی خوشایند بیننده و موجب شگفتی‌اش باشد، «روا و شرعی» قلمداد شده است:

«به نقل از علی بن سوید گفت به امام کاظم عرض کردم: من گرفتار نگاه کردن به زن زیبایی [؟ زنان زیبا] هستم که دوست دارم به او [؟ آنها] نظر کنم، فرمود: ای علی مانعی ندارد هنگامی که خدا از نیت تو راستی را بداند و از زنا حذر کن که آن برکت را نابود می‌سازد و دین را هلاک می‌کند.» (۲۸۷)

و حتی مطابق روایت منتسب به پیامبر، نگریستن به زنان زیبارو تأثیرات مثبتی نیز به همراه دارد:

«دیدن زن خویروی و سبزه [زار] بینایی را افزون می‌کند.» (۲۸۸)
 به منظور زیباتر ساختن پیکر در راستای آفرینش خداوند، فرمود:
 «بهترین عطر مردان آن است که بویش عیان و رنگش نهان باشد و
 بهترین عطر زنان آن است که رنگش عیان و بویش نهان باشد.» (۲۸۹)
 انسان که به خودی خود زیبا است وقتی جامه بر تن می‌کند زیباتر و

آراسته‌تر می‌گردد. امری مستمر در طول تاریخ است که زنان و مردانی که جامه بر تن دارند در مقایسه با مردم برهنه که به زیبایی خدادادی اکتفا می‌کنند، بر زیبایی و آراستگی خود می‌افزایند. باز امر مستمر این است که یکی از کاربرد مهم لباس در نزد آدمیان تکمیل زیبایی و آراستگی بیشتر خود می‌باشد. بدین لحاظ انسان خواسته که با بهره‌گیری از پارچه و جامه بر زیبایی خود بیفزاید و در واقع به آفرینش زیبایی بیشتری دهد. آیات قرآن نیز آراستگی و زیبایی به وسیله لباس را مورد تأکید قرار داده است. وقتی خداوند می‌فرماید: «...خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ» (اعراف ۳۱)، هنگام حضور در خانه خدا جامه‌هاتان که مایه زیبایی شما باید باشند را بر تن بیارید. معلوم است که منظور از «زِينَتَكُمْ» در اینجا لباسهای زیبای انسان است و الا خود انسان با زیبایی طبیعی‌اش در مسجد حاضر می‌شد و دیگر لازم نبود که خداوند بفرماید: «خُذُوا زِينَتَكُمْ» و در همین رابطه روایت است که:

«امام حسن چون به نماز می‌ایستاد بهترین جامه‌هایش را بر تن می‌پوشید. به او گفته شد: ای پسر رسول الله چرا بهترین جامه‌هایت را می‌پوشی؟ وی پاسخ داد: خدا زیبا است و زیبایی را دوست دارد، پس من نیز خود را برای پروردگارم می‌آرایم. خدا در قرآن می‌گوید: «خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ»، به همین دلیل دوست دارم بهترین جامه‌هایم را بپوشم.» (۲۹۰)

بنا به گفته کریم زمانی، عموم مفسران، از جمله طبرسی، ابوالفتوح، عیاشی، قرطبی، امام فخر رازی و آلوسی گفته‌اند که از حضرت امام حسن مجتبی (ع) مروی است که هنگام نماز بهترین لباسها را می‌پوشیدند. (۲۹۱)

خداوند بعد از ذکر این آیه ۳۱ اعراف می‌فرماید: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ...، بگو چه کسی [در ایام حج و در مساجد، استفاده از] جامه‌های آراینده اندام را که خداوند برای بندگانش پدید آورده، تحریم کرده است؟» (۲۹۲)

بنابر این روشن است که جامه و پوشاک از جمله برای آراستگی و زیبایی مورد استفاده قرار می‌گرفته و قرار می‌گیرد.

۳- صیانت جنسی و اعلام پرهیز از آلودگی

در توضیح آیاتی که به نحوی با حجاب در ارتباط بود، توضیح داده شد که هدف از آیات ذکر شده چه می‌باشد و اکنون نیز به همان توضیحات باز می‌گردیم.

اما این نکته در خور یادآوری است که مهمترین فلسفه پوشش که از آن به حجاب شرعی یاد می‌شود، صیانت جنسی و اعلام پرهیز از آلودگی جنسی است. در این رابطه، چند سؤال مطرح است:

۱- آیا حجاب به خودی خود هدف است و یا به وسیله آن هدف دیگری تعقیب می‌شود؟

۲- اگر حجاب به خودی خود هدف نیست، پس هدف قرآن از امر به حجاب چه می‌باشد؟

۳- آیا امر به حجاب، مطلق است و بستگی به شرایط محیط و زمان ندارد و یا حجاب یک مسأله اجتماعی است و مقید به زمان و شرایط اجتماعی است؟

۴- میزان پوشش لازم برای تحقق هدف قرآن چه اندازه است؟ (۲۹۳)
برای پاسخ به این پرسشها، به سراغ قرآن و آیاتی که به مقوله حجاب و پوشش می‌پردازد، می‌رویم (البته به اختصار):

- آیه ۵۹ سوره احزاب: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكَ وَ بَنَاتِكَ وَ نِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذِينَ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا». وقتی این آیه را مورد مطالعه قرار دادیم، معلوم شد که نظر قرآن معطوف به شرایط خاصی بوده که در آن زنان مورد اذیت و آزار قرار می‌گرفتند و برای اینکه شناخته شوند و مورد اذیت و آزار قرار نگیرند، این آیه نازل شده است. در اینجا، هدف قرآن از صدور حکم «حجاب یا پوشش مازاد» به صراحت خود آیه «عدم اذاء» بوده (فَلَا يُؤْذِينَ) و روشن است که حجاب و پوشش در این آیه خودش هدف نبوده، بلکه صرفاً وسیله تحقق هدف دیگری که صیانت جنسی و رفع مزاحمت است می‌باشد.

- آیات ۵۳ و ۳۳ سوره احزاب: «اگر محتوای این دو آیه که در باره زنان پیامبر (که متأثر از اوضاع رایج زنان آن عصر) است مربوط به پوشش باشد در این صورت به گواهی متن هر دو آیه و مؤیدات روایی و تاریخی که آورده شد، مربوط به جو آلوده، سوء ظن جنسی و خطر معاشقه است. این معنی از عبارات «أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ»، «لَا أَنْ تَتَّكِحُوا أَرْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ»، «وَ لَا تَبْرَجْنَ تَبْرَجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى»، «لِيَذْهَبَ عَنْكُمْ الرَّجْسُ» که در متن آیه به کار رفته به دست می‌آید. بنابراین هدف آیات از وضع حجاب و پوشش مفروض، رفع زمینه آلودگی و اختلاط، سالم سازی خانه پیامبر، و محدودسازی بیمار دلان پرهوس بود که به سرای حضرت تردد می‌کردند. (۲۹۴)

- آیه ۳۱ سوره نور: قرآن در ابتدای آیه خواستار «چشم پوشی زنان [از آلودگی]» شده و لزوم «صیانت جنسی» را به آنان گوشزد نموده است (وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصِرِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ). وجود جامه‌های نامطمئن و بی‌مبالاتی در اتصال آنها و ظهور موردی اندام پنهان در پایین تنه و سینه عاملی بود که زمینه بروز فحشا را تقویت می‌کرد و به همین دلیل قرآن خواستار اطمینان از پوشیدگی مواضع حساس شد (وَ لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا) و در همین جا عدم رعایت حجاب را در برابر «مملوکان، نابالغان، بی‌انگیزه و مردان بی‌خطر» را مجاز دانست (أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوْ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْأَرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوْ الطِّفْلِ الذِّينِ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَيَّ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ). پس این همه نشان می‌دهد که رعایت پوشش به خودی خود مراد آیه نیست، زیرا اگر اینگونه می‌بود می‌بایست در همه شرایط (حتی اگر شرایط وخیم جنسی در جامعه نبود) و بی‌استثنا در برابر همه مردم حتی سه گروه فوق الذکر رعایت می‌شد. پس، آیه مطلق نبوده بلکه ناشی از شرایط قابل‌تحصیل از متن آیه است که در کنار سایر آیات حاکی از وجود افسار گسیختگی جنسی در آن روزگار است. (۲۹۵) و نیز وجود آزار جنسی است که امر مستمر می‌باشد.

با توجه به توضحاتی که داده شده است، حجاب و پوشش به خودی خود هدف نیست زیرا رعایت آن بر خلاف بسیاری از احکام مستقل قرآنی، هیچگاه به صورت مطلق و به عنوان حکمی مستقل نیامده است. قرآن با توجه به امر حجاب در قرآن که با توجه به امر مستمر آزار جنسی که در طول تاریخ، زنان از آن رنج می‌برده و همیشه مورد اذیت و آزار جنسی قرار می‌گرفته‌اند و در جامعه عصر نزول قرآن، شرایط بس آلوده و ناهنجار بوده است و وجود این فضای مورد اشاره به صراحت در خود آیه ذکر شده که «ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ»، و یا «قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصِرِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ».

شاید تنها موردی که بتوان آن را مصداق حکم شرعی مستقل و مطلق نامید، آیه ۲۶ اعراف (مربوط به داستان آدم) و آیه ۳۰ و ابتدای ۳۱ نور است. در همگی این آیات تنها خواستار «استتار فرج و شرمگاه» شده است و حتی همین استنباط هم با خدشه‌های جدی روبرو است و اساساً اطمینانی در دست نیست که عبارت «يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ» و «يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ» به معنای پوشاندن فرج و شرمگاه باشد، بلکه چنانکه قبلاً توضیح داده شد به احتمال زیاد به معنای عدم ارتکاب زنا و رعایت پاکدامنی است و سالم و پاکیزه گرداندن جامعه عصر نزول

قرآن از آلودگیهای مختلف جنسی بوده است. (۲۹۶)
 با توجه به آنچه گفته شد حجاب شرعی تابعی از «شرایط جنسی زمان وحی» و متأثر از «اوضاع غیر عادی» آن است و قرآن امر مستمری را بیان کرده است و امر مستمر این است که این آزار وجود داشته و دارد. از این منظر که بنگریم، آیات قرآن در باب جلوگیری از آزار جنسی زمان ما نیز مجری است. در تأیید وابستگی حجاب به «فقدان امنیت جنسی»، موارد معافیت حجاب در آیات قرآن قابل استناد است. چنانکه وقتی زنان دارای امنیت جنسی باشند از حکم حجاب معافاند: (۲۹۷)

- ۱- زنان یانسه یا مسن که خطر جنسی تهدیدشان نمی‌کند (نور ۶۰)
- ۲- همه زنان در برابر محارمشان، زیرا محرم یکدیگر بوده، ازدواجشان حرام است و به همین خاطر دارای امنیت‌اند (نور ۳۱)
- ۳- زنان در برابر «برندگان زرخرد» و «مردان بی‌خطر و فاقد سوء نظر» و کودکان نابالغ (نور ۳۱)

وقتی حجاب به خودی خود هدف نیست، پرداختن اجمالی به اصل پوشش کفایت می‌کند و ورود به جزئیاتش چندان لازم نمی‌نماید. میزان و اندازه پوشش را هم شیء جنسی نشدن زنان معین می‌کند و قرآن نیز به ستر اندام لباسدار و پنهان تأکید ورزیده است: «لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ لِيُضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَيَّ جُيُوبَهُنَّ وَ لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ... وَ لَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ» و اینکه محدوده دقیق هر یک از زینتها را مشخص نمی‌کند و به شرایط زمان و مکان وا می‌گذارد، هدف اصلی را که جلوگیری از فحشاء و آزار جنسی زنان است معین می‌کند. در حقیقت بنا بر نظریه اجتهادی مرحوم فیلسوف (دکتر و مجتهد) مهدی حائری یزدی، روسری و حجاب امری اجتماعی است و در هر زمانی با توجه به شرایط زمان و مکان قابل تغییر است. (۲۹۸)

بنا به مباحث پیشین، زنان در عصر پیامبر «لازم نبوده است که مو، گردن و صورت را بپوشانند و اگر هم پارچه‌ای بر سر می‌آویختند، بنا به رسم و عادت، یا برای تشخیص و تمایز نسبت به کنیزان، یا ناشی از مسائل اقلیمی، یا برای نماز، و یا به عنوان تکیه‌گاه نصب بود به ویژه که مردان نیز چنین می‌کردند. لازم نبوده آرنج و ساعد را پوشیده دارند. لازم نبوده ساق پا را مستتر کنند. لازم نبوده از حضور در اجتماع خودداری کنند. لازم نبوده از سخن معمولی با مردان بپرهیزند. تنها لازم بوده در پوشاندن تنه، ران و بازو جدیت کنند و در رفع نقصانهای پوشش

این نواحی بکوشند، چرا که در واقع اطمینان از پوشیدگی «تنه، ران و بازو» نشانه پایبندی بوده، ولی برهنگی «مو، گردن، ساعد و ساق» چنان پیش پا افتاده می‌نموده است که هرگز علامتی برای واکنش مردان آلوده و زناکار بشمار نمی‌آمد.» (۲۹۹)

بنابراین خواست آیه حجاب عبارت از «اطمینان از پوشیدگی اندام لباسدار شامل تنه، ران و بازو و تداوم جواز کشف اندام ظاهر شامل صورت، مو، گردن، ساعد و ساق» می‌باشد. قرآن به صورت مطلق و بی‌قید و شرط، هیچ اندازه‌ای برای پوشش، چه در مورد مردان و حتی زنان ارائه نمی‌کند. (۳۰۰)

وقتی بحث از حجاب شرعی بمیان می‌آید، چه به لحاظ حفظ از سرما و گرما، و چه به لحاظ افزودن بر زیبایی و زینت خود برای خودآرایی و خودنمایی، و نیز فخرفروشی با نشان دادن لباسهای متعدد، برای مردم جوامعی مانند ایران که بخشهای مهمی از جامعه برای پوشاندن قسمت‌های مختلف بدن از پوشش کامل استفاده می‌کنند، بسیار سخت است که بفهمند وضعیت پوشش توده مردم در دوران صدر اسلام (و حتی حدود یک قرن پیش در کشور خودمان) چگونه بوده است. زیرا نمی‌دانند که در دوران پیش از اسلام و نیز دوران پیامبر، مردم دچار معضلات و مشکلات مهمتری نسبت به حجاب بوده‌اند. در بین مردم آن دوران روابط و تماسهای ناسالم جنسی به شدت رواج داشته و حتی در جامعه این روابط امری عادی تلقی می‌شده است و مسأله چنان فراگیر بوده که پیامبر و مؤمنان نیز از جهات مختلف درگیر آن بودند و قرآن مؤمنان را از اینگونه روابط بر حذر داشته است و روابط جنسی را منحصر به دو مورد مشخص کرد: «[مؤمنان] کسانی که نگهدارنده فرج‌های خویشند مگر بر همسران خود و یا کنیزانی که بدست آورده‌اند که در این صورت بر آنان نکوهشی نیست.» (۳۰۱)

و حتی وقتی بعضی از مهاجرین در مدینه به فقر و تنگدستی از پیامبر خواستند که با زنان تن فروش موقتاً تا خارج شدن از فقر ازدواج کنند، مطابق آیه ۳ سوره نور از ازدواج با آنان منع شدند. (۳۰۲)

اما پس از اینکه رای و حکم قرآن در مورد حجاب را در این فصل بررسی نمودیم، شاید برای بسیاری این سؤال مطرح شود که وقتی قرآن چنان شرایطی را در مورد حجاب بیان نکرده است، و حجاب یک امر اجتماعی، اقلیمی و سنتی است، پس این همه آراء متفاوت و گاه متضاد که بنام قرآن و اسلام رایج گشته از کجا پیدا شده است؟ علاوه بر آنچه تا به حال گفته آمد، چند نکته که شاید علت اصلی چنین پدیده‌ای باشد، خاطر نشان می‌شود:

۱- علت العلل تفاوت آراء این است که قرآن را که هسته اصلی و مرکزی اسلام است، بنابر اهداف مشخصی، از اصلیت انداخته و تبدیل به فرع کرده‌اند. در حقیقت احادیث و روایات در فقه اصل قرار گرفته و قرآن فرع بر آن و به قول علامه طباطبائی فقه از قرآن بریده است. اصل در نزد غالب فقها اخبار و احادیث است که یحتمل الصدق و الکذب می‌باشد. گاهی هم که آیه‌ای از قرآن بیان می‌شود، هدف اثبات روایت و یا حدیث و یا تحمیل نظر خود بر قرآن است. در این خصوص، علاوه بر آنچه در مورد جعل احادیث و روایات تاکنون آمده است، نکته دیگری که برای همه قابل اثبات و تجربه باشد آورده می‌شود:

قرآن صراحت دارد که آزر پدر ابراهیم است (انعام ۷۴) و در آیات مریم ۴۲ و انبیاء ۵۲ و شعراء ۷۰ پدر خطاب شده است. نظر به اینکه آزر بت تراش بوده است شیعیان کوشیده‌اند توجیهی بتراشند تا مگر بت تراش نه پدر که دیگری بگردد. لذا با تشبیه به انواع روایات، پدر را تبدیل به عمو کرده‌اند. گویا قرآن ترس داشته و چون خدا زبان درستی بلد نبوده است، عمو را پدر خوانده است. طباطبائی منشاء اختلاف در مورد اسم پدر ابراهیم را روایاتی معرفی می‌کند که از تورات گرفته شده و حتی بعضی از آنها سخنانی است که به هیچ وجه با مقام خلیل الهی و نبوت و رسالت ابراهیم نمی‌سازد (۳۰۳) و نتیجه می‌گیرد: «و اما آن چیزی که از خود آیات مربوط به داستان ابراهیم (ع) استفاده می‌شود این است که وی در اولین برخورد با قوم خود، ابتدا بامردی روبرو شده که قرآن آن مرد را «آزر» و پدر او نامیده است، و ابراهیم بسیار پافشاری کرده که شاید او را وادار سازد تا دست از بتها برداشته و از دین توحید پیروی کند، مرد نامبرده در عوض، ابراهیم را از خود طرد نموده و به او گفته که باید برای همیشه از او دور شود.» (۳۰۴)

اینان از خود نمی‌پرسند خدای به این عاجزی و ناتوانی که حتی منظور خودش را هم نمی‌تواند به درستی بیان کند به چه دردی می‌خورد؟ نتیجه اینکه:

۲- چون قرآن اساساً ضد قدرت است و بیان آزادی و آموزنده اختیار در تصمیم‌گیری است، نمی‌توان از قرآن برای قدرت و قدرتمداری توجیه بدست آورد. از این‌رو، احادیث و روایات را اصل گردانده‌اند تا بشود برای قدرت و قدرتمداری توجیه ساخت و با رجوع به آنها، قدرت و قدرتمداری را توجیه کنند.

۳- قرآن را بیان اموری گذرا و موردی تلقی کردن و نه بیان امور مستمر در تاریخ.

۴- به منظور حفظ قدرت سیاسی و تحمیل قدرت خود بر مردم، گاه امور

شرعی را به امور سیاسی بدل می‌کنند و از این طریق هر کس که صدایش درآید، به مخالفت با دین متهم و صدایش را خفه می‌کنند.

۵ - مردم با تقلید کردن هر چیزی را که به نام خدا و رسول به خوردشان داده شود، چشم و گوش بسته می‌پذیرند.

۶ - توجه نکردن به معنای صحیح لغات در موقع نزول قرآن که با شرایط زمانی مکانی و سنتی آن زمان هماهنگ بوده است، و به آنها معنای مورد نظر خود را داده‌اند.

۷ - پدیده مردسالاری که در طول تاریخ رواج داشته و همچنان دارد.

حال که نظر قرآن در مورد پوشش و حجاب و هدف از آن نسبتاً روشن شده است، در فصل سوم، حجاب شرعی از منظر فقه و همچنین تاریخ و نظر فقها در طول زمان مورد بحث قرار می‌گیرد.

فصل سوم

از چه وقت حجاب وارد اسلام شد و چرا؟

این فصل به بحث حجاب از منظر فقه و فقها و چگونگی برداشتهای مختلف در گذر زمان می‌پردازد و نشان می‌دهد که از ابتدای تأسیس فقه جعفری تا قرن هشتم هجری، کسی از فقها هیچ عبارتی در باره «موی سر» و «لزوم پوشش آن» مطرح نکرده است و از حدود قرن دوازدهم و سیزدهم بحث «استتار موی سر» با جدیت و حساسیت بیشتری مورد بررسی فقها قرار می‌گیرد.

اما نظر به اینکه هسته مرکزی و اساس اسلام قرآن است، در فصل دوم، نظر قرآن به تفصیل و دقت در مورد پوشش و حجاب و هدف از آن توضیح داده شد. بنا بر گفته رسول گرامی و امام علی و سایر ائمه می‌دانیم که هر حدیث و روایتی را که از قول آنها گفته شود بایستی که به قرآن عرضه شود، اگر آن حدیث و روایت موافق با قرآن بود، آن گفته از رسول و یا ائمه است، در غیر این صورت به آنها نسبت داده‌اند و بایستی که آن را به دیوار زد و به آن اعتنا ننمود. اما با وجود همه اینها چون فقها و قدرتمداران موفق شده‌اند که قرآن را از زندگی حذف و فقه را جایگزینش کنند، تحولات بسیاری و از جمله پوشش و حجاب موافق ذائقه قدرت پیش رفته است. با توجه به نکته فوق است که از نگاه فقه، فقها و تاریخ؛ سیر تحول پوشش و حجاب مورد بحث قرار می‌گیرد و به ترتیب نظر علما و فقها را در این زمینه، در دورانه‌های مختلف، از نظر می‌گذرانند. بنابراین، این فصل خود شامل خود سه بحث: تاریخ، روایات و احادیث، و فقه می‌باشد.

نظر به اینکه این قسمت عمدتاً روایت و احادیث را مورد مذاقه قرار می‌دهد، اولاً به نوعی تاریخ را هم شامل می‌شود زیرا همین روایات و احادیث خود نوعی از تاریخ بشمار می‌آید چرا که صرف نظر از صحت و سقم آن، تا حدی وضعیت و نوع تفکر آن دوره را گزارش می‌کند و ثانیاً مباحث فقهی را هم دربرمی‌گیرد چون که فقه هم غالباً از این روایات و احادیث استنباط شده، و نه قرآن. البته فقها در بعضی مواردی هم که از قرآن در فقه و نظریات خود سود جستند، غالباً نظر خود را بر قرآن تحمیل کرده‌اند. به این دلیل است که گفته می‌شود، فقه موجود

غالباً از روایات و احادیث سرچشمه می‌گیرد، و نه از قرآن.

«امروز تصور ما از زنان مؤمنی که در صدر اسلام زندگی می‌کردند این است که «موی سرشان» را به طور کامل می‌پوشاندند و هیچ قسمتی از سر و گردن آنها به جزگردی صورتشان نمایان نبوده است.» (۳۰۵) **فکر می‌کنیم که روایات فقهی، همه در «لزوم پوشش مو» صادر شده است.** «همچنین اینگونه تصور می‌کنیم که بحث «ستر مو» از روزی که فقه جعفری شکل گرفته در میان متون فقهی وجود داشته و فقها یکی پس از دیگری به تأسی از امام محمد باقر و امام جعفر صادق و شاگردان ایشان حکم به لزوم آن داده‌اند، یعنی برای ما باوریم که فقهای نامدار فقه جعفری مانند ابن ابی عقیل عمانی، ابن جنید اسکافی، شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی، ابن ادریس حلی، محقق حلی، علامه حلی و... بحث «پوشش موی سر» را مورد دقت قرار داده و حکم به لزوم آن داده‌اند.» (۳۰۶) **اما این تصورات ما با واقعیات همخوانی ندارد و در این رابطه «نه تصویری که از زنان صدر اسلام داریم درست است، و نه احادیث صریحی در مستندات فقهی وجود دارد و نه اینکه فقهای نامبرده حکم به لزوم پوشاندن مو توسط زنان مسلمان داده‌اند!... حقیقت این است که از ابتدای تأسیس فقه جعفری و ظهور فقهای بزرگ، تا قرن هشتم هجری، کسی از فقها هیچ عبارتی درباره «موی سر» و «لزوم پوشش آن» مطرح نکرده است.» (۳۰۷)**

شهید اول، مبتکر بحث مو

اولین فقهی که رسماً پوشش مو را وارد موضوعات فقهی کرد و نیز به استتار آن حکم داد، «شهید اول» بود. او در قرن هشتم هجری می‌زیست و متوفی به سال ۷۸۶ است. بنابراین وی حدود هفت و نیم قرن پس از رسول خدا و حدود شش قرن پس از امام جعفر صادق به مقوله ستر مو پرداخته است! (۳۰۸)

نکته جالب توجه اینکه؛ پس از شهید اول، فقهای بعدی نسبت به نظریه و دیدگاه وی رویکرد مثبتی نداشتند، «بلکه تا قرن‌ها پس از او، یعنی تا نزدیک قرن سیزدهم هجری، یا به بحث «پوشش مو» اصلاً پرداخته نمی‌شد و در واقع سیره فقهای پیش از شهید اول رعایت می‌گردید و یا اگر هم تحت تأثیر نوآوری شهید اول مورد بررسی قرار می‌گرفت، گاه نسبت به استتار آن نگاه مخالف، و گاه نگاه موافق وجود داشت.» (۳۰۹) و «دایره صدور فتوی در خصوص پوشش مو، آن قدر تنگ است که محمد علی انصاری مجبور شده فقط فقهای یک قرن اخیر را به عنوان کسانی که به وجوب پوشش مو «تصریح» کرده‌اند نام ببرد.» (۳۱۰) **سید**

محمد عاملی جُبعی به صراحت و روشنی بیان می‌کند، که اکثر فقها به وجوب پوشش موی سر نپرداخته‌اند. ترکاشوند در این مورد چنین نقل می‌کند:

«صاحب مدارک عاملی (۱۰۰۹ هجری) (۳۱۱) در سخنی ماندگار و به صراحت اعلام کرد که اکثر فقها به بحث وجوب پوشش موی سر نپرداخته‌اند. وی در شرح عبارت «ولا يجوز للمرأة إلا فی ثوبین: درع و خمار، ساترة جمیع جسدها عدا الوجه و الکفین و ظاهر القدمین» (۳۱۲) که محقق حلی در شرایع الاسلام آورده، چنین می‌گوید: «آگاه باش که در عبارت محقق حلی و نیز در کلام اکثر فقهای شیعه، نه تنها به وجوب پوشش موی سر پرداخته نشده، بلکه از ظاهر عبارت چنین بر می‌آید که پوشاندنش لازم و واجب نیست، زیرا مو جزو جسد و بدن به حساب نمی‌آید... ولی شهید اول در کتاب الذکری وجوبش را اقرب دانسته است، آن هم با اتکاء به این روایت امام باقر که گفت: فاطمه با پیراهنی که بر تن داشت به نماز ایستاد در حالی که روسری وی [که از شدت کوچکی] فقط می‌توانست مو و گوشهای او را بپوشاند. اما این روایت اگر هم سند درستی داشته باشد با این حال دلالت بر وجوب استتار مو نمی‌کند. تازه ممکن است با همین روایت بتوان به عدم لزوم پوشاندن گردن استناد کرد» (۳۱۳)

روشن است که منظور صاحب مدارک از عبارت «اکثر فقها» که به ستر مو نپرداخته‌اند، تمام فقهای پیش از شهید اول است و در نتیجه؛ «اقلیتی» که به وجوب ستر مو پرداخته‌اند، شامل شهید اول و کسانی هستند که پس از وی تا زمان صاحب مدارک آمده و رأی او را پذیرفته‌اند. (۳۱۴) محقق سبزواری (۳۱۵) نیز با عاملی، صاحب مدارک الاحکام، موافق است و معتقد است:

«اولاً نه تنها استنباط ستر گردن با اشکال فقهی مواجه است بلکه «لازم نبودن ستر» آن نیز می‌تواند قابل استنباط باشد. ثانیاً نه تنها در کلام اکثر فقها به لزوم ستر مو پرداخته نشده، بلکه به دلیل خارج بودن مو از مصداق و مدلول «جسد و بدن» می‌توان به واجب نبودن پوشش آن حکم کرد زیرا این جسد و بدن است که متصف به عورت بودن شده است [جسد المرأة عورة/ بدن المرأة عورة] و نه موی سر که اساساً جزو جسد نیست. ثالثاً این شهید اول بود که به [عنوان اولین نفر] قائل به پوشش مو شد.» (۳۱۶)

محمدباقر مجلسی هم معتقد است که اکثر فقهای شیعه به وجوب پوشش موی سر نپرداخته‌اند و این شهید اول بود که برای اولین بار رأی به وجوب پوشش آن

داد. (۳۱۷)

از کلام محمد حسن نجفی، معروف به صاحب جواهر (متوفی ۱۲۲۸ ش) که از فقهای شیعه و صاحب کتاب «جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام» می‌باشد و بین روحانیان شیعه از ارزش بالایی برخوردار است، عدم استنباط و جوب پوشش مو تا پیش از شهید اول به خوبی پیدا است. وی وقتی موافقان پوشش مو را یک به یک نام می‌برد، نام هیچ فقیهی را که پیش از شهید اول و پیش از قرن هشتم باشد ذکر نمی‌کند. (۳۱۸)

حال این سؤال مطرح است که شهید اول که مبتکر پوشش مو است، آیا در مورد ستر مو به نظر قطعی رسیده و یا ترجیح به پوشش داده است؟ جالب است که وی در سه کتاب از کتب خود بحث پوشش مو را مطرح کرده است، که در کتاب الفیه؛ از عبارت «اولی»، و در کتاب الدروس؛ از واژه «الظاهر»، و در کتاب الذکری؛ از کلمه «اقرب» استفاده کرده است. (۳۱۹) «از نظر فقهی، هیچ یک از این سه واژه، دلالت بر حکم قاطع نمی‌کند، زیرا این واژه‌ها الفاظ ترجیحی هستند و از آن گذشته وقتی هر سه کلمه را پهلوی هم بگذاریم، چیزی بیش از «ترجیح» و جوب به دست نمی‌آید.» (۳۲۰) تغییر واژه‌های بکار رفته در کلام شهید، و عدم صدور رأی قطعی، خود نشانه روشنی است که وی نیز به حکم قطعی دست نیافته و قائل به ترجیح شده است.

دسته‌بندی فقها از منظر رأی در باره پوشش موی سر
به طور کلی، می‌توان فقها را از قرن ۱۲ به بعد از منظر پوشش موی سر به چهار دسته تقسیم نمود:

الف - قائلین به پوشش مو

ب - پوشش قسمتی از موی سر که بر روی کاسه سر است

ج - ابهام و تردید در صدور رأی

د - قائلین به عدم جوب پوشش مو

الف - قائلین به جوب پوشش مو

برخی از فقها به پوشش مو گرایش پیدا کردند، از جمله محمداقرب وحید بهبهانی (۱۱۱۷ - ۱۲۰۵ ق) در حاشیه‌اش بر مدارک الاحکام، طی توضیحی کوتاه و نه چندان قوی، و نیز تحت تأثیر پوشاک رایج زمان خودش، احتیاطاً رأی

به پوشش گردن و مو صادر کرد. (۳۲۱)

سید علی طباطبائی صاحب ریاض (۱۲۳۱ ق) تمام بدن زن را عورت می‌داند و فتوا به استتار مو و گردن صادر می‌کند و جالب اینجاست که ایشان برای این فتوای خود ادعای اجماع می‌نماید در صورتی که تا سال ۷۵۰ پس از رحلت رسول اکرم، حتی یک نفر از فقهای شیعه رأی به وجوب پوشش مو نداده است! (۳۲۲) متأسفانه! بعضی از فقها هرگاه لازم بدانند، بدون توجه و دقت به نظر دیگران در گذشته، با ادعای «اجماع»، مدعای خود را بر کرسی می‌نشانند و این رویه که بین فقها وجود دارد، مصداق «تحریف» قرآنی است.

جالب این است که در مقابل این ادعای طباطبائی، محمد حسن نجفی، معروف به صاحب جواهر، که معاصر با صاحب ریاض بود، با اینکه رأی او تمایل به پوشش مو دارد، اعلام کرده که بین فقهای شیعه اجماع و اتفاق نظر بر روی پوشش گردن و موی سر وجود ندارد. (۳۲۳)

شیخ یوسف آل عصفور البحرانی، معروف به بحرانی (متوفی ۱۱۸۶ ق) با استفاده از واژه خمار، مقنعه و ملحفه که در احادیث بکار رفته، «به لزوم پوشاندن گردن و مو رأی داده است.» (۳۲۴) «اما باید گفت که احادیث مذکور و واژه‌های یاد شده در آن، در زمان فقهای که از قرون اول تا قرن دهم هجری زندگی می‌کرده‌اند نیز وجود داشته، اما هیچ یک از این فقها با استناد به واژه مذکور، حکم به لزوم پوشش موی سر و گردن نکرده است. حتی شهید اول که مبتکر بحث ستر موی سر است، هرگز از این واژه‌ها و احادیث برای اثبات رأی خود استفاده نکرد... بحرانی که قائل به پوشش مو است، خود معترف است فقهای که به ستر مو پرداخته‌اند تعدادشان کم است.» (۳۲۵)

ب - پوشش قسمتی از موی سر که بر روی کاسه سر است

دسته دوم از فقیهان قرن سیزدهم و پس از آن، فقهای هستند که قائلند فقط پوشش قسمتی از موی سر که بر روی کاسه سر قرار دارد واجب است و ما بقی مو که بر روی صورت، گردن و شانه‌ها آویزان می‌شود نیاز به استتار ندارد.

ملا احمد نراقی (وفات ۱۲۴۵ ق) «لزوم پوشش تمام موی سر را مردود دانسته چنان که نفی پوشش تمام موی سر را هم قبول ندارد. او در این رابطه قائل به تفکیک است به این صورت که؛ آن قسمتی از مو را که بر روی کاسه سر (محل رویش مو) قرار دارد، لازم به ستر می‌داند، ولی آن قسمت از مو که بر روی

صورت، گردن، شانه‌ها، پشت و جلو بدن آویزان است را بی‌نیاز از ستر و پوشش دانسته است.» (۳۲۶) **ترجمه متن نراقی:**

«... و با این بررسی معلوم شد که در خصوص مو این چنین به نظر می‌رسد که پوشاندن آن لزومی ندارد همچنانکه برخی (فقها) نیز به این امر تصریح کرده‌اند. و حتی برخی از آنها گردن و گوشها را نیز معاف دانسته‌اند البته همزمان در پوشاندن گوشها و بلکه گردن قائل به احتیاط شده‌اند. مقصود از مویی که پوشش آن لازم نیست آن موهایی است که از محدوده سر به روی صورت و امثال آن می‌ریزد. اما وجوب پوشش موی سر مورد اجماع است و روایات بر آن دلالت دارد. از این بررسی‌ها می‌توان به ضعف ادله کسانی (برخی فقها) که قائل به وجوب مطلق مو هستند و نیز ضعف استدلال کسانی که از این روایات می‌خواهند لزوم استفاده از روسری (خمار) یا مقتعه را برداشت کنند فهمیده می‌شود. ولی استناد به این نکته که چون موی سر برای نماز، حکم عورت را دارد، پس لزوم پوشاندن آن در موارد دیگر نیز اجماعی است، مورد اشکال است، زیرا معلوم شد که موی سر هر چند هم بر لزوم پوشش آن تأکید شود، در برخی موارد جزو عورت شناخته نشده است یا دست کم آن بخشی که روی صورت و شانه می‌ریزد را عورت نمی‌توان دانست.»

نراقی غیر از اینکه «وجه، کفین، قدمین، گردن و موی آویزان از «سر» را جزو مواضع جایز الکشف می‌داند، همچنین ستر برخی دیگر از اندام را نیز فاقد مدرک روائی و حدیثی دانسته و مبنای فقها در ستر آنها را قول اجماع فقهای قبلی می‌داند و نه احادیث! وی پس از اینکه عمده روایات اصلی در باره پوشش زنان را می‌آورد، «صریحاً اعلام می‌کند این روایات اگر هم صحیح باشند اما وافی به مقصود نبوده و از درون آنها نمی‌توان رأی به پوشش تمام ساعد، ساق، گردن و... داد!» (۳۲۷) به یک نمونه از روایاتی که حاکی از عدم وجوب ستر ساق پا می‌باشد و مورد توجه نراقی بوده است، توجه کنید:

«انس گوید: در جنگ احد... دید که عایشه دخت ابوبکر و امّ السلمه هر دو دامن خود را جمع کرده‌اند به نحوی که ساقهای پایشان را می‌دیدم، با عجله هرچه تمامتر مشک آب را از دوش پایین می‌آوردند و آنها را در دهان تشنگان خالی می‌کردند و فوراً برمی‌گشتند مشک‌ها را پر آب می‌کردند و مجدداً تشنگان آب می‌دادند.» (۳۲۸) شاید آنچه نظر به وجوب پوشش آن قسمت از موی سر که بر روی کاسه سر است را نزد قائلان به آن، تقویت کرده، رسم استفاده از «مقتعه» بوده باشد.

امروزه وقتی با واژه «مقتعه» در متون دینی روبرو می‌شویم، آن را سراندازی می‌دانیم که دست کم، ساتر تمام مو و گردن است. اما مطابق شواهد و روایاتی که در دست است مقتعه را می‌توان معادل عمامه مردان، که دور پیشانی و سر پیچیده می‌شود دانست. «تَقْنَعُ» دلالت دارد بر پارچه‌ای که دور سر پیچیده می‌شده است، و «مُقْتَعَه» دلالت بر زنی دارد که پارچه‌ای را دور سرش می‌پیچد. بنابراین مقتعه در آن عصر عبارت از عمامه و دستار و پیچ‌های بوده است که طبیعتاً در وحله اول برای زینت و تجمل پوشیده می‌شده است و ثانیاً؛ گردن و بیشتر مو را نمی‌پوشانده است. رسم مقتعه بستن، حتی امروزه در روستاها و به ویژه نزد عشایر وجود دارد به طوری که سر را با پارچه‌ای شبیه عمامه می‌پیچانند و گیسوان آنها بدون ستر، بر شانه و پشت آنها ریخته است.

شاید به جهت رواج همین رسم، چه در صدر اسلام و چه در قرون بعد، برخی از فقها وقتی به تعریف مقتعه می‌پردازند، فقط قائل به پوشاندن آن بخشی از مو که روی سر قرار دارد می‌باشند و مابقی‌اش که آویزان است را لازم الستر نمی‌دانند.

اما باید توجه داشت که وقتی گفته می‌شود «زنان مؤمن عصر پیامبر سرشان را می‌پوشانند»، منظور این است که عمامه می‌بستند، و وقتی گفته می‌شود که کنیزان حق نداشتند سر را بپوشانند، منظور این است که نباید از عمامه، که تاج عرفی زنان آزاد بوده، استفاده می‌کردند. «(۳۲۹) و آن هم به خاطر تمایز آنها از زنان آزاد بوده است. در نتیجه لزوم کشف رأس کنیزان، دلالت بر محرومیت آنان از تاج زنان آزاد دارد و ستر رأس زنان آزاد ربطی به ستر شرعی ندارد زیرا عمامه نه آن را به خوبی می‌پوشانده و نه اساساً چنین هدفی را تعقیب می‌کرده است. بنابراین بر اساس توضیحاتی که قبلاً داده شد، آیات جلباب و خمار تصریحی بر روسری، ولو عمامه، ندارند. در ضمن اگر به اصل معنای روسری، یعنی چیزی که روی سر قرار می‌گیرد، نیز توجه شود، به همین معنای مقتعه که ارانه شد، می‌رسیم.

در ضمن روایات متعددی وجود دارد که به خوبی گویای آن است که وقتی زنان مسلمان رسوم و عرف اجتماعی و تشخیص و اعتبار خود را نادیده می‌گرفتند، بدون روسری و سرانداز ظاهر می‌شدند، و این نشان می‌دهد که وجود روسری ناشی از عرف و تشخیص و اعتبارات اجتماعی بوده است و نه مربوط به حجاب شرعی، که در انتهای این فصل آن روایات را ذکر می‌نماییم.

ج - ابهام و تردید در صدور رأی

اما دسته سوم فقها از منظر پوشش موی سر، فقهای هستند که به رأی صریحی نرسیدند و حکم را باقی گذاردند. میرزای قمی (متوفی ۱۲۳۱ ق) سند و مدرک روشنی که بتواند بر مبنای آن در باره پوشش موی حکمی صادر کند به دست نیاورده و صدور حکم را مسکوت گذارده است. وی فقط هر دو احتمال پوشش یا عدم آن را مطرح کرده، و البته قول به عدم لزوم پوشش را بدون وارد کردن خدشه آورده است. ترجمه متن قمی:

«و اما در باره موی می‌توان گفت وجوب پوشش آن از روایات برداشت نمی‌شود، بنابراین به قدر متقن کفایت می‌شود. و می‌توان گفت: روایت صحیح منقول از زراره که می‌گوید پوششها و لباسهای خانگی زنانه که تا روی سر را در برمی‌گیرد و زن را مجلل نشان می‌دهد دلالت بر این دارد که پوشاندن موی واجب نیست زیرا لباسی که برای تجلیل است از باب توسعه و تعمیم در پوشش است، وقتی که اصول کلی را در نظر داشته باشیم. و شهید اول بر مبنای روایت فضیل در باره نماز فاطمه در برابر روایت زراره چنین استدلال می‌کند که «بیش از پوشش موی و گوشها چیزی بر زن واجب نیست» و روایت زراره با وجود صحتش از جهت دلالت، مورد تامل و درنگ است.» (۳۳۰)

میرزای قمی همزمان فتحعلی‌شاه قاجار بوده است. فقهای این دوره در باره حکم موی به طرح مباحث گسترده‌تری پرداختند و آن را وارد دور جدیدی کردند که از جمله سید جواد عاملی (متوفی ۱۲۲۶ ق) صاحب مفتاح الکرامه، و آقا رضا همدانی (متوفی ۱۳۲۲ ق) صاحب مصباح الفقیه را می‌توان نام برد. مباحث آنها «که یا رأی خودشان است و یا نقل دیگران و در عین حال اختلافی بودن حکم را به نمایش می‌گذارد» (۳۳۱) و نشان می‌دهد که اجماعی در این مورد در کار نیست.

د - قائلین به عدم وجوب پوشش موی

مقدس اردبیلی ستر موی و گردن را مستحب می‌داند. ملا محسن فیض کاشانی نیز، صرفاً قائل به احتیاط شده است. محمد باقر مجلسی هم از صدور فتوا فاصله گرفته و به احتیاط روی آورده است. از مجموع این بررسی روشن می‌شود که مسأله، اختلافی است و اجماع فقها در امر پوشش موی سر و گردن محقق نشده است. مقدس اردبیلی در این خصوص می‌نویسد: «اگر ترسی از اجماع ادعائی نبود،

امکان منطقی استثنای غیر صورت و دستها، یعنی سر و چیزهای دیگری که در اغلب اوقات آشکار بوده‌اند نیز وجود داشته و دارد. پس در این نکته درنگ کن ... و جمع بین دلایل به گونه‌ای که حمل بر استحباب شوند، روشی روشن و پذیرفته شده است، پس در نگ کن..» (۳۳۲) وی «که دو سه قرن پیش از نراقی می‌زیسته، نه تنها دلالت روایات و احادیث را بر پوشش «سر، گردن، ساق و بازو» نارسا دانسته است بلکه تحت تأثیر اجماع ادعائی نیز قرار نگرفته، و در نتیجه یک جا محتاطانه و در جای دیگر با صراحت، رأی به لازم نبودن پوشش «سر، گردن، ساق و بازو» داده است» (۳۳۳) مقدس اردبیلی ترس خود را از «اجماع ادعائی» چنین بیان می‌کند: «اگر ترس از اجماع ادعائی! نبود علاوه بر «وجه و کفین و قدمین» همچنین «سر» و سایر قسمتها که غالباً [بنا به عادت رایج زنان] پیدا و برهنه هستند [مانند: گردن، سینه، بازو و ساق پا که قبلاً آوردم] را نیز از لزوم پوشش استثناء می‌کردم.» (۳۳۴)

مقدس اردبیلی با احتیاط و به زبان علمائی می‌گوید که اجماعی در کار نیست و فقط ادعا است و نه واقعیت. زیرا او فقها و همقطاران خود را می‌شناسد و می‌داند که بعضی از آنها بدون اینکه اجماعی در مسأله‌ای باشد، چون می‌خواهند که چنین باشد، می‌گویند اجماع است. او خوف خود را بیان می‌کند تا که مورد عتاب و یا سخریه همقطران خود قرار نگیرد. وی که در قرن دهم زیسته و متوفی به سال ۹۹۳ هجری می‌باشد معتقد است «که علاوه بر عبارت «الا ما ظهر منها»، همچنین روایاتی وجود دارد که دلالت بر لازم نبودن پوشش سر دارد و از طرفی با توجه به وجود روایات دیگری که پوشش رأس و سر را مطرح کرده، به جمع این دو گونه روایات پرداخته و نتیجه می‌گیرد که پوشاندن سر مستحب است و نه واجب.» (۳۳۵) وی همچنین «مردان سالمند صالحی که غض بصر داشته و همراه زنانند را مستقیماً و نه به استناد به آیه «التَّائِبِينَ غَيْرِ أُولِي الْأَرْبَابَةِ مِنَ الرِّجَالِ» محرم می‌داند. وی معتقد است اساساً به دلیل اوصاف مذکور نیازی به ذکر محرمیت آنها نیست و به همین دلیل آیه را خالی از اشعار به آنها می‌داند.» (۳۳۶) او افزون بر اینها از شریعت سهل و آسان و نفی حرج و سختی در ادله خود نام برده و بحث عرفی بودن حجاب را مطرح می‌کند، ترجمه متن:

«و ایضا بنای شریعت بر سهولت و نفی حرج و تنگی است که از پشتوانه عقلی و شرعی بهر مند است. اصل سهولت دلالت می‌کند بر عدم وجوب ستر پاهای و علاوه آنکه متعارف در روستاها و بیابانها آن بوده و هست که زنان قدمین خود را

نمی‌پوشانده‌اند و از ائمه و عالمان دینی منعی در این باره صادر نشده است. و آنان قدرت بر انجام این گونه حجاب را جز با سختی و مشقت نخواهند داشت و چنان تکلیفی بعید می‌نماید و قول چه در ظاهر آن و چه در باطن آن حمل بر عرف می‌شود.» (۳۳۷)

بنابراین محقق اردبیلی ستر «سر، گردن، ساق پا و حتی بازو» را واجب نمی‌داند.

ملا محسن فیض کاشانی (۱۰۰۷-۱۰۹۱ ق) نیز معتقد است که روایات و مدارک دلالت بر لزوم پوشش مو ندارد و قائل به وجوب ستر مو نیست و نیز او قائل به لزوم استتار گردن نیست. او همچنین معتقد است از کلام اکثر فقهای جعفری این گونه برمی‌آید که آنان نیز پوشش گردن و موی سر را لازم و واجب نمی‌دانسته‌اند. (۳۳۸)

رای حدائقی ابن جنید اسکافی

ابن جنید اسکافی (۳۳۹) که از بنیان‌گزاران اجتهاد و مؤسس فقه حوزوی بوده و در واقع عصر اجتهاد در شیعه به وسیله او و ابن عقیل عمّانی آغاز شده است و به همین خاطر این دو را «قدیمین» گویند و بنا به قولی متوفی به سال ۳۸۱ قمری است، در مورد پوشش زنان رای حدائقی ویژه‌ای دارد. علامه حلی رای او را چنین آورده:

«این جنید گفت: «آنچه از بدن که بر مرد و زن واجب است بپوشانند عبارت است از عورتین یعنی شرمگاه جلو و عقب است.» سخن ابن جنید بر این دلالت دارد که در نزد وی زن و مرد در میزان پوشش با یکدیگر مساوی هستند به این صورت که مقدار واجب برای هر دوی آنها، پوشاندن شرمگاه «جلو و عقب» می‌باشد و لا غیر» (۳۴۰)

اسکافی بالاتنه را جزو «عورت» زنان ندانسته، بنابراین پوشاندنش را «واجب» نمی‌داند. نزد وی، فقط پوشاندن شرمگاه جلو و عقب واجب است که ستر آن به وسیله اِزّاری که تا وسط ران امتداد یابد محقق می‌شود. در واقع او معتقد به برابری عورت زنان و مردان و یکی بودن میزان پوشیدگی واجب‌شان است. همچنان‌که در فوق گفته شد علامه حلی از قول ابن جنید می‌گوید: «آن مقداری که پوشیدنش واجب است، عورتین؛ یعنی جلو و عقب مرد و زن است.» علامه حلی که به آثار وی دسترسی داشته، پس از مشاهده عبارت فوق، هیچ جمله

دیگری که نشان از پوشش بیشتری برای زنان باشد در کتاب ابن جنید ندیده و در نتیجه به دلیل صراحت جمله مذکور اعلام کرده: این جمله دلالت دارد بر برابری زنان با مردان در نزد اسکافی در اینکه قدر واجب پوشیدگی «جلو و عقب زنان» است و نه چیز دیگری بیش از آن.» (۳۴۱)

این رأی امروز در بین مسلمانان چنان عجیب و غریب و شگفت انگیز به نظر می‌رسد که شاید بسیاری خیال می‌کنند که ابن جنید اسکافی که در قرن چهارم هجری قمری می‌زیسته و خود و ابن عقیل عماتی از بنیان‌گذاران اجتهاد و فقه حوزوی در شیعه هستند، حرفهای بی‌پایه و اساسی زده و به اجتهادی من درآوردی دست زده است. و از این گذشته؛ چون اسکافی در فقه و اجتهاد مقام والایی داشته و امکان اینکه او را حذف کنند وجود نداشته، کسانی کوشش کرده‌اند به توجیه گفته‌های وی بپردازند و از راه توجیه و تفسیرهای من درآوردی نظر او را حذف کنند. (۳۴۲) آنچه مسلم است اینکه؛ «از نظر ابن جنید اسکافی، عورت و پوشش واجب زنان در «غیر نماز» برابر با مردان بوده، و معادل ستر عورتین است که با استفاده از لنگی ولو کوتاه حاصل می‌شود.» (۳۴۳)

رأی اسکافی و قرآن

اینک گذرا به آیات پوشش در قرآن می‌پردازیم تا ببینیم آیا رأی اسکافی می‌تواند برخاسته و مستنبط از قرآن باشد یا اینکه رأی او هیچ جایگاهی در قرآن ندارد. بدین منظور، آیات مربوطه را آورده و رأی اسکافی را بر اساس محتوای آن ارزیابی می‌کنیم:

«الف - اکتفاء آدم و حوا به پوشاندن شرمگاه: مطابق آیات ۲۰ و ۲۲ سوره اعراف، و آیه ۱۲۱ سوره طه آدم و حوا تحت تأثیر شیطان قرار گرفتند و در نتیجه حجاب شرعی آنها که فقط عبارت از ساتر شرمگاه بود از دامن‌شان جدا و کنده شد و کاملاً مکشوف العورة شدند.» (۳۴۴) در همین جا این نکته را یادآوری کنم که در قرآن ابدأ از «عورت» سخن بمیان نیامده است. کلمه عورت و اینکه بدن زن عورت است از حدیث اخذ شده که صحت آن معلوم و مشخص نیست. به این نکته در جای خود باز خواهم گشت. «آن دو پس از پی بردن به وضعیت پیش آمده با استفاده از برگ درختان شروع به پوشاندن شرمگاه کردند. بنابراین تا پیش از وسوسه شیطان به غیر از محدوده عورت و شرمگاه هیچ موضع دیگری از پیکر آدم و حوا پوشیده نبود و یا اگر هم پوشیده بود، نه مهم بود و نه واجب، چرا که نه

موضوع فریب شیطان شد و نه بحثی از آن به میان آمد. و ملاحظه شد که آنان، پس از پی بردن به اشتباه خود، به پوشش تنها موضعی که اقدام کردند شرمگاه بود و نه بیش از آن. در واقع آنان با این کار به تنها وظیفه شرعی و اخلاقی خود در حوزه حجاب، که عبارت از «ستر عورت» و شرمگاه است عمل کردند، و فقط زمانی گناهکار و عاصی شناخته شدند که در پی وسوسه شیطان دچار «کشف عورت» و شرمگاه شدند. که در جریان این رخداد هیچ فرقی بین آدم و حوا در قدر عورت و حجاب شرعی وجود نداشت. [افزون بر اینکه] یادمان نرود که مطابق رأی مشهور مفسران، آدم اولین پیامبر خدا بود و حوا نیز همسر پیامبر خدا! (۳۴۵) بگذریم از اینکه این آیات ارتباطی به حجاب و پوشش ندارد، طرفه این که اگر هم آیات یاد شده مربوط به بحث حجاب باشد، در این صورت «فقط» لزوم استتار شرمگاه، چه برای آدم و چه برای حوا (و به تبع آن برای سایر مردم) استنباط می‌شود و نه چیزی بیشتر از آن. این تفسیر مطابقت کامل با رأی اسکافی مبنی بر تساوی عورت زن و مرد و کفایت ستر عورتین برای آن دو دارد. پس نتیجه اینکه پوشش آدم و حوا؛ تساوی عورت زن و مرد را مطرح می‌کند.

ب - مطابق آیه ۲۷ سوره اعراف، لزوم پوشش شرمگاه، محدود به آدم و حوا نیست، «بلکه مطابق برداشتی مشهور؛ تمام مردان و زنان موظف‌اند مراقب باشند تا دچار وسوسه شیطان نشوند که از ستر عورت صرف‌نظر کنند و شورتشان را از پای در آورند... «بِئْسَىٰ آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْءَتَهُمَا»، ای فرزندان آدم! شیطان شما را نفریبید، چنانکه پدر و مادرتان [آدم و حوا] را از تنشان بر کند تا شرمگاهشان را در نظرشان آشکار کرد و از بهشت بیرون کرد.» (۳۴۶)

توجه باید داشت که «جامه را از تنشان برکنند»، منظور از جامه، جامه بندگی و تقوا است که از تنشان کنده شده و عصیانشان نسبت به امر خدا بر آنها نمایان گشت. حتی «اگر این آیه هم مربوط به بحث حجاب باشد، در این صورت از فرزندان آدم، چه مرد و چه زن، خواسته شده که شرمگاه عقب و جلو خود را بیوشانند که این هم مطابقت کامل با رأی اسکافی دارد.» (۳۴۷)

ج - «نه تنها آدم و حوا و فرزندان اعقاب آنها موظف به پوشاندن فرج و شرمگاه هستند بلکه مطاق برداشت معروفی از آیه ۲۶ اعراف، پروردگار عالم وسائل ستر عورت را برای انسانها نازل و فراهم کرده تا بتواند با بهرهمندی از آنچه در طبیعت هست پوشاکی برای «ستر عورت» و احتمالاً البسه‌ای برای

زیبایی سایر اندام درست کند... «بَيْنِي وَاَدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤْرِي سُوءَ عَيْتِكُمْ وَرِيشًا وَ لِبَاسِ التَّقْوَى ذَٰلِكَ خَيْرٌ ذَٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ»، ای فرزندان آدم، در حقیقت، ما برای شما لباسی فرو فرستادیم که عورت‌های شما را پوشیده می‌دارد و برای شما زینتی است [ولی] بهترین جامه، [لباس] تقوی است. این از نشانه‌های [توانایی] خدا است، باشد که متذکر شوند.» (۳۴۸) پس البسه خدادادی برای «استتار شرمگاه و خوش نما ساختن آن» و یا برای «استتار شرمگاه و زیبا ساختن سایر اندام» است و جنبه شرعی و اخلاقی حجاب منحصر به ستر عورت است و پوشاک مازاد احتمالی، کاربرد تجملی دارد. همان گونه که در بخش آیات قرآن توضیح داده شد، به احتمال قوی آیه ارتباطی به بحث لباس و حجاب ندارد، اما اگر هم (مطابق نظر اکثریت مفسران) به بحث حجاب ارتباط داشته باشد و مراد آن لباس ظاهری باشد، چیزی بیشتر از لزوم استتار شرمگاه، چه برای مرد و چه برای زن، از آن استنباط نمی‌شود که این هم کاملاً مطابق با رأی منسوب به اسکافی است.

د - آیه ۳۱ اعراف و لزوم پوشش شرمگاه در هنگام طواف و نماز: «بَيْنِي وَاَدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ»، ای فرزندان آدم! به هنگام عبادت، لباس‌تان را [که پوشاننده شرمگاه و مایه آراستگی شماست] بگیرید و به تن کنید...» از این آیه دو برداشت شده است: برداشت رایج این است که زنان و مردان موظف شدند که هنگام طواف حج و نماز، لباسی که عورت و شرمگاه‌شان را بپوشاند بر تن کنند و آیه آنان را از اینکه در هنگام طواف ازارشان را از پا درآورند برحذر داشته است. البته بعضی بر این باورند که زینتی که در این آیه بکار رفته، لباسی است که شرمگاه [و زینتی آن] را می‌پوشاند. برداشت دوم این است که مردان و زنان می‌بایست در هنگام عبادت و نماز، لباس‌هایی را که مایه زینت و آراستگی آن‌ها است بر تن کنند و در واقع اندامشان را به زینت لباس مزین کنند. هر کدام از این دو برداشت هم که درست باشد، ربطی به بحث حجاب شرعی و واجب ندارد. افزون بر اینکه از آیه معلوم نمی‌شود که آیه در صدد انشاء حکم پوشش است. باز اگر هم «آیه در باره حجاب شرعی صحبت کرده باشد، در این صورت تنها چیزی که می‌توان استنباط کرد لزوم ستر شرمگاه در هنگام طواف و نماز است و به این ترتیب؛ آیه چیزی بیش از ستر شرمگاه، چه در مورد مرد و چه در مورد زن، ناظر نیست که این هم مطابقت با رأی اسکافی دارد.» (۳۴۹)

هـ- بر اساس صدر آیه ۳۰ و ۳۱ سوره نور، اکثریت مفسران بر این باورند که مردان و زنان موظف‌اند که ناحیه فرج خود را بپوشانند و به چیزی بیشتر از استتار فرج امر نشده است: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَرِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ... وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَرِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ...» به مردان با ایمان بگو چشم برگیرند و شرمگاهشان را مستور کنند... و به زنان مؤمن بگو چشم ببوشند و شرمگاهشان را بپوشانند. البته این برداشت در صورتی است که منظور از فروج که در این دو آیه به کار رفته «پوشاندن» فرج و شرمگاه باشد... اما چنانکه در شرح آیه گفته شد، چه بسا معنی اصلی‌تر آن یعنی حفظ دامن از آلودگی جنسی باشد که در نتیجه به بحث پوشش ارتباطی ندارد. بنابراین اگر باز هم «آیات مربوط به پوشش و حجاب باشد به صراحت خود آیه چیزی بیش از لزوم استتار فرج و شرمگاه، از زنان مؤمن و مردان مؤمن نمی‌خواهد که باز این کاملاً منطبق با رأی اسکافی است.» (۳۵۰)

یادآوری این نکته خالی از وجه نیست که بر اساس «آیاتی که در بندهای الف، ب، ج، د و هـ آمد، تنها می‌توان استتار شرمگاه را از آن استنباط کرد و نه بیش از آن. این در حالی است که آیات را مربوط به حجاب بدانیم. زیرا چنانچه در شرح آیه، مفصل آمد، موضوع این آیات چه بسا اساساً «پوشش و لباس» نبوده و یا اگر هم در مورد لباس صحبت شده، بحث انشاء حکم و پوشش شرعی را دنبال نمی‌کرده است.» (۳۵۱)

و- در ادامه آیه ۳۱ سوره نور همان‌گونه که قبلاً گفته شد، دو معنی قابل تأمل است: بنابر معنای اول، زنان موظف شدند تنه، ران و بازو را بپوشانند و می‌توانستند کماکان مابقی اندام را مکشوف گذارند و این معنا در صورتی است که عبارت «يَحْفَظْنَ» که در صدر آیه آمده است را به معنای «پوشش» شرمگاه و تن بگیریم و ادامه آیه را ناظر به پوشش مازاد بر پایین تنه بدانیم. در این صورت می‌توان رأی اسکافی و نظریه تساوی عورت زن با مرد را موافق آیه دانست. اگر هم عبارت صدر آیه یعنی «يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَرِهِنَّ» و «يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ» را دال بر دوری از آلودگی و رعایت صیانت جنسی بدانیم، در این صورت نیز تعارضی با رأی مطلق اسکافی ندارد. (۳۵۲) معنای دوم مشابه رأی حداقلی است. در این معنا زنان موظف شدند که ناحیه فرج و پایین تنه را به خوبی بپوشانند و این معنا در صورتی است که عبارت «يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ» را به معنای عدم ارتکاب زنا باشد و نه پوشاندن فرج و شرمگاه. بنابراین، اگر معنای دوم را بپذیریم، باز هم

تعارض با رأی اسکافی ندارد. مروری به کل آیه: «وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ عَلَى جُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ ... وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهُ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ، به زنان مؤمن بگو از آلودگی و زنا چشم پوشی کنند و دامن از فحشاء مصون دارند و نباید اندام تمام برهنه خود را با درآوردن جامه آشکار کنند مگر اینکه نا خودآگاه باشد و یا اینکه در برابر شوهر، پدر، پسر، پسر شوهر، برادر، پسر برادر، پسر خواهر، زنان، بردگان، همراهان بی‌نظر و کودکان بی‌خطر باشد. و می‌بایست جامه و پوشاک را بر روی فرج و [یا] شکاف لنگ و دامن قرار دهند... و نباید به گونهای تردد کنند که پایین تنه پنهان در پس جامه نمایان گردد. ای مردان و زنان مؤمن از گذشته آلوده خود بسوی خدا باز گردید تا مگر رستگار شوید.» (۳۵۳) همان‌گونه که در شرح آیه آمده است، هر میزان پوششی که از آیه استخراج کنیم، آیه ناظر به شرایط جنسی افسار گسیخته جامعه بود، بنابراین حکم حجاب در شرایط مطلق نیست و صرفاً شرایط خاصی را دربرمی‌گیرد. و «با این وصف آیه در لزوم ستر پایین تنه صراحت دارد ولی در ستر مازاد بر آن فاقد وضوح کافی است.» (۳۵۴) و نمی‌شود از آن حکمی استخراج کرد و این نکته در اینجا قابل توجه است.

ز- لزوم پوشش در شرایط خاص. با توجه به آیه ۵۹ سوره احزاب: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكَ وَ بَنَاتِكَ وَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذِينَ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً، ای پیامبر! به همسران و دخترانت و به زنان با ایمان بگو، خود را بپوشانند تا بدین وسیله [از آلودگان متمایز شده و به پرهیز از معاشقه] شناخته شوند و در نتیجه [به اشتباه] مورد ایذاء [جنسی] واقع نشوند.» حال اگر آیه را مطابق تصریح خود آن ناشی از شرایط غیرعادی بدانیم، در این صورت ولو قائل به استنباط پوشش خیلی بیشتری از درون آیه در مقایسه با رأی اسکافی باشیم باز هم نمی‌توان آن را مخالف رأی وی دانست. زیرا آیه به شرایط ویژه و موارد خاصی اشاره دارد. «فَلَا يُؤْذِينَ»؛ حجاب را برون رفت و مایه ایمنی و موجب تمایز از آلودگان معرفی کرده؛ «ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ». ولی رأی اسکافی مربوط به مطلق شرایط است. از آن گذشته چه بسا آیه صرفاً به اصل پوشش صرفنظر از چند و چون آن توجه داشته باشد که در این صورت علاوه بر تقیید آیه به شرایط خاص، همچنین به خاطر ابهام در تعیین حد آن نمی‌توان به مخالفتش با رأی اسکافی حکم کرد به ویژه که به سهل انگاری آنان

در ستر ناحیه دامن توجه داشته باشیم.

بنابراین حال که یکایک آیات آورده شد می‌توان گفت؛ دلیل روشنی که مطابق آن، رأی اسکافی در شرایط عادی و مطلق شرایط، مخالف آیات قرآنی باشد، در دست نیست. و حتی این احتمال فرعی‌تر از رأی اسکافی را نمی‌توان نادیده گرفت که اساساً قرآن صراحتاً حکم «مطلق و همیشگی» حتی نسبت به پایین تنه صادر نکرده است. از این رو با توجه به مقایسه‌ای که انجام شد، و با توجه به مدارکی که تا به حال در تأیید رأی اسکافی آورده شد، همچنانکه علامه حلی توضیح می‌دهد، اسکافی «بر اساس مدارک و ادله شرعی به لزوم پوشش بیش از ستر عورتین دست نیافته و به همین دلیل ذمه زنان را از حجاب مازاد بر پوشش مردان بری می‌داند.» (۳۵۵)

علامه حلی «اعلام می‌کند حتی کاربرد «إزار»، واجب نیست بلکه فقط مستحب است. و بالاتر از آن اینکه اعلام می‌کند که این حرف، فقط نظر او تنها نیست بلکه می‌گوید هیچ فقیهی را نمی‌شناسم که قائل به وجوب إزار باشد بلکه همه آنها، استفاده از إزار را مستحب می‌دانند و در واقع علامه حلی «استحباب» إزار را اجماع مسلمین می‌داند.» (۳۵۶)

محمد باقر بهبودی نیز حجاب کنونی را واجب نمی‌دانسته است. وی نواحی قدم، گردن، مو، ساعد و ساق را مصداق عورت نمی‌داند و به همین خاطر پوشاندن‌شان را «فریضه» الهی ندانسته، و نمایان بودن‌شان را مصداق فعل حرام نمی‌داند:

«زینتی که در زیر دامن و یا إزار خانمها پنهان می‌شود و امکان آشکار شدن آن وجود دارد ساق پاها است که عنوان عورت ندارد تا کشف آن حرام باشد ولی چون زینت خانمها محسوب می‌شود در برابر اجنی باید مستور بماند... اگر در حال راه رفتن و یا خم و راست شدن، قسمتی از ساق پا مکشوف شود اشکالی نخواهد داشت... با پوشیدن خمار و یا شنل که تا روی دامن بیاید طبیعی است که دستها تا نیمه ساعد از زیر آن خارج خواهد ماند... اگر در حال حرکت دادن دستها، قدری [خمار و شنل یاد شده که تا مچ دست آن را بلند گرفته‌اند] بالا رود و تا نیمه ساعد عریان شود اشکالی نخواهد داشت.» (۳۵۷)

بر اساس رأی وی؛ کشف وجه، کف، قدم، و بخشی از ساعد و ساق نه حرام است و نه سترش لازم، اما کشف مو، گردن و بخش گوشتین ساعد و ساق گرچه حرام نیست، ولی لازم است. همچنین ظهور مو در حین تحرک، مشمول ظهور

ناخواستہ (الا ما ظهر منها) بوده و بلاشکال می‌باشد. نکته مهم اینکه وی پوشاندن موی سر را، نه ناشی از رعایت عفت جنسی بلکه آن را یک تشریف اسلامی می‌داند:

«نکته شایان تذکر آن است که پوشیدن موی سر، با هر وسیله‌ای که باشد، به عفت جنسی ربطی ندارد، بلکه یک تشریف اسلامی است تا خانم‌ها آزاده و مؤمن از زنان یهود و نصاری و مجوس ممتاز باشند و لذا می‌بینیم که حتی کنیزان مسلمان از پوشیدن موی سر معاف، بلکه ممنوع بوده‌اند... بنابراین اگر خانمی مقنعه بر سر نکند نمی‌توان او را بی‌عفت نامید،... آیا به دختران امام کاظم که در برابر خواجگان حرمسرا بی‌مقنعه ظاهر می‌شده‌اند می‌توان چنین نسبتی داد؟ آیا این قرآن نیست که با وجود آن همه سخت‌گیری نسبت به تماس با زنان پیامبر، اجازه می‌دهد که در برابر بردگان خود، حجاب نگیرند؟...» (۳۵۸)

گسترش قائلین به وجوب پوشش مو

از حدود قرن ۱۲ و ۱۳ بحث «استتار موی سر» با جدیت و حساسیت بیشتری مورد بررسی فقها قرار گرفت و نسبت به گذشته بر شمار موافقان پوشش افزوده گردید. از این زمان به بعد است که فقهانی که موافق پوشش مو بودند، چون مستند فقهی قوی و حدیثی در دست نداشتند، برای اولین بار دست به دامن آیاتی از قرآن شدند «که در طول تاریخ فقه جعفری هرگز مورد استناد هیچ یک از فقهای قدیم و میانه برای اثبات پوشش مو قرار نگرفته بود» (۳۵۹) تا با ارائه برداشتی جدید، رأی خود را به اثبات برسانند. از این زمان است که واژه خمار در آیه «و لِيُضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلٰى جُيُوبِهِنَّ» (نور ۳۱) تبدیل به روسری امروزی می‌گردد و کارکرد شرعی پیدا می‌کند و برای اثبات و توجیه آن به چند روایت تفسیری که برای فقهای ما قبل قرن دوازدهم فاقد ارزش فقهی بود، استناد می‌شود.

نهایتاً لزوم ستر مو به حداکثر خود می‌رسد و آیت الله محمد حسین بروجردی (متوفی ۱۳۴۰ ش) وجوب پوشش موی سر، چه در نماز و چه در سایر اوقات را چنین آورده است:

«مسأله ۷۹۷: زن باید در موقع نماز، تمام بدن حتی سر و موی خود را بپوشاند... مسأله ۲۴۴: زن باید بدن و موی خود را از مرد نامحرم بپوشاند...» (۳۶۰)

آیت الله سید محمدجواد غروی (متوفی ۱۳۸۴ خورشیدی) در مورد پوشش و

حجاب زن در هنگام نماز می‌نویسد: «زنها حتی می‌توانند در جایی که مطمئن هستند نامحرمی در بین نماز وارد نمی‌شود موی خود را هم نپوشانند.» (۳۶۱)
مراجع پس از مرحوم بروجردی «در نیم قرن اخیر، همچون؛ میلانی، خوانساری، حکیم، خمینی، خویی، گلپایگانی، شریعتمداری، نجفی مرعشی و... نیز همان رأی بروجردی را تأیید و استنباط کردند.» (۳۶۲)

و از این رو؛ موی سر که تا پیش از قرن هشتم موضوعیت نداشت و تازه پس از ورودش به متون فقهی، تا یکی دو قرن اخیر دارای موافق و مخالف بود، امروز حکمی بی‌معارض خوانده می‌شود. با این حال، آیت الله منتظری پوشش مو را اجماعی تلقی نکرده و آن را مسأله اختلافی می‌داند. (۳۶۳)

محمد صادق روحانی، از فقهای معاصر، که خود به وجوب پوشش مو معتقد است، در این مورد می‌گوید. **ترجمه متن:**
 «آنچه از ظاهر عبارات اکثر فقهای شیعه برمی‌آید این است که پوشاندن آن واجب نیست، و البته گروهی از بزرگان نیز در این بحث متوقف مانده و رأی خاصی ندارند.» (۳۶۴)

شهید اول عبارتی از قاضی ابن براج (۴۸۱ ق) نقل می‌کند که نشان می‌دهد گروهی از فقها در باره موی سر نظری داشته‌اند ولی اثری از کلامشان، به جز همین عبارت باقی نمانده است. **ترجمه متن عبارت:**

«اما در مورد زنان اختلافی نیست در اینکه بدن آنها عورت است و نیز اختلافی نیست که زن آزاده واجب است در نماز سر را بپوشاند، اما پوشش سر برای زن برده واجب نیست، هر چند گروهی از فقها در مورد زن مسلمان غیر برده‌ای که سرش را پوشانده ولی بخش از موهای او پیداست اختلاف کرده‌اند که آیا پوشاندن باقیمانده موها واجب است یا نه؟ در هر حال، در مورد وجوب پوشش سر اتفاق نظر دارند.» (۳۶۵)

در دو قرن اخیر تحت تأثیر جو «لزوم پوشش مو»، ترجمه‌ای غیرمنطبق از سخن ابن براج شده است. آن چیزی که از کلام ابن براج بر می‌آید دقیقاً برعکس استنباط یاد شده است. در واقع ابن براج بحثی را که در میان بعضی از فقها وجود داشته را بیان می‌کند و از این عبارت وی؛ «فقد اتفقوا فی الجملة علی وجوب ستر لرأسها»، برمی‌آید که فقهای به لزوم ستر «اجمالی» سر رسیده بودند و در مورد خاص مو به نتیجه‌ای مبنی بر لزوم ستر مو دست نیافته بودند. یعنی اینکه می‌گوید در باره مو بحث است و نه حکم. از این گذشته سید محسن حکیم لازم

نیودن ستر مو را از عبارت ابن براج استنباط کرده است و گفته حکم واجب نیست. ترجمه متن:

«مو، به استناد قاضی (ابن براج): عدم وجوب پوشاندن مو، و کفایه: در این باره تردید دارد، و الفیه شهید می‌گوید: از ظواهر اخبار دلالت خاصی برداشت نمی‌شود، و در مدارک و به نقل از بحار الانوار آمده است که در عبارات اکثر (فقه‌های شیعه) سخنی در مورد «وجوب پوشش مو» وجود ندارد. بلکه در مدارک هست که شاید بشود گفت که از ظاهر کلام بیشتر فقهای شیعه برداشت می‌شود که امری غیر واجب است.» (۳۶۶)

از همه اینها گذشته؛ «کلام ابن براج گویای آن است که در غیر نماز، فقط بدن زن را واجب الستر می‌دانند و نه سر او را، و با وجود اینکه پوشاندن سر در غیر نماز را به دلیل اینکه جزو عورت نیست، لازم نمی‌دانند ولی قائل به ستر اجمالی آن در وقت نمازند.» (۳۶۷) با توجه به نکات فوق، نظر بر این بوده است که «اولاًمو و حتی کل سر در غیر نماز، جزو مواضع واجب الستر نیست. ثانیاً در وقت نماز هم، ستر اجمال سر بدون تأکید بر خصوص مو واجب است.» (۳۶۸)

همانطور که ملاحظه شد؛ «اولین فقهای قائل به وجوب ستر مو، حدود ۹ تا ۱۰ قرن پس از رسول اکرم (ص) و حدود ۸ قرن پس از امام جعفر صادق می‌زیسته‌اند» (۳۶۹) بنابراین آیا نباید این سؤال مطرح شود که ۹ تا ۱۰ قرن بعد، چگونه می‌توان مباح را حرام کرد؟! البته از دست فقها همه چیز بر می‌آید و این هم یکی از آنها است! وقتی در قرآن حتی یک کلمه در باب حکومت و کشورداری نیامده است، و فقها به دروغ، به ویژه بعد از پیروزی انقلاب، به حکومت سرایت داده‌اند و بعد هم فقیه را متولی آن ساخته، همه چیز از دستشان برمی‌آمده است!

استنباط وجوب پوشش مو از احادیث مجعول

اگر آنچه در فصل قبل در مورد نظر قرآن در باره پوشش گفته شد را با نظریات فقهی که در طول تاریخ به جوامع اسلامی عرضه و یا تحمیل شده است، مقایسه کنید، ملاحظه می‌نمایید که تفاوت بسیار چشمگیر و حتی در حد مخالف است، به طوری که در بعضی مواقع، حتی مانع بیرون رفتن زنان از خانه شده است. «امروزه مشهورترین رأی در مورد پوشش زنان عبارت از این است که آنان باید همه جسمشان را بپوشانند و فقط مجاز به کشف «وجه و کفین» هستند.»

(۳۷۰) حال سؤال این است که این رأی از کجا پیدا شده و بر چه اساسی بنا گشته است؟ بنا به تحقیق ترکاشوند، رأی مشهور فوق بر پایه سه حدیث بنا شده است:

۱- خمار حضرت فاطمه از روایت فضیل منسوب به امام باقر
 ۲- عورت شمردن همه اندام زنان بر اساس حدیثی منسوب به رسول خدا
 (المرأة عورة)

۳- جواز کشف صرف وجه و کفین از میان کل اندام (استثنای این دو قسمت بر اساس حدیثی دیگر) (۳۷۱)

به شرحی که ملاحظه خواهید کرد، موارد مذکور، مخدوش و بی‌پایه است:

حدیث اول

از مهمترین مدارکی که موافقان استتار مو به آن استناد می‌کنند، روایتی است مربوط به خمار و موی حضرت فاطمه در هنگام نماز که منسوب است به امام باقر. در این روایت، «به صراحت، واژه «موی سر» بکار رفته است. این روایت، در واقع «تک سنډ آشکار» قائلین به ستر مو است که همواره مورد استناد آنان بوده و شهید اول نیز صرفاً با اتکاء به همین روایت بحث پوشش مو را برای اولین بار در تاریخ فقه جعفری مطرح کرد.» (۳۷۲) متن روایت به نقل از شیخ صدوق چنین است:

«حضرت فاطمه با پیراهنی [که بر تن داشت] به نماز ایستاد در حالی که روسری وی بیشتر از آن اندازه‌ای که بوسیله آن، موی سر و گوش خود را بپوشاند نبود.» (۳۷۳)

گروهی از فقها که شهید اول در صدر آنها است، «لزوم یا ترجیح لزوم پوشش مو را از این روایت استنباط کرده‌اند. گروهی دیگر از چنین برداشتی اظهار شگفتی کرده‌اند.» (۳۷۴) و بعضی دیگر همچون «صاحب مدارک و سبزواری نه تنها آن را دال بر ستر مو نمی‌دانند بلکه «لازم نبودن پوشش گردن» را نیز از آن، قابل استنباط دانسته‌اند.» (۳۷۵) و برخی صریحاً می‌گویند که روایت در مقام بیان حکم نیست. (۳۷۶)

مضاف بر این دسته‌بندی، «فقها در باره اندازه روسری فاطمه به دو گروه تقسیم می‌شوند: الف - اکثریت قاطع، کسانی‌اند که روسری وی را خیلی کوچک می‌دانند. بر این اساس دو احتمال در باره حکم ستر مو متصور است: ۱- برداشت

تکلف آمیز: اینکه باید تمام مو را پوشانید و چون روسری فاطمه کوتاه بود پس وی حتماً تمام مو را جمع کرده و زیر روسری مخفی نموده است. ۲- برداشت عادی: اینکه فقط پوشش قسمتی از مو که روی کاسه سر قرار گرفته واجب بوده و مابقی اش که به دلیل کوتاهی روسری، خارج از آن بوده واجب نبوده است. ب - گروهی دیگر روسری فاطمه را آنقدر کوچک نمی‌دانند که نتواند تمام مو را بپوشاند یعنی اگر مویش آویزان هم بوده باز تحت پوشش روسری قرار می‌گرفته است.» (۳۷۷)

در این مورد، شبهه اصلی که به آن توجه نشده این است که با این روسری چطور ممکن بوده سینه را پوشاند؟! پس خمار در قرآن روسری نیست و این روایت نیز صحیح نمی‌باشد. تناقض روایت با قرآن آشکار است که به آن توجه نمی‌شود که اگر توجه می‌شد دچار این دست اندازهای لاینحل نمی‌شدند. مضاف بر اینها «روایت فضیل از امام باقر یک خیر واحد، آن هم از نوع مفردش است. بدیهی است با اتکاء به چنین خبری که اعتماد قطعی بر صدورش نداریم و از طرف دیگر فاقد صدور رأی قطعی به دلیل ابهام متن و تعدد استنباط است، نمی‌توان حکم شرعی از دل آن استخراج کرد.» (۳۷۸)

در تحشیه بنی صدر به این روایت آمده است:

«صحیح این است که روایت خبر است و نه انشاء و حکم، و نیز دلالت ندارد بر اینکه حضرت فاطمه بنابر وجوب پوشاندن سر، چنین می‌کرده است. و باز دلالت ندارد بر اینکه با این روسری که سر را پوشاند، در غیر موقع نماز نیز می‌پوشانده است.»

حدیث دوم

روایت «المرأة عورة» (زن عورت است) که منسوب به پیامبر است، مهمترین عبارت دینی ناظر بر حجاب بانوان در فقه است که با تمامی آیات قرآن مغایرت دارد. از این روایت استنباط کرده‌اند که «زنان مؤمن موظف هستند که تمام جسم خود را بپوشانند تا چشم نامحرم به هیچ نقطه‌ای از آن نیفتد» (۳۷۹) «کل اندام زن بالغ و آزاد بدون هیچگونه اختلافی بین علما بنا به قول پیامبر خدا عورت است.» (۳۸۰)

این روایات در نزد فقها اساس و مبنای اجتهاد قرار گرفته و با وجود تناقضات بسیار و مغایرت با قرآن، عده‌ای کوشش کرده‌اند به نحوی آیات را با

اینگونه احادیث منطبق سازند. عده‌ای دیگر، اصلاً نیاز به قرآن ندیده و رأی خود را بر اساس این احادیث، رأی فقهی، دینی، اسلامی و قرآنی قلمداد نموده و به توده عوام القاء کرده‌اند.

اما بنا به گفته صاحب «حجاب شرعی در عصر پیامبر» تحقیق در بیست منبع اولیه آن می‌گوید؛ حدیثی که از ترمذی در سنن از قول عبدالله بن مسعود نقل شده محدود به عبارت کوتاه نبوده و در انتهای آن عبارت دیگری نیز وجود داشته که نمونه‌هایی از آن چنین است:

«همانا زن عورت است پس چون از خانه‌اش بیرون بیاید، شیطان به او می‌نگرد، با دقت او را زیر نظر می‌گیرد.»

و یا:

«پیغمبر (ص) گفت: زن عورت است پس هنگامی که خارج شود شیطان او را تعقیب می‌کند. بهترین محل تقرب به خدا برای زنان، پستوی خانه است.» (۳۸۱)

و یا به این شکل:

«عبد الله بن مسعود گفت: زنان را در خانه زندانی کنید چرا که آنها عورت هستند و همانا وقتی زن از خانه‌اش بیرون می‌آید شیطان او را زیر نظر گرفته و به وی می‌گوید: بر هیچ کس گذر نمی‌کنی مگر اینکه از تو خوشش می‌آید.» (۳۸۲)

و همچنین:

«رسول خدا گفت: زنان عورت‌اند و هر آینه اگر زنی از خانه‌اش با لباسی خارج شود شیطان [به سراغش آمده و] دقیقاً او را زیر نظر گرفته و می‌گوید: بر هیچ مردی گذر نمی‌کنی مگر اینکه او را به شوق و شگفتی می‌اندازی. [ولی] اگر از [خودش، یعنی] زنی که لباسش را بر تن کرده و عزم خارج شدن از خانه را دارد در مورد علت بیرون رفتنش سؤال کنی در پاسخ می‌گوید: [یا: حتی اگر زنان در پاسخ بگویند:] به عیادت بیماری می‌روم، [یا] می‌خواهم در تشییع جنازه‌ای شرکت کنم، [یا] برای اقامه نماز به مسجد می‌روم. [اما بدانید] عبادت زنان در هیچ مکانی به ارزش عبادتشان در خانه نمی‌رسد.» (۳۸۳)

ملاحظه می‌شود که حدیث سازان حتی روایت ترمذی را ناکافی دانسته و برای اینکه خواسته‌های شخصی خود را که عبارت از حاکمیت بر زنان است را تحقق بخشند، نیمی از بندگان خدا را در خانه زندانی کرده و خواسته یا ناخواسته بزرگترین اهانت را بر آنها وارد ساخته‌اند.

ایراد اساسی به سند و انتسابش به رسول خدا

به لحاظ حدیث شناسی ایراد اساسی به این حدیث و انتسابش به رسول خدا وارد است. خلاصه ایرادها را که ترکاشوند آورده بدین شرح است:

۱- تفرد در طبقه اول سند: سلسله‌های حدیث در طبقه اول، تک فرد و قائم به یک نفر است. یعنی تمام سلسله‌های متفاوت بیست روایت فقط منتهی به عبدالله بن مسعود می‌شود و در واقع کسی جز او چنین سخنی را از رسول خدا نقل نکرده است. یعنی اینکه تنها عبدالله بن مسعود این گفته پیامبر را شنیده و لا غیر، و یا اینکه رسول خدا درگوشی به عبدالله بن مسعود چنین چیزی گفته است.

۲- در طبقه دوم، اسناد حدیث نیز بجز یک مورد قائم به یک نفر است یعنی در تمام بیست روایت تنها کسی که روایت را از عبدالله بن مسعود و او از رسول اکرم نقل کرده، ابوالاحوص است به عبارت دیگر روایت بر محور این شخص می‌گردد.

۳- در پنج مورد از این بیست روایت، اسمی از رسول خدا در میان نیست و روایت به شخص عبدالله بن مسعود ختم می‌شود. از این رو گمان می‌رود که این روایات اگر هم آن را صحیح بپنداریم، از شخص عبدالله بن مسعود است که در گذر زمان به رسول خدا منسوب شده است. (۳۸۴)

نتیجه اینکه اولاً؛ در انتساب این روایت به پیامبر تردید جدی وجود دارد، بنابراین نمی‌شود ارزشی محوری برای آن قائل بود. دوم اینکه؛ اینگونه روایتها با متن صریح قرآن در تضاد است و پیامبر هم فرموده؛ هرچه از من نقل کردند، اگر مخالف قرآن باشد، بدانید که از من نیست. درحقیقت، سنجیدن روایت به قرآن، مشاهده وجود ویژگی‌های حق در روایت است. وقتی روایت تبعیض‌آمیز است و «اکراه» را تجویز می‌کند و تناقض دربردارد و شفاف نیست و امر مستمر نیز نیست و دیگر خواص حق را نیز ندارد، با آیه‌ای و یا با آیه‌هایی نمی‌خواند، جعلی است.

سومین نتیجه اینکه؛ اسناد روشن و بی‌ابهام هم در آنها وجود ندارد. بنابراین؛ به احتمال قوی این روایات از خود شخص عبدالله بن مسعود و یا ساخت حدیث سازانی است که خواسته‌اند زن را تا حد شیء جنسی ناچیز و دون مرد بگردانند و بر نیمی از بشریت بنام رسول خدا حاکمیت و سلطه داشته باشند. به فرض محال و از همه مهمتر اگر این احادیث را هم درست بپنداریم که نیست، تازه بحثی از میزان پوشش و پوشندگی آنها در میان نیست بلکه مربوط به حبس

خانگی و محدودیتِ نیمی از بشریت است. (۳۸۵)

نظر بنی‌صدر در باره حدیث «المرأة عورة»

در مورد حدیث «عورت شمردن زنان» بنی‌صدر یادداشتی دارد که اهم آن به شرح زیر است:

«این روایتها بر حکمی بنا شده‌اند که فیلسوفان یونانی بانی فلسفه قدرت، صادر کرده‌اند: زن دون انسان و «شیء جنسی» است. این حکم، نخست به دین‌های یهود و مسیحیت و سرانجام، اسلام، راه برد. طرفه اینکه «مدرنیت» نیز از آن مصون نماند؛ امر واقع مستمر.

در طول تاریخ، به تناقضهای فراوان این حکم که بن‌مایه‌اش زور است، توجه نیز نشد. دنبال راوی و روایت و ثقه و... بودن آنها شدند، اما بر آن نشدند غلط را صحیح کنند. غلط؛ سنجیدن حق به شخص است، و صحیح؛ سنجیدن شخص به حق است. با ملاک گرداندن قاعده صحیح، تناقضهای فراوان این روایتها، بر عقل خالی از غرض و رها از بندگی قدرت آشکار می‌شوند:

۱- تناقض با اصل شخص را باید به حق سنجید و نه حق را به شخص. استنادکنندگان کاری به صحت و حقانیت این روایتها ندارند، کار به گوینده آنها دارند. کافی است بگویند قول از پیامبر است تا حکمی واجب بگردد. تناقض اول تناقض دوم را بیار می‌آورد:

۲- تناقض دوم این است که دلیل حکم در خود آن نیست. در هیچ یک دلیل حقانیت حکم وجود ندارد، دلیل قول گوینده است. در حقیقت، بنابر این اصل اصیل، «چون حق است خدا می‌فرماید، نه چون خدا می‌فرماید حق است»، دلیل حقانیت حکم در خود حکم باید باشد و در این حکم نیست. و

۳- تناقض سوم این است که سالب منزلت زن به مثابه انسان است. زیرا بی‌آنکه زن «شیء جنسی» و «دون انسان» انگاشته شود، چنین جمله‌هایی ساختنی نمی‌شوند. از این نظر؛ ناقض آیه ۱۳ سوره حجرات است: «همانا ما شما را از زن و مرد ... آفریدیم تا شناخته شوید و با کرامت‌ترین شما نزد خدا با تقوی‌ترین شما است». و

۴- اصل این است که زن و مرد یکدیگر را تحریک جنسی غیرمجاز نکنند. به سخن روشن؛ در بیرون رابطه زناشویی، پوشش مطلوب پوششی است که رابطه زن با مرد را رابطه زور جنسی با زور جنسی نگرداند و به قول فوکو، سبب

استقرار «دیکتاتوری سکس» نگردد. و

۵ - تناقض دیگر و بس مهم که همواره از آن غفلت می‌شود، این تناقض است: بنابر اینکه اسلام خود را دین حق می‌داند، پس نباید ذهنیتی را تصدیق کند و آن را مبنای حکم خود گرداند که، بنابر آن؛ «زن شیء جنسی» است. بلکه باید روشهای تغییر این ذهنیت را پیشنهاد کند که قرآن کرده است. در حقیقت،

۶ - بنابر اینکه نابسامانی‌های جنسی امر واقع مستمر هستند، پوشاندن زن از فرق سر تا نوک انگشتان پا، به این نابسامانی‌ها پایان نداده است و نمی‌توانسته است بدهد. بنابراین، حکم نه پیامبر فرموده که زور فرموده است. حاصل آن این شده است که در جامعه‌های مسلمان، زن را «ضعیفه» و حقیر و تابع زور گردانده و در این وضعیت و موقعیت نگاه داشته و این خود از عوامل اساسی واپس ماندن این جامعه‌ها شده است. حکم ناقص آموزش قرآن است. و

۷ - پوشاندن زن و زندانی کردنش در خانه، رابطه مغز با مغز را نه تنها میان زنان و مردان بلکه میان مردان نیز مشکل می‌کند. زیرا:

الف - زنان، بنابر این که «ناقص عقل» باور می‌شوند، به مثابه صاحبان عقول از رابطه حذف می‌شوند. و

ب - به قدرت به مثابه تنظیم کننده رابطه‌ها نقش اول داده می‌شود. و

ج - مریبان کودکان، زنانند که «ناقص عقل» و «شیء جنسی» تلقی می‌شوند. در نتیجه، عقلا از دوران کودکی، به قدرتمداری خو می‌کنند. و

د - چون جامعه در رابطه‌هایش، محورش قدرت می‌گردد، رشد نمی‌کند و نظام خود را تکرار می‌کند. و

۸ - میان زن و مرد، پایه را رابطه حق با حق نمی‌شناسد، پایه را قدرت مرد بر زن می‌شناسد. بنابراین، ناقص حقوق زن و مرد، هردو است، در صورتی که قرآن متکی کردن رابطه جنسی به دوست داشتن و اعتماد و هم پیمان شدن، و پیمان را پیمان حق با حق شناختن، و عمل به حقوق خویش به مثابه انسان است. حال آنکه، بنابر این روایتها، زور جانشین دوست داشتن و اعتماد و پیمان عشق و عمل به حقوق می‌شود.

۹ - نه تنها دلیل حکم در آن نیست، بلکه مبهم نیز هست. بخاطر شفاف کردن حکم مبهم است که ناگزیر شده‌اند در خارج از حکم برایش دلیل بتراشند (و عورت بودن زن را شیء جنسی و محرک جنسی بودن او معنی کنند). با قرآن در تناقض است چرا که قرآن زن را انسان می‌خواند و برخوردار از حقوق انسان و این

روایتها او را «عورت» می‌گردانند! و
 ۱۰- ضد رشد است چرا که اصل را بر رشد ناپذیری زن می‌گذارد و گرنه او را «عورت» نمی‌خواند. او «ناقص عقل» انگاشته نمی‌گشت و ضعیفه نمی‌شد. همان‌طور که در عمل واقع شد و استمرار یافت، زنان جامعه‌های مسلمان رشد نکردند و در نتیجه، مردان نیز از رشد بازماندند. ناقص اصل تحصیل علم فریضه زن و مرد است نیز هست.»

حدیث سوم

اما وقتی فقها با استناد به این روایت کل بدن زن را عورت شمرده‌اند و دیده‌اند که اگر قرار باشد، همه بدن زن پوشیده باشد، زن را از تمامی شنون زندگی، حتی انجام کارهای روزمره خود منع کرده‌اند، برای حل این مشکل به دنبال روایت دیگری رفته تا قسمت کوچکی، مثل گردی صورت یا کفین را از آن استثناء کنند و لذا سخن دیگری از حضرت رسول را ضروری دانسته و آن را هم جسته و گفته‌اند: «اصل بر این است که زن سرپایش در حکم اندام جنسی و پوشیده است زیرا بنا بر گفته پیامبر؛ زن همانا اندام جنسی است که به غیر از دو عضو که در شرع استثنا شده است، سراپا باید پوشیده باشد» (۳۸۶) و یا «همانا زن از پیشانی تا نوک پا به مثابه اندام جنسی است و تنها نگاه به برخی جاهای بدن زن آنهم از باب نیاز و ضرورت بی‌اشکال است.» (۳۸۷) و یا «برخی از اصحاب ما گویند که زن همانا در حکم اندام جنسی است زیرا از پیامبر چنین روایت شده است، روایتی که ترمذی به عنوان یک حدیث خوب و صحیح نقل می‌کند، اما به زنان اجازه داده شده است تا صورت و کف دستشان را باز گذارند چرا که پوشاندنش امری دشوار است.» (۳۸۸) و نیز «همانا زن از پیشانی تا نوک پا به مثابه اندام جنسی است... و این اشاره‌ای است که از سوی رسول الله به این موضوع شده است در جایی که می‌گوید زن یعنی اندام جنسی که باید از دید پوشیده ماند (عورة مستورة) و تنها نگاه به برخی جاهای بدن زن آن هم از باب نیاز و ضرورت بی‌اشکال است.» (۳۸۹)

به دو علت اینگونه روایات بر فضای ذهنی جامعه از طریق فقها سایه افکنده است: یکی انتساب آن به پیامبر، و دوم غفلت از متن کامل روایت و ضعف آن. چنان متداول شده و کار جعل حدیث را آسان کرده‌اند که هر چیزی را تحت عنوان «قال رسول الله» و یا «قال الباقر» و «قال الصادق» می‌توان به خورد جامعه داد

و مردم عاری از اطلاع هم متأسفانه بدون چون و چرا می‌پذیرند. نمونه دیگر آن؛ «ولایت مطلقه فقیه» که هم اکنون ایران بدان گرفتار آمده است که اگر مردم عادت به پذیرفتن بدون چون و چرا نمی‌کردند و به آن تن نمی‌دادند، اکنون درچنین وضعیت اسفناکی نبودند. یادآور می‌شود که دیر هنگام، آقای منتظری ولایت مطلقه فقیه را از مصادیق شرک دانست.

خلاصه اینکه؛ رأی مشهور فقهای امروز در مورد حجاب زنان، عبارت از ستر همه اندام مگر وجه و کفین است و چنانکه گفته شد مبنای این رأی، دو روایت مجعول منسوب به پیامبر است و نه قرآن، بلکه از قرآن برای اثبات این رأی سوء استفاده شده و به دلیل بی‌اطلاعی مردم از قرآن و پذیرش بی‌چون و چرا، آن دو روایت مجعول را بر قرآن تحمیل کرده‌اند. آن دو روایت یکی مدعی این است که «زن عورت است و اگر پایش را از خانه بیرون بگذارد شیطان به استقبالش می‌آید» و دومی می‌گوید: «وقتی زن بالغ می‌شود نباید به غیر از وجه و کفین او دیده شود.» (۳۹۰) جالب اینجا است که روایت دوم ناقض روایت اول است، زیرا نه تنها خروج از منزل باعث برانگیختن شیطان نشده، بلکه مواضع جایز‌الکشف نیز بیان گردیده است! بنابراین استنباط حد شرعی رایج پوشش بانوان، به استناد این احادیث، محلی از اعراب حقیقت ندارد.

یک حدیث مجعول دیگر؛ مستند حکم حجاب نزد شیعیان

شیعه‌ها هم برای اینکه از قافله فقه عامه یا حکومتی عقب نمانند و بگویند ما از شما در حجاب جلوتریم، به روایت مجعول دیگری تمسک جسته که سند آن بدون حضور عبدالله بن مسعود و ابوالاحوص است. این تک سندی که در میان شیعیان وجود دارد، روایاتش امامان بوده و دست به دست، روایت را به پیامبر می‌رساند. نوری در مستدرک الوسائل به نقل از الجعفریات روایت را چنین به ثبت رسانیده است:

«... محمد بن الأشعث از موسی، و موسی از پدرش [امام موسی کاظم] و او از پدرش امام جعفر صادق و او از پدرش [امام محمد باقر] و او از پدرش امام سجاد، و او از پدرش امام حسین و او از پدرش امام علی نقل کرد که رسول خدا گفت: زنان عورت هستند پس ایشان را در خانه حبس کنید و با برهنه نگه داشتن با آنها مقابله کنید [تا از خانه بیرون نروند]» (۳۹۱)

به جعلی دیگر از کتاب «جعفریات» اشاره می‌شود که طی روایت با همان

سلسله سند مجعول، به داستان سازی پرداخته و مستدرک الوسایل بلافاصله پس از روایت قبلی نقل کرده است:

«... علی در حالی که سخت اندوهگین و دل شکسته بود بر فاطمه وارد شد. فاطمه گفت: دلیل این اندوه چیست؟ علی گفت: رسول خدا مسأله‌ای از ما پرسید ولی ما جواب برایش نداشتیم. فاطمه گفت: مسأله چه بود؟ علی گفت: از ما در باره زن سؤال کرد که زن چیست؟ گفتیم: عورت است. رسول خدا گفت: زن در چه وقتی نزدیکترین فاصله را با پروردگار دارد؟ اما ما جوابش را نمی‌دانستیم. فاطمه گفت: برگرد پیش او و آگاهش کن که نزدیکترین جای تقرب زن به خدا استمرار حضور در قعر خانه‌اش است. پس علی رفت و پیامبر را از پاسخ آگاه کرد. پیامبر گفت: ای علی! این را از خودت نگفتی. پس علی به پیامبر خبر داد که پاسخ را فاطمه به وی داده. پیامبر گفت: فاطمه پاره تنم است.» (۳۹۲)

پیرامون کتاب جعفریات یا اشعثیات

قبل از اینکه به محتوای این مجعولات و نسبت ناروایی که به امام علی و پیامبر و فاطمه زده بپردازیم، اول ببینیم «جعفریات» یا «اشعثیات» چگونه کتابی است و صاحب آن، محمد بن محمد بن الاشعث، چگونه شخصی است؟

بنا به گزارش ترکاشوند، این شخص «مقیم مصر بود و کتابش را «بدون ارائه مدرک اصلی و مورد استنادش که در حین اخذ حدیث واقع می‌شود» و با «خطی تازه نوشته» و «در اوراقی نو» که همگی شک برانگیز است رو کرد و در تمام آن روایات کتاب را مستقیماً از موسی بن اسماعیل، نوه امام کاظم، نقل کرد. اما دست این فرد در همان زمان توسط یکی از شیوخ علویون در مصر رو شد. چرا که شیخ علوی در پاسخ به پرسشی در مورد روایات موسی بن اسماعیل، که محمد بن الأشعث به نقل آن پرداخته بود، گفت: «موسی بن اسماعیل، چهل سال در مدینه همسایه من بود و هرگز نگفت که روایتی از پدرش و یا دیگران نزد او هست!» بنابراین روایات اشعثیات نه گفته موسی بن اسماعیل است، و نه کتاب پدرش اسماعیل بن موسی بن جعفر! پس چنان سلسله طلایی و معتبری برای نقل روایت کتاب مذکور و از جمله روایت مورد بحث وجود ندارد و در واقع کتاب اشعثیات ساخته و پرداخته شخص محمد بن محمد بن اشعث و یا افراد دیگر بود و حاصل «خواب نما» یکی از آنها است. پس بهتر همان است که نام کتاب را اشعثیات بنامیم و نه جعفریات و یا علویات یا مسند اهل بیت.» (۳۹۳)

شاید از مهمترین علت‌های جعل سندی از این نوع، این باشد که وقتی به مرور روایات پیش گفته شده عبدالله بن مسعود در میان مردم جا افتاد و محتوای آن یعنی عورت شمردن زنان و لزوم ماندنشان در منزل به مذاق متشرعان و مردسالاران خوش آمد و مورد پسندشان شد ولی در طرق و اسناد مختلف حدیث، نامی از امامان اهل بیت و اصحاب آنها در میان نبود، به همین خاطر برخی از آنان و از جمله محمد بن محمد بن الاشعث، نگارنده کتاب ساختگی را به این سمت سوق داده است تا از قافله عقب نمانند. او دست به جعل سند زده است تا مورد قبول شیعه واقع شود. از قول فاطمه و امام علی و پیامبر روایت می‌کند که «نزدیکترین جای تقرب زن به خدا استمرار حضور در قعر خانه‌اش است.»

با چنین جعل حدیثی، نیمی از بشریت را خانه نشین و در منزل زندانی می‌کند. امثال او غافل از آنند که با این جعل، چه ستم و جفایی به فاطمه، علی و پیامبر و حتی خود روا می‌دارند.

آقای محمدرضا ضمیری در «سایت اندیشه قم» (مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات) برای جا انداختن این کتاب معلوم‌الحال با مخلوط کردن درست و نادرست قلمفرسایی کرده و نوشته است:

«وی [یعنی محمد بن الاشعث] یکی از راویان شیعه در قرن چهارم هـ ق می‌باشد. ایشان در کوفه به دنیا آمد و در نوجوانی به مصر سفر کرد و در محله سقیفه جواد ساکن شد. او در مصر آن دوران، تغییر و تحولات عظیمی را می‌دید. هنگامی که فاطمیان قدرت را در دست گرفته بودند، محمد در آنجا رحل اقامت افکند و در درس موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر شرکت کرد و از محضر آن بزرگواران بهره‌های فراوان برد. در همان جا بود که او تصمیم گرفت که کتاب الجعفریات را روایت کند. این کتاب بعدها به عنوان یکی از اصول چهارصدگانه و معتبر شیعه بشمار آمد.» (۳۹۴)

هر چند هیچ معلوم نیست که موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر در مصر زندگی کرده باشد، اما با این حال فرض می‌کنیم که او در مصر زندگی کرده و حوزه درس داشته است، در این صورت این نویسنده باید از خودش بپرسد، وقتی ایشان در مصر حوزه درس داشته، آیا نبایستی شاگرد دیگری از درسهای او نقل حدیث کرده باشد؟! مگر اینکه بگوییم او کلاس درس را خصوصی و فقط برای محمد بن الاشعث تشکیل داده است!!! با این اوصاف معلوم است که این کتاب جعلی است.

البته در مورد کتاب «جعفریات» نظر دیگری نیز مطرح است و آن نظر آیت الله بروجردی است، که از زبان مرحوم آیت الله منتظری بیان شده و نظر خود ایشان هم هست:

«جعفریات کتابی است حدیثی که نسخه آن در میان علما رایج نبوده است و این طور نبوده که مانند کتب اربعه و غیره با اجازه علما به یکدیگر روایت شده باشد. بلکه حدود صد و بیست و یا صد و سی سال پیش، نسخه آن را از هندوستان پیدا کرده و آوردند به نجف و پشتش هم یک سندی بوده که می‌رسیده به: «محمد بن محمد بن اشعث» که روایت آن از امام جعفر صادق و نوعاً از علی (ع) روایت شده است. و به همین جهت آن را گاهی «جعفریات» می‌نامند و به امام صادق (ع) منتسب می‌کنند و گاهی نیز آن را «اشعثیات» می‌نامند. اما اینکه معتبر است یا نه، نمی‌شود قضاوت قطعی کرد. مرحوم آیت الله بروجردی می‌فرمودند؛ آن اعتمادی که به کتب اربعه است، به غیر کتب اربعه نیست، و اضافه می‌کردند: «مثلاً یک کتابی است که در فلان گوشه هندوستان بوده و پشتش هم نوشته شده است از امام صادق (ع) است، ما چطور می‌توانیم بطور قطعی حکم کنیم که از امام صادق (ع) است؟ خیلی نمی‌شود اعتماد کرد». البته این قبیل روایات به عنوان مؤید بد نیست و بدر می‌خورد. محمد بن محمد بن اشعث نیز از رجال قرن چهارم است.» (۳۹۵)

جالب توجه است که مرحوم منتظری می‌افزیند:

«برای مزید اطلاع باید توجه داشته باشیم که این شیوه دست یافتن به احادیث را در اصطلاح علم درایة الحدیث «وجاده» می‌نامند که در لغت به معنای «پیدا کردن» می‌باشد. یعنی حدیثی که از طریق سماع و قرأنت نزد استاد بدست نیامده، بلکه به خط یک عالمی و یا به اسم او «پیدا» شده است. محدثین شیعه به احادیث وجاده عمل می‌کنند. به ویژه در آنجا که پوشیده به نشانه‌ها و قرآنی باشد که صحت انتساب آن کتاب به شخص مورد نظر را تأیید کند.» (۳۹۶)

در دایرة المعارف شیعه هم آمده که این کتاب در طول سیزده قرن نزد علما وجود خارجی نداشته و کسی از آن مطلع نبوده است و ناگهان به دست حاج میرزا حسین نوری رسیده و ایشان چون کتاب را موافق ذائقه خود یافته دست به انتشار و ثبت آن زده است:

«الأشعثیات، کتابی است حاوی احادیث فقهی شیعی که گاه به اعتبار نام حضرت امام صادق (ع) جعفریات نیز خوانده می‌شود... این کتاب نه به دست محدث حر عاملی (صاحب وسائل الشیعه) رسیده بود و نه به دست علامه مجلسی (گرد

آورنده بحار الانوار). نخستین بار علامه نوری [= حاج میرزا حسین نوری ۱۲۱۷-۱۲۸۱ ش] صاحب مستدرک الوسائل به آن دسترسی پیدا کرد.» (۳۹۷)

وقتی نسخه کتابی برای اولین بار در هندوستان پیدا و به نجف برده شود و در آنجا انتشار یابد و این واقعه مقارن زمانی باشد که هم هند و هم عراق زیر سلطه انگلیسی‌ها بوده‌اند، آیا این شائبه موضوعیت ندارد که انگلیسی‌ها برای تفرقه اندازی بین مسلمانها این کتابها را که حاوی مطلب درست و نادرست بوده، ساخته و پرداخته‌اند و چون می‌دانسته‌اند این گونه احادیث، از جمله در خصوص زنان، به مذاق مردسالاران فقیه خوش می‌آید، بدست آنها رسانده و به وسیله آنها منتشر کرده‌اند؟! چه وسیله‌ای بهتر از اینگونه کتابها، برای بخورد مردم دادن احادیث ساختگی از قول رسول خدا؟! مسأله وقتی جدی‌تر می‌شود که بدانید، انگلیسی‌ها وجوهی از موقوفات هند را در اختیار بخشی از روحانیون قرار می‌داده‌اند. (۳۹۸)

مضاف بر اینها، جدای از مباحث سلسله‌سندی این روایتها، محتوای تمامی آنها که مبین حبس و خانه‌نشینی زنان می‌باشد که با قرآن و سیره واقعی رسول خدا ناسازگار و در تقابل است، پس جعلی است و پذیرفتنی نیست و باید بدور انداخته شود.

جاعلان و فقیهان مردسالار برای توجیه این تبعیض که در حق زنان روا داشته‌اند، تا توانسته‌اند برای ماندن زنان در قعر خانه، منزلتهای فراوانی قائل شده‌اند و حتی «قعر خانه را معراج» آنان دانسته‌اند و از قول فاطمه جعل کردند که گفت: «بهترین زنان کسانی اند که نه مردان را ببینند و نه مردان بتوانند آنها را ببینند.» (۳۹۹)

بحثی پیرامون جعل احادیث و روایات در اسلام

احادیث جعلی چنان فراوانند و بقدری در زندگی ما اثر گذاشته‌اند که می‌توان گفت «فرهنگ دینی» ما را به تمامی تحت الشعاع قرار داده‌اند. هر خطیب واعظ، روضه خوان و یا فقیهی که بخواهد چیزی را به مردم به عنوان دین و یا شرع القا کند، با گفتن حدیث و یا روایتی و یا حتی جمله‌ای عربی، آن را بخورد مردم می‌دهد! و چون هیچ‌گاه پرسش و پاسخ، روش نگشته است، کسی از صحت و سقم آن نمی‌پرسد و با خبر نیز نمی‌شود. مسأله جعل احادیث به قدری جدی است که حتی حضرت رسول در زمان خودش، از فراوانی آن نگران گشته و فرمود:

«ای مردم! کذب و دروغ علیه من زیاد شده است، هر کس آگاهانه بر من دروغ بندد در آتش جهنم جای خواهد گرفت.» (۴۰۰)

باز در یکی از آن احادیث معتبری که مورد قبول شیعه و سنی است، پیامبر اکرم می‌فرماید:

«هرگاه حدیثی از من به شما برسد، آن را بر کتاب خدا عرضه کنید، پس آنچه با کتاب خدا موافق است، بپذیرید و آنچه با آن مخالف است، آن را بر سینه دیوار زنید.» (۴۰۱)

با سرلوحه قرار دادن این کلام، هر حدیثی ولو از شخص پیامبر نقل شود، باید آن را بر قرآن عرضه کرد و اگر موافق قرآن بود آن را پذیرفت وگرنه مردود است و باید به دیوارش زد. در حقیقت قرآن سنگ محک و معیار درستی و نادرستی هر حدیث و روایتی است. روایات و اخبار بسیاری از طریق رسول خدا و سایر ائمه نقل شده که باید اخبار و احادیث را به قرآن عرضه کنند تا صحت و سقم آن را دریابند. (۴۰۲) پیامبر که نگران از تحریف حرفهای خودش بود و حتی مشاهده کرده بود که بعضی کسان به ثبت سخنان نادرستی از او پرداخته بودند، از این رو دستور می‌دهد؛ در زمان حیاتش، مردم از نگارش حدیث خودداری کنند و جز قرآن، چیزی را ننویسند:

«از گفتار من چیزی جز قرآن ننویسید و اگر کسی جز قرآن، به نقل از من چیزی بنویسد، باید آن را محو و نابود کند.» (۴۰۳)

نظیر حدیث فوق در نهج الفصاحه نیز آمده است: «چیزی از قول من ننویسید و هر که جز قرآن چیزی نوشته، باید محو کند.» (۴۰۴) پیامبر به درستی پیش بینی می‌کرده است که از قول او، حدیث، به فراوانی جعل و منتشر خواهد شد. و شاید به همین خاطر بوده که اصرار می‌فرماید؛ قولهای او را جمع‌آوری نکنند تا تنها، قرآن در میان مسلمانان بماند.

اما علی‌رغم این اصرار پیامبر، چندین میلیون حدیث و روایت به ایشان نسبت داده شده است! و این در حالی است که اگر فرض کنیم؛ ایشان ۱۲ ساعت از هر شبانه روز را، بدون پرداختن به امور دیگر، مدام به حدیث‌گویی مشغول بوده باشند و هر حدیث ۱۲ دقیقه وقت لازم داشته باشد، می‌توانسته‌اند تنها پانصد هزار حدیث بگویند! اما در ده سال اول بعثت، در مکه، پیامبر غالباً به قرآن می‌پرداخته و احادیث چندانی نمی‌توانسته‌اند، گفته باشند. گفتن احادیث از دوران مدینه شروع شده است که جامعه مسلمانان با مشکلات روزآمدی مواجه می‌گشتند

و پیامبر برای حل آن مشکلات راه حلهایی می‌یافته و می‌گفته است. طبیعی است که پیامبر از پیش و فی‌البداهه برای خود و دیگران مشکل و یا مسأله نمی‌آفریده تا که با گفتن حدیث - قول و فعل پیامبر - برای آن راه حل ارائه کند. از وجه دیگر؛ احادیث پیامبر ناظر بوده است به بیان امور مستمر و توضیح آیات قرآن و چگونگی اجرای آنها. اما متأسفانه چه بسا آن احادیث بدست فراموشی سپرده شده، و در عوض، چه بسیار حدیث جعل شده که ناظر به مسائل زمان جعل بوده است.

قدرتهای حاکمه در دوران بنی‌امیه و بنی‌عباسی، بعد از آنکه به نام دین و رسول خدا، حکومت را در دست گرفتند، هر چه خود در دل داشتند و یا آرزو می‌کردند که چنین و چنان باشد، بنام رسول خدا توسط فقهای در خدمت حاکم، در قالب احادیث جعل کردند. جعل احادیث و روایات چنان گسترش و اصل قرار داده شد، که قرآن که در اسلام اصل بود، از متن زندگی خارج گشت و جایش را احادیث و روایات گرفتند که دلخواه قدرت حاکم را برمی‌آوردند و در فقه، روایت جای قرآن را گرفت و قرآن به مثابه دربردارنده حقوق، بدست فراموشی سپرده شد. متأسفانه بعضی آگاهانه و برخی هم ناآگاه، به جای به چالش کشیدن قدرت، و ظلم و جنایات را عمل قدرت حاکم دیدن، همه را از چشم دین می‌بینند. بار گناه قدرت را بر دوش دین نهادن، دقیقاً نظیر این است که ما همه جنایات و ظلم و ستم و بی‌عدالتی را از علم ببینیم، و نه از قدرتمداران جهان!

آقای دکتر علی اصغر غروی در مورد سوآلی که از ایشان در باره نظر مرحوم پدرشان، آیت الله سید محمدجواد غروی، در مورد جعل احادیث و روایات کردم، چنین پاسخ دادند:

«و اما در مورد سؤال شما پیرامون روایات؛ مرحوم والد تا سه هزار حدیث را متواتر، و دو هزار دیگر را موثق می‌دانستند و بقیه را اخبار آحاد غیر قابل استناد، مگر اینکه شاهی در قرآن داشته باشد. این بحث به طور مبسوط در کتاب «حجیت ظن فقیه» آمده است. ولی در آنجا از تعداد احادیث زکری نشده»

«وقتی سائلی در سال ۱۳۲۳ از آیت الله غروی در مورد عظمت کار مجلسی و کتاب بحار الانوار پرسیده بود، آن مرحوم پاسخ داده بود: «یک صفحه از این کتاب برای تخریب اسلام کافی بود.»»

آری! روشن است که بیش از یک میلیون حدیث و روایت جعلی و غیرجعلی را جمع کردن، جز به کجراهه انداختن انسانها چه فایده دیگری می‌تواند

دربرداشته باشد؟! من نمی‌دانم از این همه دانشمند، عالم دین، فقیه، حدیث شناس و و و، عده‌ای به این فکر نیفتاده‌اند که احادیث جعلی، اسرائیلیات و... را از ساحت دین اسلام بزدایند و احادیثی را که روشن است از پیامبر نیست و در تضاد با قرآن است، کنار بریزند و در مجموعه‌ای همان ۴ یا ۵ هزار حدیث و روایاتی که اتفاق نظر در مورد آنها وجود دارد، و در ضدیت با قرآن هم نیست، در اختیار مردم قرار دهند؟! جای شک نیست که نه پیامبر و نه ائمه حق، خروج از قرآن و تأسیس احکام من در آوردی را روا نمی‌دانسته‌اند. قرآن، اختیار جعل کلام را از خود پیامبر هم سلب می‌نماید و در صورت ارتکاب به چنین عملی، او را تهدید به بریدن رگ قلب می‌کند!

«[قرآن] از جانب پروردگار جهانیان نازل شده است، و اگر [او] پاره‌ای گفته‌ها بر ما بسته بود، دست راستش را سخت می‌کوفتیم، سپس رگ قلبش را می‌بریدیم، و احدی از شما مدافع او نتوانست بود» (۴۰۵)

وقتی خداوند اختیار چنین عملی را از پیامبرش سلب می‌کند، دیگر تکلیف انمه و دیگران معلوم است! با این حال، کثرت جعل احادیث در همان صدر اسلام، کار را به جایی رسانده بود که زرارة بن اعین، بزرگترین دانشمند شیعه در نیمه اول قرن دوم هجری، آرزو می‌کرد کاش می‌توانست «آتشی افروخته و تمام منقولات شیعه را بسوزاند.» (۴۰۶)

آقای برقی در باره کتاب کافی که بنا به قولی ۱۶۱۹۹ و یا به قول دیگر ۱۵۱۷۶ حدیث دارد، می‌نویسد:

«محمد باقر مجلسی که به اعتقاد علمای ما استاد فن حدیث و از بزرگان و رجال شناس شیعه است، در کتاب مشهور خود موسوم به «مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول» که آن را در شرح احادیث «کافی» تألیف کرده، حدود ۹۰۰۰ حدیث از اخبار کتاب کلینی را صحیح ندانسته است! استاد محمد باقر بهبودی نیز فقط ۴۴۲۸ حدیث «کافی» را صحیح دانسته است!» (۴۰۷)

سید حسین مدرسی طباطبائی در این مورد می‌نویسد:

«در مجامیع بزرگ مانند کافی، به خاطر بزرگی و گستردگی آن، ناچار احادیث ضعیف زیادی هم در آن راه یافته و حتی به نقل برخی از بزرگان از کل ۱۶۱۹۹ حدیث، ۹۴۸۵ حدیث ضعیف و غیر معتبر است.» (۴۰۸)

وی می‌افزاید:

«مقدار معتاب‌هی از اینگونه روایات به سیستم حدیث شیعه رخنه کرد. دست بردن

در متون قدیم که توسط دانشمندان معتمد نوشته شده و درج روایات در آن متون، پیش از اینها هم با موفقیت به وسیله منحرفین در روزگار امام باقر و امام صادق انجام شده» (۴۰۹)

سید مرتضی علم‌الهدی که از کبار علمای شیعه است، در رساله خود موسوم به «جوابات المسائل الطرابلسیات» می‌نویسد:

«بدان که اعتراف به صحت احادیث [منقول در کتب روایت] لازم نیست زیرا احادیث روایت شده در کتب شیعه و کتب فرق دیگر، مشتمل است بر اقسام خطاها و انواع امور باطل و محالی که قابل تصور نیست و یا امور نادرستی که بطلانش متکی به دلیل است، از این رو واجب است که برای نقد حدیث، آن را به عقل [سلیم] عرضه کنیم و اگر صحت آن احراز شد به ادله صحیح مانند قرآن عرضه شود... و این مرد (= کلینی) و سایر ما اصحاب شیعیان در کتبشان روایات بسیاری نقل کرده‌اند که باطل بوده و یا تحقیقش محال است.» (۴۱۰)

احادیث جعلی و ساختگی در میزان ثواب سور قرآن

حدیث سازان و جاعلین گاهی هم به خاطر دلسوزی دست به ساخت حدیث می‌زده‌اند و این قبیل احادیث در کتب شیعه و سنی رواج یافته است. مصطفی حسینی طباطبایی در «نقد کتب حدیث» آورده است:

«در کتب اهل سنت نوشته‌اند که از مردی به نام نوح بن مریم مروزی (متوفی سال ۱۷۳ ق) پرسیدند: حدیثی که از قول عکرمه به روایت از ابن عباس در ثواب خواندن یکایک سوره‌های قرآن نقل می‌کنی، از چه کسی شنیده‌ای؟ نوح بن مریم پاسخ داد: «من دیدم مردم از قرآن روی‌گردانده‌اند و به فقه ابوحنیفه و مغازی محمد بن اسحاق سرگرم شده‌اند از این رو حدیث مزبور را برای ثواب [یعنی قریه الی الله] جعل کرده‌ام.» (۴۱۱)

در همین رابطه، او به نقل از شهید ثانی (شیخ زین‌الدین عاملی) می‌نویسد:

«احادیثی که در تفسیرهای واحدی و ثعلبی و زمخشری در ثواب خواندن سوره‌ها آمده است، همه از این قبیل شمرده می‌شود و سازنده آنها خود به جعل احادیث اعتراف کرده‌است» (۴۱۲)

و خود می‌افزاید:

«و من اضافه می‌کنم که متأسفانه احادیث مزبور در تفاسیر شیعه نیز راه یافته‌اند و در تفسیر «التبیین» اثر شیخ طوسی و تفسیر «مجمع البیان» اثر شیخ طبرسی و تفسیر «روضات الجنان» اثر شیخ ابوالفتوح رازی دیده می‌شوند با اینکه سازنده این

احادیث بنا به قول شهید ثانی و دیگران، یکی از صوفیان آبادان بوده است.» (۴۱۳)

کتابهای فقهی مجعول از جمله فقه الرضا

احادیث که جای خود دارد، جاعلین دست به جعل «کتاب حدیث» زده و در آن روایات جعلی را به نام رسول خدا و یا ائمه گنجانده و نظر خود را در طول زمان به نام اسلام، قرآن و یا ائمه به جامعه تزریق کرده‌اند. محمد باقر بهبودی در مورد جعل کتاب حدیث و کتاب به طور عموم می‌گوید:

«... [جاعلین] گاهی اصلی معروف و یا کتابی مشهور را گرفته و نسخ متعددی از آن استنساخ کرده و ضمن احادیث آن، جعلیات خود را گنجانده و یا الفاظ آن را بنا به میل خویش تغییر داده و تحریف می‌کردند. سپس بر پشت کتاب می‌نوشتند: این کتاب بر فلان در حضور تعدادی از اصحابش در ماه فلان قرائت شده است. سپس نسخ تحریف شده را در سرای صحافان و یا در اختیار محدثین کم درایت قرار می‌دادند. اما گاهی یک کتاب کامل شامل غلو و اخبار دروغین جعل می‌کردند و بر پشت آن می‌نوشتند: «اصل فلان» یا «کتاب فلان» آنگاه این نسخ جعلی را ... به عنوان کتبی که از بزرگان محدثین به میراث مانده است، می‌فروختند» (۴۱۴)

بد نیست که در همین جا مختصری هم به کتاب مجهول الهویه و مجعول فقه الرضا پرداخته شود. مرحوم منتظری در مورد وضعیت این کتاب می‌گوید:

«در باره وضع کتاب فقه الرضا آراء علما بسیار متشتت است و سخن واحدی وجود ندارد. ولکن با این حال در برخی از موارد فتاوایی در فقه ما هست که هیچ روایتی برای اثبات آن به جز روایت فقه الرضا وجود ندارد. از جمله اینکه در زکات، مشهور فقها ما فتوا داده‌اند بر مازاد بر مؤونه سال تعلق می‌گیرد. این فتوا هیچ مأخذ و روایتی جز فقه الرضا ندارد.» (۴۱۵)

وی در تکمیل این مطلب اضافه می‌کند:

«نسخه فقه الرضا برای نخستین بار در زمان صفویه توسط قاضی امیرحسین که از علماء شیعه و ساکن مکه بوده، از طریق اهالی قم پیدا شده و به علامه ملا محمد تقی مجلسی (مجلسی اول - ره) معرفی شده است و پس از آن در میان علماء از طریق استنساخ رواج یافته است. لذا طریق وصول آن به ما روش معمول و موثق اجازه‌ای و روائی نیست، بلکه شیوه‌ای است که اصطلاحاً «وجاده» (= پیدا شدن) نامیده می‌شود... نقطه ضعف دیگر کتاب فقه‌الرضا این است که علاوه بر «وجاده‌ای» بودن آن، مؤلفش نیز مورد اختلاف علما و محدثین و رجالیون

می‌باشد، و نظرات در این باره بسیار متنوع و پراکنده است که به برخی آنها اشاره می‌شود: برخی گفته‌اند این کتاب همان کتاب «التکلیف» شلمغانی است که وکیل حسین بن نوح نوبختی نایب خاص حضرت حجت (عج) بود، ولی در دهه آخر عمرش از طریق حق منحرف شده و مردم را به خود دعوت کرد. مرحوم سید حسن صدر با نوشتن کتاب خود بنام «فصل القضاء فی الکتاب المُشَنَّهَر بفقہ الرضا»، این نظر را اثبات کرده است. برخی گفته‌اند این کتاب نوشته یکی از اصحاب ائمه معصومین و یا یکی از فرزندان ائمه معصومین است که به امر آن بزرگواران نوشته شده است. [نظر دیگری می‌گوید] نوشته یکی از اصحاب امام رضا (ع) است. قائل این نظر، سید شفتی و محقق سید محسن أعرجی کاظمی و سید محمد هاشم خوانساری برادر صاحب روضات می‌باشند. عقیده دیگری بر این است که این کتاب را شخص حضرت امام رضا (ع) نوشته باشد، که البته بسیار بعید بنظر می‌رسد. نظر دیگر این است که فقه الرضا در واقع همان کتاب موسوم به «شرايع» تألیف علی بن موسی بن بابویه قمی پدر شیخ صدوق (ره) می‌باشد که از نظر نام در طول تاریخ مشتبه شده و به فقه الرضا مشهور شده است. از سخنان بزرگانی همچون صاحب فصول، علامه مجلسی در مقدمه بحار الانوار و دیگران چنین برمی‌آید که این احتمال را تقویت و تأیید کرده باشند.» (۴۱۶)

امکان تلفیق آراء

اما آقای ترکاشوند، پس از اینکه آراء فقها در مورد پوشش شرعی زنان را در دو رأی زیر جمع بندی می‌نماید، سؤالی مطرح می‌سازد که آیا امکان تلفیق و سازگاری بین آراء یاد شده وجود دارد و به عبارتی آیا می‌توان مسأله را به گونه‌ای مطرح کرد که هر دو رأی پذیرفته شوند؟ چه در غیر این صورت، انتخاب یک رأی و نفی رأی دیگر با اشکالاتی همراه خواهد شد. این دو رأی عبارتند از:

«۱- رأیی که به موجب آن زنان موظف بودند اندام خود را به جز «مو، گردن، و نیمه پایین دست و پا» مستور کنند. ۲- رأیی که به موجب آن زنان موظف بودند «عورتین و حداکثر ناف تا زانو» را بپوشانند که این میزان برابر با مردان بوده است.» (۴۱۷)

در اینجا آقای بنی‌صدر تحشیه زده که «رأی قرآن ملاک است و نه تلفیق دو رأی»، و از نظر من نیز حق با بنی‌صدر است، زیرا ممکن است که هر دو رأی نادرست باشند.

اما آقای ترکاشوند با طرح چنین سوالی به منظور بدست آوردن رأی تلفیقی به طرح چند نکته مهم پرداخته که در جای خود در خور توجه است و نشان می‌دهد که وقتی این همه اما و اگر در مورد مسأله‌ای وجود داشته باشد، خود آشکار است که آن مسأله، مسأله‌ای است اجتماعی و نه شرعی که ممکن است محدوده و میزان آن در این و آن زمان و این و آن شرایط متفاوت باشد:

«ظرف بررسی که تا به حال انجام شده مربوط به عصر پیامبر است و دیدیم که در آن عصر برهنگی نزد مردم آن، هرگز و هرگز به اندازه قبح آن در اعصار بعدی و به ویژه عصر حاضر نبود. در آن عصر مردم با محدودیتهای زیادی مواجه بودند که امروز برای ما کمتر قابل تصور است و حتی شاید اگر در کتابها هم آن را مطالعه کنیم، خیلی باورمان نشود که مردم با چنین وضعی روبرو بوده‌اند. بنابراین به هنگام بحث حجاب شرعی بایستی که به محدودیتهای واقعیات توجه داشت.» (۴۱۸)

مضاف بر این، اصل «براءة الذمة» می‌گوید: مادام که به وجود تکلیف، قطع حاصل نشود بر موارد مشکوک الحکم نمی‌توان تکلیف کرد. در نتیجه ذمه مکلف از عمل به این موارد بری است. در این رابطه علیرضا فیض می‌گوید:

«هرگاه مکلف در تکلیف شرعی یعنی وجوب حکم شرعی از وجوب یا حرمت شک داشته باشد و با مراجعه به مأخذ نتواند آن حکم را اثبات یا نفی کند، در برابر این حکم واقعی مشکوک چه رفتاری باید داشته باشد؛ مشهور اصولیین در این مورد به اصل برائت تمسک می‌کنند، هم برائت عقلی و هم برائت نقلی.» (۴۱۹)

بنابراین با توجه به اختلاف آراء و اصل برائت، نمی‌توان وجوب پوشش وجه، کف، قدم، مو، گردن و ساعد و ساق را احراز کرد و نه تنها نمی‌توان به ستر مواضع فوق در عصر پیامبر رسید، بلکه ماحصل بررسی‌ها به کشف آن نزدیک‌تر است.

در فتنه‌ها راه حل را از قرآن بجوئید

اما وقتی به جعل و نقل احادیثی که مخالف قرآن و سنت است مبادرت می‌شود و ما امروز با انبوهی از احادیث و روایات جعلی که روایات واقعی و صحیح در مقابله و مقایسه با آن چیزی به حساب نمی‌آید، روبرو هستیم، برای رهایی از این معضل، باید به قرآن و سنت قطعیه مراجعه کرد. قرآن آیات خود را در آیات دیگرش روشن می‌کند و سنت نیز که از احادیث و روایات سرچشمه گرفته و در حقیقت چگونگی عمل پیامبر ویا توضیح آن حضرت را در مورد آیات قرآن بیان

می‌کند، طبعاً نباید مخالف قرآن باشد. بنابراین سنت قطعیه یعنی اینکه عمل یا قولی که به پیامبر و یا امام نسبت داده می‌شود، مورد اختلاف نباشد و بر آن اجماع باشد. عقول بشر هم بر صحت آن اتفاق نظر داشته باشند. در این صورت، قطعی الصدور تلقی می‌شود. امام علی به صراحت می‌فرماید که عمل به سنت یعنی عمل «به هر امری که به آن بزرگوار نسبت داده‌اند و مایه اختلاف نباشد.» (۴۲۰)

حدیث فوق العاده مشهور و معتبری که در بسیاری از کتب حدیث و تفسیر وارد شده، از پیامبر نقل شده که وقتی در فتنه‌ها و سختی و گرفتاری ماتدید و راه برون رفت از آن سراغ ندارید به قرآن مراجعه کنید:

«انگاه که انواع بلاوشدت، مانند پاره‌های شب تاریک در هم آمیخت و شما را فرو پوشید، به قرآن بچسبید و به آن پناه برید [که] قرآن راهنماست، به بهترین راه دلالت و هدایت می‌کند.» (۴۲۱)

حارث همدانی می‌گوید، امام علی به من فرمود:

«ای حارث! من از رسول خدا شنیدم که فرمود: دیری نباید که فتنه‌ها بر پا گردد. عرضه داشتیم یا رسول الله! راه رهایی از این فتنه‌ها چیست؟ فرمود: قرآن کتاب خدا، کتابی که راه حل اختلافات و کشمکش‌های شما در آن است، کتابی که می‌تواند حق و باطل را به آسانی از هم جدا و روشن سازد...» (۴۲۲)

اما متأسفانه راهی که در مورد احادیث و روایات پیش گرفته شده، به قطع رابطه علوم اسلامی، یعنی علوم دینی و ادبی، با قرآن کریم انجامیده است. اگر حقیقت را بخواهید، احادیث و روایات اصل قرار داده شده و قرآن فرع آن! حال آنکه؛ می‌بایست احادیث و روایات با قرآن سنجیده شوند و قرآن صحت آنها را تصدیق کند. چه به حق و به درستی مرحوم سید محمد حسین طباطبایی در تفسیر المیزان به این مورد اشاره می‌کند و می‌گوید:

«با اینکه همه آن علوم به منزله شاخ و برگها و میوه‌های درخت طیبه قرآن و دین بود، درختی که اصلش ثابت و فرعش در آسمان است و به اذن پروردگارش میوه‌اش را هر آنی می‌دهد، چون اگر در باره این علوم دقت به خرج دهی خواهی دید که طوری تنظیم شده که پیدا است گویی هیچ احتیاجی به قرآن ندارد، حتی ممکن است یک محصل همه آن علوم را فرا بگیرد، متخصص در صرف و نحو بیان و لغت و حدیث و رجال و درایه و فقه و اصول بشود، و همه این درسها را تا آخر بخواند و قهرمان این علوم نیز بگردد، و حتی به پایه اجتهاد نیز برسد، ولی قرآن را آن طور که باید نتواند قرائت کند، و یا به عبارتی اصلاً دست به قرآن نزده

باشد، پس معلوم می‌شود از این دیدگاه هیچ رابطه‌ای میان علوم و میان قرآن نیست و در حقیقت مردم در باره قرآن به جز قرائت هیچ وظیفه‌ای ندارند، و العیاذ بالله قرآن ارزشی جز خواندن و یا آویزان کردن به گردن نوزاد، تا از حوادث ناگوار سالم بماند، ندارد.» (۴۲۳)

آری، فقهای قدرتمدار، مردم را به خوی قدرت پرستی سوق داده و خود با قدرت هماهنگ شده و برای مشروعیت دادن به قدرت، احادیث و روایات را اصل، و قرآن را فرع آن قرار دادند و حتی کنار گذاشتند. در صورتی که قرآن باید صحت احادیث و روایات را تصدیق کند و نه اینکه قرآن به احادیث و روایات سنجیده شود. چرا چنین شد؟! زیرا با قرآن قدرت ساخته نمی‌شود، چون خود ضد قدرت است. به این علت است که برای ساخت قدرت بنام دین، فقهای حکومتی و قدرتمدار به سراغ فقه می‌روند و در حقیقت آن را اصل قرار می‌دهند. اصول راهنمای این فقه را فلسفه یونانی قدرت تشکیل می‌دهد و روش آن منطق صوری است. بدین خاطر است که قرآن حق‌مدار جای به فقه تکلیف مدار می‌دهد. اگر اصول راهنما همان تعریفها را می‌یافتند که قرآن بعمل می‌آورد و با در نظر داشتن این اصول و این واقعیت که امرهای بکار رفته در قرآن، امرهای مستمر هستند، آیه‌ها معانی روشن و خالی از تناقض می‌یافتند و بیانگر حقوق می‌شدند و با وجود این محک، امکان جعل حدیث نیز از میان برمی‌خاست.

وقتی وضعیت جعل روایات و احادیث در نیمه قرن دوم هجری به حدی است که زرارة بن اعین که بزرگترین دانشمند شیعه در نیمه اول قرن دوم هجری است، آرزو می‌کند کاش «آتشی افروخته و تمام منقولات شیعه را بسوزاند» (۴۲۴) روشن است که از قرن دوم تا به امروز چه جعلیات دیگری به طرق مختلف بر مجموعه روایات جعلی مستند فقه افزوده شده است و این جعلیات تا به حدی است که قرآن را تحت الشعاع خود قرار داده و آن را به بوتاه فراموشی سپرده است. در حقیقت، احادیث و روایات در فقه، اصل قرار گرفته و قرآن فرع بر آن و به قول علامه طباطبائی فقه از قرآن بریده است. و عدالت که در قرآن اصل و میزان است چنان مغفول گشته که مطهری می‌نویسد: «اصل عدالت از مقیاس‌های اسلام است.» (۴۲۵) و «با این همه تأکیدی که قرآن کریم بر روی مسأله عدالت اجتماعی دارد، معهذاً یک قاعده و اصل عام در فقه از آن استنباط نشده و این مطلب سبب رکود تفکر اجتماعی فقهای ما گردیده است.» (۴۲۶) با فقه موجود که فقها تدوین‌کننده و توجیه‌کننده آن هستند، امکان اینکه هر حرامی

را حلال و یا هر حلال را حرام کرد و یا هر جنایتی را نادیده گرفت و هر حقی را پایمال کرد و هر مجرمی تبرئه و هر حقمرداری را بی‌حق کرد، وجود دارد.

بعضی از علل جعل احادیث

دلایل مختلفی برای جعل احادیث می‌توان برشمرد که بعضی از آنها به قرآن

زیر است:

- ۱- حفظ قدرت و خوش آمد حاکمان
 - ۲- حفظ پیروان و دنباله روان که این نیز برای حفظ قدرت است.
 - ۳- ایجاد تفرقه و تشتت بین مسلمانان
 - ۴- متشرعینی که بدون فهم درست مسائل و نداشتن قدرت تشخیص که فلان و یا بهمان حدیث از اسرائیلیات است، به منظور غلیظ کردن و اجرای قانون شرع، برای ثواب بیشتر، خود نیز دست به جعل حدیث می‌زنند.
 - ۵- متشرعین خشک مغز که بدون توجه به قرآن، به محض دیدن حدیث و یا روایتی، در بیشتر جذاب کردن آن و اظهار لحنه‌ای، با ذهنیت مریض خود، با افزودن نام پیامبر و یا معصومی و یا یکی از شخصیت‌های مورد قبول شیعه، دست به ساخت و تکمیل و یا افزوده‌ای بر احادیث قبلی می‌زنند.
- نتیجه کار دو دسته اخیر نیز نهایتاً در خدمت قدرت قرار می‌گیرد، با وجودی که ممکن است خود با حکام زمان خود مخالفت داشته باشند.

اما برای خروج از این معضل و بلانی که بر سر اسلام آورده شده راه کدام است؟ بیش از یک میلیون حدیث و روایت جعلی و غیر جعلی را جمع کردن، جزاساناتها را به کجراهه انداختن چه فایده دیگری می‌تواند در برداشته باشد؟ آیا نباید احادیث جعلی، اسرائیلیات و... را از ساحت دین و اسلام زدود؟ آیا این احادیثی را که روشن است از پیامبر نیست و در تضاد با قرآن است، نباید از احادیث و روایاتی که اتفاق نظر در مورد آنها وجود دارد و در ضدیت با قرآن هم نیست و تفرقه و اختلاف برانگیز هم نیست، متمایز نمود و در مجموعه‌ای جداگانه در اختیار مردم قرار داد؟ آن جعلیات هم باقی خواهد ماند و هر کسی بخواهد می‌تواند به آنها رجوع و یا تحقیق کند و نه اینکه جعلیات را نسل به نسل بدون تمایز منتقل کنند و بر آن بیفزایند. با این عمل مسأله برای مردم به حدی روشن می‌شود که کمتر می‌شود با یک حدیث و یا روایت و یا جمله‌ای عربی به اغفال آنها پرداخت چرا که در می‌یابند هر یک از وظیفه‌های آنها عمل به حقی از حقوق آنها است و وظیفه‌ای که عمل به

حقی نباشد، حکم زور است و از اسلام نیست.

خمیر کردن کتاب مطهری

قدرت در هر زمان، دست به ساخت ابزار و لوازمی می‌زند که برای مشروعیت دادن به خود بدان نیاز دارد. شاید ندانید که به دستور آقای خمینی از انتشار کتاب «مبانی اقتصاد اسلامی» شهید مطهری جلوگیری بعمل آمد. شخصیتی که آقای خمینی در وصفش چنین می‌گوید:

«شهید بزرگوار، متفکر و فیلسوف و فقیه عالی مقام ... و مردی که در اسلام شناسی و فنون مختلفه اسلام و قرآن کریم کم نظیر بود. من فرزند بسیار عزیزی را از دست دادم و در سوگ او نشستم که از شخصیت‌هایی بود که حاصل عمرم محسوب می‌شد.» (۴۲۷)

در حقیقت وقتی پای قدرت بمیان می‌آید، آقای خمینی نیز فرزند و حاصل عمر هم نمی‌شناسد و دستور مستقیم می‌دهد که از پخش کتاب اقتصاد آقای مطهری که به وسیله آقای غفاری ناشر کتابهای مطهری چاپ شده بود، جلوگیری و بلکه آن را خمیر کنند. آقای رفسنجانی در ۱۰ خرداد ۶۲ گزارش می‌کند:

«آقای غفاری ناشر کتابهای مطهری آمد و راجع به مطالبی از نظریات اقتصاد شهید مطهری در کتاب تازه منتشر شده که با تقاضای جامعه مدرسین [حوزه علمیه قم] از طرف امام ممنوع شده، چاره جویی می‌کرد. قرار شد تعقیب کنم.» (۴۲۸)

در اردیبهشت سال ۶۸ نیز خانواده مطهری در مورد چاپ همان کتاب با آقای رفسنجانی مشورت می‌کنند:

«همسر شهید مطهری آمد. در باره انتشار کتابی در باره اقتصاد اسلامی از شهید مطهری مشورت کرد.» (۴۲۹)

اما کتاب همچنان در محاق سانسور باقی مانده است. شاید برای خوانندگان این سؤال مطرح شود که در آن کتاب چه مطالبی بوده که روحانیت حاکم و آقای خمینی را از انتشار آن نگران کرده است؟! به نظر من به دو علت از چاپ این کتاب جلوگیری به عمل آمد: یکی اینکه در آن کتاب آمده که عدالت مقیاس دین است، و فقه به وجود آمده غیرمتناسب با سایر اصول اسلام و بدون اصول و مبانی و بدون فلسفه اجتماعی است، و دیگر اینکه انسان مختار است و قوانین دینی هم اختیاری است و الزامی نیست. مرحوم مطهری در این کتاب در مورد مقیاس بودن عدالت چنین می‌نویسد:

«اصل عدالت از مقیاس‌های اسلام است، که باید دید چه چیز بر او منطبق می‌شود. عدالت در سلسله علل احکام است نه در سلسله معلولات، نه این است که آنچه دین گفت عدل است، بلکه آنچه عدل است دین می‌گوید، این معنی مقیاس بودن عدالت است برای دین، پس باید بحث کرد که آیا دین مقیاس عدالت است یا عدالت مقیاس دین. مقدسی اقتضا می‌کند که بگوییم دین مقیاس عدالت است، اما حقیقت این طور نیست، این نظیر آن چیزی است که در باب حُسن و قبح عملی میان متکلمین رایج شد و شیعه و معتزله عدلیه شدند یعنی عدل را مقیاس دین شمردند نه دین را مقیاس عدل.» (۴۳۰)

وی می‌افزاید:

«اصل عدالت اجتماعی با همه اهمیت آن، در فقه ما مورد غفلت واقع شده است. در حالی که از آیاتی چون «و بالوالدین احسانا» و «اوفوا بالعقود» عموماً در فقه بدست آمده است ولی با این همه تأکیدی که قرآن کریم بر روی مسأله عدالت اجتماعی دارد، معهداً یک قاعده و اصل عام در فقه از آن استنباط نشده و این مطلب سبب رکود تفکر اجتماعی فقهای ما گردیده است.» (۴۳۱)

وی بحث عدل و عدالت را به این امید پیش کشیده که در آینده عدالت

اجتماعی مبنا و پایه و راهنمای فقه قرار بگیرد:

«اینکه بحث عدل را پیش آوریم برای این بود که تأثیر بحث عدل را در تفسیر عدالت اجتماعی بیان کرده باشیم، و دیگر اینکه انکار اصل عدل و تأثیر این انکار، کم و بیش در افکار مانع شد که فلسفه اجتماعی اسلام رشد کند و بر مبنای عقلی و علمی قرار بگیرد و راهنمای فقه قرار بگیرد. فقهی که بوجود آمد غیر متناسب با سایر اصول اسلام و بدون اصول و مبانی و بدون فلسفه اجتماعی است. اگر حریت و آزادی فکر باقی بود و موضوع تفوق سنت بر اهل عدل پیش نمی‌آمد و بر شیعه هم مصیبت اخباری‌گری نرسیده بود، ما حالا فلسفه اجتماعی مدونی داشتیم و فقه ما بر این اصل بنا شده بود و دچار تضادها و بن بستهای کنونی نبودیم.» (۴۳۲)

نکته دیگری که مطهری در این کتاب مطرح کرده و برای ولایت مطلقه، بسیار خطرناک است، مختار بودن انسان و اجبار و الزام نداشتن قوانین دینی است:

«و خلاصه هر چند در طبیعت مقررانی جبری و الزامی برای انسان وضع نشده که چگونه عمل کند و هر چند انسان در مقابل قوانینی که از ناحیه عقل و یا مذهب (توسط وحی) برای او وضع می‌شود اجبار و الزامی به اطاعت نداشته و مختار

است، اما بدون شک این قوانین موضوعه و اعتباری باید جانشین و مکمل طبیعت باشد و به کمک طبیعت بشتابد. لذا بهترین منبع الهام قوانین موضوعه، فطرت انسانی و صحنه خلقت و آفرینش است.» (۴۳۳)

به نظر من دو نکته فوق بود که موجب شد به دلیل وضعیت و شرایط ویژه‌ای که مرحوم مطهری در جامعه داشت و حرفهایش در آن مقطع از زمان، محک و معیار اسلامی و غیراسلامی بودن تلقی می‌شد، آقای خمینی و حوزه احساس خطر کنند. لذا، به دستور آقای خمینی کتاب چاپ شده، سانسور و خمیر شد. بعد از فرمان سانسور و خمیر کردن کتاب مرحوم مطهری، در سال ۶۲ سرویس اقتصادی روزنامه اطلاعات به مناسبت روز شهادت مطهری، از مباحث کتاب «مبانی اقتصاد اسلامی» مطهری، مقاله‌ای را در صفحات لایبی روزنامه که قبل از صفحات رویی روزنامه منتشر شده، به چاپ رسانده بود. آقای خمینی از چاپ آن سخت برمی‌آشوبد. آقای انصاری به آقای سیدمحموددعائی تلفن می‌کند و می‌گوید: «امام فرمودند تا اطلاع ثانوی اطلاعات چاپ نشود.» (۴۳۴) و با وجودی که آقای دعائی عضو دفتر آقای خمینی است، خودش موفق به تماس گرفتن با آقای خمینی نمی‌شود. وقتی آقایان خامنه‌ای - رئیس جمهور - و هاشمی رفسنجانی - رئیس مجلس - هم تماس می‌گیرند، موفق نمی‌شوند، دعائی می‌نویسد:

«افسردگی و آزرده‌گی امام در حدی بود که برای تنبیه من و نشان دادن قاطعیت جدی، امام حتی به آنها هم اجازه ندادند که تماس بگیرند.» (۴۳۵)

حال که تا حدودی مشخص شد که در طول زمان ساخت و تحریف اخبار و احادیث جعلی چه بر سر اسلام و قرآن آورده و چه تأثیر مخربی بر جامعه گذاشته تا بدان حد که قرآن فرع و اخبار و احادیث اصل گشته است و قرآن به احادیث و روایات سنجیده می‌شود و نه اینکه صحت و سقم اخبار و احادیث به قرآن سنجیده شود، به بحث اصلی باز می‌گردم.

پوشش در نماز

روایات موجود نشان می‌دهد که پوشیدگی نمازگزار از پوشش وی در غیر نماز، مهم‌تر و رسمی‌تر است و به همین علت به جز یکی دو قرن اخیر، فقها به طور مستقل به حجاب زنان نپرداخته‌اند و در کتابهای فقهی، مسأله حجاب، بخش مستقلی را به خود اختصاص نداده است، بلکه در کتاب الصلاة و گاه در حج و نکاح و طهارت، مورد توجه قرار گرفته است. البته در طول زمان، روایات و

احادیث مربوط به لباس نمازگزار بر پوشیدگی حجاب فرد در غیر نماز هم تأثیر گذاشته است، به طوری که در قرون اخیر، «اغلب فقها قدر واجب پوشش در نماز و غیر نماز را یکسان دانسته‌اند.» (۴۳۶)

تقریباً تمامی فقها معتقدند آن مقداری که فرد مکلف است خود را در برابر نامحرم بپوشاند، باید در حین نماز هم، ولو نامحرمی نباشد، بپوشاند و بین نمازگزاری که در خانه و خلوت نماز می‌خواند، با نمازگزاری که در مسجد و بیرون نماز می‌خواند، فرقی نگذاشته‌اند. اما مرحوم آیت الله سید محمدجواد غروی هم‌اطوریکه قبلاً آمد در مورد پوشش و حجاب زن در نماز، در شرح رساله آیت الله سید محمدحسین بروجردی در توضیح مسأله ۷۹۷ می‌نویسد:

«زنها حتی می‌توانند در جایی که مطمئن هستند نامحرمی در بین نماز وارد نمی‌شود موی خود را هم نپوشانند.»

در فصل اول، در مورد جداسازی و تفکیک صفوف مردان و زنان نمازگزار در دوران پیامبر توضیح داده شد که علت اولیه آن وجود دامنهای کوتاه نمازگزاران بوده است. حال در اینجا، روایاتی دیگر را مربوط به لباس نمازگزاران می‌آوریم:

«محمد بن مسلم گفت: [امام] محمد باقر را دیدم که فقط با یک لنگی که بزرگ هم نبود و به گردنش بسته بود نماز می‌خواند. به او گفتم: چه رأیی در باره نماز خواندن مردان در یک جامه داری (مگر می‌توان صرفاً با یک جامه نماز خواند)؟ امام پاسخ داد: اگر جامه، ضخیم باشد [و پایین تنه و شرمگاه را بپوشاند] اشکال ندارد. و نیز زنان می‌توانند تنها با یک پیراهن [که محدوده مابین سینه تا حدود زانو را دربرمی‌گیرد] و یک سرانداز [ولو نازک] نماز بخوانند به شرطی که پیراهن، ضخیم و پوشاننده باشد.» (۴۳۷)

از امام باقر در باره نماز شخصی که برهنه از کشتی خارج می‌شود و یا لباسش ربوده می‌شود، سؤال می‌شود، امام پاسخ می‌دهد:

«نماز را با ایما و اشاره بخواند. اگر آن شخص، زن است دستش را بر روی فرج و میان دو پا قرار دهد و اگر مرد است دست را روی شرمگاهش بگذارد سپس بنشیند و با ایما نماز بخواند [یعنی] رکوع و سجده را بجا نیاورند چرا که [شرمگاه] پشت‌شان نمایان می‌شود.» (۴۳۸)

افرادی که خواسته و ناخواسته، به دلایل مختلف در موقعیت برهنگی قرار می‌گرفتند و مؤمن و نمازخوان بودند، جالب است که در این وضعیت برهنگی،

نماز جماعت نیز می‌خواندند. از امام صادق سؤال شد اگر جمعی لخت و عریان باشند، چگونه نماز جماعت بخوانند؟ فرمود:

«همگان در یک صف می‌شوند و پیش‌نمازشان به مقدار یک زانو جلوتر داخل صف می‌نشینند و همگان نماز نشسته می‌خوانند.» (۴۳۹)

همانگونه که ملاحظه می‌شود محدودیتها در خصوص پوشش، «دست کم تا قرن دوم هجری هم ادامه داشته است. از این رو مطابق آراء گروهی از فقهای قرن دوم، نمایان بودن یک چهارم، یک سوم یا حتی یک دوم از اندام حساس زنان مثل ران، شکم و... در حین برگزاری نماز بلا اشکال دانسته شده.» (۴۴۰)

در آن دوران، آنهایی هم که از امکاناتی برخوردار بودند، به جامه و لباس بیشتر از منظر آراستگی، زیبایی و شخصیتی می‌نگریستند و نه اخلاقی و شرعی. «به همین جهت رسول خدا از مردم خواست که هنگام نماز، لباس‌هایشان را بر تن کنند، زیرا خدا از همه سزاوارتر است که برایش آراسته و مزین شوید.» (۴۴۱)

بنا به گفته کریم زمانی «عموم مفسران گفته‌اند: از جمله طبرسی، ابوالفتح، عیاشی، قرطبی، امام فخر رازی و آلوسی، از حضرت امام حسن مجتبی (ع) مروی است که هنگام نماز بهترین لباسها را می‌پوشیدند.» (۴۴۲) امروزه نیز، حجاب و فرم‌هایی که زنان به روسری و یا سایر لباسهای خود می‌دهند، حاکی از اهمیت بسیار جنبه زینتی لباس نزد ایشان است.

حال در مقابل آن احادیث و روایاتی که از آنها استنباط و جوب پوشش موی سر نموده‌اند، به مرور احادیث و روایاتی می‌پردازیم، که مؤید جواز کشف موی می‌باشند.

احادیثی در وصف میزان پوشیدگی حضرت فاطمه و مؤید جواز کشف موی

همانطور که پیش از این آمد؛ در دوران صدر اسلام، جامه و پارچه، کالاهای گرانبهایی بوده و در اختیار همگان، به ویژه بردگان و کنیزان، نبوده است. محدودیت چنان بوده که بنا به روایات، دامن حضرت فاطمه را هم می‌گیرد، به طوری که گاهی وقتها جامه‌ای نداشته که اندامش را بپوشاند. در روایت آمده که وقتی سلمان فارسی به دیدار دختر پیامبر می‌رود، «جامه او در برابر سلمان چنان بوده که اگر سر خود را با آن می‌پوشانده دیگر به ساق پایش نمی‌رسیده است و اگر می‌خواست ساق را بپوشاند دیگر نمی‌توانسته سرش را تحت پوشش قرار دهد.»

(۴۴۳) و نیز در جای دیگر آمده که:

«سلمان فارسی گفت: به منزل فاطمه رفتم؛ او در حالی که تک پارچه‌ای بر اندام داشت نشسته بود. [این پارچه چنان بود که] اگر با آن سر را می‌پوشانید ساقش پیدا می‌شد و اگر ساق را تحت پوشش قرار می‌داد سرش مکشوف می‌شد پس چون مرا دید پارچه را دور سرش پیچید [و ساقش مکشوف ماند.]» (۴۴۴)

روایاتی از این دست که مشهور نبوده و در زمره روایات نانشنیده درباره میزان حجاب فاطمه زهرا می‌باشد، چنان با ذهنیات ما فاصله زیادی دارد که تصور وجود آنها برای ما سخت دشوار است. (۴۴۵) این روایات اگر مجعول هم باشند، حاکی از شرایط و وضعیت دوران صدر اسلام یا زمانه جعل آنها می‌باشند. روایات دیگری در خصوص ایشان هست که در ادامه می‌آوریم:

۱- «امام باقر گفت: فاطمه با پیراهن و روسری‌ای نماز خواند، در حالی که روسری‌اش چندان بلند نبود که بتواند به غیر از موی [واقع بر کاسه] سرش و گوش‌هایش [چیز دیگری] را بپوشاند.» (۴۴۶) بنا به تحقیق ترکاشوند «این روایت، تنها حدیثی است که برخی فقها با استناد به آن قائل به ستر مو در حین نماز شده‌اند؛ ولی این استنباط با خدشه‌هایی روبرو شده، و مورد اعتراض سایر فقها قرار گرفته است. برخی نیز محتوای حدیث را دالّ بر لازم نبودن ستر کردن می‌دانند زیرا روسری موصوف، گردن فاطمه را در بر نمی‌گرفت. محتوای متن، چنان است که ما را نسبت به تعریف روسری در آن زمان دچار تردید می‌کند و به انطباق آن بر پیچه و عمامه نزدیک می‌سازد. روایت گواه اکتفاء حضرت به درع و خمار است.» (۴۴۷)

۲- «امام باقر می‌گوید: [با وجودی که] فاطمه سرور زنان بهشتی است با این حال سرانداز وی، [فقط] تا وسط بازویش می‌رسید [و در نتیجه نیمی از بازو و تمام ساعدش نمایان و مکشوف بود.]» (۴۴۸)

۳- از جابر بن عبدالله الانصاری روایت شده که گفت: «پیامبر خدا (ص) به ملاقات فاطمه بیرون رفت و من همراهش بودم، وقتی که به در خانه فاطمه رسیدیم رسول خدا (ص) گفت داخل شوم؟ فاطمه گفت داخل شو یا رسول الله. رسول خدا گفت داخل شوم من و کسی که با من هست؟ فاطمه گفت: چیزی بسر ندارم، پیامبر خدا گفت خودت را با ملحفهات بپوشان. (۴۴۹) (محفلة: رداء تلحف المرأة فوق لباسها. پارچه‌ای است مانند رداء که زنان بر روی لباس خودشان می‌پوشند.)

۴- از عمران بن حصین روایت شده که پیامبر گفتند: «آیا نمی‌آبی با ما برای

دیدن فاطمه زیرا او حالش خوب نیست؟ گفت بله خواهم آمد. گفت عمران با رسول خدا رفتم تا اینکه به خانه فاطمه رسیدیم. رسول خدا سلام داد و اجازه گرفت و گفت آیا داخل شوم من و همراه من؟ فاطمه گفتند بله و همراه شما ای پدرم، لیکن قسم بخدا من چیزی جز عبایم بر تنم نیست. رسول خدا گفتند این کار را بکن به او آموخت که چطور خودش را پوشاند. فاطمه گفت قسم به خدا روسری (خمار) ندارم. عمران گفت پیامبر عمامه‌اش را برداشت و به فاطمه داد و گفت: «اخنمري»، سرت را با این ببوشان و پس از آن به آنها اجازه داد داخل شدند.» (۴۵۰)

همان گونه که ملاحظه می‌شود «این دو روایت به وضوح نشان می‌دهد که حضرت دست کم در برخی مواقع حتی فاقد همان پیراهن ساده سابق الوصف بود و برای پوشاندن اندامش از پارچه (آن هم پارچه ناکافی که فقط با ترفندهای خاص می‌توانست مقداری کارا شود) استفاده می‌کرد.» (۴۵۱)

مطابق روایات دیگری؛ حضرت فاطمه پس از احساس خطر نسبت به سلامت امام علی در جریان شدت عمل حاکمان برای اخذ بیعت، تصمیم می‌گیرد در صورت عدم خروج آنان از خانه‌اش، موی سر را مشکوف نموده و به درگاه خدا ناله و استغاثه سر دهد. گزارش یعقوبی در این باره از این قرار است: «پس فاطمه بیرون آمد و گفت: به خدا قسم باید بیرون روید اگر نه مویم را برهنه سازم و نزد خدای ناله و زاری کنم...» (۴۵۲)

مطابق گزارش عیاشی، وی «پس از اتمام حجت، دست حسن و حسین را گرفت و به سمت قبر پدر حرکت کرد تا موی سرش را پریشان کند و به درگاه پروردگار ناله سر دهد.» (۴۵۳) این روایات نشان می‌دهد که پیدا شدن مو حرام نبوده است و اگر زنان از روسری استفاده می‌کردند ناشی از رسم و عرف جامعه، و به منظور حفظ تشخص و اعتبار و تمایز بوده و نه تقید به حجاب شرعی. از این رو فاطمه زهرا چون در رویداد فوق جایی برای رعایت رسم و تشخص نبوده است، تصمیم می‌گیرد به علامت اعتراض موی خویش را در برابر مردمان، مکشوف و آشفته سازد. (۴۵۴)

اما بر خلاف عدم رواج روایات مذکور، روایاتی رایج است که فاطمه معرفی شده توسط جاعلان متشرع، زنی است خزیده در قعر خانه، که شرعش اجازه دیدن هیچ مردی را به وی نمی‌دهد و حتی از مرد نابینا هم مخفی می‌شود و وقتی مورد سوال پیامبر واقع می‌شود که چرا از نابینا مخفی شده است، پاسخ می‌دهد:

«ای رسول خدا! اگر او مرا نمی‌بیند من که او را می‌بینم و [تازه] او بو را احساس می‌کند. رسول خدا گفت: گواهی می‌دهم که تو پاره تن من هستی.» (۴۵۵) (منبع اصلی این روایت، کتاب جعلی الجعفریات است که پیش از این در مورد آن توضیح داده شد.)

در خصوص مکشوف و پریشان سازی مو به هنگام وارد شدن مصیبت، روایات دیگری نیز وجود دارد:

۱- «در سوگ امام علی زنان بنی‌هاشم پس از شنیدن خبر شهادت امام، با سرهای برهنه و موهای پریشان از خانه‌هاشان خارج شدند. این واقعه که در حضور دو امام معصوم، امام حسن و امام حسین رخ داد» (۴۵۶) دلیل بر حرام نبودن سر و موی برهنه است، طرفه اینکه حدیث می‌گوید در زمان رحلت پیامبر گرامی نیز چنین بوده است.

۲- سخنرانی دختران امام علی برای یاران امام حسین: «زینب و دیگر دختران امام علی و پیامبر، در پی امر امام حسین از خیمه‌ها بیرون آمدند و با موهای آشفته و پیدا، یاران حسین را با سخنان خود تحریض به دفاع در برابر دشمن کردند.» (۴۵۷)

۳- چند گزارش در باره سوگ امام حسین (ع): الف - «پیش از شهادت امام، زینب پس از اینکه از مکالمه امام حسین در شب عاشورا دریافت کرد که حسین فردا به شهادت می‌رسد با سر برهنه از خیمه خارج و به سوی وی روانه شد.» (۴۵۸) ب - «زنان کربلا پس از مشاهده اسب بی‌صاحب حسین، موی برهنه و پریشان از خمیه‌ها خارج شدند.» (۴۵۹) ج - «مردان و زنان کوفه، در پی ورود اسرا جمع شدند و با سخنرانی زینب، فاطمه و ام کلثوم سرهای خود را برهنه و موشان را آشفته و پریشان کردند و به عزاداری پرداختند.» (۴۶۰) د - «دختران عقیل بن ابیطالب با دریافت خبر شهادت امام حسین، سر برهنه از خانه‌شان در مدینه خارج شدند و گریه‌کنان مرثیه سر دادند.» (۴۶۱) و - «پس از ورود اسرا به شهر مدینه، همه زنان این شهر، خود را سر برهنه کردند و به عزاداری در سطح شهر پرداختند.» (۴۶۲) (شیعیان باید توجه کنند که تمامی این وقایع اکثراً در حضور امام سجاد روی می‌داده است، بنابراین می‌توان گفت که بحث حرمت کشف موی سر در جامعه مطرح نبوده است.)

۴- برهنه بودن سر چنان عادی و غیرحرام بود که امام باقر گفت: «اگر زنان حاجتی از درگاه خدا دارند به پشت بام روند، دو رکعت نماز بخوانند و سر را رو به آسمان مکشوف کنند، خدا درخواستشان را اجابت می‌نماید و ناامیدشان نمی‌کند.»

(۴۶۳)

۵ - امام صادق نماز بی‌روسی را جایز می‌داند: «ایرادی ندارد که زنان آزاد مسلمان، سر برهنه نماز بخوانند» (۴۶۴) و یا «ایرادی ندارد که زن مسلمان، بدون اینکه مقنعه بر سرش باشد، نماز بخواند.» (۴۶۵) اینها در حالی است که ستر در هنگام نماز از غیر آن جدی‌تر است.

۶ - زنان مسلمان «روستایی، بادیه نشین، کارگر پیشه، و تهامی» که زیر بار استفاده از روسری نمی‌رفتند، آزاد بودند بدون روسری در جامعه حاضر شوند و مردان مؤمن نیز اجازه داشتند به سر و موی آنها نگاه کنند. از نوع زنان استثنا شده، چنین بر می‌آید که کشف رأس آنان در نزد شارع، حرام شمرده نمی‌شود. روایتی که کلینی در این باره آورده از این قرار است، ترجمه متن:

«نگریستن به سر زنان تهامه، بادیه نشین [وروستایی‌های اطراف] و صحرا نشین و زنان کفار، ایراد ندارد، زیرا این گروه و طوایف حتی اگر منعشان هم بکنید ترتیب اثر نمی‌دهند و همچنین زنان دیوانه و کسانی که عقلشان را از دست داده‌اند نگاه کردن به موی سر و جسمشان اگر نگاه عمدی و از روی شهوت نباشد اشکالی ندارد.» (۴۶۶) و باز از قول امام صادق آمده:

«نگاه کردن به موهای زنان تهامه و بادیه نشین و دهات و کفار اشکالی ندارد؛ چون اینان اگر نهی شوند به آن توجه نمی‌کنند.» (۴۶۷)

جمع بندی و نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه در این فصل آمد و تمامی اخباری که ذکر شد، نتیجه گرفته می‌شود که پیدا بودن موی سر و گردن حرام شرعی نبوده و پوشاندن آنها، حداکثر از باب استحباب و یا به جهت رسم و رسوم اجتماعی بوده است. با این وصف، خالی از فایده نیست که مروری بر خلاصه ای از آنچه در این بخش به لحاظ فقهی و تاریخی روشن شده جهت یادآوری آورده شود که عبارت است از:

۱- از ابتدای تأسیس فقه جعفری و ظهور فقهای بزرگ، تا قرن هشتم هجری، کسی از فقها هیچ عبارتی در باره «موی سر» و «لزوج پوشش آن» مطرح نکرده است.

۲- شهید اول در قرن هشتم، حدود هفت و نیم قرن پس از رسول الله و حدود شش قرن پس از امام جعفر صادق می‌زیسته و وی اولین فقیه شیعی است که به مقوله ستر مو پرداخته و آن را ابتکار کرده است و تازه پس از ورودش به متون فقهی تا یکی دو قرن اخیر دارای موافق و مخالف بوده و اجماعی در این مورد در

کار نبوده است.

۳- از حدود قرن دوازدهم و سیزدهم بحث «استتار موی سر» با جدیت و حساسیت بیشتری مورد بررسی فقها قرار گرفت و نسبت به گذشته بر شمار موافقان پوشش افزوده گردید.

۴- از این زمان به بعد است که فقهای که موافق پوشش مو بودند، چون مستند فقهی قوی و حدیثی معتبر در دست نداشتند، جهت اثبات رأی خود، برای اولین بار دست به دامن آیاتی از قرآن شدند که در طول تاریخ فقه جعفری هرگز مورد استناد هیچ یک از فقهای قدیم و میانه برای اثبات پوشش مو قرار نگرفته بود، زیرا آنها از آیات قرآن چنین برداشتی نداشتند.

۵- موی سر که تا پیش از قرن هشتم موضوعیت نداشت و تازه پس از ورودش به متون فقهی تا یکی دو قرن اخیر دارای موافق و مخالف بود. امروز حکمی بی معارض خوانده می‌شود.

حال این سؤال اساسی مطرح است که ۹ تا ۱۰ قرن بعد چگونه می‌توان مباح را حرام کرد؟ و آیا فقها و مردمی که تا پیش از آن بوده‌اند، نسبت به دین و شریعت لاقید بوده‌اند؟ قطعاً پاسخ این سؤال منفی است. وظیفه مردم است که به جد پاسخ این سؤال را از فقها بپرسند. البته وقتی در قرآن حتی یک کلمه درباب حکومت و کشورداری نیامده است، و فقها به دروغ و غلط، آن هم بعد از پیروزی انقلاب، به حکومت سرایت داده‌اند و بعد هم فقیه را متولی آن ساخته، همه چیز از دستشان بر می‌آمده است و این هم یکی از آنها است. در فصل آخر این اثر به عواملی که موجب تغلیظ حجاب و پوشش موی سر بانوان شده پرداخته می‌شود و کوشش می‌شود تا حدودی علل آن روشن شود.

فصل چهارم

علل تغلیظ آراء در مورد حجاب بانوان

در مباحث پیشین دیدیم که حجاب شرعی در عصر پیامبر بدین‌گونه که امروز در جوامع اسلامی مورد بحث و گفتگو است، نبوده و رسول گرامی خبری از مجازات شداد و غلاظی که فقها رواج داده‌اند که اگر موی زنی پیدا شد، با مویش او را در آتش جهنم می‌افکنند، نداده است و اساساً بر خلاف رفتار جمهوری اسلامی که همه چیز؛ اعم از ناموس داشتن، عفت، سلامتی جنسی، داشتن دنیا و آخرت، و... را در امر پوشش و حجاب خلاصه کرده است، به مسأله پوشش بسیار ساده نگریده و در چارچوب رهنمودهای قرآن کوشش نموده که سلامت جنسی را در جامعه بی‌بند و بار آن روز تحقق بخشد، به گونه‌ای که رابطه تن با تن در چارچوب قانونی و مشخص برقرار شود و زنان از آذیت و آزار جنسی، و جامعه از اثرات رواج فحشا، در امان بمانند.

اما متأسفانه در طول زمان، رهنمودهای قرآن با احادیث مجعول و بی‌اساس و مخالف نص آیات، به وسیله‌ای در دست فقها، و به تبع آن در دست حکام، جهت اسارت و سلب حقوق زنان، تغییر پیدا کرده و از اصل هدف آن رهنمودها فرسنگها فاصله گرفته است و چنان در جامعه آن را نهادینه کرده‌اند که بسیاری از مردم، و حتی اکثریتی از طبقه نسوان، به خیال اینکه تمامی این فتاوی و دستورها، اوامری است که از دو لب پیامبر گرامی صادر شده، و اگر عمل به آنها را کردن نگذارند و به ویژه با روسری موهای خود را نپوشانند، مستحق جهنم خواهند شد، بدان کردن گذارده‌اند.

وقتی ما معتقدیم و یا می‌گوییم که قرآن معجزه باقیه پیامبر عظیم الشان اسلام است و برای همه بشریت و تمامی ادوار تا پایان این جهان آمده، طبیعی است که بایستی رهنمودی برای هر دوره از تاریخ در برداشته باشد، تا معجزه تلقی گردد و الا اگر ما قرآن را برای حل مسائل حادث دوران آن حضرت بدانیم، روشن است که نمی‌تواند برای زمان بعد از آن حضرت رهنمودی برای دیگران در برداشته

باشد و لذا این ادعای مسلمانان که قرآن برای همه زمانها است، در عمل، ادعایی پوچ و واهی خواهد بود.

اما آنچه که تا به حال به آن توجه نشده و یا بسیار کم توجه شده این است که قرآن «بیان امور مستمر» در تاریخ است و لذا وقتی قصد رهنمودی دارد، امور مستمر را مبنا قرار می‌دهد و رهنمود شفاف می‌دهد، الا اینکه قدرت در لباسهای مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و حتی معنوی به میدان می‌آید و متناسب با اهداف خود، رهنمودهای شفاف قرآن را از طریق نقل احادیث و روایات به نفع خویش تغییر می‌دهد و به همین علت است که وقتی فقها به بیان اموری می‌پردازند، لازم نمی‌بینند که به آیات قرآن مراجعه کنند، بلکه حدیث و یا روایتی که از امامی به هر شکلی نقل شده و یا در کتابی آمده را مستند و دلیل رأی خود می‌کنند و لزومی هم نمی‌بینند که به پیروان و یا مقلدین خود حتی توضیحی بدهند که چگونه به چنین رأیی دست یافته‌اند، زیرا اینان عالمند و دیگران جاهل و جاهل را چه رسد که از عالم پرس و جو کند!

نکته دیگر که کمتر به آن توجه می‌شود اینک؛ عدل و عدالت از اصول دین ما است. به قول مرحوم مطهری عدالت در فقه مغفول است و حتی «یک قاعده و اصل عام در فقه از آن استنباط نشده و این مطلب سبب رکود تفکر اجتماعی فقهای ما گردیده است.» (۶۶۸) وی در جای دیگر توضیح می‌دهد که «اصل عدالت از مقیاسهای اسلام است، که باید دید چه چیز بر او منطبق می‌شود. عدالت در سلسله علل احکام است نه در سلسله معلولات، نه این است که آنچه دین گفت عدل است، بلکه آنچه عدل است دین می‌گوید، این معنی مقیاس عدالت بودن است برای دین.» (۶۶۹) اگر این اصل رعایت و فهم می‌شد، چگونه ممکن بود که در طول تاریخ، فقها با قدرتمداران همدست شده و این همه ظلم و ستم به طبقه نسوان که نیمی از بشریت هستند، تحمیل شود!

توجه به همین دو نکته اخیر، می‌تواند به مثابه کلیدی ما را در فهم و درک بسیاری از آیات و رهنمودهای قرآن، از جمله مسأله پوشش و حجاب، یاری کند. اما مضاف بر اینها، اینکه چرا دین در روسری بانوان خلاصه شده و تا به این حد تغلیظ پیدا کرده، باید به نکات دیگری نیز توجه نمود.

ترکاشوند و موارد شناسایی شده تغلیظ پوشش و حجاب
آقای ترکاشوند به اهم مواردی که موجب تغلیظ چنین آرائی شده پرداخته و

فصل آخر کتاب خود را به توضیح موارد شناسایی شده اختصاص داده است (۴۷۰) که فهرست آنها عبارتند از:

- ۱- احکام کتاب مقدس
- ۲- نادیده گرفتن شأن نزول وحی و واقعیات عصر پیامبر
- ۳- داستان ستر عورت آدم و حوا
- ۴- روایت «عورة المؤمن علی المؤمن حرام»
- ۵- روایت عورت شمردن زنان
- ۶- تفسیر «إلا ما ظهر منها» به صرف «وجه و کفین»
- ۷- تصور پرده نشینی زنان پیامبر و حضرت فاطمه
- ۸- شخصیت عمر بن خطاب
- ۹- احادیث نهی از نگاه
- ۱۰- احادیث نهی از ورود به حمام
- ۱۱- احادیث نهی از طواف عریان
- ۱۲- احادیث نهی از خلوت
- ۱۳- تصور «تشریح» روسری
- ۱۴- تبدیل حجاب عرفی و اعتباری به حجاب شرعی
- ۱۵- خارج ساختن زنان از خطابه‌های مطلق
- ۱۶- گره زدن تدین، اخلاق و حیا به حجاب و پوشش
- ۱۷- افزایش حساسیتهای فقهی به موازات افزایش و بهبود
- ۱۸- دگرگونی معنای واژه‌ها

در خلال مباحث پیشین و نیز متن کتاب «حجاب شرعی در عصر پیامبر» مشروح به این موارد پرداخته شده است بنابر این از توضیح مجدد تک تک آنها خودداری می‌شود و فقط به توضیح بعضی از عوامل، آن هم به اختصار، و البته سه عامل مهم دیگر که آقای ترکاشوند به آنها توجه نکرده یا کمتر توجه کرده، اما از نگاه نویسنده از عوامل مهم به شمار می‌آیند، مورد بحث قرار می‌گیرد.

احکام کتب مقدس

ورود و تأثیر احکام و یا گزارشهای تاریخی کتب مقدس پیشین در جامعه نوظهور اسلامی به وسیله گروهی از اهل کتاب که دین اسلام را پذیرفتند. در این

رابطه می‌شود به یهودیان و منافقاتی که در صدد تخریب اسلام بودند، و مسائل خلاف عقل و منطق و کریح‌کننده چهره دین و به اصطلاح «اسرائیلیات» را وارد دین کرده‌اند اشاره نمود که با طبع و مذاق قدرتمداران نیز خوش آمده و برای تسلط بر زنان کارا بوده است.

نادیده گرفتن شأن نزول وحی و واقعیات عصر پیامبر

نظر به اینکه به وضعیت و حال و هوا و شرایط خاص عصر نزول قرآن توجه نمی‌کنیم، ناخودآگاه دچار این تفسیر هستیم که آیات حجاب برای مردم عصر ما و آن هم آنطور که ما امروز آن را می‌فهمیم (پس از ۱۴۰۰ سال و تغییرات و تعبیراتی که در واژه‌ها و براساس بعضی از روایات در ذهن ما حاصل شده) نازل شده است، در صورتی که مسأله چنین نیست. «یعنی اگر زنان جامعه خود را مبتلا به نمونه‌هایی از عدم رعایت حجاب تشخیص دهیم، فلان آیه را نهی آن ابتلاء تلقی می‌کنیم، مثلاً اگر مو و گردن را نپوشانند یا صرفاً با بلوز و دامن تردد کنند یا هنگام خرید روزانه، ساعدشان از زیر چادر خارج شود یا البسه زیر و رو و چند لایه استفاده نکنند یا صورتشان را نپوشانند یا از خانه خارج شوند یا از البسه بدن نما استفاده کنند یا بالای سینه‌شان نمایان گردد یا از چادر سراسری استفاده نکنند یا ... در هر یک از حالات، گمان می‌رود که آیات پوشش و حجاب، برای آن موارد نازل گردیده، غافل از اینکه آیات ابتدائاً برای مردم... «جزیره العرب» (۴۷۱) و حل مسائل مبتلا به آن جامعه نزول یافته است که البته در ازمنه و امکان‌های دیگر هم این مسائل مبتلا به، مصداق داشته و امر مستمر است. رهنمودهای قرآن تنظیم رابطه تن با تن و مغز با مغز است که همواره و برای همه باید باشد تا که رابطه‌های قدرت نباشند و یا از بین بروند و این امر مستمری است و در این عصر و هر عصر دیگری بسیار پیدا می‌شود.

بنابراین ابتدا باید میزان پوشیدگی و برهنگی مردم آن عصر را استخراج کرد و سپس کلام وحی را در آن باره با رهنمودهایش شنید. اگر ما پوشیدگی معاصرین خود را ملاک نزول وحی بدانیم با مشکلات زیادی مواجه می‌شویم، همچنانکه شده‌ایم و گیج و حیران، با شک و تردید و ترس از جهنم و یا به امید بهشت، خود را راضی کرده توجه نمی‌کنیم که «در آن روزگار، گروهی از مردم، برهنه یا نیمه برهنه بودند زیرا توانایی تهیه لباس نداشتند... در روزگار پیش از پیامبر، انگیزه اخلاقی قوی برای ستر اندام وجود نداشت... با وجودی که مردم لباس می‌پوشیدند اما حتی نسبت به ستر عورت نیز جدیت نداشتند.» (۴۷۲) آیا در این عصر

وضعیت چنین است؟! در آن عصر بر مدخل خانه‌ها دری نصب نبود و افراد، سرزده و ناغافل بر اهالی خانه وارد می‌شدند. همین امروز هم هنوز در بخشی از جهان چنین است. من خود تا سال ۴۸ که در ایران بودم شاهد چنین وضعیتی در بسیاری از روستاها بودم.

در دوران پیامبر برای پوشش، از یکی دو قطعه پارچه خیاطی نشده استفاده می‌کردند، آیا مردم عصر حاضر نیز با پارچه و نه لباس دوخته، خود را می‌پوشانند؟! البته بخش مهمی از مردم هندوستان و بعضی نقاط دیگر با پارچه‌های نادرخته خود را می‌پوشانند، اما نه به علت ناتوانی مالی و معیشتی، بلکه به علت عرف و رسوم جامعه. «در آن روزگار دست کم نیمی از اندام مردان و ثلث پیکر زنان، جزو دایره حجاب و پوشش متعارف به حساب نمی‌آمد، آیا مسلمانان کنونی نیز چنین عرف و شیوه‌ای دارند؟» (۴۷۳)

بنابراین قرآن که در چنین شرایطی نازل شد، ناظر به شرایط و واقعیات و آداب و رسوم و عرف آن زمان، رهنمودهای کلی و همه‌گیر صادر کرد. پس «احکام پوشش و حجاب، با نگاه به واقعیات جاری ما قبل بعثت نازل شد و در نتیجه زمانی برای بعدی‌ها قابل فهم و کاربردی خواهد بود که به هر دو مطلب ۱- اوضاع جاری ما قبل بعثت، ۲- رهنمود قرآن، توجه شود.» (۴۷۴) البته باید بکوشیم که امور مستمر را پایه قرار دهیم و اصول راهنمای قرآن را برای فهم رهنمود هر آیه لحاظ کنیم، چرا که بدون توجه به این نکات، فهم قرآن و راه حل‌هایی را که در مورد مسائل مختلف ارائه داده، دچار بدفهمی خواهد شد.

این نکته نیز ناگفته نماند که اگر پیامبر حجابی که امروز در جوامع مسلمان و به نام پیامبر مطرح است را شرعی و واجب قلمداد می‌کرد، نه تنها مردم از اطرافش پراکنده می‌شدند، بلکه یحتمل خود و خانواده‌اش هم قادر به انجام آن نبودند، چه رسد به سایر مردم و بردگان و کنیزان.

داستان ستر آدم و حوا

می‌گویند که آدم و حوا در بهشت بر اثر اغوا و وسوسه شیطان «ساتر شرمگاهشان» را از دست دادند و چون خود را برهنه دیدند، با استفاده از برگ درختان اقدام به پوشاندن شرمگاه خود کردند. خداوند به بنی آدم گفت مراقب باشند که فریب شیطان را نخورند که برهنه گردند. در آیات ۱۹ تا ۲۷ سوره اعراف این داستان آمده است. اما چون در فصل دوم که به «بررسی حجاب

شرعی در آیات قرآن» پرداختیم، به تفصیل در مورد این آیات بحث شده از تکرار آن می‌گذریم و تنها خاطر نشان می‌شود که این آیات، ربطی به حجاب شرعی ندارد و اگر هم به فرض داشته باشد، حجابی بیش از ناحیه شرمگاه مورد توجه قرار نگرفته و «فقط» به پوشش ناحیه شرمگاه توصیه شده است.

روایت عورة المؤمن علی المؤمن حرام

این روایت معروف و شناخته شده‌ای بوده که همواره مورد پرسش راویان بوده تا معنای واقعی آن را بفهمند. بسیاری این روایت را به حجاب و پوشش ربط می‌دهند و بر این باورند که منظور از آن، لزوم پوشاندن فرج و شرمگاه در برابر سایرین است و در این رابطه کلمه «عورة» را به معنای شرمگاه گرفته و در نتیجه حدیث را چنین معنا می‌کنند: «مؤمن نباید شرمگاه خود را در برابر مؤمنان آشکار کند و یا به شرمگاه مؤمنان بنگرد» و در تأیید این نظر به احادیث دیگری نیز استناد می‌کنند و نتیجه می‌گیرند که «بر طبق این حدیث نبوی، می‌بایست شرمگاه خود را در همه اوقات از دیگر مردم مؤمن پوشاند و نیز می‌بایست به شرمگاه دیگران نگاه نکرد». مشهود است که این تفسیر و توجیه از حدیث نبوی «تا چه حد در تقویت پوشیدگی شرمگاه و پائین تنه مؤثر بوده است. اما برآستی رسول اکرم با بیان آن حدیث، در صدد پرداختن به حجاب شرعی و استتار شرمگاه و پائین تنه بود؟» (۴۷۵) در این راستا روایات دیگری وجود دارد که سخن حضرت را در این حدیث مربوط به پوشش و نگاه نمی‌دانند و این دسته معنای آن را به طور کلی چیز دیگری می‌دانند. ریشه تفاوت این دو نظر به معنای «عورة» برمی‌گردد. به طور کلی عورت به دو معنای مختلف بکار رفته است:

۱- شرمگاه و پائین تنه

۲- عیوب و لغزشها و اسرار مگوی مردم

بر این اساس عده‌ای کلمه عورت را در این حدیث نه به معنای شرمگاه و پائین تنه بلکه به معنای عیوب و لغزشها و اسرار مگوی مردم توسط دیگران می‌دانند و این معنا نیز در انطباق کامل با معنای لغوی «عورة» دارد. بنابراین عیوب و لغزشهای باطنی و رازهای ناگفتنی، مصداق کامل و اصلی «عورة» می‌باشد. به یک روایت اشاره می‌شود: عبدالله سنان می‌گوید به امام صادق عرض کردم: «عورت مؤمن بر مؤمن حرام است؟ فرمود: آری! عرض کردم: مقصود دو عضو پائین تنه اوست؟ فرمود: آنچه که فهم تو بدان رفته است نیست همانا عورت مؤمن

فاش کردن سرّ اوست.» (۴۷۶) نتیجه اینکه روایت «عورة المؤمن علی المؤمن حرام» نفیاً و اثباتاً ربطی به حجاب و نگاه ندارد.

روایت المرأة عورة (عورت شمردن زنان)

این حدیث که تأثیرگذارترین عبارت دینی بر روی حجاب بانوان است، در بخش احادیث ملاحظه شد که اولاً مخالف نص صریح قرآن است و ثانیاً حدیثی جعلی و ساختگی است و ثالثاً حدیث دنباله‌ای داشته که «پس هنگامی که خارج شود شیطان او را تعقیب می‌کند. بهترین محل تقرب به خدا برای زنان، بستوی خانه است.» اصل حدیث بدین صورت بوده است: «پیغمبر (ص) گفت: زن عورت است پس هنگامی که خارج شود شیطان او را تعقیب می‌کند. بهترین محل تقرب به خدا برای زنان، بستوی خانه است.» (۴۷۷) که فقها کمتر این دنباله را در کار خود لحاظ می‌کنند و یا گویی که حدیث همین بوده و دنباله‌ای نداشته است. آشکار است که محتوای این حدیث، غیرانسانی و هدفش زندانی و خانه‌نشین کردن بانوان بوده است و لذا انتساب آن به پیامبر مردود است. برای توضیح بیشتر به فصل سوم مراجعه شود.

تصور پرده نشینی زنان پیامبر و حضرت فاطمه

پیش از این، در مورد پرده نشینی زنان پیامبر و حضرت فاطمه، معلوم شد که این تصور از پایه بی‌اساس بوده و حتی وقتی حضرت فاطمه خواست که به درگاه خدا ناله و استغاثه سر دهد «پس فاطمه بیرون آمد و گفت: به خدا قسم باید بیرون بروید اگر نه مویم را برهنه سازم و نزد خدا زاری کنم» و در سوگ امام علی، زنان بنی هاشم در حضور دو امام معصوم، امام حسن و امام حسین، با سرهای برهنه و موهای پریشان از خانه‌هاشان خارج شدند. مردان و زنان کوفه، در پی ورود اسراء جمع شدند و با سخنرانی زینب، فاطمه و ام کلثوم سرهای خود را برهنه و مویشان را آشفتند و پریشان کردند و به عزاداری پرداختند. و نیز تمام زنان مدینه و دختران عقیل بن ابیطالب با دریافت خبر شهادت امام حسین، سر برهنه از خانه‌شان در مدینه خارج شدند و گریه‌کنان مرثیه سر دادند. و پس از ورود اسراء به شهر مدینه، همه زنان این شهر، خود را سربرهنه کردند و به عزاداری در سطح شهر پرداختند و تمامی این وقایع کهن اکثراً با حضور و سکوت معصوم روی داده است و حتی امام صادق نماز بی روسری را جایز

می‌دانسته و امام باقر برای برآورده شدن حاجت فرمود: زنان با سر مکشوف و رو به آسمان با خواندن دو رکعت نماز، خداوند درخواست‌شان را اجابت می‌نماید.

شخصیت عمر بن خطاب

رفتار و آرائی که از عمر بن خطاب آورده شده نشان می‌دهد که وی تا چه حد نسبت به پوشش زنان حساس بوده است. صراحت روایات نشان می‌دهد در حالی که پیامبر موضع خاصی در قبال بعضی از موارد مربوط به پوشش زنان نداشت و بلکه به راحتی از کنار آنها می‌گذشت اما او حتی در مقابل پیامبر خواهان تشدید و تغلیظ پوشش آنان می‌شد. (۴۷۸) رأی و نظر و عمل عمر و پافشاری وی در امر حجاب اثرگذار بوده است. رأی نهایی او این بود که زنان باید به گونه‌ای از دیده‌ها پنهان باشند که چشم هیچ مردی به آنها نیفتند. درست است که عمر تنها صحابه‌ای نیست که نسبت به پوشش زنان سخت‌گیری داشت، اما رأی و نظر او بیش از هرکس دیگری در این باب تأثیرگذار بوده است. زیرا سه سال پس از رحلت پیامبر به حکومت رسیده است و در طول ده سال و نیم که با قدرت حکومت کرد، نظر و آراء وی ملاک عمل قرار گرفت. (۴۷۹) لذا آیات قرآن هم به نفع همین آراء توجیه و تفسیر شد. (اقدامات و آراء وی در جهت تغلیظ حجاب و خانه نشین کردن زنان در ص ۸۷۵ تا ۸۷۸ کتاب «حجاب شرعی در عصر پیامبر» آمده است.) بدون شک، کسانی برای خوش آمد و نزدیک شدن به وی، دست به جعل احادیث زدند. جاعلان حرفه‌ای هم با توجه به روحیاتی که از وی سراغ داشتند، دست به جعل روایات دیگری به نام وی زدند. افزون بر اینکه خود وی بیش از ۱۰ مورد مسلم، روش و سنت پیامبر را تغییر داده است. (۴۸۰) که بعدها این تغییرات به عنوان سنت دینی و حکومتی رایج گشته است.

دگرگونی معنای واژه‌ها

در لابلای قسمت‌های مختلف، از دگرگونی و تغییر معانی واژه‌ها به ویژه در بحث «خمار» سخن بمیان آمد. واژه‌ها به مرور با واقعیات عصر پیامبر فاصله گرفته زیرا دیگر از آن واقعیات خبری نبوده است و در نتیجه واژه‌ها با واقعیات جدید منطبق گردیدند و فقها واژه‌های فاصله گرفته را به جای واژه‌های عصر پیامبر گرفته و در نتیجه دچار نتیجه‌گیری غلطی از دوران پیامبر و رهنمودهای او شدند و همین امر در دورانه‌های بعد باعث اجتهادهای نادرست به نام پیامبر گردید.

برای مثال امروزه وقتی ما با واژه «درع» (پیراهن) در متون روایی بر می‌خوریم ذهنیتی را که از درع‌های بلند و پوشاک اعراب معاصر داریم بر فهممان از درع مذکور در روایات تأثیر می‌دهیم در حالی که درع‌های عصر پیامبر نه چندان بلند بود که همچون درع‌های امروزی ساق پا را بپوشاند و نه چنان پوشا بود که هم بالاتنه و نیز ساعد را در بگیرد. در اثر همین تصور اشتباه، محدوده درع‌های کنونی را ملازم استنباط حجاب شرعی مذکور در روایات می‌گیریم غافل از آنکه صاحب حدیث، توجه به درع‌های همان زمان داشته و نه درع‌های قرون بعدی در جزیره العرب و ایران.

«بی‌تردید دگرگونی معنای واژه‌ها و عبارات، و متفاوت شدن مصداقها در اثر تغییرات تدریجی، و نیز فهم نادرست از عبارات و تحریف الفاظ نقش قابل توجهی در تغلیظ حجاب از خود به جای گذارده است.» (۴۸۱) مهمترین واژه‌هایی که مفهوم آن و یا مصداقش تغییر پیدا کرده عباتند از واژه‌های ساق، بدن، خمار، مقتعه، درع، عریان و همچنین اصطلاح «اجماع». غزالی در تعریف اجماع می‌گوید: «اتفاق امت محمد (ص) است در امری از امور دینی». فخر رازی اجماع را چنین تعریف می‌کند: «اتفاق اهل حلّ و عقد است از امت محمد (ص) بر امری از امور». علامه حلی، در این تعریف با فخر رازی موافق است و حاجبی در تعریف اجماع می‌گوید: «اجماع مجتهدین این امت است در عصری بر امری» (۴۸۲)

البته فقهای شیعه حجت اجماع را مشروط به کشف قول و یا فعل معصوم کرده‌اند. در این صورت هم باز باید اجماع فقها و علما حاصل آید، در غیر آن صورت رأی و یا اجتهاد نمی‌تواند مبنای عمل عمومی قرار بگیرد. به همین علت بعضی از فقها و به ویژه فقهای نزدیک به حکومت و یا طالب قدرت، وقتی بخواهند نظر خود را به عنوان یک نظر شرعی جا بیندازند، کلمه «اجماع» را به کار می‌گیرند و این طور به مردم و یا علما وانمود می‌کنند که این نظر تنها نظر من نیست بلکه سایر فقها در این امر با من، هم نظر هستند. در این مورد مثالهای زیادی وجود دارد، ولی به عنوان نمونه به مثالی که در همین رابطه حجاب و پوشش و میزان است اشاره می‌کنم: دیدیم، شخصیتی نظیر مقدس اردبیلی وقتی می‌خواهد، نظر و رأی خود را در مورد لازم نبودن پوشش «سر، گردن، ساق و بازو» اعلان کند، محتاطانه، از ترس همصنفان خود می‌گوید:

«اگر ترس از اجماع ادعائی نبود علاوه بر وجه و کفین و قدمین، همچنین سر و سایر قسمت‌ها که غالباً [بنا به عادت رایج زنان] پیدا و

برهنه هستند [مانند: گردن، سینه، بازو و ساق پا] را نیز از لزوم پوشش استثناء می‌کردم.» (۴۸۳)

سه عامل شناخته شده دیگر (علاوه بر موارد ترکاشوند) اما سه عامل بسیار مهمی که آقای ترکاشوند در زمره علل تغلیظ آراء در مورد پوشش و حجاب، بدانها نپرداخته یا کمتر پرداخته عبارتند از:

الف - نگهداری، استمرار و حفظ قدرت
ب - تبدیل شدن فقه شیعی به فقه عامه (= اهل سنت) یا فقه حکومتی
ج - پذیرش بی‌چون و چرای گفته‌های فقها

الف - نگهداری، استمرار و حفظ قدرت

یکی از مهمترین علل تغلیظ آراء در مورد حجاب و پوشش سراسری و روسری، «نگهداری، استمرار و حفظ قدرت» است. زیرا با این وسیله به نام دین و رسول خدا و ترس از جهنم و یا طمع بهشت، نیمی از انسانها را تحت انقیاد و نفوذ خود درمی‌آورند و هنگامی که به نام دین حکومت برقرار می‌شود، به منظور استمرار نفوذ و قدرت خود، آن را با چاشنی تعزیرات و داغ و درفشهای مختلف همراه می‌سازند.

شاید این سؤال در اینجا مطرح باشد که مگر فقها و مراجع در حاکمیت بر مردم و دولتها سهیم و یا خود حاکم بوده‌اند؟ در طول تاریخ و در بین مسلمانان از شیعه و سنی، فقها و علمای دین بخشی از حاکمیت محسوب می‌شده‌اند، اگر چه خود، شاه و حاکم نبوده‌اند، ولی بخشی از حاکمیت در دستشان بوده و تا حدودی شاهان و حاکمان را تحت نفوذ خود داشته‌اند و شاهان و حاکمان از آنها حساب می‌برده‌اند و اگر شاهی و یا حاکمی می‌خواست از نفوذ آنها جلوگیری کند، به نحوی توده عوام را بر آنان می‌شورانیده‌اند و لذا شاه و فقها، لازم و ملزوم یک دیگر بوده‌اند. چون دولت نیازمند مشروعیت بوده و یکی از چهار مشروعیت که دولت بدان نیاز داشته، مشروعیت دینی بوده، روحانیان در ازاء دادن این مشروعیت و نقش واسطه میان دولت و رعیت، بخشی از حاکمیت را تصدی می‌کرده‌اند. بنابراین، احکام دین را با ایجابات قدرتمداری سازگار می‌نموده‌اند.

بخش ناچیزی از فقها و مراجع که در حکومت دخالت نداشته و یا سهیم نبوده‌اند، آنها هم به دلیل عقب نیفتادن از اکثریت و از دست ندادن پیروان خود،

در امر پوشش زنان گاهی از فقهای حکومتی تندتر هم رفته‌اند. از سوی دیگر؛ فقهای حکومتی با جار و جنجال و ادعای دروغین اجماع، و با شوراندن مقلدین عوام، توانسته‌اند رأی و نظر اقلی از فقها را که دین را با دنیای خود گره نزده‌اند، و کوشش کرده‌اند با اصل قرار دادن قرآن و سنت قطعیه رسول خدا، نظر اجتهادی خود را برای مردم بیان کنند، بی‌اثر سازند؛ از جمله رأی فقیه بلامعارضی نظیر مقدس اردبیلی، و یا رأی جنید اسکافی که خود از بنیان‌گذاران فقه تشیع و اجتهاد بوده است، و یا حتی در قرن اخیر، در اصفهان، برای اینکه مردم را از مرحوم آیت الله سید محمدجواد غروی دور سازند و او را از نظرها ببندازند، آن مرحوم را سنی و وهابی در نزد عوام معرفی می‌کردند.

آری! باب اجتهاد که سنت پذیرفته شده‌ای در شیعه است و حق آزادی نظر را برای همه پذیرفته، گاه از دست حاکمان قدرتمدار و علمای جیره‌خوار و عوام الناس وابسته به آنان، چنان بسته می‌شود که بسیاری از ترس، جرأت اظهار حقایق را به خود نمی‌دهند و یا به نحوی نظر خود را بیان می‌کنند که کسی به این سادگی‌ها متوجه نمی‌شود. این مسأله به قدری حاد بوده که شیخ بهائی، دانشمند نامور آغاز قرن یازدهم هجری، گفته بود: «که اگر کسی در راه تحرّی حقیقت بذل جهد کند و در تشخیص آن به خطا افتاد و دینی جز اسلام برگزیند چنین شخصی نزد پروردگار مسؤول و معاقب نیست و با وجود اعتقاد نادرست خود در آتش دوزخ مخلّد خواهد بود» (۴۸۴) و حال آنکه در دوران ما که همگان از آن مطلع هستیم، با قدرت سیاسی - دینی و با جمع کردن امضا از علمای جیره خوار، و غوغاسالاری خیابانی، مرحوم شریعتمداری را از مرجعیت خلع کردند. (۴۸۵)

در هر حال، به لحاظ فقه شیعه تا قرن هشتم، حجاب به عنوان یک مسأله شرعی و واجب مطرح نبوده است. هراندازه از قرن دوم و سوم دور می‌شویم، به ویژه از دوره صفویه بدین سو که فقهای شیعه به نوعی در قدرت سیاسی سهیم و شریک شدند، فقه بیشتر از قرآن فاصله می‌گیرد و با قدرت و حاکمیت هماهنگ می‌شود تا اینکه در دوران ما با همین فقه قدرتمدار، حکومت را بنام دین تنوریزه و بر مردم تحمیل کردند. ساخته‌ای که ولایت فقیه و ولایت مطلقه فقیه است، هیچ رابطه‌ای با قرآن ندارد و با شاهنشاهی و فرعونیت پهلو می‌زند و حتی در مواردی از آن پیشی می‌گیرد.

اما ناگفته نماند که آقای ترکاشوند در امر سنگسار، به عامل «نگهداری، استمرار و حفظ قدرت» توجه کرده‌اند و در خصوص آن که بنا بر روایت از

اصرارهایی است که عمر داشته و با مسأله سیاسی گره زده و جزو احکام سیاسی محسوب داشته، گفته‌اند: «عمر گفت هر کسی به این مسأله اعتراض کند، خونش هدر است. بنا به گفته صحیح بخاری از قول ابن عباس، عمر در آخرین حج خود پس از رسیدن به مدینه، طی سخنرانی مبسوطی گفت: «... اما بعد، اینک سخنی را به شما می‌گویم که مقرر شده آن را بگویم. نمی‌دانم شاید به این زودی‌ها خواهم مُرد، پس هر کسی سخنم را شنید و درک کرد، پس باید آن را تا آنجا که ممکن است پخش کند و هر کسی می‌ترسد که آن را نفهمد پس روا ندارم بر احدی که بر من دروغ ببندد [و چیزی کم و زیاد کند]. خدا مُجد (ص) را به حق مبعوث کرد و بر وی کتاب فرو فرستاد، پس از جمله آیاتی که بر او نازل کرد آیه رجم بود که آن را [در قرآن] خواندیم، [معنی‌اش را] درک کردیم و در خاطرمان سپردیم. رسول خدا رجم کرد و ما پس از وی رجم کردیم، اما می‌ترسم فاصله زمانی زیاد شود و کسی در آن زمان بگوید: «قسم به خدا ما آیه رجم را در کتاب خدا نمی‌بینیم» و با ترک این فریضه‌ای که خدا نازل کرده گمراه شوند. حال آنکه رجم و سنگسار در کتاب خدا حق است... به من گزارش شده که فردی از شما می‌گوید اگر عمر بمیرد با فلانی بیعت می‌کنم پس بی‌تجربگی نکند کسی و بگوید: بیعت ابوبکر [در لحظه‌ای اتفاق افتاد و] اقدام شتابزده‌ای بود که به وقوع پیوست. هان! بله [بیعت با ابوبکر] همان گونه بود ولی خدا مانع پدیدار شدن شرّ از آن شد [البته] از میان شما کسی [از حیث اعتبار] مانند ابوبکر نیست که سرها به طرف او برگردد. هر کس بخواهد با مردی بدون مشورت مسلمین بیعت کند پس هیچ یک از طرفین، حق چنین کار ندارد زیرا این کار باعث قتل هر دوی‌شان می‌شود.» عمر در ادامه به شرح داستان سقیفه و چگونگی با ابوبکر می‌پردازد و در پایان دو باره به بحث اول بر می‌گردد و می‌گوید: «هر کس بخواهد با مردی بدون مشورت مسلمین بیعت کند پس هیچ یک از طرفین، حق چنین کاری ندارد زیرا این کار باعث قتل هر دوی‌شان می‌انجامد.» (۴۸۶)

مشاهده شد که عمر در پایان عمر خود، «مسأله رجم را قرین مسأله خلافت ساخت، و در حضور همه سرشناسان مسلمان، بین این دو پیوند برقرار کرد. تا دیگر نه کسی بتواند بعد از او داد «ما بال الرجم و فی کتاب الله الجلد» سر دهد و نه توان بیعت با شخص دلخواه خودش را داشته باشد.» (۴۸۷) در همین گزارش آمده که «ابن عباس گفت: در جریان آخرین حجی که عمر انجام داد در خیمه عبدالرحمن بن عوف مشغول تعلیم قرآن به برخی از مهاجرین بودم که عبدالرحمن

از نزد عمر آمد و به من گفت: کاش می‌دیدید مردی را که امروز نزد امیرالمؤمنین [عمر] آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین! آیا می‌خواهی بدانی که فلانی [عمار یاسر] گفت: اگر عمر بمیرد با فلانی [علی ابن ابیطالب] بیعت می‌کنم به خدا سوگند بیعت با ابوبکر اقدامی عجولانه (و در لحظه) بود که بوقوع پیوست، پس عمر خشمگین شد و گفت «انشاء الله شامگاه در میان مردم به سخن می‌ایستم و برحذر می‌دارم این کسان را که می‌خواهند امور مردم را در اختیار خود بگیرند» من [عبدالرحمن] به او گفتم ای امیرالمؤمنین این کار را نکن... پس سخنت را تا وقتی به مدینه برگردی به تأخیر بینداز زیرا آنجا دارالهجرة و پایگاه سنت است و حرف مورد نظرت را با قدرت به اهل فقه و بزرگان خواهی زد و اهل علم حرفت را به خوبی دریافت می‌کنند و آن را در جایگاهش قرار می‌دهند، سپس عمر گفت: به امید خدا در اولین جایگاهی که در مدینه قرار گیرم به این کار اقدام می‌کنم.» (۴۸۸) و منظور از دو نفر عمار یاسر و علی بن ابیطالب بوده است زیرا عمار یاسر و دوستانش به انتخاب ابی بکر اعتراض داشتند و به جبرانش می‌خواستند که امام علی را پس از مرگ عمر بر سر کار بیاورند. ابن سعد به طور مختصر نقل کرده که «حتی بعدها هنگام خلافت، وقتی عمر از منی به مدینه وارد شد، خطبه‌ای برای مردم خواند و در آن، درباره رجم سخن گفت.» (۴۸۹) و این در واقع مختصر شده همان گزارشی است که در فوق مشروح‌تر آن آورده شد.

نکته مهم و بس جالب توجه این است که وقتی عمر نتوانست مسأله سنگسار را در قرآن وارد کند، بدین طریق و در زمانی که قدرت دین و دولت در دستش بود و بنام خلیفه رسول خدا فرمان می‌راند و امیرالمؤمنین خوانده می‌شد، حرف خود را به نام سنت لایتغیر پیامبر جا انداخت. توضیح اینکه سیوطی در الاتقان آورده: «اولین کسی که قرآن را جمع کرد ابوبکر بود و زید آن را نوشت، مردم به نزد زید بن ثابت می‌آمدند و او جز شهادت دو نفر عادل آیه‌ای نمی‌نوشت، و آخر سوره برائت یافت نشد مگر نزد خزیمه بن ثابت، پس گفت آن را بنویسید که رسول خدا (ص) شهادت او را معادل شهادت دو نفر قرار داده است، ولی آیه رجم (= سنگسار کردن) را [از] نزد عمر آوردند، آن را نوشت چون آورنده فقط یک نفر بود.» (۴۹۰) روایت مشهور دیگری هم از عمر هست که گفت: «اگر از این اتهام نمی‌ترسیدم که چیزی در قرآن افزوده‌ام، آیه رجم را در قرآن می‌افزودم.» (۴۹۱)

سؤال بس مهم و اساسی این است که آیا می‌شود چنین حکم و آیه‌ای نازل

شده و از فرائض بوده و پیغمبر هم آن را اجراء کرده، ولی به غیر از عمر احدی از آن مطلع نشده باشد؟! اینکه از عمر آیه رجم پذیرفته نشد که در قرآن آورده شود، خود بهترین دلیل است بر اینکه چنین آیه‌ای وجود نداشته است. اینکه عمر گفته «اگر از این اتهام نمی‌ترسیدم که چیزی در قرآن افزوده‌ام، آیه رجم را در قرآن می‌افزودم» به جهت این بوده که در دوران خلافت ابوبکر و در زمانی که سالی از رحلت پیامبر عظیم الشان نگذشته بود و هنوز قدرت سیاسی متمرکز نشده و مسلمانان حاضر و ناظر بر حکومت بودند، وی به همین علت ترسیده که اگر بخواهد پافشاری کند که آن را در قرآن وارد کند، مورد اتهام قرار بگیرد. خود این مسأله داد می‌زند که چنین آیه‌ای وجود نداشته است، اگر او علم داشت و یقین می‌داشت که آن عبارت آیه قرآن است، از چه چیز می‌ترسید؟! پس او قطع و یقین نداشته است و یا به احتمال می‌شود گفت؛ شاید معاندین این قول را ساخته و به عمر نسبت داده‌اند تا فکر نادرست خود را به نام عمر به کرسی حقایق بنشانند.

نقل قول دیگری هم از عمر نقل شده که «ما در احکام خدا فرمان رجم را می‌خواندیم و از پیغمبر خدا می‌خواستیم که اگر ممکن است، این حکم در قرآن جای بگیرد، اما او نخواست.» (۴۹۲) خود این نقل قول داد می‌زند که حرف مغشوشی است. اگر در احکام فرمان رجم را می‌خواندند یعنی اینکه در قرآن وجود داشته و پیامبر خدا آن را برای همه مسلمانان بیان کرده بوده است، دیگر چه نیازی بوده است که از آن حضرت بخواهند؛ اگر ممکن است این حکم را در قرآن جای دهد، ولی پیامبر نخواست است؟! اینکه پیامبر نخواست خود دلیل بر این که چنین آیه‌ای نبوده است. اگر چنین آیه‌ای می‌بود، پیامبر را چه جرأتی بود که آن را از قرآن حذف کند؟! پیامبری که بنا بر قرآن، مأمور بود هر آنچه را بر او وحی می‌شود بی کم و کاست ابلاغ کند، چگونه می‌توانست و چرا باید در قرآن جای نمی‌داد؟! ملاحظه می‌شود که هر سه نقل قول مغشوش است: یکجا عمر آیه را

فرستاده که در قرآن آورده شود ولی چون تنها راوی او بوده، از او پذیرفته نشده است. جای دیگر عمر از ترس متهم شدن به افزودن آیه‌ای در قرآن، آن را در قرآن نیاورده است. و جای سوم، از پیغمبر خدا می‌خواهد که آن را در قرآن بیاورد ولی پیغمبر نمی‌آورد. بعید می‌دانم که این چنین اغتشاش فکر و رفتاری در فردی معمولی وجود داشته باشد چه رسد به عمر؟! اما قدرت اسباب و لوازم حفظ خود را لازم دارد و عمر هم از این قاعده مستثنا نیست و دیدیم که چگونه مسأله «رجم» را قرین مسأله «خلافت» ساخت.

همچنانکه همین فقهای شیعه وقتی قدرت حکومتی به دستشان افتاد و ولایت فقیه را بر مردم تحمیل کردند، در عمل پیرو فقه عامه و خواسته عمر شدند و از آنها هم خیلی غلیظتر به مجازات رجم و سنگسار که مشمئزکننده‌تر و غیرانسانی‌تر از آن وجود ندارد، پرداختند، با وجودی که می‌دانند این حکم مخالف نص صریح است. خیلی روشن است که هر حکومت دیکتاتوری و از جمله دیکتاتوری دینی که به قول نائینی «بدترین شعبه استبداد» است، به منظور ایجاد جو ترس و مسئولی کردن بختک آن بر کل جامعه، دست کسانی را که دنیا را با دین خود گره زده‌اند، می‌برند تا فقط آنها خود تنها بیان‌کننده دین مردم باشند.

خیلی راه دوری نرویم در همین دوران، ما خود شاهد هستیم که با قدرت حکومتی و چاشنی دین، دست فقهای نظیر آیت الله منتظری و احمد قابل و ... را از مردم و حوزه‌های دینی بریدند. در سال ۶۹ و بعد از حذف مرحوم منتظری از رهبری، عده‌ای از وکلای مجلس و سایر مقامات دولتی و دینی که در این رابطه مسأله‌دار شده بودند، از احمد خمینی می‌پرسند: این درست که آقای خمینی آقای منتظری را از رهبری حذف کرد، اما آقای خمینی در مورد منتظری گفتند که «شما حاصل عمر من بودید» (۴۹۳) و «با درس و بحث خود حوزه و نظام را گرمی بخشید» (۴۹۴) پس چرا او را از حوزه حذف کردید؟! و از احمد آقا جویای پاسخ می‌شوند. وی در آن جمع مسأله را ناشنیده گرفته و پاسخی به آنها نداده است. اما کمی بعد آقای «ب» یکی از آن افراد که مورد وثوقش بوده را به جماران فرا خوانده و به او گفته است که شما شرعاً حق ندارید که این پاسخ را تا من زنده هستم جایی منتشر کنید و یا به کسی بگویید: درست است که آقای خمینی فرمودند که آقای منتظری «با درس و بحث خود حوزه و نظام را گرمی بخشید» (۴۹۵) اما علت اینکه او را از حوزه حذف کردیم این است: من شاگرد آقای منتظری بودم و هنوز نیز هستم، اما از آنجا که آقای منتظری آدم شجاعی است و از هیچ کس و هیچ چیزی ترسی ندارد، اگر او پایش به حوزه باز می‌شد، همه چیز را می‌گفت و از هیچ چیزی فروگذار نمی‌کرد و در نتیجه آقای خامنه‌ای درو و جارو می‌شد و بدین علت از راه یافتن او به حوزه جلوگیری بعمل آمد و حذف او از حوزه برای بقای حکومت ضرورت داشت.

طبیعی است که وقتی دین و دولت هر دو یکجا در دست فرد و یا افرادی متمرکز بشود و حکومت سخنگو و بیان‌کننده دین مردم هم بگردد، برای تحقق آن، نیاز به مهار جامعه دارد، و چون یکی از مهم‌ترین وسیله‌های مهار، مهار

مردان و بویژه زنان از راه ایجاد ترس از جهنم و از دست دادن بهشت است، در اینجا است که لباس نقش پیدا می‌کند. وقتی بنام دین چگونگی لباس پوشیدن مردم و به ویژه زنان را در اختیار داشته باشند، بسادگی قادر خواهند بود بدون پرداخت هزینه و یا با هزینه کمتر بر نیمی از جمعیت سیطره داشته باشند و وقتی به مهار آنها فائق آمدند به تدریج از آنها آدمهای کلیشه‌ای باب طبع حکومت و قدرت ساخته می‌شود. این نیمه جامعه یعنی بانوان نظر به اینکه مربی و پرورش دهنده نسلهای آینده در دامان خود هستند، وقتی آدمهای کلیشه‌ای شدند، آنها در دامان خود و حتی بدون جیره و مواجب از نسلهای آینده آدمهای کلیشه‌ای باب طبع حاکمیت می‌سازند. افزون بر اینکه در تمامی کشورها، مسؤولیت آموزش و پرورش کودکان و دانش‌آموزان، در کودکانستان و دبستان، قریب به اتفاق، با بانوان است و تعلیم و تربیت این دوران نقش اساسی در طرز فکر و رفتار نوباوگان کشور در دورانهای بعد از آن دارد. این امر از مهمترین دلایلی است که می‌گوید چرا حکومت همه چیز را در حجاب و پوشش بانوان خلاصه کرده است و حاضر نیست که لباس پوشیدن مردم را به خود مردم واگذار کند.

ب - تبدیل شدن فقه شیعی به فقه عامه (= اهل سنت) یا فقه حکومتی بعد از رحلت پیامبر عظیم الشان، کم کم جامعه اسلامی به اکثریت عظیم اهل سنت (و یا عامه) و اقلیت ضعیف شیعه (و یا خاصه) تقسیم شد. نظر به اینکه قدرت حکومتی و قدرت شرعی هر دو در دست اهل سنت بود و در دنیای اسلام شیعه در اقلیت مطلق، و به آنها کافر و یا مجوسی لقب داده می‌شد، و سرانجام؛ رافضی یعنی خارج شده از اسلام، نامیده شدند، خیلی طبیعی می‌نماید که وقتی در داخل دین مشخصی، اکثریتی که قدرت حکومتی و قدرت دینی و فقهی را در دست دارد، اقلیت را ولو اینکه صد در صد حق با او باشد، می‌کوشد تا از صحنه خارج سازد و هر اشکال و ایرادی هم که موجود باشد، آن را به گردن آن اقلیت بیندازد. همچنان که در بسیاری از قرون، شیعه را ستون پنجم اسلام به حساب می‌آوردند و هنوز هم از جانب دولتها و یا گروه‌هایی در داخل بعضی از کشورها و یا از جانب فقهای جیره‌خوار و یا خوارج مسلک، به این مسأله دامن زده می‌شود.

در چنین وضعیتی اقلیت علاوه بر اینکه سعی می‌کند از عقاید خاص خود پاسداری کند، از طرف دیگر سعی می‌کند که بعضی از دستورات اکثریت که بنام دین و شرع جای خود را باز کرده و عامه آن را شرعی و دینی می‌نامند، و اگر کسانی ایراد و اشکالی بر آن وارد کنند، ضد دین و شرع معرفی شده و حربه کفر

بر آنها جاری می‌شود، و برای اینکه به اکثریت نشان دهد که این اقلیت است که راهبر دین راستین است، آن دستورات و احکام شرعی را از ایشان گرفته و آن را به اندیشه خودی درآورده و خیلی تندتر از اکثریت آن را در بین گروه خود شایع می‌سازد و رواج می‌دهد. البته ناگفته نماند که نه تنها برای تبدیل و یا نزدیک شدن فقه شیعی به فقه حکومتی (فقه عامه یا سنت)، جعل احادیث لازم می‌آید بلکه برای قبضه کردن قدرت، استمرار و نگهداری آن در دست گروه‌های خاصی، چه شیعه و چه سنی، جعل احادیث یکی از مهمترین ابزار کار است. بر این اساس چند گروه و دسته برای رسیدن به اهداف خود به جعل احادیث و روایات بنام رسول خدا و یا ائمه می‌پردازند:

- قدرتمداران برای قبضه کردن حاکمیت تحت عنوان شرع و دین
- علمای جاهل و نادانی از اقلیت که دروغ گفتن برای دین را جایز می‌شمردند
- ظالمانه و بی‌رحمانه و مضمنزکننده نشان دادن دین رحمت و سلامت
- شعله‌ور کردن آتش دشمنی و تفرقه در بین مسلمانان

هر کدام از موارد فوق می‌تواند خود موضوع تحقیق مستقلی باشد. اما در قبضه کردن حاکمیت تحت عنوان شرع و دین به طور مختصر چند مثال آورده می‌شود. در این مورد مثالهای فراوانی وجود دارد. در اینجا به سه نمونه بسنده می‌کنم: یکم: در فوق آورده شد که چگونه مسأله سنگسار (رجم) با شرع و دین گره زده شد، تا کسی در آینده هم جرأت اعتراض به آن نداشته باشد. از بین تمامی احکام، مضمنز کننده‌تر و غیر انسانی‌تر از حکم سنگسار وجود ندارد، و با وجودی که مخالف نص صریح قرآن است، اما فقهای حامی قدرت و یا قدرت طلب، آگاه و ناآگاه چنان در طول تاریخ به طبل سنگسار کردن زانی و زانیه زده‌اند که در بین توده مسلمان به عنوان یک امر شرعی و خدایی جا افتاده است و حتی بعضی از فقها با وجودی که می‌دانند، چنین دستور مضمنزکننده غیرانسانی را شرع تجویز نکرده ولی از ترس حکام و یا همقطاران خود جرأت آشکار کردن حق را به خود نمی‌دهند و در این رابطه ساکت می‌مانند و علما و فقها با وجودی که می‌دانند که داستانهای ساختگی سنگسار که بنام رسول خدا و یا امام علی ساخته شده (۴۹۶) ریشه آن از فقه حکومتی و فقه عامه است و در حقیقت

درست و یا نادرست از عمر سرچشمه گرفته و فقهای اهل سنت آن را از عمر نقل کرده‌اند، و حتی می‌دانند که عمر کوشش کرد که آیه ساختگی سنگسار را وارد قرآن کند و نتوانست و مدعی شد که قرائت این آیه نسخ شده ولی عمل آن پابرجاست، علمای شیعه برای عقب نماندن از غافله‌ای که راه افتاده بود، آن احادیث و روایات و داستاناتها را از اهل سنت گرفته و در دستگاه خود با رنگ و بوی شیعی وارد کرده و به نام ائمه شیعه آن را به خورد پیروان خود دادند.

نظر به اینکه اهل سنت مسأله خلافت را از آن خود کرده، اقلی از متقدمین شیعه هم برای اینکه نشان بدهند که آنها هم حکومت دینی دارند که مهمتر از خلافت آنها است، از احادیثی که جاعلی از امام صادق و بنام او جعل کرده و هدفش از آن به طور مسلم دامن زدن اختلاف بین شیعه و سنی بوده است، سود جسته و حاکمیت فقیه را بر ساخته‌اند. یکی از آن روایات، منقوله عمر بن حنظله است. متأسفانه چند فقیه متأخر، نظیر خمینی و دیگر فقهای حکومتی هم به عنوان سند اثبات ولایت فقیه، آگاه و ناآگاه، فقط قسمت اول روایت را گرفته و (به دلیل قدرتمداری و عشق به قدرت فقیه) توجه نداشته‌اند کسی که این روایت را جعل کرده، مهمترین هدفش جدایی و تفرقه انداختن بین مسلمانان بوده است، زیرا جاعل با زیرکی و با آگاهی از اختلاف بین شیعه و سنی، آن را در روایت گنجانده: «ما خالف العامة فقیه الرشاد و یترک ما خالف حکمهُ الحکم الكتاب والسنة و وافق العامة/ آنچه مخالف عامه است در آن رهنمون و هدایت است و آنچه حکمش مخالف کتاب و سنت و موافق عامه است، ترک می‌نمایند.» و بدین ترتیب نه تنها عامه (اهل سنت) را از دایره مسلمانان و اسلام خارج ساخته، بلکه قبول کردن قرآن را هم منوط به مخالفت با عامه کرده است. این منقوله که دو قسمت دارد و همه مدعیان ولایت فقیه، برای اثبات نظریه خود قسمت اول منقوله را آورده و از قسمت دوم آن خودداری کرده‌اند (۴۹۷) که اگر قسمت دوم آن را می‌آوردند، هم هدف جاعل از این منقوله بر همگان روشن می‌شد و هم باطل و جعلی بودن آن. درحقیقت حدیث را بدین‌گونه بیان کردن یکی از مهمترین مصادیق تحریف بشمار می‌آید که فقهای قدرت‌طلب و حکومتی و یا خوارج مسلک دست به چنین تحریفهایی زده و می‌زنند. بگذریم از اینکه قسمت اول روایت نیز کمتر دلالتی بر ولایت فقیه ندارد، زیرا از باورمندان می‌خواهد در اموری که حادث می‌شوند، به «فقیه» رجوع کنند.

دوم: در روایت «المرأة عورة» (عورت شمردن زنان) مشاهده شد که این حدیث که تأثیرگذارترین عبارت دینی بر روی حجاب بانوان است، اولاً مخالف نص صریح قرآن است و ثانیاً حدیثی جعلی و ساختگی است و ثالثاً حدیث دنباله‌ای داشته که «پس هنگامی که خارج شود شیطان او را تعقیب می‌کند. بهترین محل تقرب به خدا برای زنان، پستوی خانه است» که مشروح به آن پرداخته شد و نشان داده شد که حدیث نقل شده محدود به عبارت کوتاه نبوده و در انتهای آن عبارت دیگری نیز وجود داشته است که نمونه‌ای از آن چنین است: «پیغمبر (ص) گفت: زن عورت است پس هنگامی که خارج شود شیطان او را تعقیب می‌کند، بهترین محل تقرب به خدا برای زنان، پستوی خانه است.» (۴۹۸) و رابعاً ریشه این روایت از فقه حکومتی سرچشمه گرفته و خامساً محمد بن اشعث در کتاب جعلی الجعفریات یا اشعنیات بر اساس همان روایت «المرأة عورة» روایاتی از امام صادق جعل کرده و ریشه آن را به رسول خدا رسانده است و در حقیقت همان حدیث «المرأة عورة» را گرفته و به آن رنگ و بوی شیعی داده است. سپس نوری برای اولین بار آن را در مستدرک الوسائل به ثبت رسانده، بعد دیگران به عنوان حدیثی امامی و شیعی به توضیح و تفسیر آن پرداخته‌اند. و سادساً در بحث تاریخی دیدیم «که از ابتدای تأسیس فقه جعفری و ظهور فقهای بزرگ، تا قرن هشتم هجری، کسی از فقها هیچ عبارتی در باره «موی سر» و «لزوم پوشش آن» مطرح نکرده است.» (۴۹۹)

سوم: در مورد بحث حجاب و پوشش مو هم آورده شد که اولین فقیهی که رسماً پوشش مو را وارد فقه کرد و نیز به استتار آن حکم داد، «شهید اول» بود. شهید اول در قرن هشتم هجری می‌زیست و متوفی به سال ۷۸۶ است. یعنی اولین فقیه شیعی است که حدود هفت و نیم قرن پس از رسول الله به مقوله ستر مو پرداخته و حدود شش قرن پس از امام جعفر صادق زندگی می‌کرده است! (۵۰۰) اولین فقهای قائل به «وجوب ستر مو»، حدود ۹ تا ۱۰ قرن پس از رسول اکرم (ص) و حدود ۸ قرن پس از امام جعفر صادق می‌زیسته‌اند. بنابراین نباید این سؤال مطرح شود که آیا در طول هشت نه قرن مردم به دین خود عمل نکرده‌اند؟! و بعد؛ چگونه می‌توان مباح را حرام کرد؟! البته از دست فقها همه چیز بر می‌آید و این هم یکی از آنها است. وقتی در قرآن حتی یک کلمه در حکومت و

کشورداری نیامده است و فقها، ولایت فقیه را که مأخوذ از فلسفه ارسطویی یعنی ولایت قانون‌گذار عادل است و کلیسای مسیحی آن را به خدمت گرفته بود، به اسلام نسبت می‌دهند، آن هم بعد از پیروزی انقلاب و به مردمی که هیچ از آن اطلاع نداشتند، تحمیل کرده و به حکومت سرایت دادند و بعد هم فقیه را متولی آن ساختند، پس همه کار از دست فقیه بر می‌آید و فقهای حکومتی مصداق کامل این گفته امام هستند که «دینهم دنائیرهم».

نفس مطرح کردن پوشش موی سر توسط فقهای شیعه، آن هم بعد از هشت قرن، فاش نمی‌گردد که در عصر پیامبر پوشاندن موی سر امر شرعی و واجبی نبوده است؟! و در جاهایی هم که پوشش بوده و یا امر به نوعی پوشش شده به دلیل شرایط اجتماعی اقلیمی بوده و یا متناسب مواقعی بوده که می‌باید زنان شناخته بشوند و در نتیجه مورد آزار واقع نشوند (ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَنَ)، و در نتیجه مربوط به شرایط خاص اجتماعی بوده است و نه شرعی و واجب؟

ج - پذیرش بی‌چون و چرای گفته‌های فقها

احادیث جعلی چنان فراوانند و در ما چنان اثر گذاشته‌اند که جزو فرهنگ دینی ما شده است. هر خطیب و واعظ، روضه‌خوان و یا فقیهی که بخواهد چیزی را به مردم به عنوان دین و یا شرع القا کند، با گفتن حدیث و یا روایتی و یا حتی جمله‌ای عربی، آن را به خورد مردم می‌دهد. در تمام این موارد پرسش و پاسخی هم مطرح نیست تا کسی از صحت و سقم آن با خبر شود. اگر مردم عوام از قرآن اطلاع داشتند و هر روایت و یا حدیثی را بنا به فرموده پیامبر گرامی که «هرگاه حدیثی از من به شما برسد آن را بر کتاب خدا عرضه کنید پس آنچه با کتاب خدا موافق است بپذیرید و آنچه با آن مخالف است آن را بر سینه دیوار زنید» (۵۰۱)، به سنگ محک قرآن می‌زدند، چگونه ممکن بود، هر چیزی را که باب طبع قدرت باشد به خود مردم بدهند؟ اگر در جامعه فرهنگ پرسش و پاسخ و چون و چرا رواج می‌گرفت، دیگر آسان ممکن نبود هر سخنی ولو صد در صد ضد انسانی، ضد اخلاق و ضد دین را بنام اخلاق و دین به خورد مردمان داد. فقها و مراجع معاصر در بین مردم جا انداخته‌اند که نباید در امر دین و یا مسائل فقهی و رساله‌ای چون و چرا روا داشت! به این پرسش که چرا نباید چون و چرا کرد،

پاسخ نیز نمی‌دهند! اگر هم پاسخ بدهند، پاسخ این است که تکالیف الزامی هستند. اما چرا مردم باید بپذیرند و از چون و چرا کردن در دین خود، سر باز بزنند؟! یک طرف مردم هستند و طرف دیگری حکومت، فقها و قدرت. طبیعی است که چون و چرا کردن به نفع این دسته نبوده و نیست. اما چرا مردم باید از چون و چرا دست بردارند؟! مردم وقتی چشم و گوش بسته هر گفته، حرف، حدیث و یا روایتی را می‌پذیرند، خود مقصر هستند و طبیعی است که باید عواقب آن را هم بپذیرند.

هر حدیثی ولو از شخص پیامبر نقل شود باید آن را به قرآن عرضه کرد و اگر موافق قرآن بود آن را پذیرفت و گرنه آن را مردود دانست و به دیوارش زد. در حقیقت، قرآن سنک محک و معیار درستی و یا نادرستی هر حدیث و یا روایتی است. خود پیامبر این معیار و محک را برای سنجش درستی و یا نادرستی هر حدیث و یا روایتی در اختیار ما قرار داده است. روایات و اخبار بسیاری از طریق رسول خدا و سایر ائمه نقل شده که اخبار و احادیث را به قرآن عرضه کنند تا صحت و سقم آن را دریابند. (۵۰۲)

جای شک نیست که نه پیامبر و نه ائمه حق خروج از قرآن و تأسیس احکام من درآوردی را نداشته‌اند. و قرآن کاملاً اختیار جعل کلام را از خود پیامبر هم سلب می‌نماید و در صورت ارتکاب به چنین عملی او را تهدید به بریدن رگ قلب می‌کند. خداوند در آیات ۴۳ تا ۴۷ سوره الحاقه، به صراحت پیامبر را از این عمل نهی کرده است:

«[قرآن] از جانب پروردگار جهانیان نازل شده است، و اگر [او] پاره‌ای گفته‌ها بر ما بسته بود، دست راستش را سخت می‌گرفتیم، سپس رگ قلبش را پاره می‌کردیم، و احدی از شما مدافع او نتوانست بود» (۵۰۳)

وقتی خداوند اختیار چنین عملی را از پیامبرش سلب می‌کند، چگونه ممکن است ائمه و یا دیگران اختیار اقدام به چنین عملی را داشته باشند؟!

خلاصه و ختم کلام

آیا حکومت و مردان فکر می‌کنند که طبقه نسوان کمتر از مردان به فکر دین و ارزشهای آن در جامعه هستند؟! زنان که نیمی از جمعیت را تشکیل می‌دهند، در

تصمیم‌گیری در مورد مسائل مربوط به خود در جامعه غائب هستند! اگر کار به خود بتوان و اگذار شود و مردان نخواهند آنها را تحت سلطه خود درآورند، خود قادرند در هر موقع و هر جامعه‌ای ارزشهای دینی خود را حفظ و لباس مناسبی انتخاب کنند که بنیاد خانواده را از فحشا حفظ کند و از آزار جنسی هم در امان بمانند و دیگران چشم طمع به آنها نداشته باشند و هم به عفت شناخته شوند. من فکر می‌کنم، زنان برای حفظ دین خود و ارزشهای آن خود واقف و قادرند و می‌دانند که چگونه لباسی بپوشند که حافظ شخصیت و وقار خود باشند و مورد اذیت و آزار جنسی واقع نشوند. حقیقت این است که در بسیاری از بخشهایی هم که از زنان به عنوان سکس برای هرچه بیشتر پول به جیب زدن بکار گرفته می‌شوند، غالباً مردان هستند که آنها را به این کار وادار می‌سازند.

آیا نیمی از بشریت یعنی طبقه نسوان قادر نیستند دریابند پوشش، لباس و حجاب اگر به قصد خود برتر بینی، تفاخر، دلربایی و استفاده های جنسی باشد مذموم و ناپسند است؟! به نظر من خیلی خوب هم قادرند و می‌فهمند.

آیا پیامبر می‌خواست که بانوان و طبقه نسوان را با جبر و زور وادار به پوشش سراسری بکند و آنها را به بهشت ببرد؟! موافق گزارش تاریخ، حتی وقتی آیه جلباب که هدف اصلی آن شناخته شدن زنانی که اهل زنا نبوده و برای گرفتن بهانه از دست آزاردهندگان جنسی بوده (ذَلِكَ اَدْنٰی اَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذِنْنَ) نازل شد، جلباب فراگیر نشد، و چه ما جلباب را بر بستن عمامه و یا پیچه و یا حتی روسری بگیریم، جلباب فراگیر نشد و زنان مهاجر از آن استقبال نکردند و این نشان می‌دهد که اجباری و واجب نبوده است زیرا اگر چنین بود حتماً زنان مؤمن مکه از آن تبعیت می‌کردند و نه اینکه فقط زنان انصار از آن پیروی کنند و در هیچ گزارشی هم نیامده است که پیغمبر به زنانی که از جلباب استقبال نکردند کمتر از گل گفته باشد. تازه اگر هم کسانی معتقد به روسری باشند و آن را واجب هم بدانند، آیا باید با کار فرهنگی بانوان را به قبول و اجرای آن متقاعد کنند و یا به ضرب و زور حکومتی؟! فکر می‌کنید که اگر پیامبر گرامی روش زور و جبر را بکار می‌برد، مردم در همان زمان به او می‌گرویدند؟! من قطعاً فکر می‌کنم که مردم از اطرافش پراکنده می‌شدند، چون امور قلبی و اعتقادی را نمی‌توان با زور به مردم باوراند و به قلب آنها وارد کرد. در سلسله مطالب گذشته هم مشاهده شد

که رسول گرامی در مورد پوشش و حجاب، رهنمودهایی بدون هیچگونه اکراه و زوری بود. طرفه اینکه مانع کسانی هم که خواهان تندروری و یا پوشش سراسری و یا فشار بر باتوان بودند، می‌شد. اگر به فرض محال؛ در دنیای امروز و در عصر ما و مسائل حادی که وجود دارد، پیامبر حاضر و ناظر بود و همین قرآن موجود را هم در دست داشت، چه رهنمون و راهکارهایی از همین قرآن برای حل مسائلی نظیر تن فروشی اجباری برای گذران زندگی، بردگی جنسی و به تن فروشی گرفتن دختران و نوباوگان، صیانت و سلامت بنیان خانواده، سلامتی جنسی و مصون بودن باتوان از آزار جنسی ارائه می‌داد؟ آیا روشی را که حکومت فقیه بکار برده و خود هم در عمل معترفند که شکست خورده اند ولی حاضر به ترک آن نیستند؟! یا روشی هایی را نظیر آنچه در خلال این تحقیق ارائه شد که مردم با طیب خاطر آن را می پذیرفتند، بکار می گرفت؟ قطعاً روش دومی را که عاری از جبر و اکراه بود مبنای عمل قرار می داد.

و توفیق همه از اوست

محمد جعفری

لندن - ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۶

پی نوشت ها:

- ۱- حجاب شرعی در عصر پیامبر، امیر ترکاشوند، ص ۱۷۵ به نقل از مسأله حجاب ص ۱۲۹
- ۲- همان سند، ص ۲۵۳ به نقل از الطبقات الكبرى ج ۸ ص ۱۶۷ و ج ۱ ص ۵۰۰ / سبل الهدی و الشاد ج ۳ ص ۳۴۸ : قال أن بن أبي انس كان منها [فيها] أربعة أبيات بلبن لها حجر من جريد و كانت خمسة أبيات می جريد مطينة لا حجر لها على ابوابها مسوح الشعر ذرعت الستر [/ الساتر] فوجدته ثلاث أذرع في ذراع و العظم [/ عظم الذراع] أو أدنى من العظم
- ۳- همان سند، ص ۲۵۱ و ۲۵۲ به نقل از طبقات (ترجمه مهدوی دامغانی) ج ۱ ص ۴۹۲ تا ۴۹۳: رأيت بيوت ازواج النبي (ص) ، حين هدمها عمر بن عبدالعزيز، كانت بيوتاً باللبن، ولها حُجره من جريد مطرورة بالطين، عدت تسعة أبيات بحجرها و هي ما بين بيت عايشة إلى الباب الذي يلي باب النبي(ص) إلى منزل اسماء بنت حسن بن عبدالله بن عبيدالله بن العباس، و رأيت بيت ام سلمة حجرتها من لبن، فسألت ابن ابنها، فقال: لما غزا رسول الله (ص) غزوة دومة بنت ام سلمه حجرتها بلبن، فلما قدم رسول الله (ص) نظر الى البن فدخل عليها أوّل نسائه فقال: ما هذا البناء؟ فقالت: أردت يا رسول الله (ص) أن أكف أبصار الناس، فقال: يا ام سلمة إن شرّ ما ذهب فيه مال المسلمين البنيان *...أدرکت حجر ازواج رسول الله (ص) من جريد النخل على أبوابها المسوح من شعر اسود *...كان منها اربعة أبيات بلبن لها حجر من جريده، و كانت خمسة ابيات من جريده مطينة لا حُجر لها، على ابوابها مسوح الشعر، درعت الستر فوجدته ثلاث أذرع في ذراع و العظم أو أدنى من العظم *...فهذه بيوت النبي(ص) التي رأيتها بالجريد، قد طرّرت بالطين، عليها مسوح الشعر *... رأيت حجر النبي(ص) قبل أن تهدم بجرائد النخل ملبسة الأنطاع*... رأيت حجر ازواج النبي (ص) و عليها المسوح، يعني متاع الأعراب *... كنت بيوت ازواج النبي(ص) في خلافة عثمان بن عفان فأتناول سقفها بيدي (الطبقات الكبرى ج ۱ ص ۴۹۹ تا ۵۰۱)
- ۴- همان سند، ص ۲۵۵ به نقل از الاختصاص شيخ مفيد ص ۱۷۲ / خصال شيخ صدوق ص ۳۷۳ / بحار الانوار ج ۳۸ ص ۱۷۵ : ... حتى لقد كان من تألفه لهم أن كان الناس في المسكن و القرار و الشيع والرى و اللباس و الوطاء و الدثار و نحن

أهل بيت محمد (ص) لا سقوف لبيوتنا و لا أب و اب و لاسور [؟ ستور] إلا الجرائد و ما أشبهها و لا وطاء لنا و لا دثار علينا تداولنا الثوب الواحد فى الصلوة أكثرنا و نطوى الايام و الليالى جوعاً عامتنا...

۵ - همان سند ص ۲۶۱

۶ - حجاب شرعی در عصر پیامبر، امیر ترکاشوند، ص ۲۵۵ به نقل از جامع السعادات ج ۲ ص ۴۹ : و كان يضع ثيابه لتغسل فيأتيه بلال فيؤذنه بالصلوة فما يجد ثوباً يخرج به الى الصلوة حتى تجف ثيابه فيخرج بها الى الصلوة

۷ - همان سند ص ۵۶

۸ - همان سند ص ۵۶ و ۵۷

۹ - همان سند ص ۴۳ : ان الذين يجر ثوبه من الخيلاء لا ينظر الله اليه يوم القيامة

۱۰ - همان سند ص ۴۵

۱۱ - همان سند ص ۴۸ : من لبس ثوب شهرة ألبسه الله ثوب مذلة

۱۲ - بحثی در باره مرجعیت و روحانیت، شرکت انتشار، ص ۱۴۲

۱۳ - همان سند ص ۱۵۴. کتاب «بحثی در باره مرجعیت و روحانیت» در سال ۱۳۴۱ بوسیله شرکت انتشار منتشر شد و بعنوان کتاب برگزیده سال معرفی گردید. در این کتاب مقاله‌هایی از آقایان علامه سید محمد حسین طباطبایی، حاج سید ابوالفضل موسوی مجتهد زنجانی، مهندس مهدی بازرگان، سید مرتضی جزایری، سید محمود طالقانی، مرتضی مطهری و سید محمد بهشتی آمده است. این کتاب بعد از پیروزی انقلاب تا به امروز، در محاق سانسور قرار گرفته و اجازه انتشار پیدا نکرده است. علت اصلی سانسور هم مقاله‌های شهید مطهری و آقای دکتر بهشتی است که هر دو مقاله در مخالفت با ولایت فقیه و حتی مرجعیت منحصر به فرد است. در مقاله شهید مطهری به جای یک مرجع تنها، شورای مرجعیت پیشنهاد شده است.

۱۴ - حجاب شرعی در عصر پیامبر، امیر ترکاشوند، ص ۱۰ و ۱۱

۱۵ - همان سند ص ۸۵

۱۶ - همان سند ص ۸۸ به نقل از المعجم الاوسط ج ۱ ص ۲۹۰ : نهى رسول الله عن لبستين و عن بيعتين إذا مشى الرجل فى ثوب واحد ليس على فرجه منه شيء

۱۷ - همان سند ص ۱۵۵ و ۱۵۶ به نقل از البحر الزخار معروف به مسند بزار ج

۱ ص ۲۷۹ ح ۱۷۶ و پاورقی ۷ / كنز العمال ۴۱۹۲۲ / مجمع الزوائد ج ۵ ص

۱۲۶ : نكرت نساء النبى (ص) ما يذيلن [/ يذيلن] من الثياب؟ قال: [يذيلن] شبراً،

فقلن: شبر قليل تخرج منه العورة، قال: فذراع، قلن: تبدوا اقدامهن، قال: ذراع لا يزدن على ذلك. و نیز حدیث ۵۶۳۷ از مسند احمد بن حنبل (به تصحیح احمد محمد شاکر)

۱۸- همان سند ص ۱۵۵ به نقل از مستدرک الوسائل ۷۲۹۰: عن جعفر بن محمد عن ابيه قال: كن يؤمرن النساء في زمن رسول الله (ص)، إن لا يرفعن رؤسهن إلا بعد الرجل، لقصر أرزهن الخبر

۱۹- همان سند ص ۱۵۶ و ۷۵۷ به نقل از الكامل عبدالله بن عدی ج ۳ ص ۲۰۱
۲۰- همان سند ص ۷۵۷

۲۱- آیات ۲ و ۳ مجادله: وَ الَّذِينَ يُظْهِرُونَ مِنْ نَسَائِهِمْ... ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ... فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ... فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَاطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِيناً
۲۲- آیه ۸۹ مائده: لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَاَلَيْسَ بِكُلِّ شَيْءٍ مُعْتَدِئًا بِالْأَيْمَانِ فَكَفَرْتُمْهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسْكِينٍ... أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ

۲۳- حجاب شرعی در عصر پیامبر، امیر ترکاشوند، ص ۲۲
۲۴- همان سند به نقل از وسائل الشیعه ح ۲۸۸۵۰. این حدیث از جانب شخص پیامبر نیز گزارش شده است (وسائل الشیعه ح ۲۸۸۵۱): سألت أبا جعفر عن وجب عليه الكسوة في كفارة اليمين قال: هو ثوب يوارى عورته

۲۵- همان سند ص ۳۶ به نقل از کافی کلینی ج ۵ ص ۵۰۵: بینا رسول الله قاعد اذا جاءت امرأة عريانه حتى قامت بين يديه، قالت يا رسول الله انى فجرت فطهرنى قال: و جاء رجل يعدو فى أثرها و القى عليها ثوباً؛ فقال: ما هى منك؟ فقال: صاحبتي يا رسول الله خلوت بجاريتي فصنعت ما ترى، فقال: ضمتها إليك، ثم قال: إن الغبراء لا تبصر أعلى الوادى من اسفله

۲۶- همان سند ص ۳۷ به نقل از مصادقة الاخوان (فارسی) ص ۳۷
۲۷- همان سند ص ۳۸ به نقل از تهذیب شیخ طوسی ۱۵۱۶/ وسائل الشیعه ۵۶۸۴ و ۵۶۸۶/ الفقیه صدوق ۷۹۷: عن ابى عبدالله فى الرجل يخرج عرياناً فتدركه الصلوة، قال: يصلى عرياناً قائماً إن لم يره أحد، فان رآه أهل صلى جالساً

۲۸- همان سند ص ۴۲

۲۹- همان سند ص ۴۳

۳۰- همان سند ص ۴۳: «لا ينظر الله يوم القيامة الى من جر إزاراً بطراً» و «لا ينظر الله الى من جر ازاره بطراً» و يا «بادر: من جرّ ثوبه خيلاء لم ينظر الله اليه يوم

- القیامة» به ترتیب ؛ صحیح بخاری (چاپ رحلی) ۵۷۸۸ / مسند احمد ج ۲ ص ۴۳۰ / مکارم الاخلاق ج ۱ ص ۲۴۴
- ۳۱- همان سند ص ۴۴ به نقل از دعائم الاسلام ج ۲ ص ۱۵۵ ح ۵۵۷ (از قاضی نعمان مغربی) : سئل عن قول الله: و ثيابك فطهر، فقال یعنی فشمّر و قال: لا يجاوز ثوبك كعبيك فإن الإسبال من عمل بنی امیة، و كان علی یشمّر أزار و القميص
- ۳۲- همان سند ص ۸۳ به نقل از مسأله حجاب، مرتضی مطهری، ص ۱۴۲
- ۳۳- همان سند ص ۵۱ به نقل از معجم الفاظ الفقه الجعفری، احمد فتح الله، ص ۲۲۸: السروال ثوب یغی السرة و ركبتين و ما بينهما. لباس یغی البدن من السترة الى الركبة.
- ۳۴- همان سند ص ۵۱ به نقل از میزان الحکمه ۳۲۵۵ / کنز العمال ۴۱۸۳۸ و ۴۱۲۴۵ : كنت قاعداً فی البقیع مع رسول الله (ص) فی يوم تجن و مطر، إذ مرة امرأة علی حمار فهوت ید الحمار فی وهدة فسقت المرأة فاعرض عن النبی (ص) یوجهه، قالوا: یا رسول الله، إنها متسرولة. قال: اللهم اغفر للمسرولات - ثلاثاً - یا ایها الناس اتخذوا السرویلات فانها من أستر ثيابکم و حصنوا بها نساءکم اذا خرجن
- ۳۵- حجاب شرعی در عصر پیامبر، امیر ترکاشوند، ص ۵۳ به نقل از صحیح بخاری ح ۳۳۹ : قام رجل الى النبی (ص) فسأله عنم الصلوة فی الثوب واحد، فقال: أو کلکم یجد الثوبین
- ۳۶- همان سند ص ۸۵ به نقل از وسائل الشیعه ۵۶۸۳ : العاری الذی لیس له ثوب اذا وجد حفيرة دخلها فسجد فیها و رکع
- ۳۷- همان سند ص ۸۸ به نقل از المستدرک حاکم ج ۴ ص ۱۸۰ / الجامع الصغیر ۵۶۴۲ : عورة الرجل علی الرجل كعورة المرأة علی الرجل، و عورة المرأة علی المرأة كعورة المرأة علی الرجل. و به نقل از الجامع الصغیر ۴۶۴۱ : عورة المؤمن ما بین سرته إلی ركبته
- ۳۸- اسلام و زن، احمد زکی یمان، ترجمه و نگارش سید ضیاء مرتضوی، چاپ ۱۳۸۵، ص ۳۸ به نقل از دکتر محمود سلام زنانی، اختلاط الجنسین عند العرب، دار الجامعات المصرية، ۱۹۵۸م، ص ۸۳
- ۳۹- همان سند ص ۴۵۰ (تاریخ تمدن (ترجمه) ج ۴ بخش اول ص ۲۸۳، نیز در باره روایت عایشه دختر طلحه رجوع شود به الاعلام زرکلی ج ۳ ص ۲۴۰)

- ۴۰- مسأله حجاب، مرتضی مطهری، ص ۲۵ به نقل از نگاهی به تاریخ جهان ج ۱ ص ۳۲۸
- ۴۱- حجاب شرعی در عصر پیامبر، امیر ترکاشوند، ص ۱۳۹
- ۴۲- کشف الاسرار میبیدی ج ۵ ص ۳۰۶ / ترجمه المیزان ج ۱۲ ص ۲۱۸ / حجاب شرعی در عصر پیامبر ص ۱۴۱ و ۱۴۲
- ۴۳- حجاب شرعی در عصر پیامبر، امیر ترکاشوند، ص ۱۴۰
- ۴۴- همان سند ص ۳۱ و ۳۲ به نقل از مکارم الاخلاق ص ۹۴ / بحار الانوار ج ۴۳ ص ۸۳ / مجمع البحرین طریحی ج ۳ ص ۲۰۶ و از ره / مستدرک الوسائل ح ۷۳۹۲
- ۴۵- همان سند ص ۱۴۴ به نقل از من لا یحضره الفقیه ۱۱۷۶ / مجمع البحرین ج ۳ ص ۲۰۵ / مستدرک الوسائل ۷۳۹۱ : قال امیر المؤمنین: کان النساء یصلین مع النبی (ص) فکن یؤمرن أن لا یرفعن رؤوسهن قبل الرجال لیضیق الأذر
- ۴۶- همان سند ص ۱۴۵ به نقل از بحار الانوار ج ۸۵ ص ۴۲ / وسائل الشیعه اسلامیه ۱۰۸۵۸ : عن جعفر بن محمد عن أبیه قال: کن یؤمرن النساء فی زمن رسول الله (ص) أن لا یرفعن رؤوسهن إلا بعد الرجال، لقصر أزهرن
- ۴۷- همان سند ص ۱۴۵
- ۴۸- حجاب شرعی در عصر پیامبر، امیر ترکاشوند، ص ۱۴۹ به نقل از الآغانی ابوالفرج اصفهانی ج ۱۶ ص ۵۵ : فصلنا صلاة الغداء یظهر المرید و دخلنا المسجد فاذا هم یصلوم: الرجال و النساء مختلطین، فدخل رجل...
- ۴۹- همان سند ص ۱۴۹ به نقل از: الوافی ۶۳۹۸، تهذیب ۹۱۲ : عن ابی عبدالله فی الرجل یصلی و المرأة تصلی بحذائه قال: لا بأس
- ۵۰- همان سند، ص ۱۴۹ به نقل از الوافی ذیل حدیث ۶۳۹۸
- ۵۱- همان سند ص ۱۷۹ و ۱۸۰ به نقل از کنز العمال ح ۴۱۸۷۰ : عن ابو عثمان النهدی قال: أتانا کتاب عمر بن الخطاب و نحن بأذربيجان مع عتبه بن... أما بعد، فاتزروا و انتعلوا و ارموا بالخفاف، و ألقوا السرويات و علیکم بلباس أبیکم اسماعیل، و ایاکم و التمتع و زی العجم! و علیکم بالشمس فانها حمام العرب، و تمعدوا و احشوشنوا و اخلقوا و اقطعوا الركب و ارموا الاغراض و انزوا، و أن رسول الله (ص) نهی عن لبس الحریر الا هکذا - و أشار بأصبعه السطی
- ۵۲- حدیث نبوی : النظافة من الايمان
- ۵۳- نهج الفصاحه ص ۲۹۳ ح ۶۹۰ : إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ، سَخِيٌّ يُحِبُّ

السَّخَاءُ، نَظِيفٌ يُجِبُّ النَّظَافَةَ

۵۴- نهج الفصاحه ص ۳۹۱ ح ۱۱۸۲ : تَنْظَفُوا بِكُلِّ مَا اسْتَطَعْتُمْ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى بَنَى السَّلَامَ عَلَى النَّظَافَةِ وَ لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا كُلُّ نَظِيفٍ

۵۵- حجاب شرعی در عصر پیامبر، امیر ترکاشوند، ص ۲۱۳ و ۲۱۴

۵۶- همان سند ص ۲۱۴

۵۷- همان سند ص ۲۱۷ به نقل از کافی ج ۵ ص ۵۱۹/ الوافی ۲۲۳۲۲/ وسائل

الشیعه ۲۵۳۸۱ : عن ابی عبدالله قال: فیما أخذ رسول الله (ص) من البیعة علی النساء أن لا یحییبن و لا یقعدن مع الرجال فی الخلاء

۵۸- همان سند ص ۱۸۶ به نقل از مسند احمد بن حنبل ح ۴۰۱۲ و ۴۰۱۳ : قال رسول الله (ص) إن الله عز وجل حی و ستیر فاذا أراد أحدکم أن یغتسل فلیتوار بشیء

۵۹- همان سند ص ۱۸۶ به نقل از بحار الانوار ج ۷۶ ص ۳۲۹ و ج ۸۱ ص ۴۸/

مکارم الاخلاق ج ۲ ص ۳۰۷ ح ۲۶۵۵/ وسائل الشیعه ۷۸۶ : عن امیر المؤمنین قال: نهی رسول الله (ص) عن... و قال إذا اغتسل أحدکم فی فضاء من الارض فلیحاذر علی عورته

۶۰- همان سند ص ۲۲۳ و ۲۲۴ به نقل از علل الحدیث بهبودی ص ۲۰ و ۲۲ :

۴۲- عن نافع عن ابن عمر قال: رأیت رسول الله (ص) فی کنیفه مستقبل القبلة (ابن ماجه ج ۱ ص ۱۱۷) ۴۳- عن ابن عباس أنّ النبی (ص) دخل الخلاء فوضعت له وضوءاً قال: من وضع هذا؟ فأخبر. فقال: اللهم فقهه فی الدین (بخاری ج ۱ ص ۴۸) ۴۴- عن أنس بن مالک أنّ النبی (ص) كان اذا دخلا لخلا وضع خاتمه (ابن ماجه ج ۱ ص ۱۱۰...)

۶۱- حجاب شرعی در عصر پیامبر، امیر ترکاشوند، ص ۱۸۲ به نقل از الوافی

ذیل حدیث ۴۹۹۵ : أنّ عامة الناس یومئذ كانوا یدخلون الحمام بلامنزر

۶۲- همان سند به نقل از الخلل فی الصلوة ص ۱۷۷ : فمن رجع إلى ما وردت فی

آداب الحمام یری أن الدخول فیہ بلا ستر و منزر كان متعارفاً رانجا

۶۳- همان سند ص ۱۸۴

۶۴- همان سند ص ۹۰۴ به نقل از مکارم الاخلاق طبرسی ح ۲۹۶ : قال (ص):

أنهی نساء امتی عن دخول الحمام

۶۵- همان سند ص ۱۸۸ به نقل از من لایحضر الفقیه ح ۲۴۰ : قال رسول الله

(ص): من كان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلا یبعث الی الحمام

- ۶۶- همان سند به نقل از کافی ج ۶ ص ۵۰۲ ح ۲۹ و ۳۰ : عن ابی عبدالله قال: من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فلا يدخل حلیله [فلا یرسل حلیله الی] الحمام
- ۶۷- همان سند ص ۱۸۹ به نقل از سنن ابوداود ۴۰۰۹ : عن عائشة أن رسول الله (ص) نهی عن دخول الحمامات ثم رخص للرجل أن يدخلوا ها فی المأزر
- ۶۸- همان سند ص ۹۰۴ به نقل از مسند احمد بن حنبل ج ۳ ص ۳۳۹ : عن جابر بن عبدالله قال رسول الله (ص): من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فلا يدخل الحمام الا بمنزر و من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فلا يدخل حلیله الحمام...
- ۶۹- همان سند ص ۹۰۵ به نقل از تفسیر قرطبی ج ۱۲ ص ۲۲۴ : عن أم الدرداء... تقول: لقینی رسول الله (ص) و قد خرجت من الحمام قال: من أين یا أم الدرداء؟ فقالت: من الحمام فقال: والذي نفسی بیده ما من امرأة تضع ثيابها فی غیر بیت أحد من أمماتها إلا و هی هاتكة كل ستر بینها و بین الرحمن عزوجل
- ۷۰- همان سند ص ۹۰۹
- ۷۱- همان سند ص ۹۱۰
- ۷۲- همان سند ص ۹۱۱ به نقل از الکامل ج ۳ ص ۴۰۵ سمعت عمر بن الخطاب یقول سمعت رسول الله یقول انها ستفتح علیکم بالشام فستجدون فیها بیوتاً یقال لها الحمامات فهی حرام علی رجال امتی الا بالازار و علی نساء امتی الا نفساء أو مریضة. و نظیر این از المنصف عبدالرزاق ۱۱۱۹/ کنز العمال ۲۶۶۳۵ : و عن عبدالله بن عمر و یرفعه الی النبی (ص) قال: انکم ستظہرون علی الأعاجم فتجدون بیوتاً تدعی الحمامات فلا یدخلها الرجال الا بالازار، او قال بمنزر، و لا یدخلها النساء الا نفساء أو (من) مرض
- ۷۳- همان سند ص ۹۱۲ به نقل از سنن ابی داود ۴۰۱۱ : عن عبد الله بن عمر عن رسول الله (ص) قال: انها ستفتح لكم الارض العجم و ستجدون فیها بیوتاً لها الحمامات فلا یدخلنها الرجال الا بالازار، او قال بمنزر، و امنعوا النساء الا مریضة أو نفساء
- ۷۴- حجاب شرعی در عصر پیامبر، امیر ترکاشوند، ص ۹۱۳ به نقل از المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، جواد علی، ج ۵ ص ۳۲ : قد ورد أن الرسول لم یدخل حماماً قط و لم یصح فی الحمام حدیث: مما یدل علی أن الحمام العالم لم یکن شائعاً فی ایامه، فكان الرسول یغسل جسمه فی بیته
- ۷۵- همان سند ص ۹۱۳ به نقل از الموضوعات ابن جوزی ج ۲ ص ۳۵۹ ح ۹۳۶
- ۷۶- همان سند ص ۹۱۴ به نقل از علل الحدیث بهبودی ص ۲۰ و ۲۲ : عن ابی

عبدالله قال: من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فلا يدخل الحمام الا بمئزر. من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فلا يرسل حيلته الى الحمام ...

۷۷- همان سند ص ۹۱۴ و ۹۱۵ به نقل از الكامل ج ۳ ص ۴۰۵. کسانی که مایل به مطالب مشروح در این مورد هستند به همان سند ص ۱۷۸ تا ۲۲۳ و ۹۰۳ تا ۹۲۷ مراجعه کنند.

۷۸- همان سند ص ۹۱۵ به نقل از الكامل ج ۳ ص ۴۰۵ : سمعت عمر بن الخطاب يقول سمعت رسول الله يقول انها ستفتح عليكم بالشام فستجدون فيها بيوتاً يقول لها الحمامات فهى حرام على رجال امتيالا بازار و على نساء امتي الا نساء او مريضة

۷۹- همان سند ص ۱۸۷ به نقل از بحار الانوار ج ۷۶ ص ۶۹ ح ۱ : عن الصادق عن آبائه قال: قال رسول الله (ص): ان الله تبارك و تعالى كره لكم أيتها الأمة أربعاً و عشرين خصلة، و نهاكم عنها الى أن قال: كره الغسل تحت السماء به غير مئزر و كره دخول الأنهار عمّار و سگان من الملائكة، و كره دخول الحمامات الا بمئزر

۸۰- همان سند ص ۱۹۷ و ۱۹۸ به نقل از وسائل الشيعه ح ۷۸۸ و ۱۳۹۸: عن ابي عبدالله قال: من دخل الحمام فغضّ طرفه عن النظرا الى عورة أخيه آمنه الله من الحميم يوم القيامة

۸۱- نهج الفصاحه، مجموعه كلمات قصار رسول اكرم (ص)، مترجم و فراهم آورنده ابوالقاسم پابنده، انتشارات جاويدان، چاپ پنجم ۱۳۸۲، مقدمه ص ۶۱ به نقل از اسباب النزول واحدى

۸۲- همان سند ص ۶۱ به نقل از ابوداود

۸۳- همان سند ص ۶۱ به نقل از من تاريخ الحركات الفكرية فى الاسلام

۸۴- مفردات راغب ص ۸۳۲

۸۵- مجمع البيان ج ۷ ص ۲۲۰ سوره نور آيه ۳ : حقيه النكاح فر الغة الوطء

۸۶- مجمع البيان ج ۷ ص ۲۲۰ : اختلف فى تفسيره على وجوه أحدها: إن المراد بالنكاح العقد... و ثانياً إن النكاح هنا الجماع

۸۷- حجاب شرعى در عصر پیامبر، امير ترکاشوند، ص ۶۱۱ و ۶۱۲ به نقل از صحيح بخارى، باب ۳۷ (نكاح) ح ۴۷۳۲

۸۸- همان سند ص ۴۴۹ و ۴۵۰ به نقل از رسائل الجاحظ ج ۲ ص ۱۴۸/ تاريخ العرب قبل الاسلام ج ۴ ق ص ۶۱۷

- ۸۹- همان سند ص ۶۱۸ و ۶۱۹ به نقل از فیض کاشانی ج ۳ ص ۴۱۶ و تفسیر روض الجنان ج ۱۴ ص ۸۲ و ۸۳
- ۹۰- ترجمه تفسیر المیزان ج ۱۵ ص ۱۲۰
- ۹۱- حجاب شرعی در عصر پیامبر، امیر ترکاشوند، ص ۶۱۹ به نقل از تفسیر روض الجنان ج ۱۴ ص ۸۲ و ۸۳
- ۹۲- همان سند ص ۶۱۸ و ۶۱۹ به نقل از ترجمه تفسیر المیزان ج ۱۵ ص ۱۲۰ و ۱۲۱
- ۹۳- همان سند ص ۴۳۹ به نقل از تفسیر تبیان ج ۸ ص ۳۳۹
- ۹۴- همان سند به نقل از تفسیر مجمع البیان ج ۸ ص ۱۵۵ : و قيل: إن معنى تَبْرُجِ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى انهم كانوا يجوزون أن تجمع امرأة واحدة روجاً و خلاً، فتجعل لزوجها نصفها الاسفل، و لخلها نصف الاعلى، يقبلها و يعانقها
- ۹۵- همان سند ص ۴۳۹ به نقل از تفسیر قرطبی ج ۱۴ ص ۱۸۰ : قال المبرد: كانت المرأة تجمع من زوجها و حلمها [خدنهما]، للزوج نصفها الاسفل، و للحلم [للخدن] نصف [الاعلى]، يتمتع به فى التقبيل و الترشف (تفسیر البحر المحیط ابوحیان اندلسی ج ۷ ص ۲۲۳/ تفسیر آلوسی ج ۲۲ ص ۸)
- ۹۶- نسخ سنگسار در اسلام، امیر ترکاشوند، ص ۱۳۱ به نقل از: البداية و النهاية، ابن کثیر ج ۴ ص ۲۴۸ و ۲۴۹ : ثم انصرف رسول الله ص راجعا إلى المدينة بعد أن أفرغ من خيبر و وادى القرى و غنمة الله عز وجل... عن أم عمارة قالت: سمعت رسول الله ص بالجرف و هم يقول: «لا تطرقوا النساء بعد نماز العشاء» قالت: فذهب رجل من الحى فطرق أهله فوجد ما يكره، فخلى سبيلها و لم يهجر، و ضن بزوجه أن يفارقها و كان له منها أولاد و كان يحبها، فعصى رسول الله ص فرأى ما يكره
- ۹۷- همان سند به نقل از سنن دارمی ج ۱ ص ۱۱۸/ وسائل الشیعه ح ۱۵۲۲۹: الحسن بن محمد ا لطوسی فى المجالس... عن ابن عمر قال: نهى الرسول الله ص أن تطرق النساء ليلاً. قال: رجلان و كلاهما رأى مع امرأته ما يكره. عن ابن عباس عن النبي ص قال لا تطرق النساء ليلاً قال و اقبل رسول الله ص قافلاً فانساق رجلان إلى أهليها و كلاهما وجد مع امرأته رجلاً * عن سعيد بن المسيب قال كان رسول الله ص إذا قدم من سفر نزل المعرس ثم قال لا تطرقوا النساء ليلاً فخرج ليلاً رجلان ممن سمع مقالته فطرقا أهلها فوجد كل واحد منهما مع امرأته رجلاً

- ۹۸- ولایت فقیه، بدعت و فرعونیت بنام دین، محمد جعفری، ص ۱۰۹ به نقل از سیرت رسول الله، ترجمه و انشای رفیع الدین اسحق بن محمد همدانی، تصحیح اصغر مهدوی، چاپ دوم ۱۳۶۱، ص ۴۳۰ و ۴۳۱
- ۹۹- آیه ۱۲ ممتحنه: وَ لَا يَزْنِيْنَ وَ لَا يَقْتُلْنَ اَوْلَادَهُنَّ وَ لَا يَأْتِيْنَ بِبُهْتَانٍ يَقْتَرِبْنَهُ بَيْنَ اَيْدِيَهُنَّ وَ اَرْجُلِهِنَّ ...
- ۱۰۰- آیه ۳۲ اسرى: وَ لَا تَقْرُبُوا الزَّانِيَ اِنَّهُ كَانَ فَحِشَةً وَ سَاءَ سَبِيلاً
- ۱۰۱- آیه ۵ مؤمنون: وَ الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَفِظُونَ
- ۱۰۲- آیه ۶۸ فرقان: ... وَ لَا يَزْنُونَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ اَثَاماً
- ۱۰۳- آیه ۳۵ احزاب: ... وَ الْحَفِظِيْنَ فُرُوجَهُمْ وَ الْحَفِظَتْ
- ۱۰۴- نسخ سنگسار در اسلام، امیر ترکاشوند، ص ۱۳۳ به نقل از تهذیب ج ۱۰ ص ۶۰ ح ۱۰: عن عبدالله سنان قال: سألت ابا عبدالله (ع) عن رجل رأى امرأته تزنى أیصلح له امساكها؟ قال: نعم انشاء الله
- ۱۰۵- همان سند به نقل از عوالی اللئالی ج ۲ ص ۳۳۰: روى عبادین صهیب عن الصادق (ع) قال: لا بأس أن یمسک الرجل امرأته إذا رآها تزنى و لم یقم علیه الحد، فلیس علیه من أثمها شیئ. و تهذیب ج ۷ ص ۳۳۱ ح ۲۰: عن عبادین صهیب عن جعفر بن محمد (ع) قال: لا بأس أن یمسک الرجل امرأته إذا رآها تزنى إذا كانت تزنى و ان لم یقم علیها الحد، فلیس علیه من أثمها شیئ
- ۱۰۶- حجاب شرعی در عصر پیامبر، امیر ترکاشوند، ص ۱۰۲ به نقل از التفسیر الکبیر فخر رازی ج ۱۴ ص ۶۰ (آیات ۳۰ و ۳۱ اعراف)
- ۱۰۷- همان سند ص ۱۰۳ به نقل از مجمع البیان ج ۴ ص ۲۳۹ (آیه ۲۸ اعراف)
- ۱۰۸- همان سند ص ۱۰۳ به نقل از تفسیر تبیان شیخ طوسی ج ۴ ص ۳۸۲
- ۱۰۹- همان سند ص ۱۰۴ به نقل از ترجمه المیزان ج ۸ ص ۸۹ / الدر المنثور ج ۳ ص ۷۸ / تفسیر تبیان ج ۴ ص ۳۸۲ / مجمع البیان ج ۴ ص ۲۳۹
- ۱۱۰- همان سند ص ۱۲۶
- ۱۱۱- همان سند ص ۱۲۷
- ۱۱۲- همان سند ص ۱۳۴
- ۱۱۳- همان سند ص ۱۳۳ به نقل از النهایه شیخ طوسی ص ۲۱۷ و ۲۱۸: حرم علیه [المحرم] فلیس الثیاب المخیطة و النساء و الطیب و الصید، لا یحل له شیئ من ذالک... و یحرم علی المرأة فی حال الاحرام لبس الثیاب جمیع ما یحرم علی الرجل، و یحل لها ما یحل له ... و قد وردت روایة بجواز لبس القمیص

للنساء. و الأصل ما قدمناه فأما السراويل فلا بأس بلبسه لهن على كل حال
 ۱۱۴- حجاب شرعی در عصر پیامبر، امیر ترکاشوند، ص ۱۳۴ به نقل از مختلف
 الشیعه علامه حلی ج ۴ ص ۳۵۱ مسأله ۲۹۶ و ص ۸۸ مسأله ۴۹ : قال
 الشیخ فی النهایه: یحرم علی النساء فی الاحرام من لبس المخیطة مثل ما یحرم
 علی الرجل.../ منع الشیخ فی النهایه و المبسوط من جواز لبس المخیط ... احتج
 الشیخ بعموم المنع من لبس المخیط

۱۱۵- مسأله حجاب، مرتضی مطهری، ص ۷۷

۱۱۶- همان سند ص ۷۸

۱۱۷- همان سند ص ۷۹

۱۱۸- همان سند: «عایشه به روزگار معاویه در سن نزدیک به هفتاد سالگی مرد و
 [معاویه] بدو گفت: «آیا می خواهی که تو را در خانهات با پیامبر دفن کنم؟»
 گفت «نه، زیرا من پس از وی بدعت کرده ام». و روایت کرده اند که وی
 بر کارهای خویش چندان گریست که نایبنا شد» (آفرینش و تاریخ، مطهر بن
 طاهر مقدسی، ترجمه دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، ج ۴ تا ۶ ص ۷۲۶ و
 ۷۲۷/ ترجمه تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۴۷۹ در گفتگو با عمار یاسر

۱۱۹- حجاب شرعی در عصر پیامبر، امیر ترکاشوند، ص ۴۵۸

۱۲۰- همان سند ص ۴۵۸

۱۲۱- همان سند ص ۴۶۳

۱۲۲- همان سند ص ۴۷۱

۱۲۳- مسأله حجاب، مرتضی مطهری، ص ۱۶۹

۱۲۴- همان سند ص ۱۷۲

۱۲۵- حجاب شرعی در عصر پیامبر، امیر ترکاشوند، ص ۴۸۱ و ۴۸۲

۱۲۶- همان سند ص ۴۸۳ به نقل از مسأله حجاب ص ۱۷۷ و ۱۷۸

۱۲۷- همان سند ص ۴۸۵ و ۴۸۶ به نقل از مجمع البیان ج ۸ ص ۱۸۱ و ترجمه
 تفسیر مجمع البیان ج ۲۰ ص ۱۷۷: ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفَنَّ فَلَا يُؤَدَّبَنَّ أَى: ذالک
 اقرب إلى أن يعرفن بزیهن حائر و لسن باماء، فلا يُؤدَّبَنَّ أهل الریبة، فإنهم كانوا
 یمازحون الإمام، و ربما كان يتجاوز لمنافقين إلى مازحة، فإذا قيل لهم فی
 ذالک قالوا: حسبناهنّ إماء، فقطع الله عذرهم

۱۲۸- همان سند ص ۴۹۰

۱۲۹- همان سند ص ۴۹۳ و ۴۹۴ به نقل از تفسیر الواحدی ج ۲ ص ۸۷۳ و تفسیر

التعلیبی ج ۸ ص ۶۳

- ۱۳۰- همان سند ص ۴۹۴ و ۴۹۵ به نقل از مسأله حجاب ص ۱۷۶ و ۱۷۹
- ۱۳۱- همان سند ص ۴۹۵ و ۴۹۶ به نقل از المحلی ابن حزم ج ۳ ص ۲۱۸
- ۱۳۲- حجاب شرعی در عصر پیامبر، امیر ترکاشوند، ص ۷۱۶
- ۱۳۳- همان سند ص ۴۹۹ به نقل از معارف قرآنی ص ۴۹۰، ۴۹۱ و ۵۳۰
- ۱۳۴- همان سند ص ۷۲۰
- ۱۳۵- همان سند ص ۷۲۰ به نقل از مسأله حجاب ص ۲۵
- ۱۳۶- همان سند ص ۵۰۳ به نقل از التفسیر الکبیر ج ۲۵ ص ۳۰۶ : ... و یمكن أن یقال المراد یعرفن أنهن لا یزنین لأن من تستر وجهها مع أنه لیس بعورة لا یطمع فیها أنها تکشف عورتها أنهن مستورات لا یمكن طلب الزنا منهن
- ۱۳۷- همان سند ص ۵۰۴ به نقل از تفسیر المعانی ج ۴ ص ۳۰۶
- ۱۳۸- همان سند ص ۵۰۷ و ۵۰۸
- ۱۳۹- همان سند ص ۵۱۲
- ۱۴۰- مسأله حجاب، مرتضی مطهری، ص ۱۷۸ و ۲۱۹
- ۱۴۱- حجاب شرعی در عصر پیامبر، امیر ترکاشوند، ص ۵۱۳ به نقل از تفسیر صافی ج ۴ ص ۲۰۳: يُدْنِينَ عَلِيَهُنَّ مِنْ جَلْبِيهِنَّ يَغْطِينَ وجوهن و ابدانهن بملاحفن اذا برزن لحاجة.
- ۱۴۲- همان سند ص ۵۱۳ و ۵۱۴
- ۱۴۳- همان سند ص ۵۱۹ تا ۵۲۱
- ۱۴۴- همان سند ص ۵۳۸
- ۱۴۵- همان سند ص ۵۳۹
- ۱۴۶- همان سند
- ۱۴۷- همان سند، خلاصه ص ۵۴۱ تا ۵۴۳
- ۱۴۸- همان سند ص ۵۲۲
- ۱۴۹- همان سند ص ۵۲۳ به نقل از تفسیر قرطبی ج ۱۲ ص ۲۲۳
- ۱۵۰- همان سند ص ۵۲۳ به نقل از ترجمه تفسیر جوامع الجامع ج ۴ ص ۳۰۴
- ۱۵۱- همان سند ص ۵۲۳ به نقل از مجمع البیان ج ۷ ص ۲۴۱
- ۱۵۲- ترجمه المیزان، ج ۱۵، ص ۱۵۵
- ۱۵۳- حجاب شرعی در عصر پیامبر، امیر ترکاشوند، ص ۵۲۴ به نقل از مسأله حجاب ص ۱۴۱ و ۱۴۲

- ۱۵۴- همان سند ص ۵۳۲ و ۵۳۳
 ۱۵۵- همان سند ص ۵۳۳
 ۱۵۶- حجاب شرعی در عصر پیامبر، امیر ترکاشوند، ص ۵۳۷
 ۱۵۷- همان سند ص ۵۳۷ و ۵۳۸
 ۱۵۸- همان سند ص ۵۴۵
 ۱۵۹- همان سند ص ۵۴۶
 ۱۶۰- همان سند ص ۵۴۷ به نقل از مجمع البیان ج ۷ ص ۲۴۱/ ترجمه المیزان ۱۵ ص ۱۵۶
 ۱۶۱- همان سند ص ۵۴۷ به نقل از زیادة البیان مقدس اردبیلی ج ۲ ص ۶۸۶/
 کشف ج ۳ ص ۲۳۰
 ۱۶۲- همان سند ص ۵۴۷ و ۵۴۸
 ۱۶۳- همان سند ص ۵۴۸
 ۱۶۴- همان سند ص ۵۵۱
 ۱۶۵- همان سند ص ۵۵۲
 ۱۶۶- همان سند ص ۵۵۳ و ۵۵۴
 ۱۶۷- همان سند ص ۵۵۴
 ۱۶۸- همان سند ص ۷۰
 ۱۶۹- همان سند ص ۵۵۵ و ۵۵۶
 ۱۷۰- همان سند ص ۵۵۷ به نقل از کشف ج ۳ ص ۲۳۱/ تفسیر فخر رازی ج ۲۳ ص ۲۰۵: الا ما ظهر منها یعنی ماجرت العادة و الجبلة علی ظهوره و الاصل فيه ظهوره
 ۱۷۱- همان سند ص ۵۵۷ به نقل از مستدرک الوسائل ح ۱۶۷۰۱ : عن ابی عبدالله فی قوله جل ثناؤه: إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا، قال: الوجه و الذرعان
 ۱۷۲- همان سند ص ۵۵۷
 ۱۷۳- همان سند ص ۵۵۸ به نقل از وسائل الشیعه ح ۵۵۵۸
 ۱۷۴- همان سند به نقل از طب الائمة ابن سبیر الزیات ص ۱۲۲/ بحار الانوار ج ۹۲ (۹۵) ص ۱۰
 ۱۷۵- همان سند
 ۱۷۶- همان سند ص ۵۵۹
 ۱۷۷- همان سند

۱۷۸- همان سند ص ۵۶۰ به نقل از كنز العمال ۴۵۰۲۹/۴۵۰۰۹/۴۵۰۰۵/۴۵۰۹۹/۴۵۰۹۹
 ۱۷۹- همان سند ص ۵۶۰ به نقل از تفسیر ابن ابی حاتم روایت ۱/۴۳۸۹/باب
 النقول

۱۸۰- همان سند ص ۵۶۰ و ۵۶۱

۱۸۱- حجاب شرعی در عصر پیامبر، امیر ترکاشوند، ص ۷۲۸ به نقل از غنائم
 الایام ج ۲ ص ۲۵۵ و ۲۵۶: لیس فی الاخبار تصریح فی تحدید ما یجب ستره
 من المرأة لكن ظاهر بعضها یفید ما قدمنا مثل صحیحة محمد بن مسلم... و لكن
 الاشکال فی استفادة وجوب ستر غیر المذكورات، و هو متوقف علی کون
 المقنعة ساترة للعنق و ساتر الجیب الدرع حتی لا یظهر شیء من الصدر، او
 یكون الدرع ساترا له، و کل ذلك مشکل... و أيضاً یشکل الأمر فی تحدید
 الدرع و المقنعة و تعیینهما، و الظاهر أن المعتبر منه ما هو المتعارف فی زمان
 الراوی و المروی عنه و بلادهم، و لا یمکن معرفته ألاً بالنقل أو بأصالة عدم
 النقل، و ذلك یتم إذا كان الدرعو المقنعة المتداولة فی بلاد الحجاز و العراق
 الآن كذلك...

۱۸۲- همان سند ص ۲۹۲

۱۸۳- همان سند ص ۷۲۸ به نقل از مجمع البیان ج ۷ ص ۲۴۲: إنهن كن یلقین
 مقانعهن علی ظهورهن، فتبدو صدورهن

۱۸۴- ترجمه المیزان (۲۰ جلدی) ج ۱۵ ص ۱۵۶

۱۸۵- حجاب شرعی در عصر پیامبر، امیر ترکاشوند، ص ۴۱

۱۸۶- همان سند ص ۷۷ به نقل از مجمع البیان، سوره نور آیه ۳۱: انهن كن یلقین
 مقانعهن علی ظهورهن فتبدو صدورهن

۱۸۷- همان سند ص ۷۲۹ به نقل از ذکرى الشیعه ج ۳ ص ۵: أجمع العلماء علی
 وجوب ستر العورة فی الصلوة... لقوله تعالى: «یا بنی آدم خذو زینتکم عند کل
 مسجد» قیل: اتفق المفسرون عل ان زینة هنا ما توارى به العورة للصلوة و
 الطواف لأنهما المعبر عنهما بالمسجد و الأمر للوجوب... و قول النبی (ص):
 «لا یقبل الصلوة حائض الا بخمار» و هی البالغ، فغیرها كذلك إذ لا قائل بالفرق

۱۸۸- همان سند ص ۷۳۰ و ۷۳۱ نقل به ترتیب از وسائل الشیعه ح ۵۵۴۹/۵۵۴۲/۵۵۴۵
 ۵۵۴۵/۵۵۳۸/۵۵۴۳: قال النبی: ثمانية لا یقبل الله لهم صلوة، منهم المرأة
 المدركة تصلی بغير خمار/... عن علی قال: إذا حاضت الجارية فلا تصلی إلا
 بخمار/ سألت أبی جعفر عن أدنی ما تصلی فی [المرأة] قال: درع و ملحفة،

فنتشرها على رأسها و تجلّل بها/ سأل اخاه موسى بن جعفر عن المرأة التي ليس لها إلا ملحفة واحدة، كيف تصلى؟ قال: تلتفت فيها و تغطّي رأسها و تصلى، فإن خرجت رجلها و ليس تقدر على غير ذلك فلا بأس/ و عن محمد بن مسلم، في حديث، قال: قلت لأبي جعفر: ما ترى للرجل يصلى في قميص واحد؟ قال: إذا كان كثيفاً فلا بأس به، و المرأة تصلى في الدرع و المقنعة إذا كان الدرع كثيفاً، يعنى إذا كان ستيراً

۱۸۹- همان سند ص ۵۶ و ۵۷

۱۹۰- همان سند ص ۶۴

۱۹۱- حجاب شرعى در عصر پیامبر، امیر ترکاشوند، ص ۵۶۴ به نقل از مجمع البيان ج ۷ ص ۲۴۲

۱۹۲- همان سند ص ۵۶۴ به نقل از تفسير النسفی ج ۳ ص ۱۴۳

۱۹۳- همان سند ص ۵۶۳ به نقل از الميزان ج ۱۵ ص ۱۱۲/ مجمع البيان ج ۷ ص ۲۴۲،

۱۹۴- همان سند ص ۵۶۳

۱۹۵- همان سند ص ۵۶۵ به نقل از تفسير سورآبادی ج ۳ ص ۱۹۶۶

۱۹۶- همان سند ص ۵۶۵ به نقل از بحار الانوار ج ۸۳ ص ۲۰۰/ سنن ابوداود ح ۴۰۸۰/ السنن الكبرى نسائی ح ۹۶۶۶ : نهى [النبى (ص)] عن لبستين اشتمال الصمّاء و ان يحتبى الرجل بثوب ليس بين فرجه و بين السماء شىء/ نهى رسول الله ص عن لبستين؛ و هم ان يلتحف الرجل بثوب ليس عليه غيره، ثم يرفع جانبيه على منكبيه، أو يحتبى الرجل فى ثوب واحد ليس بين فرجه و بين السماء شىء يعنى ستراً

۱۹۷- همان سند ص ۵۶۶

۱۹۸- همان سند ص ۵۶۶ و ۵۶۷

۱۹۹- همان سند ص ۵۶۷ به نقل از العين ج ۱ ص ۶۵۹/ تفسير تبيان ج ۴ ص ۳۷۹/ لسان العرب ج ۱۱ ص ۲۶۶ (واژه رجل)/ تاج العروس ج ۱۴ ص ۲۶۳

۲۰۰- همان سند ص ۵۶۸ و ۵۶۹

۲۰۱- همان سند ص ۵۷۰ و ۵۷۱

۲۰۲- همان سند ص ۵۷۱ به نقل از كشاف ج ۳ ص ۲۳۱/ مجمع البيان ج ۷ ص ۲۴۲

۲۰۳- همان سند ص ۵۷۱

- ۲۰۴- همان سند ص ۵۷۴ به نقل از مجمع البیان ج ۷ ص ۲۲۸ / قاموس فیروزآبادی ج ۱ ص ۵۰
- ۲۰۵- همان سند ص ۵۷۴ به نقل از مسأله حجاب، مرتضی مطهری، ص ۱۸۹
- ۲۰۶- همان سند ص ۵۷۵ به نقل از مسأله حجاب، مرتضی مطهری، ص ۱۵۳
- ۲۰۷- همان سند ص ۵۷۵
- ۲۰۸- همان سند ص ۵۷۵ و ۵۷۸
- ۲۰۹- همان سند ص ۵۷۹
- ۲۱۰- همان سند ص ۷۳۴
- ۲۱۱- همان سند ص ۷۳۳
- ۲۱۲- همان سند ص ۷۳۳ به نقل از مجمع البیان ج ۷ ص ۲۴۱ و ۲۴۲ (شرح آیه) :
أمرن بالبقاء المقانع علی صدورهن، تغطية لئحورهن
- ۲۱۳- همان سند ص ۷۳۵ به نقل از احکام القرآن جصاص، شرح آیه ۳۱ سوره نور
- ۲۱۴- حجاب شرعی در عصر پیامبر، امیر ترکاشوند، ص ۵۸۰ و ۵۸۱ و ۵۸۶ به نقل از مسأله حجاب، مرتضی مطهری، ص ۱۶۰
- ۲۱۵- همان سند ص ۵۹۲
- ۲۱۶- همان سند ص ۵۹۲ به نقل از الفقه علی المذاهب الخمسة، محمد جواد مغنیه، ص ۸۶
- ۲۱۷- همان سند ص ۵۸۳
- ۲۱۸- ترجمه المیزان ج ۱۵ ص ۱۵۶ و ۱۶۲ به نقل از مجمع البیان ج ۷ ص ۲۴۲
- ۲۱۹- حجاب شرعی در عصر پیامبر، امیر ترکاشوند، ص ۵۸۳ به نقل از مسأله حجاب، مرتضی مطهری، ص ۱۵۷ و ۱۵۸
- ۲۲۰- همان سند ص ۵۸۶
- ۲۲۱- همان سند ص ۵۸۶ به نقل از مسأله حجاب، مرتضی مطهری، ص ۱۶۰
- ۲۲۲- همان سند ص ۵۸۷ به نقل از مجمع البیان ج ۷ ص ۲۴۲ : قيل: إنه الشيخ الهم لذهاب إربه
- ۲۲۳- همان سند ص ۵۸۷ و ۵۸۸
- ۲۲۴- همان سند ص ۵۸۹
- ۲۲۵- همان سند ص ۵۹۱

- ۲۲۶- همان سند ص ۵۹۱ و ۵۹۲ به نقل از مسأله حجاب، مرتضی مطهری، ص ۱۶۱
- ۲۲۷- همان سند ص ۵۹۳ و ۵۹۴
- ۲۲۸- همان سند ص ۵۹۷
- ۲۲۹- همان سند ص ۵۹۷ و ۵۹۸
- ۲۳۰- همان سند ص ۵۹۸
- ۲۳۱- همان سند ص ۵۹۸
- ۲۳۲- همان سند به نقل از بدایة المجتهد و نهاية المقتصد، ابن رشد الحفید، ج ۱ ص ۹۵
- ۲۳۳- همان سند خلاصه ص ۵۹۸ و ۵۹۹
- ۲۳۴- همان سند ص ۶۰۰
- ۲۳۵- همان سند
- ۲۳۶- همان سند ص ۶۰۱
- ۲۳۷- همان سند ص ۶۰۱
- ۲۳۸- همان سند ص ۶۰۲
- ۲۳۹- همان سند ص ۴۲۳
- ۲۴۰- حجاب شرعی در عصر پیامبر، امیر ترکاشوند، ص ۴۲۳ و ۴۳۴
- ۲۴۱- همان سند ص ۴۲۴ تا ۴۲۶
- ۲۴۲- همان سند ص ۴۲۶
- ۲۴۳- همان سند ص ۴۲۶ تا ۴۲۸
- ۲۴۴- همان سند ص ۴۳۰
- ۲۴۵- همان سند ص ۴۳۱
- ۲۴۶- همان سند ص ۴۳۴ و ۴۳۵ به نقل از تفسیر سورآبادی ج ۳ ص ۱۹۶۶
- ۲۴۷- همان سند ص ۴۳۵ به نقل از تفسیر قرطبی ج ۱۴ ص ۱۸۰
- ۲۴۸- همان سند ص ۴۳۷
- ۲۴۹- همان سند ص ۴۳۷ به نقل از قاموس قرآن قرشی ج ۳ ص ۵۵
- ۲۵۰- همان سند ص ۳۴۰
- ۲۵۱- آیات ۲۸ و ۲۹ احزاب: یا ایها النبئی قل لازواجک إن کنتن تردن الحیوة الدنیا و زینتها فتعالین أمتعنن و أسرحن سراحاً جمیلاً

- ۲۵۲- آیه ۳۰ احزاب: یا نساء النبی من یأت منکن بفاحشة مبینة یشاعف لها العذاب
ضعیفین
- ۲۵۳- آیه ۵۳ احزاب: وَ لَا أَنْ تَنْکِحُوا أَرْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِکُمْ کَانَ عِنْدَ اللَّهِ
عَظِیمًا
- ۲۵۴- آیه ۳۲ احزاب: یا نساء النبی لستن كأحد من النساء
- ۲۵۵- آیه ۳۳ احزاب: و قرن فی بیوتکن
- ۲۵۶- مسأله حجاب، مرتضی مطهری، ص ۸۰
- ۲۵۷- حجاب شرعی در عصر پیامبر، امیر ترکشوند، ص ۴۴۰
- ۲۵۸- همان سند ص ۴۴۰ و ۴۴۱
- ۲۵۹- همان سند ص ۶۰۹
- ۲۶۰- آیه ۶۰ نور: وَ الْفَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ الَّتِی لَا یَرْجُونَ نِکَاحًا فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ
یَضَعْنَ ثِیَابَهُنَّ غَیْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِینَتِهِنَّ أَنْ یَسْتَغْفِرْنَ خَیْرًا لَهُنَّوَ اللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ
- ۲۶۱- حجاب شرعی در عصر پیامبر، امیر ترکشوند، ص ۶۲۲
- ۲۶۲- آیه ۳۱ اعراف: یَبْنَیْءَ آدَمَ حُدُوا زِیْنَتَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ وَ کُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا
تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا یُحِبُّ الْمُسْرِفِینَ
- ۲۶۳- حجاب شرعی در عصر پیامبر، امیر ترکشوند، ص ۴۱۱
- ۲۶۴- همان سند ص ۴۱۳ و ۴۲۱
- ۲۶۵- همان سند ص ۳۹۵ و ۳۹۶
- ۲۶۶- حجاب شرعی در عصر پیامبر، امیر ترکشوند، ص ۴۰۶ به نقل از کامل
ابن اثیر (ترجمه ابولقاسم حالت) ج ۵ ص ۹۹ تا ۱۰۳
- ۲۶۷- همان سند ص ۴۱۹ و ۴۲۰
- ۲۶۸- همان سند ص ۴۱۴
- ۲۶۹- آیات ۱۹ تا ۲۵ اعراف
- ۲۷۰- حجاب شرعی در عصر پیامبر، امیر ترکشوند، ص ۳۵۵ و ۳۵۶
- ۲۷۱- همان سند ص ۸۵۹
- ۲۷۲- همان سند ص ۳۵۵ و ۳۵۶
- ۲۷۳- همان سند، ص ۸۶۰
- ۲۷۴- آیات ۱۱۸ تا ۱۲۱ طه: ان لك الا تجوع فیها و لا تعری * و انك لا تظموا
فیها و لا تضحی * فوسوس الیه الشیطان قال یا آدم هل ادلك علی شجره الخلد و
ملك لا یبلی * فاکلا منها فبذت لهما سواتهما و طفقا یخصفان علیهما من ورق

الجنه و عصى آدم ربه فغوى

- ۲۷۵- حجاب شرعى در عصر پيامبر، امير ترکاشوند، ص ۳۶۰ و ۳۶۱
 ۲۷۶- همان سند ص ۳۶۲
 ۲۷۷- همان سند ص ۳۶۲
 ۲۷۸- همان سند ص ۳۹۱
 ۲۷۹- همان سند ص ۸۶۱
 ۲۸۰- تفسير الميزان (ترجمه ۲۰ جلدى) ج ۸ ص ۸۷
 ۲۸۱- حجاب شرعى در عصر پيامبر، امير ترکاشوند، ص ۳۷۸
 ۲۸۲- همان سند
 ۲۸۳- مصيبت نامه، عطار نيشابورى (تصحیح محمد رضا شفيعى کدکنى)، تعليقات ص ۵۱۰ به نقل از كشف الخفاء ۱: ۲۳: الايمنُ عريانٌ فلباسهُ التقوى و زينته الحيا و ثمرتهُ العلم
 ۲۸۴- حجاب شرعى در عصر پيامبر، امير ترکاشوند، ص ۸۶۱
 ۲۸۵- همان سند ص ۶۲۴ (آيه ۸۰ نحل)
 ۲۸۶- همان سند ص ۶۲۷
 ۲۸۷- همان سند ص ۶۲۸ به نقل از آثار الصادقين ج ۲۳ ص ۲۸۰ ح ۲۳۵۷۸ / تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۵۹۰ / كافي ج ۵ ص ۵۴۲
 ۲۸۸- همان سند ص ۶۲۸ به نقل از نهج الفصاحه ش ۳۱۶۰ / آثار الصادقين ح ۳۳۶۶۹
 ۲۸۹- حجاب شرعى در عصر پيامبر، امير ترکاشوند، ص ۶۲۸ به نقل از نهج الفصاحه ش ۱۵۱۶
 ۲۹۰- همان سند ص ۶۲۹ و ۶۳۰ به نقل از مجمع البيان ج ۴ ص ۲۴۴ (ترجمه متن) / تفسير الميزان ج ۸ ص ۱۱۴
 ۲۹۱- ترجمه روشنگر قرآن كريم، كريم زمانى، ص ۳۰۷
 ۲۹۲- حجاب شرعى در عصر پيامبر، امير ترکاشوند، ص ۶۳۰
 ۲۹۳- همان سند ص ۶۳۲ و ۶۳۳
 ۲۹۴- همان سند ص ۶۳۴ و ۶۳۵
 ۲۹۵- همان سند ص ۶۳۶
 ۲۹۶- همان سند ص ۶۳۷
 ۲۹۷- همان سند ص ۶۳۸

۲۹۸- در سال ۱۳۷۱ که مرحوم حائری به لندن آمده بود و در منزل مرحوم مهندس صادق امیرحسینی جلسه‌ای با ایشان داشتیم نظرشان را در مورد حجاب جویا شدم. در پاسخ به سؤال، نظر اجتهادی خود را به شرحی که آمد، بیان کردند.

۲۹۹- حجاب شرعی در عصر پیامبر، امیر ترکاشوند، ص ۵۱۹ تا ۵۲۱

۳۰۰- همان سند ص ۶۴۱

۳۰۱- آیات ۵ و ۶ مؤمنون: وَ الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَفِظُونَ * إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ

۳۰۲- حجاب شرعی در عصر پیامبر، امیر ترکاشوند، ص ۶۱۹

۳۰۳- ترجمه تفسیر المیزان (۲۰ جلدی) ج ۷ ص ۲۳۰

۳۰۴- همان سند

۳۰۵- حجاب شرعی در عصر پیامبر، امیر ترکاشوند، ص ۶۹۶

۳۰۶- همان سند

۳۰۷- همان سند

۳۰۸- همان سند ص ۶۹۶ و ۶۹۷

۳۰۹- همان سند ص ۶۹۷

۳۱۰- همان سند ص ۷۰۵ به نقل از الموسوعة الفقهية الميسرة، محمدعلی انصاری،

ج ۲ ص ۲۴۲: ولاکن صرح بوجود الستر عديد من الفقهاء، منهم السادة:

اليزدی، والحکيم، والخوانی و الخمينی

۳۱۱- سيد محمد بن علي بن حسين بن أبي الحسن موسوی عاملی جُبعی ملقب به

شمس الدين است که به «صاحب مدارک» معروف شده است.

۳۱۲- ترجمه عبارت: زنان مجاز نیستند (اندامشان) به جز صورت و دو کف دست

و دو قدم پا مکشوف باشد و سایر نقاط بدنشان باید با دو پوشش درع و خمار

پوشیده باشد.

۳۱۳- حجاب شرعی در عصر پیامبر، امیر ترکاشوند، ص ۶۹۸ به نقل از مدارک

الاحکام ج ۳ ص ۱۸۹: و اعلم انه ليس في العباة كغيرها من عبارات اكثر

الأصحاب تعرض لوجوب ستر الشعر، بل ربما ظهر منها أنه غير واجب، لعدم

دخوله في مسم الجسد. و يدل عليه إطلاق الأمر بالصلاة فلا يتقيد إلا بدليل و لم

يثبت، إذا الاخبار لا تعطى ذلك. و استقرب الشهيد في ذكرى الوجوب، لما

رواه ابن بابويه، عن الفضيل، عن ابى جعفر قال: «صَلَّتْ فَاطِمَةُ فِي دَرَعٍ وَ

خمار ليس عليها أكثر مما وارت به شعرها و أذنيها.» و هي مع تسليم السند لا تدل على الوجوب. نعم يمكن الاستدلال بها على عدم وجوب ستر العنق...

۳۱۴- همان سند ص ۶۹۸

۳۱۵- مولا محمداقصر بن مولا محمد مؤمن خراسانی سبزواری، در سال ۱۰۱۷ هـ. ق. در قریه نامن سبزواری آمد و در سال ۱۰۹۰ هـ. ق. از دنیا رفت و در مشهد مقدس در مدرسه ملا میرزا جعفر، جنب مقبره شیخ حر عاملی مدفون شد.

۳۱۶- حجاب شرعی در عصر پیامبر، امیر ترکشوند، ص ۶۹۹ به نقل از ذخیره المعاد سبزواری ج ۱ ق ۲ ص ۲۳۷

۳۱۷- همان سند ص ۶۹۹ به نقل از بحار الانوار ج ۸۳ ص ۱۸۰ : ...ثما انه ليس في كلام الاكثر تعرض لوجوب ستر الشعر، و استتقرب الشهيد في الذكري الوجوب و هو أحوط

۳۱۸- همان سند ص ۷۰۵ به نقل از جواهر الكلام ج ۸ ص ۱۶۸ / مفتاح الكرامه سيد جواد ج ۶ ص ۲۵ و ۲۶

۳۱۹- همان سند ص ۷۰۶ به ترتیب به نقل از ذکری الشیعه ج ۳ ص ۱۱ / الأنفیه و النفلیة ص ۵۰ / الدروس الشرعیة ص ۷۷ : الأقرب وجوب ستر الأذنین و الشعر من المرأة / الأولى ستر شعرها و اذنیها للروایة / الظاهر أن الأذنین و الشعر فی الحرمة من العورة

۳۲۰- همان سند ص ۴۰۶

۳۲۱- همان سند ص ۷۰۰ به نقل از الحاشیه علی مدارک الحکام و حین بهیسانی ج ۲ ص ۳۷۲: قوله: (لا تدل على الوجوب...) لكن فيها إشعار بأن الخمار مما يوارى الشعر عند نساء العرب، و الآن نشاهد نساء هم على هذا النحو خمارهم، و الظاهر أن الملحفة و المقنعة الواردتين في صحيحتين السابقتين الخمار، بل على احوال مقنعهن و ملحفتين تستر شعرهن، بل و عنقهن على ما نشاهد، بل ربما كان في قوله (ع): (و تجلّل بها) إيماء الى ذلك، و كيف كان الأحوط الستر

۳۲۲- همان سند ص ۷۰۰ به نقل از ریاض المسائل طباطبائی ج ۲ ص ۱۷۹: ... و اما ستر الشعر و العنق فظنی کونه مجمعاً علیه و إن تأمل فیہ نادراً لشذوہ و مخالفته لإطلاق النصوص و الفتاوی بكون بدن المرأة جملتها عورة

۳۲۳- حجاب شرعی در عصر پیامبر، امیر ترکشوند، ص ۷۰۱ به نقل از جواهر الكلام ج ۸ ص ۱۶۵: نعم يمكن تحصيل الاجماع على وجوب ستر ما عدا

- الوجه و الكفين و القدمين و الشعر و العنق في الصلاة فضلاً عن منقوله
 ٣٢٤- همان سند ص ٧٠١ به نقل از الحدائق الناضرة بحرانی ج ٧ ص ١٣
 ٣٢٥- همان سند ص ٧٠١ و ٧٠٢ به نقل از الحدائق الناضرة بحرانی ج ٧ ص ١٢
 : اذا عرفت ذلك فاعلم أن ما تقدم كله من الكلام انما هم بالنسبة الى بدن المرأة
 و جسدها من وجوب ستره كملاً أو ما عدا المواضع الثلاثة المتقدمة و اما بالنسبة
 الى شعرها فلم يتعرض للكلام فيه و قل من تعرض للكلام فيه من اصحابنا
 ٣٢٦- همان سند ص ٧٠٢ و ٧٠٣ به نقل از مستند الشيعة ملا احمد نراقی ج ٤ ص
 ٢٤٦ : ... و منه يظهر الحال في الشعر و أنه لا يجب ستره كما صرح به
 بعضهم، بل العنق كما عن بعضهم، بل الاذنين ايضاً، مع احتياط في الاخير بل
 الثاني. والمراد بالشعر الذي لا يجب ستره ما انسدل من الرأس و وقع على
 الوجه و نحوه، و أما الواقع على الرأس فوجوب ستره مجمع عليه، و في الأخير
 دلالة عليه. و منه يظهر ضعف ما استند به بعضهم - في لزوم ستر الشعر مطلقاً،
 و في تضعيف قول من استثناه - مما يدل على لزوم الخمار أو القناع. و اما
 الاستناد إلى كونه من العورة المجمع على وجوب سترها في الصلاة فقد عرفت
 ما فيه، مع أنه أن يمكن أن يكون شعر الرأس مما يجب ستره و إن لم يكن
 عورة، أو تكون العورة غير ما انسدل منه
 ٣٢٧- همان سند ص ٧٦٣ به نقل از مستند الشيعة ج ٤ ص ٢٤٢ تا ٢٤٧
 ٣٢٨- همان سند ص ٧٥٩ به نقل از ترجمه لؤلؤ و المرجان ح ١١٨٧
 ٣٢٩- همان سند ص ٧٢٤
 ٣٣٠- همان سند ص ٧٠٣ به نقل از مناهج الاحكام ميزای قمی ص ١١٣ : و أما
 الشعر فربما يقال: انه لا يظهر من الأخبار وجوب سترها، فيكتفى بالقدر اليقيني.
 و يمكن أن يقال: صحيحة زراره قال: درعت و ملحفة تنشرها على رأسها، و
 تجلب بها «تدل على ذلك، إذ التجليل التعميم و التطبيق، سيما مع ملاحظة
 الاصول. و استدل عليه الشهيد برواية فضيل في صلاة فاطمة» و ليس عليها
 أكثر مما وارت به شعرها و اذنيها «و هي مع سلامتها في دلالتها تأمل»
 ٣٣١- همان سند به نقل از مفتاح الكرامة سيد جواد عاملی ج ٦ ص ٢٥ و ٢٦ و
 ٣٠ و ٣٢ مفتاح الكرامة، مصباح الفقيه همدانی، ج ١٠ ص ٣٩٢ (به ترتیب
 متن عربی) : و يجتمع على وجوب ستر الشعر بخبر الفضيل عن ابى جعفر قال
 صلت فاطمة في درع و خمار ليس عليها مما وارت بها شعرها و اذنيها... قلت
 و يمكن الاستدلال على عدم ستر الشعر بأصل البراءة و أصل عدم الاضطراط و

باطلاق الامر بالصلوة و لا دليل يقينه و فى الاستدلال با لأصل ما مر غيرة و الخما مما يوارى به الشعر كم نشاهده الآن فى أخمرة العرى لأن الظاهر أن الخمار هم القناع و قول الكاظم لا يصلح لها الا فى ملحفة مما يدل على وجوب ستر الشعر. فتأمل... ثم أن الشعر من الرأس فيندرج تحت الاجتماعات المنقولة على وجوب ستره و يبقى الكلام فيما طال منه و تجاوز الرأس و كيف كان فالأحوط الستر/ و تنطبق عليه الاجتماعات الناطقة، على أن بدن المرأة و جسدها كله عورة إلا أن يقال أن البدن المرأة و الجسد لا يشمل الرأس/ و فى المدارك و البحار ليس فى كلام الأكثر تعرض لذكر الشعر. قلت: قد اوجب ستره الشهيدان ... و المحقق الثانى... و اليه مال أو قال به الأستاذ فى حاشيته/ (و آقا رضا همدانى :) بقى الكلام فى الشعر، و هم خارج عن مسمى الجسد، فلا يعمّه قولهم: «إنه يجب على المرأة ستر جميع جسدها عدا ما استثنى» و لذا صرح بعض بخلو كلام اكثر الأصحاب عن التعرض له، بل فى الحقائق: قل من تعرض للكلام فيه من أصحابنا. و فى المدارك قال فى هذا المقام: وأعلم انه ليس فى العبارة كغيرها من عبارات الاصحاب تعرض لوجوب ستر الشعر، بل ربما ظهر منها أنه غير واجب؛ لعدم دخوله فى مسمى الجسد... أقول: و ربما يغلب على الظن أن من لم يتعرض لوجوب ستر الشعر زعم أنه من توابع الجسد، فألحقه به حكماً، و إلا لنبه على عدم وجوب ستره دفعا لتوهم التبعية...

۳۳۲- حجاب شرعى در عصر پیامبر، امیر ترکاشوند، ص ۷۱۴ و ۷۱۵ به نقل از مجمع الفائدة و البرهان ۱۰۵/۲ : و لو لا خوف الاجماع المدعى، لامكن القول باستثناء غيرها من الرأس و ما يظهر غالباً، فتأمل... و الجمع بين الادلة ايضا بالحمل على الاستحباب طريق واضح، فتأمل...

۳۳۳- همان سند ص ۷۶۹ به نقل از زبدة البيان، مقدس اردبیلی ج ۲ ص ۶۸۷ (آیه ۳۱ نور) : الا ما ظهر منها، يعنى إلا ما جرت العادة على ظهوره، و الأصل فيه الظهور... لا شك أن مع الضرورة و الحاجة يجوز ابداء موقع الزينة الظاهرة و الباطنة كالعلاج للطبيب و للشهادة و المحاكمة، و ايضا إن نُظر الى العادة و الظاهر خصوصاً الفقيريات فالعادة ظهور الرقبة بل الصدور و العضدين و الساقين و غير ذلك، و بالجملة الحكم محل الاشكال و قد اوضحة فى الجملة من الفروع فى شرح الارشاد فتأمل

۳۳۴- همان سند ص ۷۷۰ به نقل از مجمع الفائدة و البرهان فى شرح ارشاد الازدهان، مقدس اردبیلی، ج ۲ ص ۱۰۵/ مستند الشيعة ج ۴ ص ۲۴۶ پاورقى

۵ : و لو لا خوف الاجماع المدعی، لامکن القول باستثناء غیرها [أی: غیر الوجه و الکفین و القدمین] من الرأس و ما یظهر غالباً ایضاً، فتأمل
 ۳۳۵- همان سند ص ۷۷۰ به نقل از مجمع الفائدة و البرهان ج ۲ ص ۱۰۵ / مستند الشیعه ج ۴ ص ۲۴۶ پاورقی ۵

۳۳۶- همان سند ص ۷۷۱ به نقل از مجمع الفائدة ج ۲ ص ۶۹۰ : و لا یخفی أن الشیوخ الصلحاء الذی یغضون ابصارهم اذا کانو معهن لایحتاجون الی الاستثناء بل لا یصحّ فان الظاهر من الاستثناء جواز الكشف لهم و جواز النظر لهم، فافهم
 ۳۳۷- حجاب شرعی در عصر پیامبر، امیر ترکشوند، ص ۷۷۲ به نقل از مجمع الفائدة ج ۲ ص ۱۰۵ و زبدة البیان ج ۲ ص ۶۹۰ (ایه ۳۱ نور) : و ایضاً الشریعة سهلة و نفی الحرج و الضیق عقلاً و نقلاً یدل علیه و ایضاً العادة سیما فی القرى و ابدو جار بعدم ستر القدمین من غیر نقل المنع عنهم علیهم السلام و لا عن اهل العلم عن ذالک ولان الغالب لیس عندهم القدرة علی ذالک «لا بالتعب فالتکلیف بعید» و «القول فی ظاهرة و الباطنة، و لا یبعد حملها علی العرف»

۳۳۸- همان سند ص ۷۶۷ و ۷۶۸ به نقل از معتصم الشیعه، فیض کاشانی، نسخه خطی کتابخانه مجلس، ش ۷۰۲۹ و ۹۶۴۴

۳۳۹- ابوعلی محمد بن احمد بن جنید کاتب اسکافی از بزرگان فقها و مجتهدان امامیه و دومین فقیهی است که از آنها به «قدیمین» تعبیر می‌شود. او در بغداد سکنا گزید و در نخستین گام شکل‌گیری مدرسه بزرگ بغداد در سده چهارم نقش آفرینی کرد. از این رو او از جمله فقیهان پیشگامی بشمار می‌رود که در شکل‌گیری و بنیان‌گذاری چارچوب علمی مذهب شیعه و حفظ هویت و استقلال آن نقش داشته است. وی کتابهای متعددی در فروع و اصول فقه دارد؛ فقه را تنظیم و ابوابی بر آن مترتب ساخت، ابواب را جدا از هم قرار داد و نهایت تلاش خود را در این راه صرف نمود. از کتابهای او تهذیب الشیعه لاحکام الشریعه و کتاب الاحمدی للفقہ المحمدي و کتاب النصره لاحکام العتره را می‌توان نام برد.

۳۴۰- حجاب شرعی در عصر پیامبر، امیر ترکشوند، ص ۷۸۰ به نقل از مختلف الشیعه علامه حلی ج ۲ ص ۱۱۴ مسأله ۵۵ : قال ابن جنید: الذی یجب ستره من البدن العورتان، و هما القُبل و الدُّبر من الرجال و مرأة. و هذا یدل علی مساواة المرأة للرجل عنده فی أن الواجب ستر قُبلها و دُبُرها لا غیر.

۳۴۱- همان سند ص ۷۹۹ به نقل از مختلف الشیعه ج ۲ ص ۱۱۴ : قال ابن جنید: الذي يجب ستره من البدن العورتان، و هما القبل و الدبر من الرجل و المرأة. و هذا يدل على المساواة للمرأة للرجل عنده في أنّ الواجب ستر قبلها و دبرها لا غير

۳۴۲- کسانی که مایل به دانستن این توجیهاات هستند، به کتاب حجاب شرعی در عصر پیامبر ص ۸۰۲ و ۸۰۳ مراجعه کنند.

۳۴۳- حجاب شرعی در عصر پیامبر، امیر ترکاشوند، ص ۸۰۱

۳۴۴- همان سند ص ۸۳۱

۳۴۵- همان سند ص ۸۳۱ و ۸۳۲

۳۴۶- همان سند ص ۸۳۳

۳۴۷- همان سند

۳۴۸- همان سند ص ۸۳۳ و ۸۳۴

۳۴۹- حجاب شرعی در عصر پیامبر، امیر ترکاشوند، ص ۸۳۵

۳۵۰- همان سند

۳۵۱- همان سند ص ۸۳۶

۳۵۲- همان سند

۳۵۳- همان سند

۳۵۴- همان سند ص ۸۳۷

۳۵۵- همان سند ص ۸۳۸ و ۸۳۹ به نقل از مختلف الشیعه ج ۲ ص ۱۱۳ : احتجّ

ابن الجنید بأصالة براءة الذمة

۳۵۶- همان سند ص ۷۶۶ به نقل از منتهی المطلب، علامه حلی، ج ۴ ص ۲۷۴ :

الخامس: لا نعرف خلافاً فی استحباب الازار و أنّه ليس بواجب

۳۵۷- همان سند ص ۷۶۱ و ۷۶۲ به نقل از معارف قرآنی ص ۴۸۳ تا ۴۸۵/

بحار الانوار ج ۸۰ پاورقی ص ۱۷۷

۳۵۸- همان سند ص ۷۶۲ به نقل از معارف قرآنی ص ۴۸۶، ۵۲۲ و ۵۲۳

۳۵۹- همان سند ص ۷۰۰

۳۶۰- همان سند ص ۷۰۴ به نقل از توضیح المسائل محشی

۳۶۱- شرح رساله آیت الله سید محمدحسین بروجردی در توضیح مسأله ۷۹۷

۳۶۲- حجاب شرعی در عصر پیامبر، امیر ترکاشوند، ص ۷۰۴ به نقل از توضیح

المسائل محشی

- ۳۶۳- همان سند ص ۷۰۶ به نقل از وبلاگ شریعت عقلانی، احمد قابل، مقاله
جواب الصدیق
- ۳۶۴- همان سند ص ۷۰۵ به نقل از فقه الصادق روحانی ج ۴ ص ۲۲۵ : الشعر:
فقد نسب الى ظاهر عبارات اكثر الاصحاب: انه لا يجب ستره، و عن جماعة
من الاكابر التوقف فيه
- ۳۶۵- همان سند ص ۷۰۷ : به نقل از شرح الجمل العلم و العمل قاضی ابن براج،
ص ۷۳: ... فاما النساء فلا خلاف في ان ابدانهن عورة و لا خلاف ايضاً في ان
الحرّة يجب عليها ستر رأسها في الصلوة فان ذلك لا يجب على الأمة و ان كان
قد اختلف قوم من الفقهاء في الحرّة اذا غطت رأسها و بقي شعرها هل تجب ستره
ام لا فقد اتفقوا في الجملة على وجوب ستر لرأسها
- ۳۶۶- همان سند ص ۷۰۸ به نقل از مستمسك العروة ج ۵ ص ۲۵۵ : الشعر، فعن
قاضی: عدم وجوب سترهن و عن الكفاية التأمل فيه، و عن ألفية الشهيد: ما
ظاهره التوقف فيه، و في المدارك و عن البحار: ليس في كلام الأكثر تعرض
لذكره، بل في المدارك: ربما ظهر منها يعنى: من عبارات اكثر الأصحاب أنه
غير واجب...
- ۳۶۷- همان سند ص ۷۰۸ : فاما النساء فلا خلاف في إن «ابدانهن» عورة و لا
خلاف ايضاً ان الحرّة يجب عليها ستر «رأسها» في الصلوة
- ۳۶۸- حجاب شرعی در عصر پیامبر، امیر ترکاشوند، ص ۷۰۸
- ۳۶۹- همان سند ص ۷۰۷
- ۳۷۰- همان سند ص ۶۴۵
- ۳۷۱- همان سند
- ۳۷۲- همان سند ص ۷۳۶ و ۷۳۷
- ۳۷۳- همان سند ص ۷۳۷ به نقل از من لا يحضر الفقيه ح ۷۸۹ : روى الفضيل
عن أبى جعفر قال: صلّت فاطمة عليها السلام في درع و خمارها على رأسها
ليس عليها أكثر ممّا وارت شعرها و أذنيها
- ۳۷۴- همان سند ص ۷۳۷ به نقل از استقصاء الاعتبار ج ۶ ص ۳۰۱ : العجب من
اشهيد أنه استقرّب وجوب ستر الشعر لرواية الفضيل
- ۳۷۵- همان سند ص ۷۳۷ به نقل از مدارك الاحكام ج ۳ ص ۱۹۰/ ذخيرة المعاد،
سبزواری، ج ۱ ق ۲ ص ۲۳۷ : ... يمكن الاستدلال بها [رواية الفضيل] على
عدم وجوب ستر العنق

۳۷۶- همان سند ص ۷۳۷ به نقل از شرح الفیه، ابراهیم قطیفی بحرانی، بخش نسخه خطی کتابخانه آستانه قدس، ش ۲۵۴۸۳ م : هذه الرواية فعل ليس في موضع البيان فلا دلالة فيه لاحتمال...

۳۷۷- همان سند ص ۷۳۸

۳۷۸- همان سند ص ۷۳۹

۳۷۹- همان سند ص ۶۴۶ به نقل از منتهی المطلب، علامه حلی، ج ۴ ص ۲۷۱ : جسد المرأة عورة البالغة الحرة عورة؛ بلا خلاف بین كل يحفظ عنه العلم لقول النبي: (المرأة عورة) رواه الجمهور». عباراتی همچون «المرأة كلها عورة» و «بدن المرأة كلها عورة» به نقل از جواهر الکلام ج ۸ ص ۱۶۴

۳۸۰- همان سند ص ۶۴۶

۳۸۱- همان سند ص ۶۴۸ به نقل از مسند بزار ح ۲۰۶۵ و صحیح ابن حیان ح ۵۵۹۷. علاوه بر آن: الکامل ج ۳ ص ۴۲۳ / المعجم الاوسط ج ۳ ص ۱۸۹ و ج ۸ ص ۱۰۱ / المعجم الكبير ج ۱۰ ص ۱۰۸ ش ۱۰۱۱۵ و مسند بزار ۲۰۶۱ و ۲۰۶۲ / صحیح ابن خزیمه ج ۳ ص ۹۳ سه مورد آمده است: و قال رسول الله: ان المرأة عورة فإذا خرجت من بيتها استشرفها الشيطان؛ ... عن أبي الأحرص عن عبدالله عن النبي قال ان المرأة عورة فإذا خرجت استشرفها الشيطان و أقرب ما تكون من ربه اذا هي في قعر بيتها

۳۸۲- همان سند ص ۶۴۹ به نقل از المصنف ابن ابی شیبیه ج ۳ ص ۴۶۷

۳۸۳- همان سند ص ۶۴۹

۳۸۴- همان سند ص ۶۵۱ و متن ۵ روایت در ص ۶۵۲ آمده است.

۳۸۵- حجاب شرعی در عصر پیامبر، امیر ترکاشوند، ص ۶۵۱، ۶۵۲ و ۶۵۴ و متن ۵ روایت در ص ۶۵۲ آمده است.

۳۸۶- همان سند ص ۶۴۶ به نقل از تکملة البحر الرائق ج ۲ ص ۳۵۱ شرح : الاصل في هذا أن المرأة عورة مستورة لقوله عليه الصلاة والسلام المرأة عورة مستورة إلا ما استثناء الشرع و هما عضوان

۳۸۷- همان سند ص ۶۴۶ و ۶۴۷ به نقل از المبسوط سرخسی ج ۱۰ ص ۱۴۵: آن المرأة من قرنهما الى قدمها عورة... و إليه اشار رسول الله ص فقال المرأة مستورة ثم ابيح الى النظر بعض المواضع منها للحاجة و الضرورة...

۳۸۸- همان سند ص ۶۴۶ به نقل از المغنی ج ۱ ص ۶۳۷ : قال بعض اصحابنا المرأة عورة لأنه قد روى في حديث النبي (المرأة عورة) رواه الترمذی و قال

حدیث حسن صحیح، لکن رخص لها فی کشف وجهها و کفیها لما فی تغطیته
من المشقة

۳۸۹- همان سند ص ۶۴۶ و ۶۴۷ به نقل از المبسوط سرخسی ج ۱۰ ص ۱۴۵ :
ان المرأة من قرنها الى قدمها عورة... و اليه أشار رسول الله ص فقال المرأة
عورة مستورة ثم أبيض النظر إلى بعض المواضع منها للحاجة و الضرورة... و
یا نظیر همینها با مختصر تغییر در بیان در جواهر الکلام ج ۸ ص ۱۶۴ و
تبصرة المتعلمین علامه حلی ص ۴۱ آمده است.

۳۹۰- همان سند ص ۶۸۴

۳۹۱- همان سند ص ۶۵۵ به نقل از مستدرک الوسائل ح ۱۶۴۴۹/ بحار الانوار ج
۱۰۰ (۱۰۳) ص ۲۵۰ [نوادیر راوندی]

۳۹۲- همان سند ص ۶۵۷ به نقل از مستدرک الوسائل ح ۱۶۴۵۰

۳۹۳- همان سند ص ۶۵۵ و ۶۵۶

۳۹۴- وبسایت اندیشه قم، مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات به نقل از
محرر ضامنیر، کتابشناسی تفصیلی مذاهب اسلامی ص ۳۶۴

[http://www.andisheqom.com/Files/hadith.php?idVeiw=29706&level=4&su
bid=29706](http://www.andisheqom.com/Files/hadith.php?idVeiw=29706&level=4&su
bid=29706)

۳۹۵- مبانی فقهی حکومت اسلامی، آیت الله منتظری (ترجمه و تقریر: ابوالفضل
شکوری) ج ۴ ص ۱۳۷

۳۹۶- همان سند ص ۱۳۷ و ۱۳۸

۳۹۷- دایرة المعارف شیعه ج ۲ ص ۱۹۷

۳۹۸- تاریخ روابط ایران و انگلیس، محمود محمود

۳۹۹- حجاب شرعی در عصر پیامبر، امیر ترکاشوند، ص ۶۶۱ و ۶۶۲ به نقل از
مکارم الاخلاق ح ۱۷۲۷ از قول فاطمه زهرا و پیامبر

۴۰۰- حجاب شرعی در عصر پیامبر، امیر ترکاشوند، ص ۳۰ به نقل از کافی ج
۱ ص ۶۲/ علم الحدیث، شانهچی، ص ۹۳: ایها الناس قد کثرت علی الکذابة

فمن کذب علی متعمدا فلیتوء مقعده من النار

۴۰۱- پرتوی از قرآن، سید محمود طالقانی، ج ۱ چاپ سوم ص ۱۵ از مقدمه/

تفسیر نوین، محمد تقی شریعتی، مقدمه، ص ۱۹: اذا جائکم عنی حدیث
فاعرضوا علی کتاب الله فما واقف کتاب الله فاقبلوه و ما خالفه فاضربوه به علی

الحائط

- ۴۰۲- ولایت فقیه؛ بدعت و فرعونیت بنام دین، محمد جعفری، ص ۲۷۶/ وسائل ج ۳ کتاب قضا ص ۳۸۰
- ۴۰۳- پژوهشی در تاریخ قرآن، دکتر سید محمد باقر حجتی، چاپ زمستان ۱۳۶۰، ص ۲۰۲ به نقل از المصاحف ص ۴/ تقييد العلم ص ۲۹/ الاتقان ج ۱ ص ۵۷ : لا تکتبوا عَنِّي غير القرآن شيئاً و من کتب عَنِّي غير القرآن شيئاً فليمحهُ
- ۴۰۴- ولایت فقیه؛ بدعت و فرعونیت بنام دین، محمد جعفری، ص ۳۷۸ به نقل از نهج الفصاحه (گردآورنده و مترجم: ابوالقاسم پاینده) چاپ دوم ص ۴۷
- ۴۰۵- آیات ۴۳ تا ۴۷ الحاقه: تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ * وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقْوَالِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَمَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ
- ۴۰۶- مکتب در فرآیند تکامل، سید حسین مدرسی طباطبائی (ترجمه: هاشم ایزد پناه) چاپ دوم ۱۳۸۶ ص ۹۶ به نقل از رجال کشی ص ۲۲۴ و ۲۲۵ و بحار الانوار ج ۲۵ ص ۲۸۲. همچنین نگاه کنید به رجال کشی ص ۲۵۷ که زراره در عکس العمل نسبت به دستور حضرت امام باقر (ع) که فرمود: «حَدِّثُوا عَنِ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَا حَرَجَ» به ایشان عرض می‌کند: «وَاللَّهِ إِنَّ فِي آحَادِيثِ الشَّيْخِ مَاهُوَ أَعْجَبُ مِنْ آحَادِيثِهِمْ!». در کافی ج ۸ ص ۲۵۴ نیز از حضرت صادق (ع) روایت شده که «إِنَّ مِمَّنْ يَنْتَحِلُ هَذَا الْأَمْرَ لِيَكْذِبَ حَتَّىٰ إِنَّ الشَّيْطَانَ لِيَحْتَاجَ إِلَىٰ كَذْبِهِ!»
- ۴۰۷- عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول، سید ابوالفضل برقعی، تحریر دوم، ص ۳۳
- ۴۰۸- مکتب در فرآیند تکامل، سید حسین مدرسی طباطبائی (ترجمه: هاشم ایزد پناه) چاپ دوم ۱۳۸۶ ص ۱۰۱ و ۱۰۲. برخی که ذکر شده عبارتند از: لؤلؤة البحرين ص ۳۹۵/ روضات الجنات ج ۶ ص ۱۱۶/ الذريعة ج ۱۷ ص ۲۴۵
- ۴۰۹- همان سند ص ۹۵ و ۹۶
- ۴۱۰- عرض اخبار و اصول بر قرآن و عقول، سید ابوافضل برقعی (ابوالفضل ابن الرضا) ص ۳۰
- ۴۱۱- نقد کتب حدیث، مصطفی حسینی طباطبائی، ص ۳۰ و ۳۱ به نقل از البرهان فی علوم القرآن، بدرالدین زرکشی، چاپ مصر، الجزء الاول، ص ۴۳۲
- ۴۱۲- همان سند ص ۳۱ به نقل از الدرّایة ص ۵۷
- ۴۱۳- حجاب شرعی در عصر پیامبر، امیر ترکاشوند، ص ۳۱ به نقل از الدرّایة

ص ۵۷

- ۴۱۴- عرض اخبار و اصول بر قرآن و عقول، سید ابوالفضل برقی (ابوالفضل ابن الرضا) ص ۱۷۴ به نقل از معرفه الحدیث، محمد باقر بهبودی، ص ۳۴
- ۴۱۵- مبانی فقهی حکومت اسلامی، آیت الله منتظری (ترجمه و تقریر: ابوالفضل شکوری) ج ۴ ص ۲۲۳
- ۴۱۶- همان سند
- ۴۱۷- حجاب شرعی در عصر پیامبر، امیر ترکاشوند، ص ۸۳۹
- ۴۱۸- همان سند ص ۸۴۰
- ۴۱۹- همان سند ص ۷۷۷ به نقل از مبادی فقه و اصول، علیرضا فیض، ص ۱۶۴
- ۴۲۰- نهج البلاغه، نامه به مالک اشتر: فالرد الی الرسول الاخذ بسنته الجامعة غیر المفرقة
- ۴۲۱- تفسیر نوین، محمد تقی شریعتی، ص دو از مقدمه: فاذا التبت علیکم الفتن کقطع اللیل مظلم فلیکم بالقرآن و هو الدلیل یدل علی خیر السبیل
- ۴۲۲- بیان در علوم و مسائل قرآنی، حاج سید ابوالقاسم خوئی (ترجمه: محمد صادق نجمی، هاشم هاشمزاده هریسی) چاپ سوم، ص ۳۴
- ۴۲۳- ولایت فقیه؛ بدعت و فرعونیت بنام دین، محمد جعفری، ص ۳۹۶ و ۳۹۷ به نقل از ترجمه تفسیر المیزان (۲۰ جلدی) ج ۵ ص ۴۵
- ۴۲۴- مکتب در فرآیند تکامل، سید حسین مدرسی طباطبائی (ترجمه: هاشم ایزد پناه) چاپ دوم ۱۳۸۶ ص ۹۶
- ۴۲۵- مبانی اقتصاد اسلامی، مرتضی مطهری، انتشارات حکمت، ص ۱۴
- ۴۲۶- همان سند ص ۲۷
- ۴۲۷- پیام خمینی به مناسبت شهادت آیت الله مطهری، صحیفه نور، ج ۶ ص ۱۰۹
- ۴۲۸- آرامش و چالش، هاشمی رفسنجانی، ص ۱۰۳ و ۲۷۳
- ۴۲۹- سازندگی و بازسازی، هاشمی رفسنجانی، ص ۱۰۴
- ۴۳۰- مبانی اقتصاد اسلامی، مرتضی مطهری، انتشارات حکمت، ص ۱۴ و ۱۵
- ۴۳۱- همان سند ص ۲۷
- ۴۳۲- همان سند ص ۱۷۰
- ۴۳۳- همان سند ص ۴۷
- ۴۳۴- گوشه‌ای از خاطرات حجت الاسلام سید محمود دعایی، ص ۲۰۱
- ۴۳۵- همان سند؛ مشروح داستان در ص ۲۰۱ تا ۲۰۶ آمده است.

- ۴۳۶- حجاب شرعی در عصر پیامبر، امیر ترکاشوند، ص ۶۸۶
- ۴۳۷- همان سند ص ۶۷
- ۴۳۸- همان سند ص ۱۵۹ به نقل از وسائل الشیعه ح ۵۶۸۷ / گزیده تهذیب ح ۱۰۶۸: عن زرارة قال: قلت لابی جعفر: رجل خرج من سفينة عربياً أو سلب ثيابه ولم يجد شيئاً يصلي فيه. قال يصلي ايماء و إن كانت امرأة جعلت يدها على فرجها و إن كان رجلاً وضع يده على سواته ثم يجلسان فيومئان ايماء ولا يركعان ولا يسجدان فيبدو ما خلفهما
- ۴۳۹- همان سند ص ۱۵۹ به نقل از وسائل الشیعه ح ۵۶۸۷ / گزیده تهذیب، بهبودی ح ۱۰۶۹ و ح ۱۳۳۴: عن عبدالله سنان عن ابي عبدالله قال: سألته عن قوم صلوا جماعة وهم عراة. قال: يتقدمهم الامام بركبتيه ويصلي بهم جلوساً وهو جالس
- ۴۴۰- همان سند ص ۸۴۱. احاديث مربوط به این موارد در ص ۸۴۲ آمده است.
- ۴۴۱- همان سند ص ۱۶۰ به نقل از كنز العمال ح ۱۹۱۲۰: إذا صلى احدكم فليلبس ثوبه، فان الله أحق من ترينه له
- ۴۴۲- ترجمه روشنگر قرآن کریم، کریم زمانی، ص ۳۰۷
- ۴۴۳- حجاب شرعی در عصر پیامبر، امیر ترکاشوند، ص ۸۴۰ و ۸۴۱ به ترتیب نقل از مصابيح الظلام فی شرح مفاتيح الشرايع، وحید بهبهانی ج ۶ ص ۱۵۷ / بحار الانوار ج ۴۳ ص ۶۶ ح ۵۹ / بحار الانوار ج ۹۲ (۹۵) ص ۳۷ ح ۲۲
- ۴۴۴- همان سند ص ۲۶۳ و ۲۶۴ به نقل از بحار الانوار ج ۴۳ ص ۶۶: ... قال سلمان الفارسی: فهرولت الى منزل فاطمة بنت محمد(ص)، فاذا هر جالسة و علیها قطعة عباء اذا خمرت رأسها انجلى ساقها و اذا غطت ساقها انكشف رأسها، فلما نظرت الىّ اعتجرت ثم قالت... / و نیز ص ۷۵۹ به نقل از بحار الانوار ج ۳ ص ۶۶
- ۴۴۵- همان سند ص ۲۶۱
- ۴۴۶- همان سند ص ۲۶۲ به نقل از من لایحضر الفقیه ح ۷۸۹: عن ابي جعفر قال: صلت فاطمة علیها السلام فی درع و خمارها علی رأسها لیس علیها أكثر مما وارت به شعرها و أذنیها
- ۴۴۷- همان سند ص ۲۶۲
- ۴۴۸- همان سند ص ۲۶۲ به نقل از مکارم الاخلاق، طبرسی، ص ۱۰۶: عن ابي جعفر قال: فاطمة سيدة نساء اهل الجنة و ما كان خمارها إلا هكذا؛ و أوماً بيده إلى

وسط عضد.../ و یا همان سند ص ۷۵۱ به نقل از مکارم الاخلاق، چاپ دارالکتاب الاسلامیه آخوندی، ص ۱۰۶/ چاپ نشر اسلامی ج ۱ ص ۲۱۱: عن الفضیل، عن ابي جعفر: فاطمة سيدة نساء أهل الجنة و ما كان خمارها إلا هكذا: و أوما بيده الى وسط عضده و ما استثنى

۴۴۹- همان سند ص ۲۶۲ و ۲۶۳ به نقل از کافی ج ۵ ص ۵۲۸: عن جابر بن عبدالله الانصاری قال: خرج رسول الله (ص) يريد فاطمة و أنا معه فلما انتهيت [انتهينا] ألى الباب... قال [رسول الله]: أدخل؟ قالت: ادخل يا رسول الله، قال: أدخل أنا و معي؟ فقالت يا رسول الله ليس على قناع فقال: يا فاطمة خذي فضل ملحفتك فقتعي به رأسك، فغفلت...

۴۵۰- حجاب شرعی در عصر پیامبر، امیر ترکاشوند، ص ۲۶۲ و ۲۶۳ به نقل از الموسوعة الكبرى عن فاطمة الزهراء، اسماعيل انصاری زنجانی خوئینی، ج ۲۰ ص ۵۰۱: و عن عمران بن حصين: أن نبی قال: أ لا تتطلق بنا إلى فاطمة فإنها تشتكى. قلت: بلى. قال: فانطلقت مع النبي حتى انتهى إلى بيتها، فسلم و استأذن فقال: أدخل و من معي؟ قالت: نعم و من معك يا ابتاه، فوالله ما على إلا عباة. فقال: اصنعي بها هكذا، فعلمها كيف تستنتر، قالت: والله ما على رأسى خمار. قال: فأخذ خلق ملاءة كانت عليه فأعطاها و قال: اختمرى بها، ثم أذنت لهما فدخلتا...

۴۵۱- همان سند ص ۲۶۳

۴۵۲- همان سند ص ۲۶۴ و ۷۰۹ به نقل از تاریخ یعقوبی (ترجمه محمد ابراهیم آیتی) ج ۱ ص ۵۲۷: والله لتخرجنّ او لاكتشفن شعري ولا عجنّ الى الله

۴۵۳- همان سند ص ۲۶۴، ۲۶۵ و ۷۰۹ به نقل از تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۶۷/ بحار الانوار ج ۲۸ ص ۲۳۸: والله لئن لم تكف عنه لأنشرن شعري و لأشقن جیبی و لأتین قبر ابي، فأخذت بيد الحسن و الحسين و خرجت تريد قبر النبي...

۴۵۴- همان سند ص ۲۶۵

۴۵۵- همان سند ص ۲۶۷ به نقل از دعائم الاسلام ج ۲ ص ۷۹۲. منبع اصلی روایت، «الجعفریات» است که خود از مجعولات است و در این کتاب در مورد آن و سایر جعلیات نکاتی آورده شده است.

۴۵۶- همان سند ص ۷۰۹ به نقل از وفيات الأئمة ص ۶۴: ... و أوصاهم بطاعة الله و طاعة اخويهم الحسن و الحسين... ثم قضى نحبه صلوات الله و سلامه عليه، فأقاموا عزاءت، و ارتفعت الأصوات بالنياحة و العويل من اهل بيته و نسائه و

هنن حاسرات، و خرجت نساء بنی هاشم مشققات الجيوب، ناشرات الشعور، لاطمات الخدود، و ارتجت الكوفة بالنياحة و العويل، و دهش الناس و صار كأنه اليوم الذى مات فيه رسول الله...

۴۵۷- همان سند ص ۷۱۰ به نقل از اللمعة البيضاء تبریزی انصارى ص ۳۲۳ و ۳۲۴ : ... ان الحسين أمر اهل بيته يوم الطف عند اشتداد الحرب بالخروج من الخدور، تحريضاً للأصحاب على المجاهدة والقتال في ميدان المعركة، حيث قال: يا زينب، و يا ام كلثوم، و يا رقيه، و يا سكينه، و يا اهل بيت النبوة أخرجن من خدوركن. فخرجن بارزات الوجوه، ناشرات الشعور، لاطمات الصدوره يندبن و يبكين و يقلن: يا أنصار دين الله ألتدفعونعن بنات رسول الله؟ ألتذهبون عن حرم رسول الله؟ و الأصحاب إليهن و يبكون بين ايديهن، فقالوا للحسين: يا ابن رسول الله و الله لا يصيبك أحد بسوء مادام منا عرق نابض...»

۴۵۸- حجاب شرعی در عصر پیامبر، امیر ترکاشوند، ص ۷۱۰ به نقل از الارشاد شيخ مفيد ج ۲ ص ۴۴۴ و ۴۴۵/ تاريخ الطبري ج ۴ ص ۳۱۸ و ۳۱۹
۴۵۹- همان سند ص ۷۱۰ به نقل از المزار، محمد بن المشهدی، ص ۵۰۴ : ... برزن من الخدور، ناشرات الشعور على الخدور، لاطمات الوجوه، سافرات، و بالعويل داعيات...

۴۶۰- همان سند ص ۷۱۰ به نقل از لهوف سيد بن طاووس ص ۲۰۶

۴۶۱- همان سند ص ۷۱۱ به نقل از الارشاد شيخ مفيد ج ۲ ص ۴۸۳

۴۶۲- همان سند ص ۷۱۱ به نقل از بحار الانوار ج ۴۵ ص ۱۴۷

۴۶۳- همان سند ص ۷۱۱ به نقل از مستدرک الوسائل ح ۶۸۹۸/ بحار الانوار ج ۸ ص ۳۴۲ باب صلوة الحاجة

۴۶۴- همان سند ص ۷۱۲ به نقل از تهذيب الاحكام، شيخ طوسي، ح ۸۵۷

۴۶۵- همان سند ص ۷۱۲ به نقل از تهذيب الاحكام، شيخ طوسي، ح ۸۵۸

۴۶۶- همان سند ص ۷۱۷ به نقل از کافی ج ۵ ص ۵۲۴/ گزيده كافي ۳۱۶۷: باب النظر إلى نساء الاعراب و أهل السواد... لا بأس بالنظر إلى رؤوس أهل التهمة و الأعراب و أهل السواد و العلوج لأتهم إذا نهوا لا ينتهوا. قال: و المجنونة و المغلوبة على عقلها و لا بأس بالنظر إلى شعرها و جسدها ما لم يعتمد ذلك

۴۵۷- همان سند ص ۷۱۷ به نقل از میزان الحمکه با ترجمه فارسی ح ۲۰۲۸۷

۴۶۸- بررسی اجمالی مبانی اقتصاد اسلامی، مرتضی مطهری، ص ۲۷. این کتاب به دستور آقای خمینی تا به امروز در محاق سانسور باقی مانده است.

- ۴۶۹- همان سند ص ۱۴
- ۴۷۰- حجاب شرعی در عصر پیامبر، امیر ترکاشوند، ص ۸۵۲ تا ۹۹۵
- ۴۷۱- همان سند ص ۸۵۶
- ۴۷۲- همان سند ص ۸۵۶ و ۸۵۷
- ۴۷۳- همان سند ص ۸۵۷
- ۴۷۴- همان سند ص ۸۵۶ و ۸۵۷
- ۴۷۵- همان سند ص ۸۶۱ تا ۸۶۴
- ۴۷۶- اصول کافی (۴ جلدی) ج ۴ ص ۶۲: عن عبدالله سنان قال: قلت له: عورة المؤمن على المؤمن حرام؟ قال نعم، قلت: تعنى سفليہ قال: ليس حيث تذهب، انما هي اذاعة سيره
- ۴۷۷- قال رسول الله: المرأة عورة فاذا خرجت من بيتها استشرفها الشيطان و أقرب ما تكون من ربها اذا هي في قعر بيتها
- ۴۷۸- حجاب شرعی در عصر پیامبر، امیر ترکاشوند، ص ۸۷۷
- ۴۷۹- همان سند ص ۸۷۷
- ۴۸۰- ولایت فقیه؛ بدعت و فرعونیت بنام دین، محمد جعفری، ص ۱۸۲ تا ۱۸۵
- ۴۸۱- حجاب شرعی در عصر پیامبر، امیر ترکاشوند، ص ۹۹۴
- ۴۸۲- پیرامون ظن فقیه و کاربرد آن در فقه، سید محمد جواد موسوی غروی (ترجمه دکتر سید علی اصغر غروی) چاپ اول ۱۳۷۸، ص ۳۸۴ و ۳۸۵
- ۴۸۳- حجاب شرعی در عصر پیامبر، امیر ترکاشوند ص ۷۷۰
- ۴۸۴- مکتب در فرآیند تکامل، سید حسین مدرسی طباطبائی (ترجمه: هاشم ایزد پناه) ص ۱۸ و ۱۹ به نقل از خیراتیة آقا محمد علی کرمانشاهی ج ۲ ص ۳۹۹ به نقل از رساله ریاض الجنان، عبدالله بن صالح سیماهیجی. برای اطلاع بیشتر به این اثر ص ۱۷ تا ۲۱ مراجعه کنید.
- ۴۸۵- جهت اطلاع از مظلومیت مرحوم آیت الله سید کاظم شریعتمداری به تحقیق همه جانبه آقای محسن کدیوربنام «اسنادی از مظلومیت آیت الله شریعتمداری» و یا کتاب «اسنادی از شکسته شدن ناموس انقلاب» (نگاهی به سالهای پایانی زندگی آیت الله سید کاظم شریعتمداری) به وبسایت ایشان مراجعه کنید.

(<http://kadivar.com>)

۴۸۶- نسخ سنگسار توسط اسلام، امیر ترکاشوند، ص ۱۳۸ تا ۱۴۰ به نقل از

- صحیح بخاری ج ۸ ص ۲۵ تا ۲۸، باب رجم الحلبی من الزنا إذا أحصنت
 ۴۸۷- همان سند ص ۱۴۱ و ۱۴۲
 ۴۸۸- همان سند ص ۱۳۸
 ۴۸۹- تاریخ قرآن، دکتر محمود رامیار، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، چاپ نهم
 ۱۳۸۹، ص ۳۱۲ به نقل از ابن سعد ۳: ۲۴۲/۱
 ۴۹۰- الاتقان فی علوم القرآن، جلال الدین سیوطی (ترجمه: سید مهدی حائری
 قزوینی) ج ۱ نوع هیجدهم، ص ۲۰۵: سیوطی از قول ابن اثته در کتاب
 المصاحف از لیث بن سعد آورده است.
 ۴۹۱- تاریخ قرآن، دکتر محمود رامیار، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، چاپ نهم
 ۱۳۸۹، ص ۳۱۲ به نقل از بخاری حدود ۳۱، احمد ۱: ۲۳، ۲۸، ۲۹، ابن
 سعد ۳: ۲۴۲/۱، مقدمتان ۸۰، کنوز السنه ۱/۲۰۶ و ۲
 ۴۹۲- همان سند به نقل از تفسیر ابن کثیر ۳: ۲۶۱
 ۴۹۳- خاطرات آیت الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ص
 ۳۲۷: نامه مورخ ۶۸/۱/۸ خمینی در جواب نامه مورخ ۶۸/۱/۷ به منتظری
 ۴۹۴- همان سند
 ۴۹۵- همان سند
 ۴۹۶- کسانی که مایل به اطلاع بیشتر در این رابطه هستند به کتاب نسخ سنگسار
 از امیر ترکشوند و یا فقه استدلالی از سید محمد جواد غروی (ترجمه دکتر سید
 علی اصغر غروی) ص ۶۴۳ تا ۶۸۵ و یا مقاله احمد قابل تحت این عنوان
 مراجعه کنند.
 ۴۹۷- ولایت فقیه؛ بدعت و فرعونیت بنام دین، محمد جعفری، ص ۳۴۲ تا ۳۴۶/ فقه
 استدلالی، سید محمد جواد غروی (ترجمه دکتر سید علی اصغر غروی) ص ۵۱۷
 تا ۵۱۹
 ۴۹۸- حجاب شرعی در عصر پیامبر، امیر ترکشوند، ص ۶۴۸ به نقل از مسند
 بزار ج ۲۰۶۵/ صحیح ابن حیان ج ۵۵۹۷/ الکامل ج ۳ ص ۴۲۳/ المعجم
 الاوسط ج ۳ ص ۱۸۹ و ج ۸ ص ۱۰۱/ المعجم الکبیر ج ۱۰ ص ۱۰۸ ش
 ۱۰۱۱۵/ مسند بزار ج ۲۰۶۱ و ۲۰۶۲/ صحیح ابن خزیمه ج ۳ ص ۹۳ سه
 مورد آمده است: وقال رسول الله: ان المرأة عورة فإذا خرجت من بيتها استشرفها
 الشيطان؛ ... عن أبي الأحرص عن عبد الله عن النبي قال ان المرأة عورة فإذا
 خرجت استشرفها الشيطان و أقرب ما تكون من ربها اذا هي في قعر بيتها

- ۴۹۹- حجاب شرعی در عصر پیامبر، امیر ترکاشوند، ص ۶۹۶
- ۵۰۰- همان سند ص ۶۹۷
- ۵۰۱- پرتوی از قرآن، سید محمود طالقانی، ج ۱ چاپ سوم ص ۱۵ از مقدمه/ تفسیر نوین محمد تقی شریعتی مقدمه ص ۱۹: اذا جائکم عنی حدیث فاعرضوا علی کتاب الله فما واقف کتاب الله فاقبلوه و ما خالفه فاضربوه به علی الحائط
- ۵۰۲- ولایت فقیه؛ بدعت و فرعونیت بنام دین، ص ۲۷۶ به نقل از اصول کافی ج ۱ بابُ الأخذ بالسنة و شواهد الكتاب (باب اخذ بقول پیغمبر ص و شواهد قرآن)
- ۵۰۳- آیات ۴۳ تا ۴۷ الحاقه: تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ * وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَمَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ

کتابنامه

- آرامش و چالش، هاشمی رفسنجانی
اسلام و زن، احمد زکی یمانی
بحثی در باره مرجعیت و روحانیت
بررسی اجمالی مبانی اقتصاد اسلامی، مرتضی مطهری
بیان در علوم و مسائل قرآنی، حاج سید ابوالقاسم خویی
پرتوی از قرآن، جلد اول، سید محمود طالقانی
پژوهشی در تاریخ قرآن، دکتر سید محمدباقر حجتی
پیرامون ظن فقیه و کاربرد آن در فقه، سید محمدجواد غروی
تفسیر المیزان (ترجمه ۲۰ جلدی)، جلد ۱۵
تفسیر المیزان (ترجمه ۲۰ جلدی)، جلد ۸
تفسیر نوین، محدثی شریعتی
حجاب شرعی در عصر پیامبر، امیرحسین ترکشوند
سازندگی و بازسازی، هاشمی رفسنجانی
شرح رساله آیت الله سید محمدحسین بروجردی، سید محمدجواد غروی
عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول، سید ابوالفضل برقی
فقه استدلالی، سید محمدجواد غروی
قرآن ترجمه روشنگر، کریم زمانی
کشف الاسرار، میبیدی جلد ۵
مبانی فقهی حکومت اسلامی، آیت الله منتظری، ترجمه جلد ۴
مسأله حجاب، مرتضی مطهری
مصیبت نامه، عطار نیشابوری، تصحیح محمد رضا شفیعی
المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، الجزء الثاني، جواد علی
مکتب در فرآیند تکامل، سید حسین مدرسی طباطبائی، ترجمه هاشم ایزد پناه
نسخ سنگسار در اسلام، امیر حسین ترکشوند
نقد کتب حدیث، مصطفی حسینی طباطبائی
نهج البلاغه
نهج الفصاحه، مجموعه کلمات قصار رسول اکرم (ص)
ولایت فقیه؛ بدعت و فرعونیت بنام دین، محمد جعفری